شکر و سپاس و ستایش بیقیاس خدای واحد و قدیم و مقدّس و عادل و رحیم‌را سزا است که پرتو ذات پاکش مُعرّا از تغئیر و جلال کبریائیش مُبرّا از تبدیل و سرچشمهٔ حقیقت و معرفت و منبع هدایت و رحمت است و عطایا و کرامات بی حد و عد از مراحم بی کرانش در جلوهٔ ظهور و حق معرفت حقیقی در پناه پردهٔ مکرمتش مستور و بجویندگانی که رتبهٔ این مرتبه‌را براستی جویند و بر هر دانی که راه این منزل‌را بدرستی پویند بخشنده وعطا کننده است و بعد مخفی نماناد که بر عارفان علوم معرفت و ذوی الشعوران مراتب مُکاشفت ظاهر و هویدا است که اول علمی که انسان‌را در دبستان وجود واجب و لازم است علم معرفت خود است زیرا که

آن کلیدیست که باب معرفت الله نیز بآن مفتوح خواهد شد یعني آن کسي که بتقاضاي روح خود توجه ننموده و آن را نشناخته و هوس و خواهش قلب خودرا تفتیش نکرده و ندانسته پس در شناختن احوال باطني خود بیگانه و بمعرفت الله نیز آشنا نگردیده است و بجهت چنین کس باب معرفت الله بسته است و مادامي که میل بشناختن احوال باطني و توجّه بامور قلبئي خود ننماید باب معرفت الله بر او مفتوح نخواهد شد بنابر این عدم معرفت نفس خود بمرتبهٔ باعث عدم معرفت الله شده است که کسان بسیار الهام الهي‌را یا انکار مي نمایند و یا خوار مي بینند وکسي که در بارهٔ خود فکر کند و به آرزوهاي قلبئي خود متوجّه شود بزودي در خواهد یافت که اصل همهٔ آن آرزوها که اورا بحرکت مي آورند و بعمل و امید ارند یک آرزو است که مدّعاي همهٔ اعمالش در انجام آن است و این آرزوي عمده که در قلب تمامي مردم حتّي در صحرا نشینان نیز یافته مي شود عبارت از تمنّا و تقاضاي قلب آدمي است که بنابر آن خوش حالي جاوداني و بیزوال‌را طالب است و تا انسان آنرا نیابد قلبش آرام نمي گیرد و بهیچ وجهي خودرا در حالت نیکبختي نمي بیند و بهمین علّت است که هر کس بنابر ظن خود زحمت کشیده سعي مي نماید که تقاضاي قلب و روح خودرا بانجام آورد و بهمین طریق بخوش حالي مذکوره برسد بعضي چنان گمان مي برند که این خوش حالي‌را در انواع و اقسام عیش و عشرتها خواهند یافت و بوساطت آنها تقاضاي روح‌را رفع خواهند نمود پس بعیش و عشرت مشغول مي شوند و تن بلهو و لعب داده در آن افراط مي نمایند و باوجود آنکه بحسب الامکان هوا و هوس جسماني‌را بجا آورده از لذّات دنیوي بهره مند مي گردند فامّا آخرالامر بعوض آن که از براي جان و روح خود آرامي‌را بیابند و تقاضاي قلب‌را میسّر سازند اضطراب قلب خودرا بیشتر مي کنند و بجاي خوش حالیء جاوید کدورت نفس حاصل نموده بیش از پیش مایوس مي گردند و بعضي خوش حالي خودرا در بسیاریء

جیفهٔ دنیا دانسته خزینه بر بالاي خزینه مي گذارند و هر قدر که زیاده دارند علاوه بر آن مي طلبند و در هیچ وقت بهیچ چیز قانع نمي شوند آخر الامر کمند رساي مرگ ایشان را کشان کشان از طلا و نقرهٔ خود شان جدا مي سازد و همان خزینه را که گمان مي برند و بر آنها اعتماد داشتند که خوش حالي حقیقي را بروح ایشان خواهد رسانید باید که در آن حال گذاشته بي آن بدار بقا رحلت نمایند و بعضي در این امید هستند که آن خوش حالي را در علم و زیادتي آن خواهند یافت امّا تا این علم علم انساني است و مادامي که انسان در دبستان الهام ربّاني بآن متعلم نشده آن علم مانند عیش و عشرتهاي مذکوره از دنیاي فاني تحصیل گشته بر مبناي فاني گذاشته است پس در این صورت روح ابدي که طالب خوش حالي حقیقي و جاوداني است چگونه بچنان علمي ساکت مي شود که محصولات فنارا قبول نماید و بعضي چنان تصوّر مي نمایند که خوش حالئ روح خودرا در حرمت و عزت و بزرگئ دنیوي خواهند یافت و بعضي در چیزهاي دیگر بالجمله هر کسي بطریقي طالب یک خوش حالي مي باشد باوجود آنکه هیچ یک از آنها آن خوش حالي مطلوب را که امیدواري ایشان در آن است نخواهد یافت آیا ممکن است که روح ابدئ آدمي از غذاي فاني و جسماني سیر گردد و این دنیاي بي ثبات که با همگي طربها و اموال خود درگذر است آیا مي شود که روح باقي آدمي را ساکت و خوش حال سازد پس آدمي دفع تقاضاي روح خودرا که یافتن خوش حالي جاوداني است در دنیا و اموال و عیش آن تحصیل نمي تواند کرد بلکه باید که رفع نمودن آنرا خارج از اینها بداند و در عالم روحاني و در وجود حقیقي و بیزوال که خدا است بجوید که آنرا محض در او و در شناختن او مي تواند یافت و بس پس هرکس که در ارادهٔ رفع تقاضاي روح خود و در صدد تحصیل خوش حالي حقیقي باشد باو لازم است که پیش از همه چیزها سر چشمهٔ آن خوش حاليّ حقیقي را که خدا است بیابد و رضامندي اورا شامل خود سازد و اصل مطلب و سبب

آفرینش آدمي همین است و بس نه خوردن و آشامیدن و مال و دولت جمع نمودن و در حضور مردم طلب جاه و حرمت و عزت کردن بلکه انسان بجهت تعبّد و سعادت دائمي مخلوق گشته و از براي همین باید مادامي که در این عالم است مستعد و مهیّا گردد پس امر نخست و عظیم‌تر کاري که بهرکس واجب است این است که باین مطلب برسد و مادامي که خدارا نیافته و نشناخته آرام نگیرد امّا کسي که این امررا ملاحظه نمي نماید و اوقات عزیز گران بهاي خودرا محض در تحصیل لذّت دنیوي صرف مي سازد چنین شخص مستحق غضب خدا است

امّا خداي بي انتها و لایدرک و غیر مرئي‌را بچه طریق بیابیم و بشناسیم آیا بقوت عقل و بس حاشا که عقل بي ابتدا و انتهارا بچه طور درک کند و غیر مرئي‌را با تفکر بچه نوع متصوّر سازد و حال آنکه عقل محض این گونه چیزهارا فهمیده و تشخیص مي دهد که بقوت حواس ظاهره بحیطهٔ تصرف خود در مي آورد و عالم متصرفهٔ عقل محض عالم مرئي است نه عالم غیر مرئي پس آدمي بوساطت عقل خود در بارهٔ خدا فقط همان قدر مي تواند فهمید که خداي تعالی بسبب ایجاد عالم ذات غیر مرئي خودرا بیان نموده است بنابر این انسان قادر است که از مخلوقات بخالق و از مصنوعات بصانع پي برد و ایجاد گشتن و برقرار ماندن عالم آدمي‌را باین ظن مي تواند کشید که خالق او است و او از مخلوقات عالي و مختار و مطلق است و از آن قدرتهائي که باعث حرکات موجودات و از آن استمداد هر جنس بجنسي که در مخلوقات هویدا است و از آفرینش هر شي بآلت خاصي که مخصوص بعمل مختصهٔ خویش است از قبیل دیده جهت دیدن و گوش براي شنیدن و قس علي هذا که در جمیع مخلوقات صورت این حال ظاهر و هویدا است خلاصه از تمامي اینها آدمي پي تواند برد که خدا قادر و قدیم و علیم و حکیم و کریم است و چون انسان فرق نیک و بد و تفاوت عدل و ظلم و مقبول و نامقبول خدا و علم از اجر و بازخواست

در قلب و عقل خود حس مي تواند نمود پس از دانستن اينها مي تواند حالي شد که خالق دنيا و آدم مي بايست که خداي عادل و مقدّس و دوست دارنده و اجر دهنده نيک کاران و خواربيننده و بازخواست کننده بدکاران باشد امّا مادامي که انسان از کتاب الهام الهي بهره و نصيبي نگرفته است خالق‌را ازآثار مخلوقات بيش از اين نمي تواند شناخت و اگرچه خدارا در اوصاف مسطوره بداند باز در اين علم قليل بمرتبهٔ يقين کُلّي نتواند رسيد چنانکه شاهد کافيء اين مطلب طائفهٔ بت‌پرستان اند که بهمه آن عقل و فراست وعلم و کياست که اکثر ايشان در اوقات سالفه تحصيل کرده بودند تا اکنون در طور عبادت خود شان باقي و از قيد بت‌پرستي نرهيده بآن مرتبهٔ ايمان هم نتوانستند رسيد که خدارا باليقين واحد وقديم و قادر و عليم و حکيم و رحيم و عادل و مقدّس وخالق آسمان و زمين دانند مخفي نماند چنين نيست که سرشت آدمي و حرکت دهندهٔ او محض عقل باشد و بس بلکه نفس نيز دارد و هوسهاي نفس بمرتبهٔ در او قوّت يافته اند که در اکثر اوقات ديدهٔ بصيرتش‌را نابينا ساخته باو غالب مي شوند و باين علّت بآدمي ممکن نيست ودر هيچ وقت امکان نداشته که باستصواب عقل خود و بس بتمامي آن درجهٔ خدا شناسيء مذکوره برسد و نيز ممکن نيست که انسان ازپيش خود آن تواناي‌را تحصيل نمايد که هم نفس‌را مغلوب سازد و هم هرچيزي‌را که نيک ومفيد دانسته بعمل آورد واگرچنين تصوّر نمائيم که انسان با عقل خود درمعرفت الله بمراتب مذکوره رسيده باشد بازبا اينها تقاضاي روح ابدي خودرا رفع نمي تواند نمود زيرا که آدمي بعقل خود در باب اوصاف مذکورهٔ خدا يقين کلّي نمي تواند حاصل کرد و في نفسه از خود نمي تواند يافت که ارادهٔ خدا در بارهٔ بشر چيست واحکام او چه خواهد بود و انسان رضامنديء اورا بچه طريق تحصيل نمايد چنانکه درخصوص اين مطالب علمائي يونان نيزکه عمده ترين علمائي بت‌پرستان اند بسوء فهم وقلّت عقل و کمي دراکهٔ

خود شان اقرار و عتراف نموده اند و واضح است که آدمي تا از مطالب
مذکوره خبردار نشود ارادهٔ خدارا نمي تواند بجا آورد و مادامي که ارادهٔ
خداوندي‌را بجا نياورده رضامنديء خدا باو شامل نمي گردد و آدمي که
رضامندي خدا شامل حال او نشده است بچه طريق خوش حالي حقيقي‌را
خواهد يافت پس از براي رفع تقاضاي روح آدمي که يافتن خوش حالي
ابدي است لازم است که خدا ارادهٔ خودرا که در بارهٔ انسان دارد
باسبابهاي که رسيدن مطلب درآن باشد بطرزي که آدمي تواند فهميد
بيان و عيان سازد و شک نيست که خداي تعالى طلب بخت جاوداني‌را
در قلب هر بشري محض از براي اين ثبت و نقش کرده است که انسان
بهمان خوشحاليء مطلوب برسد و چون ثابت گرديد که آدمي بي الهام ربّاني
بخوش‌حالي حقيقي نمي‌تواند رسيد پس بنابراين الهام الهي بآدمي بالضّرورة
لازم است فلهذا کسي که چنان گمان برد که الهام لازم نيست و آدمي
محض برهنمائي عقل خود خدا و ارادهٔ اورا مي تواند شناخت و آن
طريق‌را مي تواند يافت که بآن رضامنديء خدارا بخود شامل سازد و خوش
حالي حقيقي و جاوداني‌را بجهت روح خود حاصل نمايد چنين کس
خيال باطل و فکر عبث نموده و در طريق ضلالت است حتّي اين‌را نيز
فراموش کرده که قبل از او الي الآن کسان بسيار در درياي بي پايان چنين
فکرها غوطه خورده هيچ يک از آنها گوهر مراد بکف نياورده است زيرا که
روشنائي بي فروغ و تجلّي ظلمت اندود عقل هرگز آدمي‌را بسر منزل مقصود
نمي تواند رسانيد بلکه انسان محض بنور آفتاب کلام الهي بانجا مي تواند
رسيد و چنين الهام مخصوصهٔ که انسان بوساطت آن آنچيزهارا مي تواند
فهميد و آموخت که عقل در درک آنها عاجز است خدا بآدمي مرحمت
و عنايت فرموده و ارادهٔ خودرا که در بارهٔ آدمي دارد در آن بيان ساخته
است بخداي کريمي که چنين بخشش عظيمي که سرآمد همه عطاياست
بانسان نموده ابدالآباد شکر و حمد باد

امّا چون مذاهب عالم باقسام است و هر طائفه مذهب خودرا حق می داند پس در این صورت امکان ندارد که تمامی آنها حق بوده و از خدا باشند بلکه محض یکی از آنها حق و از خدا است و بس در این حال سوال لازم می آید که آیا علامات معتبرهٔ طریقت مقررهٔ خدای تعالی کدام است فامّا الجواب یافتن علامات الهام حقیقی و طریقی که خدا داده و نهاده است اشکالی ندارد زیرا در حالتی که بتقاضای روح آدمی و بچیزهای مطلوب انصاف انسانی و بظهور صفات خدائی که خود را در موجودات عیان ساخته اگر باینها رجوع و ملاحظه شود آن علاماترا بزودی می توان یافت یعنی چون خدا قدیم و ذات او معرّا از تغئیر و تبدیل است پس بنابر این بطریقیکه خدا در آفرینش موجودات و محافظت عالم و در قلب آدمی خودرا ظاهر و هویدا ساخته است باید که در کلام خود نیز خود را بهمان طریق ظاهر و بیان سازد پس الهام حقیقی‌را باین شروط پنجگانه آتیّه می توان شناخت

شرط اول آن است که الهام حقیقی تقاضای روح انسانی‌را که یافتن خوش حالی جاودانی است رفع سازد واین تقاضای روح بچند قسم منقسم می شود اوّلا این که آدمی بدانستن حقیقت دربارهٔ خود وخدا محتاج است یعنی بآدمی لازم است که خبر معتبرهٔ در خصوص صفات خدا بداند و از ارادت و احکام خدا و از مطلب آفرینش خود خبردار باشد و از تحصیل چارهٔ انجام آن آگاه زیرا اگرچنانچه آدمی از ابن مطالب خبردار نباشد وآنهارا نداند بخوش حالی حقیقی چگونه می تواند رسید ثانیاً اینکه انسان بتحصیل عفو گناهان وتقصیرات خود محتاج است زیرا که انسان درخود می یابد که درحضور پروردگار خود مقصّراست وانصافش باو حالی می‌نماید که آن افکار و کفتار و رفتاری که باو لازم است بعمل نیاورده و در حضور خدا گنهکار است و هر کس که از حال باطنیهٔ خود بی خبر و در ارادهٔ فریفتن خود نباشد باید که بتقصیرات خود مقرگردد پس معلوم

و مشخّص است که انسان از هر جهت بانواع و اقسام خطایا در حضور خدا مقصّر و مدیون است در این حال لازم است که آدمي از مواخذهٔ تقصیرات خود رهائي یافتهٔ دَین خودرا ادا سازد والّا بآن خوش حالي که محض در خدا است نمي تواند رسید زیرا که مدیون و گنهگار چگونه بپروردگار خود تقرّب مي تواند جُست ثالثاً این که علاوه بر تحصیل عفو گناهان روح آدمي به نیک و پاک گشتن نیز محتاج است یعني بآدمي لازم است که روز بروز در کمال خوبي خوبتر و پاکتر گردیده بخدا تقرّب بیابد زیرا تا این تقاضاي روح آدمي رفع نگردد و باطن او پاک و مقدّس نشود رضامندي خداي پاک و مقدّس نیز شامل حال او نخواهد گشت و از این جهت که خوش حالي حقیقئي آدمي وابستهٔ این پاکي باطني است پس بدون آن خوش حالي حقیقي را تحصیل نمي تواند نمود و این تقاضاي ثلاثهٔ روح انسان در ضمن آن تمنّا و تقاضاي عمده که عبارت از یافتن خوش حالي جاوداني است لازماً و واضحاً یافت مي شود در این صورت مادامي که انسان حقیقت را نیابد و در حضور خدا بري الذّمه نشود و بپاکي قلب خود نرسد لذّت آن خوش حالي جاوداني و حقیقي را که در خدا است و بس نخواهد چشید و تمناي ساکت و رفع ساختن تقاضاي مذکوره از قراریکه معلوم است در میان بت پرستان هم متداول است چنانکه آنها نیز خود را محتاج حقیقت مي دانند و بنابر زعم خود شان گویا همیشه طالب حق اند و قرباني آنها برهاني است قاطع که مي خواهند که بوساطت آنها عفو تحصیل کنند و اقسام ریاضت و نذر ایشان شاهد این مدّعا است که تقاضاي پاک گشتن بآنها هم معلوم است و از همین‌ها واضح است که بت‌پرستان نیز تقاضاي یافتن خوش حالي حقیقي آشکار گردیده است پس مادامي که تقاضاي مذکوره که خدا بطور مستحکمي در روح آدمي ثبت نمودهٔ رفع نشود آدمي خوش حال و سعادتمند نمي تواند شد و چنانکه مذکور گشت که هیچ کس تقاضاي روح خود را با لذّت نفساني و با قوّت عقل خود

ساکت نمي تواند ساخت و حال آنکه خدا اين تقاضا را محض از براي آن در روح نقش کرده است که رفع شود و آدمي باستصواب سکوت آن خوش حالي جاوداني‌را تحصيل نمايد پس بايد که الهام الهي تقاضاي مذکوره‌را رفع سازد زيرا که مدعاي الهام الهي چنانکه مذکور گشت همين است که اينهارا رفع کند پس اگر رفع ننمايد هر آئينه بيفائده خواهد بود لهذا کتاب هر ايک از مذاهب که تقاضاي روح آدمي‌را رفع نسازد همين دليل است کافي که آن مذهب از خدا نيست

شرط دوم اين است که بايد الهام حقيقتي با شريعتي و انصافي که از خدا در قلب آدمي ثبت گشته است موافقت داشته باشد و انصاف آن قوة باطني است که خدا آنرا در قلب هر کس بنحوي که هرگز محو نشود ثبت نموده است که آدمي با آن تشخيص نيک و بد و ظلم و عدل و مقبول و نامقبول بخدا و سزاواري اجر و بازخواست‌را حساس مي نمايد وهرچند که قوّة انصاف بعلّت رغبت بدي وقوّت نفس در اکثر اشخاص بسيار ضعف بهم رسانيده حتّي در بعضي اشخاص کالعدم مي نمايد باز در تمام طوائف تشخيص نيک از بد و ظلم از عدل و مقبول و نامقبول بخدا و سزاواري باجر يا بازخواست بديهتهً يافت مي شود و در اکثر ملل تشخيص دادن انصاف بمرتبهء مطابق مي افتد که دروغ گوئي و فريب و زنا و دزدي و قطاع الطريقي و قتل‌را بد دانسته به باز خواست سزاوار مي دانند وهمچنين درستي و راستي و بيريائي و رحم ومهرباني‌را نيک و لائق اجرت مي شمارند پس بايد که الهام حقيقي باين احساس انصاف خواه مقوي وخواه ضعيف باشد موافقت نمايد چنانکه چيزيرا که انصاف زشت و ناحق و بخدا ناگوار و لائق باز خواست مي فهماند الهام حقيقي هم آنرا بهمان قسم بفهماند و آن چيزيکه بنابر انصاف نيک و بخدا خوش آينده است الهام نيز آنرا بهمان طور بيان کند و نمي تواند بود که کلام الهامي ربّاني با شريعت انصافي که خدا در قلب انسان بر قرار کرده است نقيض گويد

امّا مي تواند بود بلکه ضرورت دارد که آنرا زياده بفهماند و بتکميل رساند
شرط سوم آنکه چون خدا در انصاف قلب آدمي خود را عادل و مقدّس بيان ساخته و بنابر اين دوست دارنده و اجر دهندهٔ نيک و نيک کاران و خوار بيننده و باز خواست کنندهٔ بد و بدکاران است پس الهام حقيقي بايد که خدارا در همان صفات بيان سازد و چنانکه انصاف بجهت تحصيل نيکي و پاکي متحرّک قلب آدمي است بهمان طريق نيز بايد که الهام الهامي منظور و مقصود آدمي‌را باين مطلب عمده بکشد و در تحصيل آن متحرّک آدمي گردد بمرتبهٔ که نه محض ظاهراً بلکه باطناً پاک شود چنانکه خدا پاک است
شرط چهارم اينکه چون خدا قديم و مطلق و در ذات و صفات خود عاري و بري از تبديل و تغير است پس لازم مي آيد که الهام حقيقي نيز اورا چنان بيان سازد که خدا خودرا با موجودات بيان نموده است يعني هنگامي که با نظر تعقّل بموجودات ملاحظه شود مفهوم مي گردد که مي بايست خدا واحد و قديم و قادر و عالم و حکيم و رحيم و خالق آسمان و زمين باشد پس لازم است که الهام حقيقي نيز خدارا بآن سياق بيان سازد
شرط پنجم آنست که در الهام حقيقي خلاف معنوي نباشد يعني لازم است که در کتب الهام الهي تمامي مطالب و تعليمات عمده موافق يکديگر باشند زيرا که محال است که در مطلب و تعليم ضدّ يکديگر بوده هر دوي آنها حق باشند و اختلاف کلام بي استحکامي و ضعف و نقص‌را ظاهر مي سازد و بجهت اينکه بودن اين صفات ناقصه در خداي کامل و مبّرا از تغئير صورت امکان ندارد پس بهمين قسم در کلام الهام الهي نيز بودن چنين صفات محال است
نهايت ممکن است که کلام انجام کنندهٔ شروط مزبوره که کلام الهام حقيقي و ربّاني است چنان حقايق‌را بيان نمايد که اسرار الهي بوده و از

حیطهٔ تصرّف عقل انسانی دور و خارج باشد بنوعی که آدمی با عقل ضعیف خود بمراتب عالی و درجات رفیع مطالب بیان ساختهٔ خداوندی نتواند رسید زیرا که علم و حکمت خالق بیشتر از علم آدمی می باشد که خاک زاد و کوته نظر و وجودش از دیروز است بلی معلوم و یقین است که چنان اسرار در الهام حقیقی می تواند بود زیرا که بیان خدا با موجودات نیز از چنان اسراری مملو است که عقل آدمی آنهارا درک نمی تواند نمود و هرچندی که انسان اقواء باطنی موجوداترا علی الدوام درکار می بیند و همیشه از آنها مستفیض می گردد باز علل باطنی آنهارا درک نمی تواند نمود و علاوه براین ممکن است که خدای تعالی در کتاب الهام خود نیز آنچنان صفات ذات پاک خودرا اظهار و بیان نماید که در هیچ ایک از موجودات مثل آن صفات نبوده بیرون از تصرّف عقل انسانی باشد زیرا ممکن بل لازم است که در ذات پاک الهی چنان صفاتی باشد که مختّص در خدا بوده درهیچ ایک از مخلوقات مثل آن نباشد تا خدا بآنها از تمامی موجودات امتیاز یافته در انتهای کمال باشد والاّ درمیانهٔ خالق و مخلوق وعابد و معبود تفاوتی نمی بود پس در این صورت کرا یارائی جرات است که ذات پاک بی پایان باری تعالی‌را با عقل ناقص و قصیر خود بسنجد و از برای بی انتها و لایدرک انتها و انجامی قرار دهد ویامعین سازد که در ذات پاک خدا می بایست محض فلان فلان صفات یافت شود و یا آنکه بعارف و قادر و حکیم بحث وارد نماید که فلان صفاترا می بایست که بفلان مرتبه واضح و بیان سازد و حال آنکه تصور کنندهٔ چنین خیال‌ها سزاوار بازخواست شدید است زیرا که آدمی خود را با اینها بدعوی الوهیّت می رساند خلاصه بهمین قدر در باب بیان صفات لازمهٔ کتاب الهام حقیقی اکتفا نموده صفات پیغمبر حقیقی‌را درابتدای باب آخر این رساله مذکور خواهم ساخت

پس در این صورت اگر کسی کتب مذاهب بت پرستان‌را بنابر شروط

مذکوره ملاحظه نموده تشخیص دهد اورا بخوبي معلوم خواهد شد که امکان
ندارد که اطوار عبادت ایشان و کلام کتب آنها از الهام حقیقي صادر گشته
باشد زیرا که تقاضاي روح آدمي‌را که یافتن حقیقت و بي تقصیري و پاکي
و خوش حالي حقیقي است هرگز رفع نمي‌توانند نمود بلکه درخصوص ذات
و صفات خدا و ارادهٔ او که در بارهٔ انسان دارد از آنها گمانهاي نالائق
و ناقص صادر مي شود بمرتبهٔ که آدمي‌را به بت پرستي دلالت مي کنند
پس آنها بالمرّه خلاف بوده متابعان خودرا بگمراهي و هلاکت مي کشند لهذا
جهت شخص محمّدي که جویاي حقیقت است جستجو نمودن مذاهب
بت پرستان لازم نیست زیرا که از تجسّس آنها مرادي حاصل نمي شود
نهایت بجهته چنین شخص سوال لازمه و تفحّص واجبه این است که آیا في
الحقیقت کلام الهي قرآن است که آنرا از خدا دانسته یا انجیل و توریت
است که کتب مقدسه مستعمله مسیحیّان اند و یا قرآن و انجیل هر دو
براستي و درستي الهام و کلام الهي اند امّا چون اکثر مطالب قرآن و انجیل با
یکدیگر موافقت ندارند چنانچه هر کس که از تعلیمات و مطلبات آنها خبردار
و بمعاني آنها رسیده باشد مي‌داند و در این رساله نیز در موقع خود ثابت خواهد
گشت پس بنابر این ممکن نیست که هر دوي آنها کلام‌الهي باشند در این
حال محض یکي از آنها راست و کلام خدا است الحال لجاجت و طرفداري‌را
بر کنار نهاده از روي حقیقت جوئي با قلب صاف و دقّت تمام تجسّس
نمائیم که آیا کدام یک از قرآن و انجیل کلام الهي است امید که خداي
تعالي بجهت یافتن حقیقت اعانت نموده نور هدایت‌را عنایت فرماید
زیرا که این امر چنان امر عظیمي است که هرکس که طالب و جویاي
خوش حالي دائمي است دیگر در این باب غفلت نمي تواند ورزید بجهت
آنکه نجات و هلاکت وابستهٔ همین است زیرا هر کس که طریق هدایت‌را
نیافته باشد جاوهٔ ضلالتش اورا از خدا مهجور ساخته بهلاکت ابدي خواهد
برد، و بطالب طریق حق لازم است که بخداي قاضي الحاجات، که بهترین

هاديان و نور هدايترا بطالبان عطا كننده است مناجات نموده با سعي تمام. تفحّص كند و مادامي كه طريق حق‌را تحصيل نكرده است از استغاثه و تجسّس دست نكشد و غرض ما از اين رساله نه حجّت و مباحثه بلكه همين است كه راه حق‌را بمحمّدياني كه از صميم قلب جوياي حقيقت اند بيان نموده يافتن حقيقت‌را بآنها آسان و اسهل سازيم پس اي متابعت كنندهٔ محمّد باين سخنان كه يكي از دوستان تو كه طالب خوش حالي جاوداني تُست از راه مهرباني نوشته بقلب و فكر تمام متوجه باش و در خواندن اين رساله نقصي نگذاشته بتفكّر و تعقّل تمام الي آخر مكرراً مطالعه نماي و بجهت تحصيل حقيقت بخدائي كه اصل نور است التماس كن كه ترا از عالم بالا منوّر سازد و الّا اگر نور او ترا منوّر نسازد ياراي ديدن و يافتن حقيقت‌را نخواهي داشت زيرا چنانكه آفتاب‌را محض با نور آفتاب مي توان ديد همچنين خدارا نيز با نور خود او مي توان شناخت و بس امّا هرگاه از توفيق و عنايت ربّاني حقيقت‌را يافته پس در هر جا و هر كتاب كه يافته باشي از آن روگردان مشو زيرا كه خوار ديدن حقيقت خوار ديدن خدا است و هر كس كه خدارا خوار بيند خدا نيز اورا خوار خواهد ديد

اين رساله منقسم بسه باب نموده اين مطلب‌را كه انجيل يا قرآن كدام يک از آنها في الحقيقت كلام الهي است در ضمن آن سه باب تشخيص خواهيم داد از آن جمله در باب اول تفحّص خواهيم نمود كه منسوخ و تحريف گشتن كتب مقدّسه كه عبارت از انجيل و توريت باشد صحت دارد يا نه در باب دوم تعليمات عمدهٔ انجيل و توريت‌را بيان كرده ملاحظه خواهيم نمود كه آيا آنها مصداق و انجام دهندهٔ آن شروط اند كه ما جهت ثبوت الهام حقيقي ذكر نموده ايم در باب سوم تفتيش و تشخيص ادّعاي رسالت محمّد خواهيم كرد

باب اوّل

مشتمل است بر اثبات این که انجیل و کتب عهد عتیق منسوخ و تحریف نگشته اند

و منقسم است بسه فصل * فصل اوّل در اظهار این که قرآن نیز مقر است که انجیل و کتب عهد عتیق که درمیان مسیحیان مستعمل است از خدا مي باشد * فصل دوم در ثبوت این که درهیچ وقتي کتب مذکوره منسوخ نگشته * فصل سوم در اثبات این که کتب مقدسه مذکوره تحریف و تبدیل نیافته اند

فصل اوّل

مخفي نماند که هر ایک از امّتان محمّد مادامي که منکر مذهب خود نباشد بایست که اعتقاد و اقرار داشته باشد که کتب مسیحیان که عبارت از انجیل و توریت است کلام خدا است زیرا که در اکثر مواضع قرآن احوالات اهل کتاب ذکر گشته است و از آن آیات مي توان دریافت که کتب مذکوره خداي تعالی بجهت بیان اراده و احکام خود بوساطت موسي و داؤد و سائر پیغمبران و بوسیلهٔ یسوع مسیح باهل مذکوره داده است پس در باب کلام خدا بودن آن کتب دیگر لازم نیست که دلیل آورده حقیقت آنهارا بامّتان محمّد ثابت سازیم زیرا که خود محمّدیان و قرآن نیز بر مطلب مزبوره اقرار دارند چنانچه ذکر خواهد شد در این صورت از اظهار آن دلائل موفورهٔ که بجهت ثبوت کلام الهي بودن کتب

مقدّسه مستعملهٔ مسیحیان مي توانستیم آورد حال در این جا تامّل نموده انشاء الله تعالی از براي اظهار آن دلائل در صفحات باب دوم مجال و فرصت یافته بتحریر آنها اقدام خواهیم نمود پس در این جا محض آن مواقع قرآن را ذکر خواهیم کرد که از آنها معلوم و مشخّص مي گردد که خود قرآن مقر است که کتب مقدّسهٔ مستعملهٔ مسیحیّان و یهودیان از خدا است چنانکه در سورة الشوري مسطور است که * وقل آمنت بما انزل الله من کتاب و امرت لا عدل بینکم الله ربّنا و ربّکم لنا اعمالنا و لکم اعمالکم لا حجة بیننا و بینکم * یعني بگو اي محمّد که من ایمان مي آورم بان کتابي که از خدا نزول یافته اند و در خصوص شما بمن عدالت امر شده است خدا ربّ ما و ربّ شما است بجهت ما اعمال ما و بجهت شما اعمال شمارا محسوب خواهد نمود مابین ما و شما باید که حجّتي نباشد و ایضاً در سورة العنکبوت مرقوم است که * و لا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتي هي احسن الا الذین ظلموا منهم و قولوا آمنا بالذي انزل الینا و انزل الیکم و الهنا و الهکم واحد و نحن له مسلمون * یعني شما اي محمدیان باهل کتاب حجّت منمائید مگر بطریق خوشي ماوراي آنها که با شما ظالم مي نمایند و بگوئید که ما ایمان مي آوریم بآن چیزي که بما نازل شده و بآن چیزي که بشما نازل گشته است خداي ما و خداي شما یک است و ما خودرا باو تسلیم نموده ایم و دیگر در سورة المائده مرقوم گشته که * الیوم احل لکم الطیبات و طعام الذین اوتوا الکتاب حلّ لکم و طعامکم حل لهم * یعني از امروز حلال گشته بشما طیبات و طعام ایشان که بآنها کتاب داده شده و طعام شما نیز بایشان حلال گردید * بهریک از امّتان محمد واضح و لائح است که مللي که بایشان کتاب داده شده و آنها که باهل کتاب ملقّب گشته اند مسیحیّان و یهودیان اند چنانکه در سورة البقر در باب یهود و نصاري گفته شد * و هم یتلون الکتاب * یعني یهود و نصاري کتاب را خوانده اند و این فقره نیز از قرآن معلوم و مشخّص است که کتبي که به یهودیان و

مسیحیّان داده شده توریت و انجیل است زیرا که در سورهٔ آل عمران وارد است که * انزل التوریت و الانجیل من قبل هدي للناس * یعني خدا نازل نمود توریت و انجیل‌را سابقاً که هادي مردمان باشند و از براي تفسیر لفظ لغوي توریت بهمین قدر اکتفا مي رود این که در اصطلاح عرب بکلامي که از خدا به یهودیان داده شده است توریت گفته مي شود لفظي است که از عبراني استخراج گشته زیرا که آنها قبل از ایّام محمّد تا حال کتب الهامي‌را که بوساطت پیغمبران خدا بایشان رسیده توراة مي نامند که عبارت از تعلیم و یا شریعت است و یهودیان کتب مذکوره‌را سه قسمت نموده بهریک لقب علیحدهٔ دادند مثلاً قسم اول‌را که محض کتب خمسهٔ موسی است توراة مي گویند و قسم ثاني‌را کتب پیغمبران و قسم ثالث‌را رسائل و یا زبور مي نامند سبب زبور گفتن ایشان آن بود که قسم ثالث از زبور داود آغاز مي شود لیکن مسیحیّان که همگي کتب مذکوره در هر اوقات درمیان ایشان نیز مستعمل بوده ومي باشد وآنهارا کلام خدا دانسته ومي دانند در اکثر اوقات این اقسم ثلاثه‌را کتب عهد عتیق مي گویند از این سبب که خدا قبل از مسیح کتب مذکوره‌را ملهم ساخته بود و انجیل‌را در اکثر اوقات کتب عهد جدید مي گویند و بهر دوي اینها نیز کلام الهي و یا کتب مقدّسه و یا بیبل گفته مي شود و بیبل لفظ یوناني است بمعني الکتاب و هنگامي که در باب کتب مذکوره در این رساله گفتگو شود آنهارا باین اسماء استعمال خواهیم نمود خلاصه بنابر آیات مزبورهٔ قرآن امکان ندارد که تابعان محمّد در خصوص کتب مقدّسهٔ مستعملهٔ مسیحیان تغافل ورزیده بآنها ملتفت نشوند زیرا که بنابر مضامین قرآن باید که محمّدیان نیز کتب مذکوره‌را کلام الهامي پروردگار بدانند نهایت مطلبي که قرآن‌را در چه مرتبه محسوب مي توان داشت در باب سوم ذکر خواهیم نمود و باعث آوردن این آیات قرآن نه آن است که گویا انجیل بشهادت قران احتیاجي داشته باشد حاشا بلکه

بجهت این است که امّتان محمّد بدانند قرآن که خود شان حق می دانند مقر است که کتب مقدسهٔ مذکوره از خدا است

فصل دوم

مشتمل است بر ثبوت اینکه انجیل و کتب مقدّسهٔ عهد عتیق در هیچ وقتی منسوخ نگشته اند

در این باب محمّدیان ادّعا می کنند که چنانچه بسبب آمدن زبور توریت و بعلت ظهور انجیل زبور منسوخ گشته همچنین انجیل نیز بسبب قرآن منسوخ گردیده است چنانچه دیگر آدمي در تحت قید آن نمي باشد در این صورت بما لازم است که با دقّت تمام بحقیقت این ادّعا برسیم زیرا که اگر راست باشد پس کتب عهد عتیق و جدید باوجودیکه از خدا مي باشد باز باحدي لازم نیست که احکام آنهارا تابع باشد

پوشیده نماند که ادّعاي مذکوره از قراري که مشخّص مي شود از ندانستن توریت و انجیل و از نفهمیدن مطالب و مقاصد آنها صادر گشته است زیرا که اگر کسي با تفکّر و دقّت کتب مقدّسهرا مطالعه نماید بزودي دریافت خواهد کرد که في الحقیقت معني آنها متضمّن یک دیگر و در مطالب و تعلیمات باهم موافقت و مناسبت کلّي دارند بطریقي که تمامي آنها معمورهٔ عجیبهٔ معرفت و محبت خدا هستند که اصل بناي آن عمارت توریت است و سائر کتب مقدّسه سبب تکمیل آن چنانکه در توریت ارادهٔ خدايء که در بارهٔ آدمي دارد بابن نحو بیان شده است که باید سلسلهٔ انساني باستصواب معرفت الله و بسبب عبادت شایستهٔ خدا تقاضاي روح آدمي انجام یافته آن سلسله بخوش حالي حقیقي و

دايمي برسد كه بنياد آن عمارت همين است و بس و بعد از توريت در رسائل رسل و زبور بيان شده است. كه خدا نظر بمعرفت و محبت خود با انواع و اقسام اطوار و طريقها بني نوع بشررا علي الخصوص ملّت اسرائيلرا يوماً فيوماً قريب بشناختن خود كشيده و جهت عبادت لائقهٔ او مهيا نموده است و آخر الامر انجيل واضح مي سازد كه خداي تعالي بچه نحو و بچه قسم اين مطلب عظيمرا بوساطت مسيح بانجام رسانيده و آن چنان عبادتي مقرّر داشته است كه خارج از آن آداب و عبادتهاي ظاهري باشد كه يهوديان در زمان عهد عتيق مي كردند و ديگر اين مرحله نيز در انجيل و كتب پيغمبران بيان شده است كه در آخر عموم طوايف عالم بفيض عبادت حقيقي مقرّر شدهٔ انجيل خواهند رسيد

و اين كه عبادت ظاهري توريت بعبادت روحاني و باطني تبديل خواهد يافت مطلب نو نبود زيرا كه در بعضي مواقع كتب عهد عتيق مذكور گشته بود كه ايّامي خواهد آمد كه بعوض عبادت ظاهري عبادت روحاني مقرر خواهد گرديد مثلاً در آيات ۳۱ الي ۳۳ فصل ۳۱ ارميا پيغمبر ذكر شده است كه * اينك خداوند مي فرمايد كه روزها مي آيند كه من با خاندان اسرائيل وخاندان يهوداه عهد تازهرا خواهم بست نه مثل عهدي كه با پدران ايشان بروزي كه ايشانرا جهت بيرون آوردن ايشان از زمين مصر دست گرفته بستم كه ايشان عهد مرا شكستند و خداوند مي فرمايد كه از براي ايشان بجاي شوهر بودم امّا خداوند مي فرمايد عهدي كه بعد از آن ايّام بخاندان اسرائيل مي بندم اين است كه شريعت خودرا بدرون ايشان نهاده آنرا در قلب ايشان خواهم نوشت و از براي ايشان خدا بوده ايشان نيز بمن قوم خواهد بود و آيهٔ ۶ فصل ۴۲ اشعيا پيغمبر و آيهٔ ۴ فصل ۱۱۰ زبور كه معني آنها در انجيل در فصل ۷ نامهٔ بعبرانيان تماماً واضح گرديده است و آيات ۱۸ و ۱۹ فصل ۱۸ كتاب پنجم موسي نيز اشاره بمطلب مذكور است

مخفي نماند که احکام توريت بر دو قسم است قسمي احکام ظاهري است که بر آداب عبادت يهوديان و عادات و حکمراني ايشان منسوب بود و قسمي احکام باطني است که بخدا شناسي و بپاکي قلب و نيک رفتار منسوب است غرض از قسم نخست که خداي تعالی از براي يهوديان بر قرار نموده بود بر دو نحو است نحو اوّل اين که طائفهء مذکوره باستصواب آن احکام از طائفهء بت‌پرستان و عادات و مذهب ايشان کناره جويند و نحو دوم اين که اشاره و نمونهء آن عبادت روحاني باشد که مي بايست بوسيلهء مسيح مقرّر گردد فلهذا احکام ظاهريّه بظهور مسيح انجام يافته بدين معني منسوخ گرديدند که ديگر محافظت آنها لازم نشد چنانکه بهمين تبديل و تغئير در آيات سابق الذکر توريت اشاره گشته است ليکن بوقوع چنين تغئير در احکام ظاهريّهء آن احکام باطنيّه توريت که اصل الاصول اند تبديل و منسوخ نگشته اند بلکه مسيح آنهارا در انجيل زياده تفصيل کرده و واضح نموده است چنانچه ما بعد مذکور خواهد گشت و بتغئير مذکور که در ظاهرات و فروعات واقع شده کتب عهد عتيق يعني توريت نه برهم خورده است و نه منسوخ گشته بلکه آن چيزهاي که در توريت بر طريق ظاهري و نمونه بوده اند حال در انجيل باطني و روحاني شده و انجام يافته اند * اکنون باظهار نمونهء چندي اين مطلب‌را بيان و واضح خواهيم ساخت بدين قسم که در توريت امر شده بود که بجهت آمرزش گناهان حيوانات‌را قرباني نمايند بديهي است که چنين قربانيها گناهان‌را نمي توانند پوشانيد و مقصود اصلي قربانيها نيز اين نبوده است بلکه نمونهء آن يک قرباني بود که مسيح در وجود خود بعمل آورد چنان که در عهد عتيق وعده داده شده است که مسيح جسم خودرا بجهت تمامي گناهان مردم قربان خواهد ساخت چنانچه در باب ۵۳ اشعيا و در زبور ۴۰ باين مطلب اشاره رفته است و غرض ديگر از قرباني حيوانات اين بود که انکار قرباني کنندگان بآن قرباني عظيم کشيده شود و ايشان آنرا دريافت نمايند و براو

ایمان آورند و سبب آمرزش گناهان ایشان محض آن قربانی عظیم بود که
مي بایست با مسیح صورت پذیر گردد و حال که مسیح آمده و خودرا از
براي گناهان انسان قربان ساخته وبهمین یک قرباني بجهت آنان که باو
ایمان آورده و مي آورند کفّارهء ذنوب گشته است در این صورت آن
قربانیهاي نمونه دیگر لازم نیست زیرا که بانجام رسیده اند چنانکه این
مطلب در انجیل در فصل ۹ و ۱۰ نامه بعبرانیان بواضحيء تمام ذکر شده
است الحال قرباني لازمه بشخص مسیحي قرباني شکر و حمد خدا است که
این را نه محض بسخن بلکه باید باعمل نیز در حضور خدا بگذراند چنانکه در
آیهء اول فصل ۱۲ نامهء باهل روم و در آیهء ۵ فصل ۲ نامهء اول پطرس مرقوم
است دیگر در توریت بجهت غسل و شست و شوي بدن حکم شده بود
غرض از این شست و شوها آن بود که عامل این عمل دریافت نماید
که روح پیش از بدن محتاج شست و شو وتطهیر است پس این شستن
وتطهیر جسماني نمونهء آن پاکي روحانی بود که بوساطت انجیل بعمل مي
آید در این حال دیگر چنان غسل و طهارت لازم و واجب نیست بلکه
الآن بطریق روحاني و باطني بعمل مي آید چنانکه در آیهء ۲۲ فصل ۱۰ نامهء
بعبرانیان و در آیهء ۵ فصل ۳ نامهء به تیطس مذکور است و ظاهر است
کسي که روحش از ناپاکي گناه پاک شده باشد در پاک نگه داشتن بدن
خود نیز کوتاهي و مساهلت نخواهد نمود امّا نه آن که این پاکي ظاهري را بآن
مرتبه بداند که از براي تحصیل نجات چیزي است لازم و مفید و دیگر
اینکه عبادت خانهء اورشلیم که قربانگه و محلّ عبادت یهودیان بود و خدا
خودرا در آنجا چنان بیان مي نمود که گویا در ان محل ساکن است نمونهء
این بود که مي بایست دل آدمي منزل خدا باشد پس در صورتي که انجیل
بسبب ایمان آوردن بمسیح قلب آدمي را چنان مکان مقدّس مي سازد
دیگر عبادت خانهء سنگي یعني هیکل لازم نیست زیرا که آن هیکل روحاني
که خانهء سنگي نمونهء آن بود حال در درون کساني که قلباً بمسیح ایمان

آورده اند بنا یافته است چنانکه در آیات ۱۶ و ۱۷ فصل ۳ نامهٔ اول باهل قرنتس مرقوم است و دیگر آن روزهاي عید که در توریت مقرر گشته بودند که احدي ماذون نبود که در آنها مرتکب امري شود مگر این که با تمامي حواس خود مستغرق افکار امورات الهي و اخروي گردد آنها نمونهٔ عید قلبي بودند که عبارت است از تقرّب یافتن بخدا و استحکام ساختن رابطهٔ دوستي باطني باو که قصد انجیل نیز همان است که آدمي‌را بآن مرتبه برساند و اگر چنانچه کسي محافظت احکام آن نماید هرآئنه بآن مراتب خواهد رسید چنانکه این مطلب در آیات ۱۶ و ۱۷ فصل ۲ نامهٔ بقلسیان مسطور است و دیگر آنکه ختنهٔ که در توریت از براي طائفهٔ بني اسرائیل مقرّر گشته بود قطع نظر از اینکه علامت ظاهري بود براي عهدي که درمیان خدا و آن طائفه بود نیز نمونهٔ بود از قطع نمودن خواهش نفساني چنانچه حال بسبب ایمان آوردن بانجیل قطع کردن خواهش نفساني بعمل مي آید زیرا که بکسي که في الحقیقت بآن ایمان آورده است چنان قوتي بهم مي رسد که با خواهشهاي نفس امّارهٔ خود مجادله کرده آنرا مغلوب سازد و موافق ارادهٔ خداوندي رفتار نماید و در عهد جدید علامت طایفهٔ خدا یعني اسرائیل روحاني یا مسیحي حقیقي همین است پس در این صورت ختنهٔ ظاهري دیگر لازم نیست ازآنرو که حال در قلب بطور روحاني بعمل مي آید چنانکه در آیات ۲۸ و ۲۹ فصل ۲ نامهٔ باهل روم و در آیهٔ ۱۱ فصل ۲ نامهٔ بقلسیان مرقوم گشته است و چندین نمونه‌هارا دیگر زیاده مرقوم و معلوم مي توانستیم نمود زیرا که تمامي اداب عبادت عهد عتیق نمونه و تدارک آن عبادت حقیقي و روحاني بوده است که مسیح آنرا در عهد جدید مقرّر نموده است پس انجیل کتب عهد عتیق‌را باطل نمي سازد بلکه بانجام مي رساند بدین نحو که چیزهائي که در کتب مقدّسه عهد عتیق ظاهري مي بود حال در عهد جدید بباطني مبدّل گشته است و آن چیزي که در آنجا بحسب تصویر دیده مي شد در اینجا وجوداً ملاحظه مي گردد

و آنکه آغاز و تدارک آن درآنجا برقرار گشته بود در اینجا تکمیل یافت و بجهت همین است که خود مسیح درحینی که یهودیان چنین تصوّرمي نمودند که گویا او ارادهٔ بر هم زدن و منسوخ نمودن توریت دارد بآنها گفت که تصوّر مکنید که من از بهر ابطال توریت و رسائل انبیا آمده ام از جهت ابطال نه بلکه بجهت تکمیل آمده ام چنانکه در آیهٔ ۱۷ فصل ۵ متّي مذکور گشته است

و علاوه براین واضح و آشکار است که انجیل هیچ موضعي از مواضع توریت را که بخدا شناسي و بپاکي قلب و نیکي رفتار شامل اند باطل و منسوخ نگردانیده است چنانچه هرکس که باندک تاملّي و با فکر و دقّت جزوي هر دورا مطالعه نماید این مدّعارا بزودي دریافت خواهد نمود و ما در اینجا بجهت اثبات امر مذکوره مطلب چندي‌را ذکر مي نمائیم مثلاً باین نوع که در باب صفات بدان که همان صفات که در توریت بیان شده در انجیل نیز مسطور اند باین تفصیل که محبت و رحمت و تقدّس و عدالت الهي درانجیل زیاده تر عیان و وحدت با تثلیث توضیح و بیان گشته است و احکام باطني یعني آن احکام که بپاکي قلب و نیک رفتار منسوب اند در انجیل و توریت همان اند مگر در انجیل زیاده واضح و بیان شده بدین طریق مثلاً در توریت نهي قتل جاري گشته امّا مسیح مي گوید که در حضور خدا مستوجب بازخواست قتل محض آن کس نیست که قتل نموده بلکه آن شخص نیز هست که نسبت ببرادر خود غضبناک و بدگو است و خرابي و بربادي وي خواسته باشد و دیگر در توریت نهي شده است که زنا مکنید امّا مسیح مي گوید که نه محض آنکس که فعلاً مرتکب این عمل گشته زناکار است حتّي آنکس هم که از روي شهوت بزن کسی نظر اندازد في الفور در قلب خود با او زنا نموده است و دیگر بنابر سنگدلي طائفهٔ بني اسرائیل در توریت فتوي اطلاق جاري گشته بود لیکن مسیح بجهت توضیح معني عظیم نکاح این اذن‌را محض

در آن وقت مي دهد که يکي از شوهر و زن بسبب ارتکاب فعل زنا نکاح را باطل ساخته باشند و ديگر در توريت حکم شده است که سوگند خود را بخداوند خويش وفا کن چون يهوديان بنوع خفيفي و بي علّت و از براي امورات نالائق قسم مي خوردند بنابر اين مسيح فرمود که هر گاه امر عظيمي اتفاق نيفتد و في الحقيقت ضرور نشود قسم ياد منمائيد بلکه مکالمهٔ شما بآري آري و ني ني واقع شود يعني آري و ني گفتن شما بايد بآنمرتبه راست و درست باشد که بطريق سوگند و در منامش محسوب گردد و ديگر در توريت امر نافذ گشته است که همسائيه خود را چون خود دوست دار نهايت يهوديان اين نوع الفت و دوستي را محض بطائفهٔ خودشان توجيه نموده اند ليکن مسيح چنين بيان فرموده است که همسايه و دوستان محض نزديگان و هم طايفگان نيستند بلکه همه کس حتّي فرموده است که اعداي خودرا نيز دوست داريد و از براي آنها که بر شما لعن مي کنند برکت طلبيد و بآنان که شما را عداوت مي نمايند احسان کنيد و از بهر آنها که شما را فحش مي دهند و زحمت مي رسانند دعا کنيد چنانکه همهٔ اين مطالب در آيات ۲۱ الي آخر فصل ۵ متّي مرقوم گرديده است پس در اين صورت بديهي است که انجيل کتب عهد عتيق را باطل نمي سازد بلکه مضامين آنهارا زياده واضح مي نمايد و در انتهاي مراتب آنهارا تنوبت داده و تکميل مي کند * * امّا ند آنکه بسبب چنين تکميل کتب عهد عتيق بي مصرف شده باشند حاشا بلکه آنها باز بنياد کتب عهد جديد اند يعني مدّعاي کتب عهد عتيق آن بود که هم بطائفهٔ اسرائيل و هم بسائر مطالعه کنندگان با احکام و حکايات بفهمانند که احوال آدمي بچه نحو بد شده است و او در حضور خداوندگار خود بچه نوع گناهکار است و محتاج بودن برهانندهٔ از گناه معلوم آنها نموده ايشان را برهانندهٔ موعوده که مسيح است مائل و معتقد سازند حال باوجوديکه مسيح آمده است باز مضامين کتب عهد عتيق بهمين مطالب اشاره کننده است ليکن

همین بهمین قدر تفاوت دارد که قبل از مسیح کتب مذکوره آدمی‌را برهانندهٔ آینده محوّل می ساختند و حال که مسیح ظهور یافته است برهانندهٔ آمده مرجوع می نمایند و این مطلب که چرا اکثر اشخاص از طائفهٔ یهود این رهانندهٔ موعود را که مسیح باشد قبول ننموده اند بعد ذکر خواهیم نمود ** در این حال که توریت و زبور و رسائل پیغمبران یعنی همگی کتب عهد عتیق در معنی متصل ایک دیگر اند و با عهد جدید لاحق و موافق می باشند پس اصلا ایک دیگررا باطل نمی سازند بلکه همدیگر را بیشتر واضح و تکمیل می نمایند پس در این صورت ادّعای شخص محمّدی بی بنا است که می گوید زبور ناسخ توریت است و انجیل ناسخ هر دوی اینها چنین ادّعارا محض آن کس می تواند نمود که از کتب مقدّسه و از معانی و از موافقت مطالب آنها خبردار نباشد و یا آنکه محض بعضی فصول انهارا بطریق اخفاف و سهل انکاری مطالعه نموده و در مطالب آنها متفکّر نگشته باشد

و ادّعائی که گویا بسبب ظهور قران انجیل و کتب عهد عتیق منسوخ گردیده باشند بطلان چنین ادّعا بدو وجه مثبت است وجه اوّل این که از قبول چنین نسخ عام دو فقره صادر می شود اوّلاً این که ارادهٔ خداوندی قرار گرفته بود که با دادن توریت امر نیک و مفیدی‌را بعمل آورد لیکن میسّر نگردید پس بهتر از انی‌را داد که زبور باشد و چون این نیز مقصد و مطلب‌را بجا نرسانید پس این‌را هم منسوخ نموده انجیل‌را داد چون احوالات این نیز بدستور سابق مانند آنها گردید از این هم فائدهٔ حاصل نگشت آخر الامر بسبب ظهور قرآن مطلب‌را بانجام رسانید هرگاه احیاناً العیاذ بالله چنین تصوّر در کارگاه خیال کشیده شود پس حکمت و قدرت خدا باطل خواهد گردید بلکه خدا بپادشاه انسانی و بآدمی ضعیف و عدیم الفهم مشابه خواهد شد که این قبیل رفتار محض در بارهٔ ذات ناقصهٔ انسانی ممکن است نه آنکه در ذات کاملهٔ خدا ثانیاً اگر قول مذکوره

غیر ممکن است پس از قانون نسخ این تصوّر لازم مي آید که خدا نظر بمصلحت و ارادت خود عمدا خواست که چیز ناقص و بمطلب نرسانندهرا بدهد و بیان نماید امّا چه نوع امکان دارد که کسي در بارهٔ ذات قدیم و کامل الصّفات خداوندي چنین تصورات ناقصه و باطله نماید

و دیگر اگر بعضي گویند که خدا بسبب روز بروز متزاید گشتن معرفت و علوم انساني بجهت هر ایّامي مذهب مخصوصهٔ مقرّر نموده است و بنابر این مذهبي که در ایّام موسی بوده دیگر از براى مردم ایّام مسیح مناسبتي نداشته و همچنین مذهب مسیح بجهت خلائق ایّام محمّد مناسب نبوده است این مظنه هرچندیکه ظاهرا صحیح مي نماید امّا نظر بسببهاي آتیه خلاف و باطل است اوّلاً بدان که انجیل کتب عهد عتیق‌را منسوخ ننموده است بلکه هر دوي آنها ملحق و موافق ایک دیگر اند چنانکه سابقاً مذکور و مدلّل گشته است ثانیاً کساني که ترقي دانائي و علم‌را سبب منسوخي ادیان خیال کرده اند باید بدانند که باعث این فکر خلاف آن است که دین و علم‌را منسوب و مخلوط ایک دیگر مي سازند و چنان تصوّر مي نمایند که گویا دینداري وابستهٔ دانائي و عقل و علم است و بس و حال آنکه چنین نیست زیرا مدّعاي الهام حقیقي همین است که تقاضاي روح آدمي‌را رفع سازد و اورا بتحصیل حقیقت و بي تقصیري در حضور خدا و بپاکي قلب و نیک رفتار و بخوش حالي جاوداني برساند نه آنکه عقل‌را بدانش و علم مملو سازد و تمامي مخفیّات و مستورات‌را باو واضح و روشن گرداند زیرا که آدمي فقط بدانائي نیک نخواهد شد و براي تحصیل پاکي قلب و نیک رفتار و رضامندي خدا کثرت علم لازم نیست بلکه محض در قلب انسان چنان فکر و خواهشي مي بایست باشد که احکام خدا را متابعت کند پس دینداري کار ارادت و قلب و عمل است و بس و اگر چنانچه انسان في الحقیقت ارادهٔ تحصیل دانستن احکام خداونديرا دارد در این باب باو لازم نیست که اوّل مرد عالم و فاضل گردد باو محض یک

عقل صحیحی درکار است که آنرا نیز پروردگار در هر اوقات بآدمیان مرحمت فرموده نهایت الهام حقیقی عقل‌را نیز منوّر می سازد اما این منوّر گشتن عقل با معمول داشتن احکام خدائی چنان پیوستگی دارد که خدا آنرا باطاعت و عمل کنندگان کلام خود موافق سعی ایشان ارزانی داشته است و بس چنانکه در انجیل در آیهٔ ۱۷ فصل ۷ و در آیهٔ ۳۱ و ۳۲ فصل ۸ و در آیهٔ ۲۱ فصل ۱۴ یوحنا مرقوم است و هرچندیکه مردم در دانائی و علم بقدر امکان متفاوت اند لیکن باز تقاضای قلب در هر مکان و در هر زمان همان است، که هست پس باین علّت کتب الهامی خدا که مطلب آنها رفع ساختن تقاضای روح است در هر ایامی که داده شده باشد باز لازم است که در تعلیمات و مطلبات عمده موافقت داشته و آدمی‌را در همه اوقات بهمان وسائل که رفع تقاضای روح و تحصیل نجات از آنها است رجوع کنند و بهمین جهت امکان ندارد که تعلیم و مطالب عمدهٔ آنها نقیض و باطل کنندهٔ ایک دیگر باشند بلکه این مرحله صورت امکان دارد که موضّح ایک دیگر بوده مطلب‌را زیاده آشکار سازند و کتب عهد عتیق وجدید مطابق همدیگر و بهمین‌منوال هستند چنانکه سابقا ذکر وثابت گشت پس بنابر این ادّعائی که گویا از برای هر زمانی مذهب مخصوصهٔ از خدا داده شده باشد باطل و عاطل است

وجه دوم بطلان ادّعائی که انجیل و کتب عهد عتیق بسبب ظهور قرآن منسوخ شده اند آن آیاتِ باهرهٔ کلام الهی اند که در ضمن آن گفته شده است که کتب عهد عتیق و جدید ابداً منسوخ نخواهند گشت زیرا که بنابر آن آیات می بایست که تا آسمان و زمین برقرار است احکام انجیل و کتب عهد عتیق در جریان باشند چنانکه خود مسیح در انجیل در آیهٔ ۳۳ فصل ۲۱ لوقا فرموده است که آسمان و زمین خواهد گذشت ولیکن نخواهد گذشت سخنان من و درآیهٔ ۱۸ فصل ۵ متّی باز فرموده است که راست می گویم بشما تا انکه آسمان و زمین زائل نشود یک همزه یا یک

نقطه از شریعت (یعني از توریت) بهیچ وجه زائل نخواهد گشت تا آنکه همه کامل نشود و دیگر در آیهٔ ۲۳ و ۲۵ فصل اوّل نامهٔ اوّل پطرس مرقوم گشته است که شما (ای مسیحیان) تولّد تازه یافتید نه از تخمهٔ فانی بلکه از تخمهٔ غیر فاني که عبارت است از کلام خدا که تا ابد زنده و باقي است و این کلامي است که بشما بمژده داده شده است و دیگر در آیهٔ ۸ فصل ۴۰ اشعیا مرقوم است که گیاه (که تمثال آدمي است) بژمرده و گل افسرده مي شود امّا کلام خداي ما ابداً قائم است و در آیهٔ ۸ فصل اوّل نامهٔ بگلتیان وارد است که اگر ما (حواریون) یا فرشته از آسمان مژدهٔ دیگر (یعني انجیل دیگر) جز این که ما بشما رسانیدیم رساند ملعون باد پس بنابر این آیات واضحهٔ کلام الهي معلوم است که کلام ربّاني که عبارت از انجیل و کتب پیغمبران و زبور و توریت است در هیچ وقتي منسوخ نگشته و نخواهند گشت بلکه لازم است که کلام خدا دائما بماند زیرا که خدا همچنین خواسته و فرموده است

و اگر بعضي از روي عوامیّت گویند که انجیل بآسمان کشیده شده است باین چنین سخن رکیک و بی بنیاد که با قرآن نیز موافقت ندارد اعتنا نمودن و دلیل آوردن لازم نیست بلکه در جواب آن بهمین قدر اکتفا مي نمائیم که انجیل بجهت هدایت مردم داده شده است در این صورت باید که در زمین باشد نه در آسمان و در این حالت که آن تا روز آخر هادي مردم خواهد بود پس ظاهر است که تا روز قیامت بر زمین موجود خواهد ماند * خلاصه از دلائل مذکورهٔ بی شک و شبه معلوم و یقین است که کتب عهد عتیق و جدید منسوخ نشده اند و ابداً منسوخ نخواهند شد و بنابر این اوامر و نواهي آنها نه تنها در بارهٔ مسیحیان بلکه در بارهٔ امّتان محمّد حتّي در بارهٔ عموم طوائف عالم هم جاري است

فصل سوم

مشعر است بر اثبات این که ادّعاي متابعان محمّد که گویا کتب مقدّسه تحریف و تبدیل گشته باطل است

چون جمهور محمّدیان ادّعا مي نمایند که مسیحیان و یهودیان کتب مقدّسهء خود شان‌را تحریف نموده و آن آیاتي‌را که بمحمّد اشاره و آمدنش‌را بیان کننده بودند اخراج ساخته کلمات دیگر در مقام آنها نهاده اند و باین سبب کتب مقدّسهء موجوده که الآن مستعمل ایشان اند دیگر صحیح و قابل اعتماد و اعتقاد نیستند پس واجب و لازم است که با دقّت تمام متوجّهء تشخیص این ادّعا شویم نهایت در صورتي که از امّتان محمّد طلب ثبوت این ادّعارا نمائیم تعجّب است که هیچ یک از آنها هنوز درستي آنرا با دلائل واضحه و معتبره ثابت ننموده است و ایشان در باب اداي جواب قاطع این چهار مسئله که آیا کتب مقدّسهء عهد عتیق و جدید در چه زمان و بواسطهء کیان و بچه نوع تحریف گشته و کلمات محرّفه کدام اند تا حال مدیون مسیحیان مي باشند بلکه بي دلیل بمحض ادّعا خود شان‌را ساکت مي سازند و حکماً مي گویند که چنین است و در قرآن نیز بجهت تحریف کتب مقدّسه مستعمله مسیحیان و یهودیان اشاره گشته است پس مادامي که تابعان محمّد ادّعا خودرا با دلائل معتبره به ثبوت نرسانیده بر مسیحیان تحمّل این ادّعا لازم نمي آید زیرا که هر چیزرا گفتن و ادّعا نمودن ممکن است امّا ادّعائي که از براي تحقیق آن دلائل معتبره نباشد بیجا و بي ثمر است بلکه ادّعاي بي دلیل کار خردمندان نیست

پوشیده نماند که مسیحیان بطریق اولي ادّعا مي توانند کرد و گفت که قرآن تحریف و تبدیل یافته است و آن قرآني که الآن درمیان اُمتان محمّد مي باشد قرآن اصل نیست زیرا که اوّلاً ابوبکر بجمع آوري و ترتیب آن

اقدام نموده و بعد از آن عثمان آنرا دو باره ملاحظه کرده اصلاح داده است
وحال آنکه شیعیان این اشخاص‌را کافر وبیدین شمرده و مي گویند که عثمان
چند سوره‌را که اشاره بعلي بود عمداً از قرآن استخراج نموده است و نیز
درکتاب دبستان فاني تخلص مسطور است که مي گویند که عثمان مصحف‌را
سوخته بعضي از سورهائي که درشان علي وفضل آلش بود برانداخت
و در صفحهٔ ۲ ورق ۲۰۸ کتاب عین الحیات حدیثي مرقوم گشته که امام
جعفر فرمود که در سورهٔ احزاب فضائح بسیاري از مردان و زنان قریش و غیر
ایشان بود و درازتر از سورهٔ بقر بود لاکن کم کردند و تحریف کردند و در
مشکات المصابیح که کتاب مشهور و معتبر جماعهٔ اهل سنّت است در
فصل اوّل کتاب فضائل القرآن مندرج است که * عن عمر بن الخطاب قال
سمعت هشام بن حکیم بن حزام یقرءُ سورة الفرقان علي غیر ما اقراءها عمر
ابن الخطاب مي گوید که من شنیدم هشام ابن حکیم ابن حزام‌را که او مي
خواند سورهٔ فرقان‌را برخلاف قراءتي که من مي خواندم وکان رسول الله
صلي الله علیه و سلم اقرانیها فکدت ان اعجل علیه ثم امهلته حتّي انصرف
ثم لببة و حال آنکه رسول اللّه صلي اللّه علیه وسلم ان سوره را بمن آموخته
بود پس خواستم که جلد اورا منع کنم لیکن مهلت دادم تا آنکه او از
خواندن فارغ شد بردائه فجئت به رسول الله صلي الله علیه و سلم فقلت
یا رسول الله اني سمعت هذا یقرء سورة الفرقان پس چادر او بگرفتم و اورا
نزد رسول اللّه صلي اللّه علیه وسلم بردم و گفتم یا رسول اللّه بدرستي که من
این شخص‌را شنیدم که سورهٔ فرقان مي خواند علي غیر ما اقراتینیها فقال
رسول الله صلي الله علیه و سلم ارسله اقراء فقراء القراءة الّتي سمعته یقراء
برخلاف آن قراءت که تو مرا تعلیم فرمودهٔ پس فرمود رسول اللّه صلي اللّه
علیه وسلم که بگذار اورا باو فرمود که بخوان پس او همچنان خواند که سابق
خوانده بود ومن شنیده بودم فقال رسول الله صلي الله علیه و سلم هکذا
انزلت ثم قال لي اقراء فقراءت پس فرمود رسول اللّه صلي اللّه علیه و سلم که

همچنین نازل کرده شده است بازمرا فرمود که تو بخوان پس من هم خواندم فقال هکذا انزلت ان هذا القران انزل علي سبعة احرف فاقرءوا ما تيسر منه پس فرمود که همچنان نازل کرده شده است و بدرستي که قرآن بر هفت قراءت نازل شده است پس هرچه بر شما آسان باشد بخوانید متفق عليه و اللفظ لمسلم این حدیث متفق علیه است و عبارت از مسلم است ** باز در فصل سوم مرقوم است ** عن زيد بن ثابت قال ارسل الي ابوبكر مقتل اهل اليمامة زید ابن ثابت مي گوید که ابوبکر کس را فرستاده مرا از مقتل اهل یمامة بخواند فاذا عمر بن الخطاب عنده قال ابوبكر ان عمر اتاني فقال ان القتل قد استمر يوم اليمامة بقراء القران چون رفتم ناگاه عمر ابن الخطاب را نزد او دیدم ابوبکر بمن گفت که عمر نزدم آمد و گفت که بروز جنگ یمامه قاریان قران بسیار مقتول شدند واني اخشي ان استمر بالقتل بالقراء بالمواطن فيذهب كثير من القران و من مي ترسم که اگر بمقامات دیگر نیز همچنین مقاتله خواهد بود پس اکثر از قران محو خواهد شد واني اري ان تامر بجمع القران قلت لعمر كيف يفعل شيئا لم يفعله رسول الله صلي الله عليه و سلم و من چنان بهتر مي بینم که تو حکم دهي بجمع کردن قرآن من بعمر گفتم که چگونه میکني کاري را که نکرده است رسول الله صلي الله عليه و سلم فقال عمر هذا و الله خيرٌ فلم يزل عمر يراجعني حتّي شرح الله صدري لذلك و رايت في ذلك الذي راي عمر پس عمر گفت والله این کار نیک است پس عمر بتکرار این امر را بمن مي گفت حتي که بکشاد خدا سینه مرا براي این امر و دیدم در این امر فایده را که عمر دیده بود قال زيد قال ابوبكر انك رجل شاب عاقل لانتهمك و قد كنت تكتب الوحي لرسول الله صلي الله عليه و سلم فتتبع القرآن فاجمعه فوالله لوكلفوني نقل جبل من الجبال ماكان اثقل علّي ممّا امرني من جمع القرآن پس زيد مي گوید که ابوبکر بمن گفت که تو مرد جوان و عاقل از سهو و تهمت مبرّا هستي و بدرستي که تو مي نوشتي وحي را در زمانهٔ رسول الله صلي الله عليه و سلم پس تو

تتبع قران کرده آنرا جمع بکن پس والله اگر مردم مرا بار بینے برداشتن کوه می کردند بر من گران نمي شد چنانکي جمع کردن قرآن بر من گران افتاد قال قلت کیف تفعلون شیئا لم یفعله رسول الله صلي الله علیه و سلم زید مي گوید من باو گفتم که چگونه مي کنید امري را که نکرد رسول الله صلي الله علیه و سلم قال هو والله خیر فلم یزل ابوبکر یراجعني حتي شرح الله صدري الذي شرح له صدر ابي بکر و عمر ابوبکر گفت بخدا سوگند که این کار نیک است پس ابوبکر مرا بتکرار گفت تا آنکه بکشاد خدا سینه مرا براي امري که سینه ابوبکر و عمررا کشاده بود فتتبعت القرآن اجمعه من العسب و اللخاف و صدور الرجال حتي وجدت اخر سورة التوبة مع ابي خزیمة الانصاري لم اجدها مع احد غیره پس من تتبع و تلاش قرآن کردم و جمع کردم آنرا از برگ خرما و سنگها و سینهاي حافظان حتّي که یافتم این آیت آخر سورهٔ توبه را نزد ابي خزیمه انصاري که نیافتم آنرا نزد هیچ کس غیر او * * لقد جاء کم رسول من انفسکم حتي خاتمة براءة فکانت الصحف عند ابي بکر حتي توفاه الله ثم عند عمر حیوته ثم عند حفصة بنت عمر * * لقد جاء کم رسول من انفسکم * * تا خاتمه براءة پس ماند آن اجزا نزد ابی بکر چون خدا اورا وفات داد پس از آن نزد عمر تا حیات او بماند پس ازان نزد حفصه دختر عمر بماند رواه البخاري این روایت بخاري است * * و عن انس بن مالک انس ابن مالک مي گوید ان حذیفة بن الیمان قدم علي عثمان و کان یغازي اهل الشام في فتح آرمینة و اذربیجان مع اهل العراق که حذیفه ابن یمان آمد نزد عثمان درحالي که او جهاد مي کرد با اهل شام در فتح ارمینه و در آذربیجان با اهل عراق فافزع حذیفة اختلافهم في القراءة فقال حذیفة لعثمان یا امیر المومنین ادرک هذه الامة قبل ان یختلفوا في الکتاب اختلاف الیهود و النصاري پس بترسید حذیفه از اختلاف قراءت قاریان پس گفت بعثمان که اي امیر المومنین خبر گیري بکن این امت را قبل از آنکه اختلاف کنند در کتاب چنانکه اختلاف کردند

يهود و نصاري فارسل عثمان الي حفصة ان ارسلي الينا بالصحف ننسخها في المصاحف ثم نردها اليک پس عثمان کسي را نزد حفصه فرستاد و پيام داد اين که بفرستي نزد ما صحيفه را تا بنويسم از آن نسخهاي متعدده بعد از آن باز دهيم بتو فارسلت بها حفصة الي عثمان فامر زيد بن ثابت و عبدالله بن الزبير و سعيد بن العاص و عبدالله بن الحارث بن هشام پس فرستاد حفصه آن صحيفه را نزد عثمان پس امر کرد عثمان زيد ابن ثابت و عبدالله ابن زبير و سعيد ابن العاص و عبدالله ابن الحارث ابن هشام را فنسخوها في المصاحف و قال عثمان للرهط القرشيين الثلاثة اذا اختلفتم انتم و زيد بن ثابت في شئي من القرآن پس نوشتند آنها از ان صحيفه نسخهاي متعدده و گفت عثمان بر آن سه کسان قريش را که هرگاه اختلاف کنيد شما با زيد ابن ثابت در امري از قران فاکتبوه بلسان قريش فانما نزل بلسانهم ففعلوا پس بنويسيد آنرا در زبان قريش زيرا که قرآن در زبان آنان نازل شده است پس ايشان همچنين کردند حتي اذا نسخوا الصحف في المصاحف رد عثمان الصحف الي حفصة و ارسل الي کل افق بمصحف مما نسخوا و امر بما سواه من القرآن في کل صحيفه او مصحف ان يحرق چون از ان صحيفه نسخهاي متعدده بنوشتند باز فرستاد عثمان آن صحيفه را نزد حفصه و فرستاد هر طرف نسخهء از اين نسخها که نوشته بود و حکم داد که انچه ما سواي آنست از قرآن هر صحيفه يا مصحف سوخته شود قال بن شهاب فاخبرني خارجة بن زيد بن ثابت انه سمع زيد بن ثابت قال فقدت اية من الاحزاب حين نسخنا المصحف گفت ابن شهاب که خبر داد مرا خارجه ابن زيد ابن ثابت اينکه او شنيد زيد ابن ثابت را که گفت نيافتم يک آيت مکتوبه را از سورهء احزاب در وقت نوشتن صحيفه قد کنت اسمع رسول الله صلي الله عليه و سلم يقراء بها فالتمسنا ها فوجدناها مع خزيمة بن ثابت الانصاري و بدرستي که شنيده بودم رسول الله صلي الله عليه و سلم که مي خواند آن آيت را پس آنرا بجستم پس يافتم آنرا نزد خزيمه ابن ثابت انصاري من

المومنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فالحقناها في سورتها في المصحف رواه البخاري و آن آيت اين است من المومنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه * پس لاحق كردم آنرا در سورهٔ احزاب در كتاب ۰ اين روايت بخاري است حال از اين احاديث مشكوة چند امر به ثبوت مي رسد اوّل اين كه خود در وقت محمّد آيت را شخصي بطوري و شخصي بطوري ديگر خوانده بود دوم اين كه قرآن در وقت محمّد در يک جلد مجتمع نشده بود بلكه ابوبكر بعد از وفات محمّد براي جمع آن حكم داد حال آنكه ابوبكر از محمّد براي اين كار مامور نشده بود بلكه صرف از راه مصلحت چنين كرد كه مبادا آيات گم شوند سوم اين كه عثمان بر تخت خلافت نشسته چون ديد كه مردم در خواندن قرآن فرق و اختلاف مي كنند ترسيد كه در قرآن خرابيها واقع نشود پس زيد وغيره را حكم داد كه قرآن را باز صحيح كنند و همه آيات را حسب لهجهٔ قريش بنويسند چهارم اين كه جميع نسخ سابقه را جمع نموده بسوخت و از نسخهٔ جديده نسخهاي ديگر نقل نموده در هر مقام فرستاد و آنرا شهرت داد حال ما مي پرسيم كه عثمان چرا نسخهاي سابقه را بسوخت اگر آن نسخه جديده كه او مشهور كرده بود و الي الآن مستعمل است با نسخهاي سابقه در مضمون و الفاظ بعينه برابر و مطابق بود و محض ترتيب و تركيب آيات و سور بطور ديگر كرده بود پس بچه سبب آنرا بسوخت بلكه ضرور بود كه از آن جمله بعض را نگاه مي داشت تا اگر كسي بگويد كه قرآن را تغئير داده پس آن نسخهٔ قديمه را پيش نظرش بگذارد و بگويد كه ببين اين نسخه سابقه را و مقابله بكن تا بتو معلوم گردد كه اين قرآن در مضمون و الفاظ با نسخه سابقه موافق و مطابق است ليكن در حالي كه عثمان چنين نكرد بلكه جميع نسخ سابقه را بسوخت پس جز گمان نمي رود مگر اين كه از نسخ سابقه هر واحد بطور ديگر بوده است يا اين كه چنانكه شيعيان مي گويند كه عثمان قرآن را قصدا كم كرده و در بعض آيات تغئير و تبديل نموده است و از آن نسخه كه نزد حفصه ماند و عثمان باو باز داده

بود هیچ کس خبري نیافت و باز آنرا ندید شاید عثمان بسوختنش نیز حکم داده باشد و اگر نزد کسي از محمّدیان هست پس آنرا ظاهر کند تا با قرآن موجوده مقابله اش کرده شود و معلوم گردد که این با آن مطابق است یا نه پس در صورتي که شیعیان چنان می گویند و درکتب مشهوره و معتبرۀ سنّیان نیز آن چنان مرقوم است در این حال هر صاحب فهم و شعوررا در باب صحّت واصلي بودن قرآن شک کلّي رو خواهد داد اگر محمّدیان این چنین گزارشات در باب توریت و انجیل از کتب مشهوره و معتبرۀ مسیحیان مي توانستند برآورد در این صورت البتّه ادّعاي تحریف کتب مقدّسه از ایشان بیجا نمي بود

امّا در این حال که ادّعاي تحریف کتب مقدّسۀ مسیحیان و یهودیان درمیان امّتان محمّد شهرت کلّي یافته است پس بجهت محمّدیاني که طالب حقیقت اند ادّعاي مذکوررا تشخیص داده معلوم سازیم که آیا تحریف کتب مقدّسه دریک وقت واقع گردیده است یا نه بلي بجهت زمان چنان تحریف درآیات قرآن اندکي خبر داده شده است چنانچه در سورۃ الانبیا مرقوم است * وما ارسلنا قبلک الّا رجال نوحي الیهم فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون * یعني ما قبل از تو هیچ کس‌را نفرستادیم مگر آدمیان‌را که با ایشان ارادۀ خودرا بیان ساخته ایم پس از اهل ذکر یعني از اهل کتاب ببرسید اگر این‌را نمي دانید و دیگر در سورۀ یونس مذکور گشته که فان کنت في شک مما انزلنا الیک فسئال الذین یقرؤن الکتاب من قبلک یعني اگر تو درخصوص آن چیزي که ما از براي تو نازل کرده ایم شک داري پس بپرس از آناني که قبل از تو کتاب‌را خوانده اند پس از این مواضع قرآن استنباط مي گردد که تا ایّام خروج محمّد کتب مقدّسه اهل کتاب هنوز تحریف نگردیده بودند و الّا اگر بالفرض قرآن حق باشد چگونه مي تواند بود که خدا درآیات مذکوره حکم نماید که بکتب مسیحیان و یهودیان رجوع نمائید زیرا که بیرون از امکان است که خدا

احدي‌را بکتابي که محرّف گشته رجوع نماید مگر باین شرط که معلوم نموده باشد که کدام یک از کلمات آن کتاب تحریف یافته است و حال آنکه در هیچ مواضع قرآن سخني نمي توان یافت که کدام مواقع و آیات کتب عهد جدید و عتیق تحریف گشته اند بلکه محض گفته است که اهل کتاب علي الخصوص یهودیان کتب مقدّسهٔ مستعملهٔ خود شان‌را تحریف نموده اند چنانکه در سورهٔ بقر نوشته شده است که یا بني اسرائیل لا تلبسوا الحقّ بالباطل و تکتموا الحق و انتم تعلمون یعني اي بني اسرائیل حق‌را باطل نسازید و حقیقت‌را مپوشید و حال آنکه آن‌را مي دانید و در مواقع دیگر همان سوره مسطور است که افتطمعون ان یومنو لکم و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه و هم یعلمون یعني آیا مي خواهید که آنان یعني یهودیان بشما ایمان آورند و حال آنکه فرقهٔ از آنها بعد از استماع کلام الهي آنرا تحریف نموده اند و این‌را نیز بعد از فهمیدن و دانستن * در ضمن این دو آیت تحریف بلا تعیین وقت بمعني عام بیان شده است حال آن آیات‌را ذکر مي کنم که بزمان تحریف کتب مقدّسه در آنها اشاره رفته است چنانکه در سورة البینه نوشته شده که * لم یکن الذّین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین منفکین حتی تاتیهم البینة رسول من الله یتلو صحفا مطهرة فیها کتب قیمه و ما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینه * یعني آناني که اهل کتاب و مشرک اند از حق رو گردان نگشتند تاکه بینهٔ یعني قرآن و رسول یعني محمّد از جانب خدا بنزد ایشان نیامد که او صحف مطهّررا بآنها بیان سازد که در آنها احکام محکم مي باشد و آناني که بایشان کتاب داده شده بود مفارقت ننمودند مگر بعد از این که بایشان بینه رسید پس از این آیت اگر بالفرض قبول نمائیم که ادّعاي قرآن درست است مستنبط مي گردد که یهودیان و مسیحیان کتب مستعملهٔ خود شان‌را بعد از خروج و آغاز تعلیم نمودن محمّد تحریف نموده اند نه قبل و مصنّف کتاب استفسار نیز در صفحهٔ

۱۴۴۷ مضمون آیهٔ مذکوره‌را بدین منوال بیان کرده است که از اعتقاد نبي سابق الانتظار علیحده و جدا یا در اعتقادش متفرّق و مختلف نشدند مگر وقتي که آن نبي مبعوث گردید نظر بر این معنيٰ این قدر البتّه مي توان گفت که در بشارات نبي آخر الزّمان قبل از ظهور او هیچ تحریف و تبدیل واقع نشده ورنه آن کسان بدین طور انتظارش نکشیدندي که هرگاه او خواهد آمد اورا قبول کرده بر او ایمان خواهیم آورد جوابش انیست که این استدلال‌را اگر صحیح و درست داشته آید پس همین قدر از آن ثابت مي شود که محض در بشاراتي که براي نبي بوده اند تحریف و تبدیل واقع نشده مگر بعد ظهور او نه آنکه در تمامي بیبل بموضعي از مواضع آن هیچ گونه خرابي نینداخته شده مگر بعد ظهور آن نبي تم کلامه حال مي گوئیم که این تقریر مصنّف استفسار عین مطلب ماست چه در حالیکه دران آیات که محمّدي بآنها بشارات مي گویند تحریف و تبدیل نشد پس در آیات دیگر چرا مي شد و این مرحله که في الحقیقت در هیچ وقتي در کتب مقدّسه تحریف واقع نشده است در اوراق آتیّه بیان و مدلّل خواهد شد و دیگر علماء محمّدي نیز مي گویند که مسیحیان و هم یهودیان در انتظار ظهور محمّد بودند لیکن بعد از خروج او از راه بغض و عداوت اورا رد کرده و تمامي یا اکثر آن آیاتي که در ضمن آنها بآمدن محمّد اشاره رفته بود از کتب مقدّسهٔ مستعملهٔ خود شان اخرج نمودند که باین طور بي ایماني خود شان‌را مستور ساخته عذرش بیابند امّا چون قرآن بجهت این ادّعاي خود که کتب مقدّسه تحریف گشته اند هیچ دلیل نمي آورد و نظر بآن سببها که بعد ذکر خواهیم نمود قول قرآن‌را بي دلیل قبول نمي توانیم نمود پس محال است که بمحض ادّعاي قرآن در این مطلب سکوت اختیار نمائیم بلکه لازم آنست که چون در قرآن از براي اثبات این ادّعا دلیل نیست تفحّص کنیم و به بینیم بلکه از این طرف بجهت خلاف بودن این ادّعا دلائل واضحه و معتبره بیابیم و باین نوع بحقیقت برسیم *

در حین تشخیص این مطلب سوال نخست اینست که آیا مسیحیان و یهودیان بجهت ارتکاب چنین امر جهتی و سببی داشته اند یا نه آیا بعلت تحریف نمودن کتب مقدسه از برای خود شان فائدهٔ تحصیل می نمودند یا پیش محمد و امت او محترم می کشتند یا دولت حاصل می کردند یا در ولایات محروسهٔ خلفا و پادشاهان اسلام با رفاهیت می گذرانیدند و یا رضامندی و خوشنودی خدارا بسبب این امر شامل حال خود می ساختند حاشا وکلا بلکه اگر بالفرض کتب مقدسه‌را تحریف می نمودند چه در این دنیا و چه در آن عالم عقبی عکس تمامی آن فوائد مذکوره‌را می یافتند چنانکه در این دنیا از همین مرحله که محمدیان مظنه تحریف کتب مقدسه‌را نموده اند در هر یک از ممالک محروسهٔ اسلام که طائفهٔ عیسوی و یهودی سکناء دارند جفاهای بسیار و عذابهای بی شمار از جماعت اسلام کشیده و می کشند و آنکه عذاب اخروی است در خصوص آن بتوضیح تمام در کتب مقدسه خبر داده شده است که کم و زیاده کنندهٔ کلام خدا مستوجب عذاب کلی خواهد بود چنانکه در آیهٔ ۲ فصل ۴ کتاب ۵ موسی مرقوم است که در کلامی که من بشما امر فرمودم نه زیاده و نه کم نمائید تاکه اوامر خداوند خدای خودرا که من بشما امر فرمودم مرعی دارید و دیگر در آیات ۱۸ و ۱۹ فصل ۲۲ مکاشفات گفته شده است که بهر کس که سخنان الهامی این صحیفه‌را می شنود براستی امر می نمائیم که اگر کسی چیزی بر آن ملحق سازد خدا آن المهائی‌را که در این کتاب نوشته شده است باو ملحق سازد و اگر کسی از سخنان این صحیفهٔ الهامی چیزی کم کند خدا حصه اش از کتاب حیات و شهر مقدس و نوشته های این کتاب کم خواهد کرد پس در این حال چگونه تصور می توان کرد که مسیحیان و یهودیان بالمره بی سبب و بی جهت مرتکب چنین امر شده و حال آنکه بیقین تمام می دانستند که چنین عمل ایشان‌را در این عالم بجفاهای جماعت اسلام و در آن عالم بغضب خدا گرفتار خواهد ساخت و بالعکس

اگر بمحمّد عداوت نکرده و قول اورا قبول مي نمودند در آن حال از جفاهاي اهل اسلام رهائي يافته درميان ولايات مسلمانان فارغ البال بوده و در جهاد و غزوات محمّدي عزّت و اعتبار يافته از اموال غارت مخالفان بايشان نيز قسمتي مي رسيد پس در اين صورت اگر في الحقيقت در کتب مقدّسهٔ مستعملهٔ مسيحيان ويهوديان در بارهٔ محمّد اشارهٔ مي بود هر آئنه آنهارا هيچ سببي نمي بود که محمّدرا انکار نموده کتب خودرا تحريف سازند و سبب اينکه چرا مسيحيان ويهوديان محمّدرا قبول نکرده اند و بجهت قبول ننمودن او آن قدر دشواريها و زحماترا از او و متابعانش کشيدند محض آنست که در کتب خود شان بجهت او خبري نبود وهم تعليم اورا با کتب مقدّسه موافق نيافتند *

قطع نظر از آنکه هيچ سببي براي تحريف کتب مقدّسه نمي بود اگر احياناً کسي چندين فکر شنيع در کارگاه قلب قبيح مي کشيد باز انجام آن غير ممکن بود زيرا که در زمان محمّد بلکه چندين سالها قبل از او دين مسيحيه در اکثر بلاد منتشر گشته بود بطريقي که اهالي ولايات اناتولي و شام و يونان و مصر و سمت بالاي افريکه مجموعاً مسيحي بودند و ديگر در عربستان و عجم و هندوستان نيز مسيحيان مي بودند و ولايات ايطليه و فرانس و هسپانه و انگلس و اکثر حصهٔ ولايات نمسه يعني جرمني دين مسيحي‌را قبول نموده بودند پس اين هزاران هزار مسيحيان که در اطراف و اکناف ولايات قريبه و بعيده مي بودند چگونه امکان داشت که بجهت چندين امر قبيح متّفق گردند و علاوه بر اين يهوديان و مسيحيان علي الدوام بمرتبهٔ در مقام مخالفت يک ديگر بودند که ابداً امکان نمي داشت که ايشان بجهت انجام چندين عملي اتفاق نمايند واگر احياناً اکثري يا بعضي از آنها متّفق مي گشتند هر آئنه از طرفين چنان اشخاص يافت مي شدند که مطلب‌را ظاهر مي کردند وسواي اين در ايّام محمّد وقبل از ايّام او خود مسيحيان نيز بغيرت و تعصّبهاي گوناگون افتاده بمرتبهٔ در مقام حجّت

و نگهبانی یک دیگر بودند که اگر آن فرقه در این فرقه خلافی‌را علی الخصوص در تعلیم می یافتند در همان وقت بیان و آشکار می ساختند پس ظاهر است که باین سعی و نکته بینی و با چنان تعصّبهائی که مسیحیان داشتند غیرممکن بود که همگی آنها از چندین ولایات قریبه و بعیده بجهت تحریف کتب مقدّسه فراهم گشته اتفاق نموده باشند و اگر بالفرض چندی از مسیحیان مثلاً آنان که در عربستان یا شام متوطّن بودند بتحریف نمودن انجیل اقدام می ورزیدند هرآئنه بدیهیست که مسیحیان ولایات دیگر بزودی این امررا دریافت نموده معلوم می گردانیدند نهایت در کتب تواریخ سلف که چگونگی احوالات و حجّت و نزاع اتفاقیّه فی مابین مسیحیان آن زمان‌را که بنابر انجیل بالمرة حرکات خلاف و ناﻻئق می بودند مفصّلاً نقل کرده اند از برای چنین تحریف هیچ خبری نیست و از احوالات مسطورهٔ آنها محض این قدر فهمیده می شود که سبب تمامی نزاعهای ایشان آن بود که بعض از معلّمین و مفسّرین بعضی آیات کتب مقدّسه‌را بنوعی دیگر توجیه و تفسیرمی نموده اند و الاّ بابت تحریف کتب مقدّسه درهیچ وقتی نزاعی اتفاق نیفتاده است پس آشکارا و یقین است که هیچ امکانی نمی داشت که کسی کتب مقدّسه‌را تحریف و تبدیل کنند بدان چنانکه حال از برای محمّدیان محال است که آن همه غیرت و تعصّب‌را که درمیان ایشان هست بر کنار گذاشته تمامی قرآن‌هارا که در ولایات قریبه و بعیده در دست محمّدیان می باشند برای تحریف جمع آوری نموده باز هریک از تحریف گشته‌را چنان بمکانش فرستند که هیچ دانسته نشود و مسیحیان نیز از این مقدمه مخبر نگردند همچنین نیز بجهت مسیحیان زمان محمّد و سائر ایام تحریف ساختن کتب مقدّسهٔ مستعملهٔ خود شان محال و غیر ممکن بود *

و این مرحله که کتب مقدّسهٔ عهد عتیق و جدید فی الحقیقت تحریف و تبدیل نگشته اند بالتّمام واضح و مشخّص می گردد وقتی که بآن نسخهای

کتب مقدّسه که از ایّام القدیم الي الآن مانده رجوع کنیم زیرا که حال چنان نسخهاي کتب مقدّسه موجود هستند که قبل از ایّام محمّد در زبان یوناني که اصل زبان انجیل است بدستیاري قلم بر کاغذ پوستین نوشته شده تا این زمان مانده اند و در بعضي از آنها کتب عهد عتیق و جدید بالکلیّه مسطور اند و در بعضيها چند حصّه از آنها ترقیم یافته است از آن جمله یک جلد از این گونه کتب که دویست و پنجاه سال قبل از هجرت بتوسّط قلم سمت تحریر یافته و تا زمان ما باقي و مسمّي به قُدکس واطیکانوس گشته در کتب خانهٔ شهر روم واقع ولایت اطالیه موجود است و مجلد دیگري که دویست سال پیش از هجرت بتوسّط خامه مرقوم گشته در کتب خانهٔ مُوسَه‌اُم بِرِطَنیه واقع شهر لندن موجود است و آن‌را قُدکس الکسندرینوس مي نامند و باز یک نسخهٔ دیگر توریت و انجیل که ۲۵۰ و یا خود ۳۰۰ سال قبل از هجرت نوشته شده در شهر پترسبورغ که پاي تخت روس مي باشد در کتب خانهٔ پادشاه موجود است و بشرح ایضاً یک جلد دیگري که باز بتوسّط قلم مسطور و مانند کتاب مزبور کهنه است در یکي از کتاب خانهاي شهر پارس موجود است که بآن قُدکس افریمي مي گویند و سواي نسخهاي مذکورهٔ دیگر چنین نسخه‌ها در دست مسیحیان بسیار هستند که اندکي قبل از زمان محمّد و بعضي در همان عصر و بعضي بعد از او مرقوم گشته اند و ذکر احوالات تمامي این نوشته‌ها در این جا لازم ندانسته باظهار همین قدر اکتفا نمودیم و اگر آن نسخهارا که پیش از محمّد بتوسّط قلم مرقوم گشته بآن نسخهائي که بعد از او تحریر یافته اند و هم بآن نسخهائي که در این ایّام مستعمل مسیحیان اند مقابله مي نمایم مشخّص مي گردد که نسخهائي قدیم با یک دیگر و هم با همه نسخهائي کتب مقدّسه که الآن مستعمل اند موافقت کلّي دارند بدین مضمون که همان گذارشات و تعلیمات و احکام و نصایح در همه یافت مي شود مثلاً تولّد مسیح و معجزات و تعلیماتش و موت صلیبي او در بارهٔ گناهگاران و قیام و عروج وي و ابنیت

و شفاعت و الوهیت او و تعلیم تثلیث و غیرهما در همه نسخ به همان مضمون و تفصیل مرقوم و مسطور است چنانکه از این مرحله بیقین تمام واضح و آشکار می گردد که کتب مقدسه عهد جدید و عتیق در هیچ وقتی تحریفی نیافته اند *

و دلیل دیگر جهت ثبوت مطلب مزبوره از آن کتب موفوره معلمان و کشیشانی که بعد از حواریون بوده اند یافت می شود و این معلمان مشهوره مسیحیان مدت مدید قبل از محمد بوده اند و نوشتجات ایشان تا حال درمیان مسیحیان می باشند الحال در این موضع چند نفری را از آنها ذکر نموده ایام ایشان را نیز معین می سازیم باین نوع که مطابق سنه مسیحیه در سنوات صد اول و در صد ثانی از کلیمنس نام اسقوف و از ایگناثیوس و از یوسطینوس شهید و از ایرنوس و از کلیمنس الکسندریه و همچنین از ترطولیانوس چندین کتابها مانده اند و از معلمان مذکور بعض شاگردان حواریون و بعض شاگردان شاگردان حواریون بوده اند و الغرض از نود سال بعد از صعود مسیح تا سنه ۲۰۰ یعنی چهارصد و پانصد سال پیش از هجرت محمد کتابهای ایشان نوشته اند و دیگر در سنوات صد ثالث سنه مسیحیه که سیصد سال قبل از هجرت است از این اشخاص یعنی از اوریگنس و کپریانوس بعضی کتب تصنیف گشته تا حال مانده اند و همچنین این اشخاص یعنی ایرینیوس و ایفرم شامی و امبروزیوس و باسیلیوس و خریزوسطموس و هیرونیموس و اگوستینوس نیز که درمیان ملت مسیحیه معلمان بسیار مشهور بوده اند و در سنوات ۴۰۰ و ۵۰۰ سنه مسیحیه که ۲۰۰ و ۱۰۰ سال قبل از هجرت بوده باشد کتب بسیاری تصنیف نموده گذاشته اند که تا حال نیز باقی می باشند و تمامی کتب مزبوره در خصوص مذهب مسیحیه مرقوم گشته و اکثری از آنها مشتمل بر تفسیر و بیان کتب عهد جدید و عتیق می باشند و بهمین علت اکثر مواضع عهد عتیق و جدید در آنها تسطیر یافته است و اگر مواضع مسطوره

کتب مقدّسه که در آنها است با آن نسخهاي کتب مقدّسهٔ که الآن درمیان مسیحیان مستعمل اند مقابله مي نمائیم هر آئنه آشکارا مي گردد که تمامي آن آیات که معلّمان مذکور درکتب خود از کتب مقدّسه ذکر کرده اند بعینه چنان اند که حال درنسخهاي مستعملهٔ مسیحیان مرقوم اند پس ازاین نیز بیقین تام حاصل مي شود که انجیل در هیچ زمان محرّف نگشته است و سواي انجیلي که الآن در دست مسیحیان است انجیل دیگري نبوده است و اصل انجیل همین است و بس *

و اگر احیاناً شخصي خواهش این ادّعا داشته باشد که در هنگامي که در ایّام محمّد تمامي کتب مقدّسهٔ مستعمله‌را تحریف مي نمودند همگي نسخهاي قدیمي کتب مقدّسه وکتابهاي معلّمان مذکوررا نیز با آنها محرّف ساختند جواب ما این است که اوّلاً از براي ثبوت این ادّعا هیچ دلیلي نیست ثانیاً چنانکه سابقا ثابت نموده ایم که بجهت مسیحیان هیچ سببي نبوده است که در ایّام محمّد کتب عهد جدید و عتیق‌را تحریف نمایند همچنین نیز هیچ سببي و غرضي نداشته اند که این کتب قدیمي خود شان‌را تحریف سازند ثالثاً بنحوي که مذکور شد که همه نسخهاي کتب مقدّسه‌را تحریف نمودن در ایّام محمد غیر ممکن بود بهمان طریق نیز واقع گشتن ادّعاي مذکور بالمرّه محال است چنانکه حال در این ایّام تحریف نمودن تمامي کتب دینیه که در دست محمّدیان است محال و اخراج کردن مواضعي که درآنها بجهت محمّد اشاره شده غیر ممکن است همچنین کتب بیشمار مسیحیان‌را در ایّام محمّد تحریف نمودن هرگز امکان نمي داشت *

قطع نظر از اینها بعد از وفات محمّد عمر خلیفه چند کتاب خانهاي عظیم مسیحیان آن ایّام‌را بحیطهٔ تصرّف درآورده از آن جمله در ولایت شام کتاب خانهٔ قیصریه و در مصر کتاب خانه اسکندریه و در این کتاب خانه‌ها از نسخهاي قدیمي کتب مقدّسه و اکثري از کتب معلّمان

مسیحیان موجود بوده است چنانکه از تواریخ قدیمه مستنبط می شود پس در این صورت بجهت تابعان محمّد بکمال آسانی امکان داشت که نسخهای قدیمی کتب مقدّسه وکتب معلّمان قدیمی مسیحیان‌را ضبط نموده در وقت ادّعای تحریف بابراز آن نسخ قدیم ادّعا و مطلب خود شان‌را ثابت سازند وحال آنکه بعد از ضبط و تصرّف کردن آن کتاب خانها عمر بسوزانیدن آنها حکم کرد و سائر محمّدیان آن عصر نیز هر کتاب قدیمی که بدست می آوردند تلف می کردند در این تلف کردن یا قدر کتب قدیمی‌را نمی دانسته اند یا اینکه فهمیده بودند که مضمون آنها برخلاف معانی قرآن گواهی می دهد و همین تلف کردن کتب قدیمی باعث بی خبری محمّدیان شده است که بنابرآن از احوالات اتفاقیّهء مسیحیان و ازکم وکیف سائرمللی که قبل ازمحمّد بوده اند آن قدر اطلاع وآگاهی ندارند که چنین ادّعاهارا بمیان می آورند مثل ادّعای تحریف کتب مقدّسه و غیره و چون محمّدیان از کتب قدیم و تواریخ مسیحیان اطلاع و سر رشتهء ندارند لهذا جهت ایشان از تواریخ دلیل آوردن اشکالی دارد و قطع نظر ازاین محمّدیان تفحّص و تجسّس کتبی که در دست مسیحیان مغرب زمین می باشد تا حال بر خود لائق و لازم ندانسته اند امّا اگر محمّدیان این عصر تعصّب آبا و اجدادرا بر کنار گذاشته بطریق انصاف در مقام تلافیء مافات بیایند از برای ایشان در این عهد ممکن خواهد شد که بولایت فرنگ رفته کتاب خانه های آنجارا ملاحظه نمایند که درآنها آن نسخهای قدیمی کتب مقدّسه وکتابهای آن معلّمان مسیحی‌را که سابقا مذکور کرده ایم می توانند دید واگر زبان آن کتب‌را بیاموزند درآن وقت از برای ایشان نیز خواندن آنها بکمال آسانی میسّر خواهد شد و نیز درآن کتاب خانها چنین کتابهارا بسیار خواهند یافت که درضمن آنها مطالب مرقومهء این مواضع مطوّلا و مفصّلا ذکر یافته و اسناد قدیم بودن نسخ و کتب سابق الذکر درآنها بیان شده اند ×

در صورتي که مدلّل ساخته ايم که کتب مقدّسه نه در ايّام محمّد و نه بعد از آن تحريف و تبديل گشته اند پس خلاف ادّعاي محمّديان‌را بجوابهاي شافي به ثبوت رسانيده ايم لهذا اين مطلب‌را گذاشته بي تامل مرتکب بيان مطالب باب دوم مي توانستيم شد نهايت چون بعضي از محمّديان در بعضي اوقات يا از جهت نفهميدن معني قرآن و يا از راه تعصّب و کج بحثي مي گويند که کتب مقدّسهٔ مسيحيان قبل از زمان محمّد محرّف گرديده اند و حال آنکه اين گونه کلمات خلاف و ضدّ قرآن نيز آمده است چنانکه ذکر کرده ايم پس باين سخن حجت نيز بر سبيل اختصار جواب خواهيم داد بدين معني اولاً بدان که هرچه که تا حال بجهت تحريف نيافتن کتب عهد جديد و عتيق ذکر نموده ايم در ردّ اين قول حجت نيز جواب است کافي و مبرهن زيرا که سابقاً ذکر کرده ايم که الآن درميان مسيحيان چنان نسخهاي کتب مقدّسه و کتب معلّمان قديمي موجود مي باشند که چندين مدت قبل از ايّام محمّد و بعضي از آنها قريب ايّام خود حواريّون نوشته شده اند و اين مرحله‌را نيز در همان موقع ذکر نموده ايم که آن نسخهاي قديمي کتب مقدّسه باين نسخهائي که الحال درميان مسيحيان مستعمل مي باشند موافقت کلّي دارند پس بصراحت تمام معلوم و يقين مي شود که کتب مقدّسهٔ مسيحيان چندين سالها قبل از محمّد بلکه در هر ايّام همان بودند که در اين عصر هستند ثانياً در اين باب محض مطلب چندي مانده که ذکر آنها در اين جا بجا است اينکه مسيحيان نخست از زمان حواريّون الي سيصد سال بسبب ايمان آوردن بمسيح و قبول نمودن انجيل بمرتبهٔ از طرف بت‌پرستان و يهوديان جور و جفا کشيده و ظلم و ستم ديده اند که بحيطهٔ تقرير نمي توان آورد باين نوع که همه کس با آنها عداوت مي ورزيدند و جفا مي رسانيدند و اموال و املاک ايشان‌را حکماً و جبراً مي گرفتند و در اثناي تحمّل اين زحمات محض اين يک تسلّي از براي ايشان باقي مانده بود که بمسيح معتقد و از

انجیل تسلّي دلي و لذّت و خوش حالي روحاني دیده و چشیده بودند بنابر این خزینهء عظیم‌ترین ایشان در این دنیا همان انجیل بود و بس بهمین جهت مال و دولت و هر چیز خودرا بخوشي تسلیم مي نمودند که خزینهء مذکوررا نگهداري نمایند حتّي چندي از ایشان بقتل رسیدن خود شان‌را ترجیح مي دادند بر این‌که بت‌پرستان انجیل ایشان‌را بسوزانند پس چگونه ممکن است که این‌گونه مسیحیان به تحریف و تبدیل کتب مقدّسهء خود شان راضي شده باشند پس در این صورت چنین حجّت و بحث‌را بمیان آوردن زهي کم خردیست الحاصل بیقین تام معلوم و مشخّص مي گردد که قبل از محمّد بلکه تا ایّام حواریّون در هیچ وقتي تحریف کتب مقدّسه مسیحیان اتفاق نیفتاده است و کتب عهد عتیق و جدید الآن نیز همان اند که اصلاً بوده اند *

خلاصه بدین قول بعضي اشخاص نیز متوجّه گردیده تشخیص دهیم که گویا یهودیان در ایّام مسیح نظر بعداوتي که باو بهم رسانیده بودند آن مواضعي‌را که اشاره بمسیح بوده از کتب عهد عتیق اخراج نموده اند جواب این است که بقراري که ادّعاي سابق الذکر محمّدیان بی دلیل بود این ادّعا نیز به ثبوت نرسیده بلکه محض خیالي است بی بنیاد و الاّ اگر یهودیان مواضع اشاره گشتهء مسیح‌را از کتب مقدّسهء خود شان اخراج مي نمودند هرآئنه در اوّل مرحله همان آیات‌را که صریحاً و صحیحاً گواهي مي دهند که مسیح موعودهء یهودیان همان یسوع مسیح مذکورهء انجیل است اخراج مي گردانیدند مثلاً آیهء ۱۴ فصل ۷ اشعیا و ایضا تمامي فصل ۵۳ همان کتاب و آیات ۲۴ الی ۲۷ فصل ۹ دانیال و آیات ۹ الی ۱۲ فصل ۴۹ کتاب اوّل موسی و آیات اوّل و دوم فصل ۵ میخا و آیه ۱۰ فصل ۱۲ زکریّا و آیات ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ زبور بیست و دوم‌را * و دیگر آنکه خدا به یهودیان تاکیداً امر و حکم فرموده بود که هیچ چیزي بکتب خود شان اضافه و کم ننمایند چنانکه در آیهء ۳۲ فصل ۱۲ کتاب ۵ موسی مسطور است پس بموجب این حکم

یهودیان بمرتبهٔ متوجّهٔ نگه داشت کتب عهد عتیق شده اند که تمامی کلمات و حروفات هریک ازکتب عهد عتیق‌را شمرده ضبط نموده اند که مبادا یک کلمه و حرفی افراط و تفریط گردد واگر آن نسخهای کتب عهد عتیق که در دست مسیحیان می باشد بآن نسخهای عهد عتیق که درمیان یهودیان مستعمل اند مقابله کرده شوند مشخّص می گردد که بی کم و زیاده بعنیه موافق یک دیگر هستند * و دیگر آنکه مسیحیان نخستین اکثری یهودیه بودند پس هرگاه معلّمان یهود در ایّام مسیح یا قبل ازآن کتب مقدّسهٔ عهد عتیق‌را تحریف می نمودند البتّه از این مرحله مخبر بوده بعد از این که مسیحی می گشتند این مطلب‌را بروز می دادند وحال آنکه درکتب مسیحیان هیچ خبری نیست که یهودیان آن پیش گفتنیهای کتب عهد عتیق‌را که بمسیح اشارهٔ بوده اند اخراج نموده باشند معلّمان نخستین ملّت مسیحیه محض این ادّعای صحیح‌را می نمایند که یهودیان آیات‌را که درآنها اشاره به یسوع مسیح رفته است بتاویل ناحق و نا مناسب تفسیر نموده وخلاف بیان کرده اند جستن که یکی از قدماء مسیحیان است دعوی کرده بود که یهود بعض آیات توریت‌را تحریف نمودند لیکن او سهو کرد و از زبان عبرانی واقف نبود پس چون دید که ترجمهٔ یونانی که داشت در هر مطلب با نسخهٔ عبرانی که نزد یهود بود مطابق نمی آید لهذا گمان کرد که یهود نسخهٔ خودرا تبدیل کرده اند وحال آنکه ترجمهٔ یونانی دربعض مقام خلاف است نه نسخهٔ عبرانی توریت * و دیگر این که مسیح یا حواریون درهیچ مواقعی سخنی نگفته حتّی اشارهٔ هم ننموده اند که یهودیان درآن ایّام و یا دریکی از ایّام سابقه کتب مقدّسهٔ مستعملهٔ خود شان‌را تحریف نموده باشند بلکه برعکس این گواهی دادند که کتب عهد عتیق کلام الله اند وبمطالعه و ملاحظهٔ آن امر نموده اند بدین مضمون که مسیح درآیهٔ ۳۹ فصل ۵ یوحنا فرموده است که کتابهارا تفتیش کنید چه شما خود گمان دارید که درآنها برای شما زندگی جاوید

باشد و اینها هستند که در حق من شهادت می دهند و ایضاً در آیت ۱۶ فصل ۳ نامهٔ دوم به تیموتیوس مرقوم است که هر نوشتهٔ (یعنی هر نوشتهٔ کتب عهد عتیق) از الهام خدا است و بجهت تعلیم و حجّت و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است و ایضاً در آیات ۱۷ و ۱۸ فصل ۵ متی مسیح به یهودیان فرمود که تصور مکنید که من از بهر ابطال توریت و رسائل انبیا آمده ام از جهت ابطال نه بلکه بجهت تکمیل آمده ام که راست بشما می گویم تا آنکه آسمان و زمین زائل نشود یک همزه یا یک نقطه از شریعت بهیچ وجه زائل نخواهد گشت تا آنکه همه کامل نشود و باز چنانکه در آیات ۱۴۶ و ۱۴۷ فصل ۵ یوحنا مرقوم است بآنها فرمود که اگر موسیٰ را باور می کردید هرآئنه مرا باور می کردید زیرا که او در حق من نوشت لیکن چون نوشتهای اورا باور نمی کنید چگونه سخنان مرا باور خواهید کرد و ایضاً در آیات ۳۱ و ۳۲ فصل ۲۲ متی فرموده است که آیا در توریت مطالعه ننموده اید انچه از خدا در بارهٔ برخاستن مردگان بشما گفته شده است که خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب منم و خدا خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است و ایضا در آیه ۳۵ باب ۱۰ یوحنا نسبت بیهودیان فرمود که کلام خدا نزد آنها آمد و ایضاً در آیات ۲۵ الیٰ ۲۷ فصل ۲۴ لوقا بشاگردان خود فرموده گفت که ای نافهمان و در باور کردن همه انچه پیغمبران گفته اند سست اعتقادان آیا نبایست که مسیح آن چیزهارا کشیده بجلال خود برسد پس نقل خودرا از همگی کتابها از موسیٰ آغاز نموده و سائر پیغمبران برای ایشان تفسیر نمود و ایضاً در آیات ۲۹ و ۳۱ فصل ۱۶ لوقا مرقوم است که مسیح در ضمن یک تمثیل فرمود که ابراهیم اورا (یعنی العاذررا) فرمود که موسیٰ و پیغمبران‌را دارند از آنها بشنوند باز فرمود در صورتی که موسیٰ و پیغمبران‌را نکردند پس اگر چنانچه از مردگان هم کسی برخیزد نخواهند میل نمود پس در ضمن ابن آیات و امثال اینها مسیح بواضحی تمام اقرار کرده و گواهی داده است که کتب عهد عتیق که

در آن ایام درمیان یهودیان مستعمل بود حق و از خدا و صحیح اند اگر یهود در آنها دخل و تصرف یا تحریف و تبدیل کردندي البتّه مسیح چنین امر قبیح‌را اعلان داده آیات محرّف‌را معلوم مي کرد و تصحیح مي نمود * و از این فقره این نیز صادر مي شود که در زماني که ملّت بني اسرائیل اسیر بابل گشتند در آن وقت نیز کتب مقدّسه عهد عتیق از تحریف و تغئیر مصون و محفوظ مانده اند زیرا که چگونه امکان دارد که اگر اتفاق افتاده باشد مسیح در این باب حقیقت‌را بیان نساخته و بکذب شهادت نموده باشد في الجمله شهادت مسیح دلیلي است کافي و وافي در باب حقیّت و صحّت کتب عهد عتیق پس بنابر این علل ادعاي مذکوره‌را اصلي نیست و بالتّمام یقین است که ملّت یهودیه کتب مقدّسهٔ مستعملهٔ خود شان‌را نه در ایّام مسیح تغئیر داده اند و نه در زمان اسیري بابل بلکه تا حال درهمان صورت اند که بوساطت پیغمبران از جانب خدا به یهودیان رسیده بود *

بعضي محمّدي از مسیحیان شنیده که در بعض قدیم نسخهاي توریت و انجیل سهو کاتبان بسیار یافته شده پس گفته اند که این مرحله دلیل است که کتب مقدسه تحریف یافته اند لیکن همچو دعوي دعوي است بي جاي زیرا که بهر عارف و منصف معلوم و یقین است که از سهو کاتبین تحریف و تبدیل کتاب ثابت نمي گردد سهو کاتب در نسخ قرآن نیز یافته مي شود لیکن از این سبب کسي نخواهد گفت که قرآن تحریف یافته است پوشیده نماند که معلّمان مسیحي این ایّام با هزار محنت از قریب و بعید همه نسخهاي قدیمهٔ کتب مقدّسه‌را که الي الآن موجود مانده اند جمع نموده با دقّت تمام مقابله کرده اند تا معلوم و یقین گردد که از سهو کاتبین وغیره بمضمون و مطالب آیات کتب مقدّسه خلل رسیده است یا نه پس از این مقابله آشکار و ثابت شد که اگرچه در مدّت سیزده و چهارده صد سال که از زمان حواریین تا وقت طبع نمودن کتب مقدّسه

گذشت سهو کاتبان بسیار اتفاق افتاد از قبیل تبدیل اعراب و حروف و در بعض مواضع الفاظ نیز مقدّم و موخّر گشته یا لفظي تبدیل یافته است باز همه نسخ در مطالب و مضمون موافقت و مطابقت کلّي مي دارند چنانچه در روایات و احکام و تعلیمات و نصائح کلّ هم اجمعین مطابق و موافق اند پس از این تدقیق و تحقیق نیز محقّق و مدلّل گردید که کتب مقدّسه عهد عتیق و جدید در هیچ وقتي تحریف و تبدیل نیافته الي الآن همان اند که از قدیم بوده اند و ظاهر است که تحریف کتابي محض در آن وقت ثابت و مبرهن خواهد شد که درمیان نسخ معتبرة و مشهورة آن کتاب اختلاف یافته شود و نسخ قدیم دیگر و نسخ مستعملهٔ الآن دیگر باشند چنانچه بالفرض اگر کسي بگوید که در این صورت که در قرآن سهو کاتبین یافته مي شود و در قرأت بعض اعراب و حروف و الفظ اختلاف است مثلا در اوائل سورهٔ یوسف در بعض نسخ قرآن بجاي یرتع و یلعب لفظ مرتع و ملعب یافت مي شود و ایضاً در وسط سورة الحج در بعض قرآن بجاي صواف صوافن واقع است و ایضاً در وسط سورة الفرقان در بعض قرآن بجاي بُشراً نشراً یافت مي شود و ایضاً در اواخر سورة ق در بعض قرآن در جاي توعدون یوعدون واقع است و ایضاً در اواخر سوره تکویر در بعض قرآن بجاي بضنین بضنین یافت مي شود خلاصه از مقابله دو نسخه قرآن معه تفسیر از سوره یوسف تا سورة التکویر معلوم گشته که در این سور سي و سه لفظ هستند که در آنها در حروف فرق افتادهٔ است مانند آنکه مذکور شده پس ظاهر است که اگر صد دو صد نسخ قرآن از دیار قریبه و بعیده جمع آورده اول تا آخر مقابله کرده شوند صدها غلطي کاتبین یافت خواهد شد ماوراي آن اختلاف که در اعراب یافت مي شود و مشهور اند بیضاوي در تفسیر خود در سورهٔ بني اسرائیل شصت و نه و در سورة الکهف نود و یک اختلاف قراءت مذکور و مسطور کرده است حال آنکه این سورهها چندین کلان نیستند پس ظاهر است که اگر

قرأت همه سورهها جمع کرده شمار کنند چند هزارها خواهند بود
و در این قرأت اختلاف واقع است نه صرف در اعراب و حروف
بلکه در بعض مقام در الفاظ و جملهها نیز اختلاف آمده است مثلاً در
سورة الکهف بیضاوي در جاي الفاظ * کلتا الجنتین اتت أکلها * این
قراءت ذکر کرده است که * * کل الجنتین آتي اکله * و در مقام دیگر در
همان سورة در جاي این الفاظ که * * لکنا هو الله ربي * این قراءت مسطور
داشته است که * * لکن هو الله ربي و لکن انا لا اله الّا هو ربی پس اگر
کسي بگوید که از این ثابت مي شود که قرآن تحریف و تبدیل گشته آیا
محمدیان نخواهند گفت که در حالي که باوجود اختلاف مذکورهٔ همهٔ قرآن
در روایات و احکام و مطالب موافق و مطابق یک دیگر اند اعتراض تو
بیجا و بي بنیاد است پس تا وقتي که محمّدیان یک چنین نسخهٔ قدیم
و معتبرهرا که در روایات و احکام و نصائح وغیره ماوراي نسخ کتب مقدسه
مستعملهٔ الآن باشد پیش نهاد نکرده اند جواب ما در رد همهٔ آن
اعتراضات که بابت تحریف بیبل مي کنند همان جواب مزبورهٔ خود
شان خواهد بود *

بعض علماي محمّدي ترجمه هاي بیبلرا براي مطلب خود دلیل کرده
و گفته اند که در حالي که آنها متّفق یک دیگر نیستند پس از این ثابت
مي شود که در اصل نسخها نیز اختلاف واقع شده * الجواب اوّلاً ظاهر است
که درمیان ترجمهها کم و بیش فرق خواهد بود چنانچه یک مترجم بهتر
از مترجم دیگر ترجمه نموده است بطریقي که درمیان ترجمهٔ قرآن در
زبان فارسي و اُردو نیز فرقي هست اگرچه آن ترجمه صرف تحت اللفظ
است مگر باوجود آن فرق ابواب و اصل مطالب بیبل در همه ترجمهها
همان است ثانیاً اگر بالفرض مترجمي خلاف ترجمه کرده باشد از این
مرحله باصل چه نقصاني خواهد رسید آیا اگر احدي از علماي محمّدیه
قرآنرا خلاف ترجمه نماید یا درمیان دو ترجمههاي قرآن اختلاف واقع

شود و کسي از مسيحيان بگويد که از اين روشن و ثابت مي شود که قرآن تحريف يافته است پس محمّديان خواهند گفت در صورتي که نسخهاي عربي متفق هستند اعتراض تو بيجا است پس بدان که همين جواب جوابي ماست *

و در باب نبي اعتقاد ما اين است که نبي و حواري اگرچه در سائر امورات قابل سهو و نسيان باشند ليکن در تبليغ و تحرير پيغام معصوم اند بنابر اين نوشتههاي انبيا و حواريين مبرّا از سهو و نسيان است و اگر در ضمن آنها کسيرا در موضعي از مواضع آن نوشتهها اختلاف يا محال تمثل معلوم نمايد پس دليل بر نقص فهم و عقلش خواهد بود نه بر نقص کلام زيرا عقل محکوم کتاب الهام است نه حاکم کتاب و همه کتب عهد عتيق و جديد از راه الهام از انبيا و حواريون نوشته شده اند سواي سه باب انجيل يعني کتاب مرقس و لوقا و اعمال که از مرقس و لوقا شاگردان حواريين موافق حکم پطرس و پولس حواري مرقوم گشته اند و بدين سبب اينها نيز کتب الهامي اند و اگرچه نسبت بعض کتب عهد عتيق نام نبي نويسندهء آنها معلوم نيست باز از گواهي خود مسيح و از آن دلائل نيز که در کتب اسناد تسطير يافته معلوم و يقين است که آنها نيز از راه الهام الهي بوسيلهء يکي از انبياء سلف نوشته شده و حق و صحيح اند * و انبيا و حواريون بعض قولرا در قال الله داخل کرده اند و بعضرا بصيغهٔ غائب نوشته اند و بعضرا از راه وحي و رويا و بعضرا از راه نصيحت و تعليم مرقوم داشته اند و بعضرا از راه گذارشات که خود ديده اند يا از ديگران شنيده و در باب گذارشات از راه الهام بايشان معلوم گشته که کدامرا داخل کتاب کنند و درميان حق و باطل تميز دهند و مضمون و عبارات آنها بچه ترتيب بنويسند و بدين مضمون گذارشات و روايات نيز کلام الهي است خلاصهٔ اعتقاد ما مسيحيان در باب نبي و الهام همان است که بيان شد *

امّا هرگاه سوال نمائي که چگونه امکان داشت که محمّد و متابعان او

بچنین ادّعاهاي باطله افتاده باشند که گویا کتب مقدّسهٔ عهد عتیق و جدید منسوخ و تحریف گشته اند و یا باعث این گونه ادّعاهاي ایشان چه بود الجواب آشکار است که ابراز ادّعاي مذکوره بایشان لازم بود زیرا که اگر نمي نمودند هرآئنه از سخنان محمّد اختلاف ظاهر مي گشت زیرا که او از یک طرف مقرّ بود که کتب عهد جدید و عتیق از جانب خدا هستند و از طرف دیگر خلاف کلام و تعلیمات کتب مذکوره را بیان مي نمود پس در این صورت چارهٔ او منحصر گشت باینکه این ادّعارا بمیان آورد که بلي کتب عهد جدید و عتیق محرّف و بظهور قرآن منسوخ گردیده اند و از براي همان است که کتب مزبوره با قرآن موافقت ندارند تا باین طریق خودرا از اختلاف مذکوره برهاند و کلام خود حق بنماید و قوّت دادن باین ادّعا بجهت محمّد و تابعانش چندان امر مشکلي نبود زیرا که عربان بت‌پرست از کتب مقدّسه مسیحیان و یهودیان بیخبر بودند و هرچندي که در ابتداي خروج محمّد چنانکه از قرآن هم مشخّص مي شود مسیحیان ویهودیان در جواب دعوت محمّد حرف مي زدند امّا بعد از آنکه اطاعت کنندگان او بازدیاد رسیده و بضرب و استعانت شمشیر صاحب قوّت گردیده بود دیگر مجال مقاومت و ثبوت دلائل ممکن نگشته تیغ زبان‌را به نیام دهان فرو کشیدند و بدین طریق ادّعاء محمّد مشهور و منتشر گشت امّا بدیهي است که ثبوت حقیقت بضرب و زور ممکن نمي شود وآنرا بچنین دلائل احتیاجي نیست *

في الآخر اگر مطالب این باب‌را که در جواب ادّعاهاي محمّدیان ذکر یافته اند بر سبیل اختصار مکرّر نمائم در آن صورت از دلائل مزبوره صادر مي گردد که اظهر من الشمس ادّعاهاي محمّدیان تماماً بي بنیاد است بلکه بلا شک و شبه یقین کلّي حاصل مي شود که کتب عهد جدید و عتیق چه در ایّام محمّد و چه بعد یا قبل از او یعني در هیچ زماني تغیر و تحریف نیافته اند و در هیچ وقتي منسوخ نگشته ونخواهند گردید زیرا که آسمان

و زمین بر طرف خواهند شد امّا کلام خدا بر طرف نخواهد گشت پس شخص محمّدي که طالب حقیقت است در این کتب مقدّسه کلام منسوخ و تحریف نگشتهٔ خداونديرا خواهد یافت که اوامر و احکام و بشارات آن بهمه ملل و باو نیز منسوب هستند بلي بشخص صاف ضمیر محمّدي لازم است که بجهت یافتن سر رشتهٔ تعلیمات و احکام این کلام الهامي ساعي باشد چون بدیهي است که هر کس که بجهت دانستن و بانجام رسانیدن احکام و مطالب کلام الهي سعي ننماید هر آئنه بغضب خدا گرفتار خواهد گشت پس بجهت آنکه دریافتن آن سر رشته از براي صاف قلبان محمّدي راهنمائي کنیم لهذا بتحریر باب دوم مبادرت ورزیده تعلیمات عمدهٔ انجیل و عهد عتیقرا بطریق اختصار در ضمن آن بنظر آورده مدلّل خواهیم نمود که کتب مقدّسه آن شروطرا که ما بجهت شناختن الهام حقیقي در اوائل رساله مرقوم داشته ایم انجام مي نمایند و تقاضاي روح آدميرا رفع ساخته اورا به بخت حقیقي و جاوداني مي رسانند چنانکه بنابر اینها از هر جهت معلوم و ثابت مي گردد که انجیل و کتب عهد عتیق کلام الهامي خدا است ×

باب دوم

مشتمل است بر بیان و اظهار تعلیمات انجیل و کتب عهد عتیق

و منقسم است بهفت فصل در فصل اول صفات و ارادهٔ خدارا که نسبت بآدمي دارد بیان خواهیم ساخت در فصل دوم اظهار خواهیم

نمود که انسان درآغاز در چه حال بوده و حال در چه حال است و در نیکي وپاکي بچه حال مي بايد برسد در فصل سوم نجاتي‌را که بوساطت مسیح بعمل آمده است بیان خواهیم ساخت در فصل چهارم اظهار خواهیم نمود که آدمي چگونه بفیض نتائج نجات یسوع مسیح مي تواند رسید در فصل پنجم اطوار رفتار شخص مسیحي حقیقي‌را بیان خواهیم نمود در فصل ششم آن دلائل‌را مذکور خواهیم کرد که از آنها بي شک و شبه ثابت مي گردد که انجیل وکتب عهد عتیق کلام الهي است در فصل هفتم بیان خواهیم نمود که آغاز مشهور و منتشر گشتن انجیل چگونه بوده است

حال قبل از اظهار فصلهاي مذکوره کیفیّت کتب مقدّسهٔ مسیحیان‌را بیان خواهیم ساخت بدین معني کتب مقدّسهٔ که در باب اوّل در خصوص آنها گفتگو نموده ایم و مسیحیان آنهارا سر چشمهٔ معرفت الهي دانسته تعلیمات خود شان‌را از آنها تحصیل مي نمایند بر دو قسم اند بدین نوع که بعهد عتیق و عهد جدید منقسم شده اند و در کتب عهد عتیق آن مطالب الهامیّه مسطور اند که خداي تعالی بیش از ظهور مسیح بوساطت پیغمبران خود به بني اسرائیل داده بود و در کتب عهد جدید یعني در انجیل آن مطالب و بیان گشتنیها مرقوم اند که مسیح بوساطت حواریون معلوم و بیان نموده است * کتب نخستین عهد عتیق کتب خمسهٔ موسی مي باشند که نظر بحکم و الهام خداوندي موسی آنهارا نوشته است و کتب مذکوره مطالب آتیه‌را ذکر و بیان مي سازند یعني که عالم و آدم چگونه خلقت یافتند و آدم بچه طریق از خداي تعالي بر گشت و بسبب این بر گشتگي مورد چه قسم بازخواستها گردید و چگونه اورا جهت رهاننده ونجات دهندهٔ آینده وعده داده شد و بني نوع بشر بچه نوع یوماً فیوماً زیاده از خدا مهجور مي جسته بمرتبهٔ غریق لجهٔ عصیان مي گردیدند که خدا بجهت کثرت گناهان ایشان ۱۶۵۶ سال بعد از خلقت

دنیا یعني ۲۳۴۸ سال قبل از ظهور مسیح بطوفان آبي تمامي انسانات روي زمین‌را بر طرف نموده از این ورطهٔ هولناک محض نوح چون شخص متّقي و پرهیزگار بود با کلفت خود رستگار گردید تاکه سلسلهٔ جدید انساني‌را جد باشد و در صورتي که این سلسلهٔ جدیدي نیز از خدا دور گشته و مستغرق گناه و بت‌پرستي گردیده بودند پس ۲۰۰۰ سال قبل از مسیح خداي تعالي ابراهیم و از نسل او اسحاق و یعقوب‌را برگزید که خودرا بطریق خاصّه بر اینها و بر نسل ایشان بیان و ظاهر سازد و نیز به پسندید‌که معرفت خدارا درمیان آنها بگزارد و ازدیاد دهد تا بدین وسیله بني اسرائیل روشنائي بت‌پرستان گردند تا هنگامي که نور معرفت الهي از بني اسرائیل بجهت عموم طوائف طلوع نماید بنابراین خدا بابراهیم و اسحاق و یعقوب وعده داد که آن رهانندهٔ عظیم که بوساطت او تمامي ملل عالم مبارک خواهند شد از نسل شما ظاهر خواهد گشت و بایشان این وعده نیز مي داد که ولایت کنعان که آنها درآنجا مسافر بودند مخصوص آنها و نسل ایشان خواهد شد فلهذا خدا به نسل ابراهیم و اسحاق و یعقوب یعني به بني اسرائیل بمرتبهٔ متوجه مي گردید که آنهارا در زمان یوسف که احوالات او نیز در این کتب مسطور است از کنعان بمصر آورد و وقتي که بعد از وفات یوسف پادشاهان مصر به بني اسرائیل ظلم و جبر بسیار مي کردند خدا هزار و پانصد سال قبل از مسیح موسی‌را بر قوم بني اسرائیل مبعوث نمود که ایشان‌را با معجزات کثیره و عظیمه از بي داد و جبر فرعون برهانید و بعد از خلاصي قوم از جبر فرعون خدا درکوه طور جلال و قدرت خودرا به بني اسرائیل ظاهر نموده اوامر و احکام خودرا بایشان بیان فرمود و اداب عبادت نیز درمیان ایشان مقرّر داشت که بني اسرائیل باستصواب اینها از سائر طوائف جدا گردیده مانند ملّتي باشند که به برکت و سعادت مخصوصهٔ خداوندي توفیق یافته باشند و ایشان بجهت قبول نمودن رهانندهٔ آینده مهیّا و مستعد گردند و بهمین طور عجیب درمدّت چهل سال که آنها در

بیابان عربستان گردش مي نمودند خدا بابن طائفه چنان رفتار نموده و آنهارا چنان محافظت فرموده که بت‌پرستان نیز با کمال تعجّب و حیرت اقرار نمودند که خدا با بني اسرائیل است و مانند خداي اسرائیل خداي نیست چنانکه تمامي این گذارشات مفصّلاً در توریت مذکور گشته است * کتاب یوشع که بعد از کتابهاي خمسهٔ موسیٰ است خبر مي دهد که خدا بچه علامتها و عملها بني اسرائیل‌را بوساطت یوشع بن نون بولایت کنعان برده است و بت‌پرستان آن ولایت‌را بچه قسم از براي گناهان و اعمال قبیحهٔ ایشان از راه غضب در دست بني اسرائیل ذلیل و پایمال ساخته است وبدین نوع همان وعده انجام یافت که خدا از قبل بابراهیم داده بود که باو گفت نسل تو چندي در ولایت غریب اسیر خواهد شد و بعد از آن ولایت کنعان‌را گرفته در آن ساکن خواهد شد وما بعد کتب قضات و روث و شموئیل و ملوک و تواریخ ایّام و عزرا است وغیره که گذارشات بعد ملّت اسرائیل و احوالات پادشاهان ایشان‌را ذکر مي نمایند باین دستور در همان ساعتي که بني اسرائیل از خدا روگردان گشته وقول و احکام او از نظر انداخته مائل بت‌پرستي مي گردیدند خدا چه نوع انواع و اقسام غضبها و بلایارا بر آنها نازل مي نمود وبچه نحو بتسلّط بت‌پرستان و بجبر و ظلم ایشان آنهارا وا گذاشت لیکن در همان حال که بني اسرائیل با قلب شکسته بخدا بازگشت نموده و احکام اورا محافظت مي کردند او نیز بایشان اعانت فرموده مکرراً بنوع عجیب آنهارا از تمامي دشمنان خود شان رهائي مي بخشید و نیز احوالات داودرا که هزار سال قبل از مسیح بوده است و همچنین گذارشات سلیمان‌را نقل مي نمایند که آنها چگونه سلطنت کرده وبچه قسم متّقي بوده اند و دیگر در آن کتب ذکر شده است که چگونه یهودیان بعد از پادشاهان مذکوره بآن مرتبه از خدا دوري مي جستند که خدا نیز شش صد سال قبل از ایّام مسیح بخت‌النصررا بر ایشان مسلّط ساخت که عبادت خانهٔ و قربانگاه یهودیان‌را که بامر

خداوندي سليمان آنرا تعمير نموده بود خراب كرده بني اسرائيل‌را اسير بابل گردانيد ليكن بعد از ان قضاي هفتاد سال نظر بوعدهٔ كه خدا به ارميا پيغمبر داده بود آنهارا خلاصي داده دو باره بولايت خود شان آورد و باز آنها هيكل خود شان‌را تعمير ساخته تا ايّام مسيح در ولايت كنعان سكنا داشتند امّا از اين سبب كه اكثر يهود يسوع مسيح‌را قبول ننمودند من غضب الله چهل سال بعد از مسيح هيكل مذكور و هم شهر اورشليم خراب گشتند و يهوديان درميان ملل مختلفه متفرق گرديدند از آن ايّام تا حال درميان همان پراگندگي مي باشند چنانكه خدا بوساطت موسيٰ و ساير پيغمبران بيهوديان معلوم ساخته بود كه اگر احكام خدارا نگاه ندارند حال ايشان في الآخر بهمان طور مذكوره خواهد شد * نهايت مطلب تمامي اين گذارشات بني اسرائيل و مدّعاي اين گونه رفتار نمودن خدا با آنها و سبب اين كه خدا پيغمبران متعدده نزد ايشان فرستاده و آنها گذارشات بني اسرائيل‌را مفصّلاً نوشته اند مقصد آن همه اين است كه اوّلاً به بني اسرائيل و بمردم ايّام مستقبله معلوم گردد كه خرابي قلب آدمي بمرتبهٔ رسيده است كه باوجودي كه علامتهاي وافرهٔ اعانت و بركت خداوندي‌را مي بينند باز بزودي زود خدارا فراموش ساخته محبّت خودرا بچيزي ديگر مي دهند فلهذا آدمي به بت‌پرستي ظاهري و يا باطني مي افتد و بغضب الهي گرفتار مي شود ثانياً اين كه به بني اسرائيل واضح گردد كه از قبضهٔ گناه و زور نفس محض با احكام و آداب عبادت آزادي تحصيل نمي توانند نمود بلكه چيز ديگر ضرور است كه باين طريق طلب و آرزوي آن رهاننده و نجاتش‌را كه در شريعت و كتب پيغمبران وعده شده و در آداب عبادت صورت و اشاره يافته بود درميان بني اسرائيل زياده شود ثالثاً اين كه بت‌پرستان هم از كلام و احكامي كه از طرف خدا به بني اسرائيل رسيده و از اطوار رفتاري كه خدا با آنها بعمل آورده است بفهمند كه بتان ايشان چيزي نيستند و خداي بني اسرائيل با اقتدار و واحد و صادق

است چنانکه چندي از آنها حتّي بعضي از سلاطين بت‌پرستان نيز مطلب مذکوره‌را دريافت نموده و مقرّ آن گرديده اند که باين تقريب بت‌پرستان نيز بشناختن خداي حقيقي تقرّب جويند و از براي قبول نمودن آن نور و نجات که بايست بوساطت رهاننده‌ٔ ظهور يابنده‌ٔ از بني اسرائيل بآنها هم برسد آماده گردند پس آشکار است که کتب تواريخ مسطوره‌ٔ بني اسرائيل مشتمل بر مطالب عمده و معاني عالي مي باشند و در عهد قديم سواي کتب مذکور بعضي کتب ديگر نيز هستند که اصل مطلب آنها تعليم و نصيحت است مثلاً زبور و کتاب ايوب و امثال سليمان وغيره و سواي اينها نيز چند کتاب نبوّت مثلاً کتاب اشعياه و يرمياه و حزقيل و دانيال و هوشع و سائر مانند اينها مرقوم اند خلاصه هرگاه هريک از کتب مقدّسه‌ٔ عهد عتيق‌را اسماً ذکر نموده و مطالب مسطوره‌ٔ آنهارا مفصّلاً بيان مي ساختيم هرآئينه مطلب بطول مي انجاميد پس بطريق اختصار باظهار همين قدر اکتفا نموده محض اين‌را معلوم مي سازيم که اگرچه در کتابهاي انبياي مذکوره گذارشات و تعليمات مسطور گشته اند ليکن اصل مدعاي آن کتب اين است که آثار و علامات آن نجات دهنده‌ٔ که در خصوص او بابراهيم و يعقوب و موسي خبر داده شده بود زياده بيان کنند و وقت آمدن و قدر و منزلت و کيفيّت نجاتش‌را معلوم سازند که باين علامتها شناختن او ممکن و آسان باشد و در آن کتب در خصوص گذارشات مستقبله‌ٔ بني اسرائيل و سائر طوائف نيز خبر داده شده است * و کتب مذکوره‌ٔ عهد عتيق همان کتب است که درميان يهوديان مستعمل و سابقاً از جانب خدا بايشان داده و از ايشان بمسيحيان منتقل گشت و چنانکه يهوديان مسيحيان نيز کتب مذکوره‌را کلام خدا دانسته عزيز مي دارند زيرا که خداي‌را که يهوديان و مسيحيان شناخته اند و عبادتش مي کنند همان خداي واحد حقيقي است تفاوتي که درميان مسيحيان و يهوديان مي باشد محض اين است که اکثر يهوديان مسيح‌را بعد از ظهور او قبول

ننمودند و تا حال نيز قبول نمي كنند بجهت آن كه مسيح چنانكه آنها نظر بافكار جسماني خود گمان برده و خواهش كرده بودند با بزرگي دنيوي و مانند پادشاه كشور ستاني ظهور نيافت بلكه بنابر وعدهاي عهد عتيق بطريق روحاني و مانند پادشاه رهانندهء از گناه و خلاصي دهندهء از شيطان ظاهر گشت و بهمين علّت است كه انجيل‌را از خدا نمي دانند و آن پيش گفتنيها يعني آن اخبارات قبل از وقوع كه در كتب عهد عتيق اشاره بمسيح اند خلاف تاويل و تفسير نموده مي گويند كه مسيح موعود هنوز نيامده باشد خواهد آمد *

و كيفيّت كتب عهد جديد كه عبارت از انجيل است بدين نوع است كه در اندك زماني بعد از عروج مسيح حواريون كه رسول او بودند آنرا بالهام خداوندي نوشته گذارشات و معجزات و احكام و تعليمات مسيح‌را در آن ثبت نمودند و آسامي رسولاني كه انجيل بوساطت آنها نوشته شد عبارت از متّي و يوحنّا و پولس و پطرس و يعقوب و يهودا است و سه كتاب انجيل بوساطت مرقس و لوقا كه شاگردان حواريّون بودند با مباشرت پطرس و پولس نوشته شده اند و كتب اربعهء نخستين انجيل عبارت از متّي و مرقس و لوقا و يوحنّا است و آنهارا اناجيل نيز مي نامند و مشتمل اند بر بيان احوالات و معجزات و اعمال و اقوال و تعليمات يسوع مسيح و نيز در آنها نقل شده است كه آن پيشينگوئيها يعني آن اخبار مسطورهء عهد عتيق كه اشاره يسوع مسيح بوده چگونه بانجام رسيده اند و او بچه نوع جان خودرا بنابر اخبار پيغمبران و قول خود او از طريق مرحمت بجهت مردمان قربان و فديه گذرانيد تا تمامي آنهارا كه باو ايمان مي آورند با اين قربان از تسلّط شيطان رهانيده و از گناه پاك ساخته مقبول درگاه خداوندي سازد و علاوه بر اين درضمن آنها بيان شده است كه او سه روز بعد از وفات خود بچه قسم قيام نموده و بشاگردان خود هويدا گشته و مدّت چهل روز با ايشان مانده آنهارا ديگر زياده تعليم داد و بعد در حضور

آنها چگونه بآسمان صعود فرمود * و کتاب مرقومهٔ بعد از اناجیل اربعه‌را اعمال حواریون مي گویند و کتاب مذکوره مفسّر این مطلب است که آن تسلّي دهنده و اعانت کننده یعني روح‌القدس که مسیح بحواریون وعده داده بود بعد از نه روز از عروج او بچه نوع بر آنها نازل گردید و ایشان‌را بقدرت روحاني و نورالهي مملو ساخت و چنان توانائي بخشید که از همین رسولان معجزات کثیره صدور یافت و تعلیم مسیح‌را با چنان قوت و قدرت وعظ مي نمودند که هزاران هزار کس از یهودیان و بت‌پرستان بمسیح ایمان مي آوردند و باین نحو بنا و بنیاد جمعیّت مسیحیه‌را برقرار نمودند که آخر الامر تمامي ملل عالم بآن ملحق خواهند گشت * و پس از کتاب مذکوره در انجیل بست و یک کتاب دیگر مي باشند که از حواریون بالهام الهي بطریق مراسلته بعضي طولاني و بعضي مختصر نوسته شده اند و اسامي آنهارا نامه نهاده هر یک‌را باسم علیحده معلوم ساخته اند و در ضمن آنها کلمات و تعلیمات یسوع مسیح تفسیر گشته و تفصیلاً بیان شده است که مسیح رهاننده و شفیع کلّ مردم است چنانکه بهرکس ممکن است که بوساطت او عفو گناهان و توفیق خداوندي و خوش حالي ابدي‌را تحصیل نماید و این فقره نیز در آنها معلوم شده است که آدمي بجهت یافتن تمامي این نعمات چه باید بکند و بعد از وصول این عنایت چگونه مي بایست رفتار نماید تاکه این شفقت بر او باقي بماند و مضاعف گردد و رضامندي خدارا بهم رساند * و کتاب آخرین عهد جدید کتاب مکاشفات یوحنّا است که معني آن مشتمل است بر امثال نبوت بسیار عالي که از جانب یسوع مسیح به یوحنّاي حواري کشف گردیده و این امثال احوالات کلیسیا یعني جمعیّت مسیحي‌را الي آخر زمان ذکر و بیان مي نمایند و معلوم مي سازند که شیطان چگونه از هر رهگذري امتحان مي نماید و سعي مي کند که این کلیسیا یعني جمعیّت مسیحیان حقیقي‌را منهدم سازد و در آخر بچه قسم بوسیلهٔ ظلم و خشم مخالف مسیح یعني دجّال جفاها و زحمات بسیاري

بمسیحیان خواهد رسانید که باین امتحانها ایشان‌را از مسیح روگردان سازد و باوجود اینها باز کلیسیای مسیحیّه از تمامي این جفاها نه باستصواب اسباب جسماني بلکه محض بقوت ایمان رهائي یافته از بوتهٔ آن زحمات مانند زر صاف بي غلّ و غش خالص بیرون خواهد آمد و در فصلهای آخر این کتاب ذکر شده است که مسیح با جلال بي قیاس از آسمان بزیر خواهد آمد و دجّال‌را بر طرف کرده شیطان‌را هزار سال در حبس خواهد نمود بطریقي که دیگر قدرت فریفتن آدمي نخواهد داشت و در آن زمان عموم طوائف عالم بمسیح باز گشت نموده زانوهاي خودرا بجهت تعظیم او خم خواهند گردانید و اقرار خواهند نمود که او خداوند ماست و نجات و توفیق از او داریم چنانکه در آن وقت قول مسیح انجام خواهد یافت که در آیهٔ ١٦ فصل ١٠ یوحنا گفته است که درآخر یک گله خواهد بود و یک گله‌بان و زمین خراب گشتهٔ از گناه نیز تازگي خواهد یافت و در روي این زمین جدید خوش حالي و سلامتي و عدالت و راستي و درستي خواهد بود پس در این صورت آن وعدهٔ که صدها سال پیشتر بآدم و ابراهیم و داؤد و سائر انبیا داده شده بود در کمال اکملیّت انجام یافته سلسلهٔ انساني بواسطهٔ آن رهانندهٔ موعوده از گناه و تسلّط شیطاني خلاصي یافته زمیني نیز که بسبب گناهان مردم بلعنت خدا گرفتار گردیده بود از لعنت آزادي یافته بحالتي نیکوتر از اول باز خواهد آمد بنابر این کتب عهد عتیق و جدید چنان چیز کاملي هستند که هم مصلحت و تقدیری که خدا بجهت بخت حقیقي سلسلهٔ انسان مقرر داشته است بیان مي کنند و هم عمل آمدن و انجام یافتن مصلحت مزبوررا معلوم مي سازند چنانکه کتب عهد عتیق آفرینش عالم و آدم و بسبب گناه خراب گردیدن آدمیان و زمین و نیز وعدهٔ نجات دهندهٔ آینده‌را ذکر مي نماید و کتب عهد جدید خبر مي دهد که آن نجات بچه طریق حاصل گشته و خدا بوساطت مسیح خلائق‌را از قید گناه چگونه آزاد گردانیده است و آدمي و زمین‌را بچه

طریق مجدّد ساخته و مقامي که اول داشته اند بهتر از آنی خواهد رسانید و همین مصلحت و طرح اندازي مذکوره که بنیاد کتب عهد عتیق و جدید است بجهت ازخدا بودن آنها دلیلي است واضح زیرا که بغیر از خدا کرا یاراي آن قدرت است که مصلحت نجات سلسلهٔ انسانيرا مقرّر نماید و آنرا ما دام الدهر بانجام رساند پس کتبي که چندین مطالب در آنها مرقوم گشته است بایست که کلام الهي باشند في الجمله بجهت دریافت حقیقت حال وتحصیل علمي قلیلي از مطالب کتب مقدسهٔ مسیحیان چنانکه ذکر یافت در این مقام کافي است حال چندي از آیات کتب مذکوره فراهم آورده تعلیمات مسطورهٔ آنهارا بیان خواهیم ساخت نهایت بعلّت این که در خصوص تعلیمات عمدهٔ مذهب مسیحیه در کتب عهد عتیق و جدید مواضع بسیاري مي باشند پس در این جا محض بعضي از آن مواقع که مشتمل بر آن تعلیمات اند ذکر خواهیم نمود *

مُناجات ای خداي حق و قادر مطلق و شفیق که معدن هر نور و حقیقت توئي از روي رحمت خود نور معرفت خودرا بقلب ما بریز زیرا که تا تو قلب بشريرا منوّر نگرداني و از نور توفیق خود مملو نسازي آدمي توانائي شناختن ترا و فهمیدن احکامات ترا نخواهد داشت پس توفیق و مرحمت خودرا نیز بمحمّدیاني که مطالعه کنندهٔ این رساله اند شامل گردان که چشم روحانيء ایشنرا کشاده قلب شانرا نوراني سازي تا آنها ترا بآن قسم که در کلام خود بیان نمودهٔ بشناسند و قوّت و حلاوت مطالب انجیلرا درک نموده قلباً بآن رجوع نمایند تاکه آنهارا نیز در آن جلال و نیکبختي که بوساطت یسوع مسیح رهانندهٔ عالم بجهت همه مردم آماده گشته است قسمتي و بهرهٔ باشد *

فصل اوّل

متضمن است بر بیان صفات خدا و ارادهٔ که نسبت بآدمي دارد

کتب مقدّسه وجود خدارا باین طریق بیان و ثابت مي سازند که وجود خدا با موجودات و مصنوعات و از عقل و انصافي که بقلب هر آدمي داده شده است ظاهر و هویدا است و موافق مضامین کتب مزبورهٔ انکار وجود خدا محض از راه کم خردي وابلهي و غرور و بی ایمانی است نه از اشکال ثبوت آن چنانکه در آیات ۱۹ و ۲۰ فصل اوّل نامهٔ پاهل روم مرقوم است که از انجا که انچه از خدا فهمید نیست برآنها (یعني بر مردمان) ظاهر است چه خدا خودرا برآنها نمودار کرده است چه نا مرئیهاي او یعني قدرت نا متناهي و خداوندگاریش از خلقت عالم به تعقّل در اشیاء مصنوعه بحیثیتي روشن مي شود که ایشان‌را یاراي عذر نیست و در آیهٔ اول زبور ۱۴ مرقوم است که ابله با دل خود مي گوید که خدائي نیست و ایضاً آیات اول الی ۷ زبور ۱۹ و آیهٔ ۶ فصل ۱۱ نامهٔ بعبرانیان شاهد این مطلب اند و در خصوص وحدانیّت باري تعالی به یقیني کلّي شهادت مي دهند چنانکه در آیهٔ ۴ فصل ۶ کتاب ۵ موسی مسطور است که ای اسرائیل استماع نما خداوند خداي ما خداوندي است واحد و در آیهٔ ۵ فصل ۴۵ اشعیاه مذکور است که من خداوندم و غیري نیست و سواي من خدائي نیست و در آیهٔ ۴ فصل ۸ نامهٔ اول پاهل قرنتس مرقوم یافته است که این محقّق است که در جهان بُت چیزي نیست و این که خدائي نیست جز یک خدا و ایضا در آیهٔ ۶ فصل ۴ نامهٔ بافسیان مذکور است که یک خدا است و پدر همه که بر بالاي همه و درمیان همه و در

اندرون همهٔ شما همان است و دیگر این که خدا مانند روح غیر مرئي
است و بصیرت جسماني انسان اورا درک نمي تواند نمود چنانکه در آیهٔ
۲۴ فصل ۴ یوحنا ترقیم گشته است که خدا روح است و آن کسان که اورا
مي پرستند باید که بروح و راستي بپرستند و در آیهٔ ۱۵ و ۱۶ فصل ۶ نامهٔ
اول به تیموتیوس مذکور است که او حاکم مبارک واحد و پادشاه پادشاهان
و خداوند خداوندان مي باشد و اوست به تنهائي که بقا دارد و ساکن نوري
که دور از نزدیکي است و هیچ کس از مردم اورا ندیده است و نمي تواند
دید و دیگر این که خدا قدیم و ابدي و لا تغئیر و تبدیل است چنانکه در
آیهٔ دوم زبور ۹۰ مسطور است که پیش از آنکه کوهها بوجود آمدند و قبل
از آفریدنت زمین و جهان‌را و هم از ازل تا ابد خدا توئي و ایضاً در آیات
۲۵ الی ۲۷ زبور ۱۰۲ مسطور گشته است که ای خدایم سالهاي تو دور بدور
است از قدیم بنیان زمین‌را گذاشتي و آسمانها عمل دستهاي تست آنها
زائل مي شوند و تو باقي مي ماني بلکه تمامي آنها مثل جامه مندرس
مي گردند و آنهارا مثل لباس تغئیر مي دهي و تغئیر مي یابند اما تو همائي
و سالهاي تو با تمام نمي رسند و دیگر در آیهٔ ۱۷ فصل اول نامهٔ یعقوب
مرقوم است که هر انعام نیکو و هر احسان کامل از بالاست و نازل مي شود
از ابوالانوار که نزد او زوال و ظلّ انعکاس هم نیست و دیگر این که خدا
حاضر و عالم است چنانکه در آیهٔ اول الی ۱۱ زبور ۱۳۹ نوشته شده است
که ای خداوند مرا تفتیش نموده شناختي تو نشستنم و برخاستنم‌را میداني
و فکرهایم‌را از دور درک مي نمائي راه رفتن مرا و خوابیدن مرا احاطه مي
نمائي بلکه تمامي راههاي مرا مي شناسي هنگامي که سخن در زبانم نیست
اینک ای خداوند همه اش‌را میداني مرا از پس و پیش احاطه مي نمائي
و دست خودرا بر من مي گذاري این گونه دانش از براي من عجیب
است و بحدي بلند است که مرا بآن وصول ممکن نیست از روح تو
بکجا بروم و از حضور تو بکجا بگریزم اگر بآسمان صعود نمایم آنجا توئي و اگر

بسترم‌را بقعر زمین بگسترانم اینک توئي اگر بالهاي سحرگاه‌را بگیرم و در اقصاي دریا ساکن شوم هم درآنجا دست تو مرا رهبري خواهد نمود و دست راست تو مرا خواهد گرفت اگر بگویم که ظلمت مرا بتحقیق مستور خواهد ساخت پس شب در اطرافم روشنائي است و دیگر در آیات ۲۷ و ۲۸ فصل ۱۷ اعمال حواریون مرقوم است که خداوند از هیچ کدام از ما دور نیست زیرا که در وي مي زئیم و حرکت مي نمائیم و موجودیم و دیگر درآیات ۲۳ و ۲۴ فصل ۲۳ یرمیاه مسطور است که خداوند مي فرماید که آیا من خداي نزدیک و نه خداي دورم خداوند مي فرماید که آیا کسي در جاي‌هاي مخفي خویشتن‌را پنهان تواند نمود که من آنرا نه بینم و خداوند مي فرماید که مگر من آسمانها و زمین‌را مملو نمي سازم و دیگر این که قادر و حکیم است چنانکه درآیهٔ ۲۴ زبور ۱۰۴ مرقوم است که اي خداوند اعمال تو چه بسیار شد همگي آنهارا بحکمت عمل مي نمائي زمین از املاک تو پُر است و درآیهٔ ۱۳ فصل ۱۲ ایوب مسطور است که حکمت و کبریائي با اوست تدبیر و ادراک از آن اوست و دیگر درآیهٔ اول فصل ۱۷ کتاب نخست موسي مذکور است که خداوند برابرام یعني برابراهیم مرئي شده ویرا گفت که من خداي قادر هستم در حضورم سلوک نموده کامل شو و دیگر درآیهٔ ۳۷ فصل اول لوقا نوشته است که نزد خدا هیچ امري محال نیست و دیگر درآیات ۱۲ الي ۱۸ فصل ۴۰ اشعیاه مسطور است که کیست که آبهارا بمشتش پیموده و آسمانهارا وجب کرده است و یا گرد زمین‌را بکیل درآورده است و کوههارا بترازو و تل‌هارا بمیزان سنجیده است کیست که بروح خداوند دلالت نموده است و مشیرش کیست که اورا تعلیم داده باشد باکه مشورت کرد و اورا که تلقین نمود و اورا طریق انصاف یاد داد و اورا که علم آموخت و اورا براه فطانت معروف ساخت اینک طوائف مثل قطرهٔ دلو شده وبجاي گرد تنک میزان محسوب مي شوند اینک جزیره‌ها در نظارش مثل غبار تنک رانده شدني است ولبنان

(یعني هیزم آن) از براي سوختن کافي نشده حیواناتش جهت قرباني سوختني کفایت نمي نمایند تمامي طوائف در نظرش لاشي بلکه از لاشي کمتر و پیش او ناچیز محسوب مي شوند پس خدارا بکه تشبیه مي کنید وبچه تمثالي اورا مقابل مي توانید کرد و دیگر این که خدا مقدّس و عادل و صادق است چنانکه در آیهٔ ۳ فصل ۶ اشعیاه مرقوم است که از سرافیان که فرشتگان بزرگوار اند یکي بدیگري فریاد کرده مي گفت که قدّوس قدّوس قدّوس خداوند لشکرها است تمامي زمین از جلالش پُر است و دیگر در آیهٔ ۱۷ زبور ۱۴۵ مرقوم است که خداوند در همگي طریقهایش عادل و در تمامي اعمالش کریم است و ایضاً در آیهٔ ۵ و ۶ زبور ۵ مسطور است که ابلهان در پیش نظر تو نخواهند ایستاد همگي مفسدان‌را بُغض مي نمائي و دروغگویان‌را هلاک خواهي ساخت خداوند از مرد خونریز و حیله‌کار متنفر است و دیگر در آیهٔ ۱۱ فصل ۳ اشعیاه مذکور است که واي بر شریر که بدي با او است چونکه مکافات دستش باو داده خواهد شد و آیات ۵ الی ۱۱ فصل ۲ نامهٔ باهل روم و آیات ۵ و ۶ و ۷ فصل ۱۶ مکاشفات نیز شاهد این مطلب اند و دیگر در آیهٔ ۴ زبور ۳۳ مرقوم است که کلام خداوند راست است وتمامي اعمالش برحق است و دیگر در آیهٔ ۱۹ فصل ۲۳ کتاب چهارم موسي مسطور گشته است که خدا انسان نیست که دروغ بگوید وبني آدم نیست که تغئیر باراده اش دهد آیا آنچه که گفته است بجا نخواهد آورد و آنچه که فرموده است استوار نخواهد نمود و دیگر این که خدا رؤف و رحیم و صابر است چنانکه در آیهٔ ۱۶ فصل ۴ نامهٔ اول یوحنّا مرقوم است که خدا خود محبّت است پس آنکه در محبت است در خدا است وخدا در وي است و در آیهٔ ۶ فصل ۳۴ کتاب دوم موسي مذکور است که خداوند خداي رحمن و رحیم و دیرخشم و در رافت و نیک عهدي فراوان و در آیات ۹ و ۱۰ زبور ۹ مسطور است که خداوند جهت مظلومان ملجا بلکه در زمانهاي تنگي ملاذ است کساني

که اسم ترا مي دانند بتو متوکّل اند زيرا که ای خداوند تفحص کنندگانت را وا نمي گذاري و ديگر در آيهء ۴۵ فصل ۵ متي مسطور است که او آفتاب خودرا بر بدان ونيکان طالع مي نمايد و باران خودرا برعادلان و ظالمان مي فرستد و در آيات ۲۲ و ۲۳ فصل ۳ نياحات يرميا نوشته شده است که از رافتهاي خداوند است که تمام تلف نشديم چونکه مرحمتهايش کم نمی گردد هر صبح جديد مي شوند وفاداري تو بسيار است و در آيهء ۱۱ فصل ۳۳ حزقيال مسطور است که خداوند خدا چنين مي فرمايد بحيات خود قسم که از مرگ شرير هيچ حظّي نمي نمايم بلکه حظ من از اين است که شرير از راه خود برگشته زنده بماند و ديگر در آيهء ۱۶ فصل ۳ يوحنّا مذکور گشته است که خدا آن قدر جهان‌را دوست داشت که فرزند يگانهء خودرا ارزاني فرمود که هرکس که بر او ايمان آورد هلاک نشود بلکه زندگي جاويد يابد و ديگر اين که خدا خالق و حافظ کلّ مخلوقات است چنانکه در آيهء ۱ فصل ۱ کتاب اول موسي مسطور است که در ابتدا خدا آسمانها و زمين‌را آفريد و ديگر در آيهء ۶ زبور ۳۳ مرقوم است که آسمانها بکلام خداوند و تمامي عساکر آنها بنفس دهانش ساخته شدند و در آيهء ۱۱ فصل ۴ مکاشفات مذکور است که خداوندا همه‌را تو آفريدهء و بمشيّت تو هستند و آفريده شدند و در آيهء ۳۶ فصل ۱۱ نامهء باهل روم مرقوم است که همه از او و باو و تا او است سبحانه الي الابد آمين و در آيات ۱۰ و ۱۱ و ۱۴ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ زبور ۱۰۴ مسطور است که خداوند چشمهارا برودها که درميان کوهها جاريند گردش مي دهد تمامي وحوش صحرارا سيراب مي سازند گورخران تشنگي خودرا دفع مي کنند گياه از براي بهايم و سبزه‌را بجهت استعمال انسان مي روياند و نان‌را از زمين برمي آورد تمامي آنها از تو منتظر اند تا آنکه بآنها خوراکي در وقتش بدهي آنچه که بآنها مي دهي برمي چينند دست خودرا مبسوط مي سازي و از نيکوئيها سير مي شوند روي خودرا مستور مي کني که مضطرب مي شوند روح آنهارا

قبض مي كني مي ميرند و بخاك خود شان برمي گردند روح خودرا مي فرستي كه خلق مي شوند و روي زمين‌را تازه مي گرداني و ماىقي آيات زبور نيز شاهد اين مطلب اند و ديگر در آيات ۳۱ و ۳۲ فصل ۶ متي مرقوم است كه در فكر مباشيد و مگوئيد كه چه خوريم يا چه نوشيم يا بكدام چيز پوشيده شويم از آن كه تمامي اين چيزها است كه قبائل طلب مي كنند و پدر آسماني شما خبر دارد كه بهمهٔ ابن چيزها محتاج ايد و ايضا در آيات ۲۹ الي ۳۱ فصل ۱۰ متّي نوشته شده است كه آيا دو كنجشك بيك فلس فروخته نمي شود و حال آنكه بي ارادهٔ پدر شما هيچ يك از آنها بر زمين نمي افتد و بدرستي كه تمامي موي سر شما شمرده شده است پس مخوف مباشيد كه از كنجشكها بسيار افضل مي باشيد و ديگر در آيهٔ ۹ فصل ۱۶ امثال سليمان مسطور است كه دل انسان راه خودرا مي سنجد امّا خداوند اقدامش‌را مستقيم مي سازد و ديگر آنكه در آيهٔ ۷ فصل ۲ كتاب اول سموئيل مذكور است كه خداوند فقير كننده و غني نماينده و پست كننده و بلند نماينده است *

پس از مضامين آيات مسطورهٔ صاف ظاهر و ثابت است كه آن فقرات و مطالبات كه در خصوص ذات و صفات و ارادهٔ خدا در كتب عهد جديد و عتيق مسطور گشته اند بالكلّيّه بخدائي كامل و مقدّس و رحيم سزاوار و لائق و بمرتبهٔ اعلي مي باشند كه بغير از خدا احدي‌را ياراي آن نيست كه چنان معني‌هارا في نفسه از خود اختراع نموده ظاهر سازد و مضامين آيات مذكورهٔ آنها چنان اند كه هم خوف الهي بقلب آدمي عنايت فرمايند و هم بني نوع بشررا محبّ و مطيع آن اصل محبّت كه خدا است گردانيده از بدي دور و به نيكي و ديدداري مائل مي سازند زيرا كه كتب مقدّسه خدارا بآدمي چنان بيان مي نمايند كه نسبت بآن كساني كه قلب ايشان نشكسته و در طريق ضلالت خود ثابت قدم اند حاكمي است قادر و عالم و مقدّس و عادل و نسبت بآن اشخاص كه با قلب

شکسته بازگشت کننده باو و معتقد کلامش و طالب و محبّ او پند مانند پدر است شفیق و منعم و رحیم در این حال انجیل و کتب عهد عتیق شرط سوم و چهارم‌را که در دیباچه جهت شناختن الهام حقیقي مقرر داشته ایم تماماً بانجام مي رسانند چنانچه بدین طریق کلام الهي بودن آن کتب واضحا ثابت مي شود * خلاصه خدا بنابر معرفت خود لازم و مفید ندانست که ذات و صفات لا یدرک خودرا بمردمان زیاده بر این بیان و اعلان فرماید مگر آن شخص که در این دنیا معتقد کلام الهي گشته بخدا تقرّب یافته باشد صفات ذات پاک خدارا در کمال اکملیّت در آن جهان خواهد فهمید امّا بجهت معتقدان همین کافي است که خدارا دوست داشته مطیع و منقادش شوند *

فصل دوم

در بیان این مدعا که انسان در ابتدا در چه حال بوده و الآن * در چه حال است و در نیکي و پاکي بچه حال مي باید برسد

باین نوع که چون خدا سرشت و تمامي خواص و احوالات آدمي‌را درک مي نماید و مي شناسد حتّي اسرار قلوب‌را نیز مي فهمد پس خدا است قادر و بس که آدمي و حال قلب انساني‌را خوب و درست بشناسد چنانکه آدمي کیفیّت احوال قلب خودرا فقط از کلام او درک و تحصیل مي تواند نمود و همچنین اصل مطلب آفرینش آدمي‌را نیز محض از کلام خدا مي توان فهمید و مطالبي که خدا در کلام خود در باب آدمي بیان نموده است معتبرتر از آن است که حکما و علما در باب آدمي نوشته اند زیرا که احدي از بني نوع بشر في نفسه خودرا کاملا نشناخته و احوال

خودرا بالکلیّه درک ننموده است پس ملاحظه نمائیم که خدا در کتب مقدّسه احوال بني نوع بشر و مدّعاي آفرینش‌را بچه نوع بیان ساخته است * ای مطالعه کنندهٔ این رساله باین کلمات ربّاني که نظر بمضامین آنها در روز جزا بتو دیوان کرده خواهد شد بي اعتنائي مکن بلکه با نظر دقّت و انصاف آنهارا خوانده از خدا مسئلت و استدعا نما که چشم روحاني ترا بکشاید تا این سخنان‌را فهمیده و بمطالب آنها رسیده خودرا و حال قلب خودرا و مطالب آفرینش خودرا محقّق نمائي *

در خصوص آفرینش آدم و نخستین احوال او نظر بکلام الهي باظهار همین قدر کفایت مي نمائیم چنانکه در آیات ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۱ فصل اول کتاب اول موسي مرقوم است که خدا گفت که انسان‌را بصورت خود موافق مشابهت خود بسازیم تا بماهیان دریا و مرغان هوا و بدواب و بتمامي زمین و بتمامي حشراتي که بر روي زمین مي جنبند سلطنت نماید پس خدا آدم‌را بصورت خود آفرید اورا بصورت خدا آفریده ایشان‌را ذکور و اناث آفرید و خدا ایشان‌را برکت داد و دیگر خدا ایشان‌را گفت که بارور و بسیار شده زمین‌را پُرکنید و اورا ضبط نمائید و بماهیان دریا و مرغان هوا و بتمامي حیواناتي که بر روي زمین مي جنبند تسلط نمائید و خدا هرچه که ساخته بود دید که اینک بسیار نیکو است و دیگر در آیهٔ ۲۹ فصل ۷ کتاب مسمّي بواعظ مسطور است که اینک همین‌را یافتم که خدا انسان‌را راست آفرید امّا خیالات فاسد بسیاررا ایجاد کردند و در آیهٔ ۲۹ فصل ۱۷ اعمال حواریون مذکور است که ما از نسل خدا هستیم * پس از این آیات استنباط کلّي حاصل مي شود که آدم از ید قدرت خالق خود پاک و نیک و بیگناه بوجود درآمده است و شبهٔ خودرا که خداي تعالی در وقت خلقت آدمي بآدم مرحمت فرموده بود تاویل معنيء آن شبیه باین طریق است که انسان در آن وقت از گناه و مرگ و ناپاکي قلب و از خواهشها و هوسهاي بد و از ضعف روح و جسم آزاد و بري بوده

است و خدارا در کمال کاملیّت شناخته و دوست داشته و خوش حالي خودرا محض در رضاي او داشته است چنانکه محض خداي خودرا مي شناخت و محض اورا دوست مي داشت و محض اورا طالب بود و بس و در این حال که آدمی خداي خودرا چنین شناخته و دوست داشته و در او بخت یافته و روحش از قدرت و معرفت و پاکي چنان مملّو گردیده بود که گویا نقش صفات الهي گشته قادر بود که بر تمامي مخلوقات عالم ریاست و حکومت نماید *

نهایت ظاهر و هویدا است که الآن آدمي دیگر در آن حال نیست که در آغاز بوده است چنانکه در این مطلب بجهت هرکس قلب خودش و تواریخ سلسلهٔ انسان و حال و احوال مردمان شاهدي اند کافي و احوالي‌را که بالفعل انسان در آن است کلام الهي باین طریق بیان مي سازد و چنانکه در کتاب اوّل موسی در آیهٔ ۲۱ فصل ۸ مرقوم است که خداوند گفت که فکرت قلب انساني از جواني خود بر شرارت است و دیگر در آیهٔ ۲ زبور ۱۴۳ مرقوم گشته است که بر بندهٔ خود بمحاکمه برمیا زیرا که در حضور تو هیچ ذي حیاتي تصدیق کرده نخواهد شد و دیگر در آیهٔ ۸ فصل اوّل نامهٔ اوّل یوحنا مسطور گردیده است که اگر گوئیم که گناه نکرده ایم خودرا مي فریبیم و راستي در ما نیست و دیگر در آیات ۱۰ الی ۱۲ و ۱۷ و ۱۸ و ۲۳ فصل ۳ نامهٔ پاول روم مرقوم است که هیچ کس راستکار نیست یک کس هم نیست و هیچ کس نیست که بفهمد و هیچ کس نیست که طالب خدا باشد همه گمراه شدند و همه بی کاره شدند هیچ کس نیست که نیکو کار باشد یک کس هم نیست و راه آرام‌را نشناخته اند و در چشمان ایشان ترس خدا نیست و تمامي گناهکار اند و در ستایش خدائي قاصر اند * و هرکس که شناسندهٔ قلب خود و متوجه شوندهٔ حرکات آنست باید اقرار نماید که احوال آدمی بطریقي است که ذکر یافت و نیز قبول کند که گناه و ناپاکي بقلب او سرایت نموده باطنش از خواهش و هوسهاي

نفساني مملو گشته است بمرتبهٔ که افکار و ارادهٔ او از ايام طفوليت تا حال در معرض تلف بوده و تو نيز ای مطالعه نمايندهٔ اين رساله هر کس که هستي اگر با ديدهٔ انصاف بقلب خود نظر نمائي و بفريفتن خود راغب نباشي هر آئينه اين سخنان‌را راست و قلب خودرا در همان حال خواهي يافت و بهمين طريق نيز گذارشات اتفاقيهٔ هر ملّت بجهت صدق اين کلمات الهي شاهدي اند مبرهن زيرا که بهر جايي که شخص طالب نظر نمايد در هر جا و در هر ملّت دوري و مهجوري از خدا و هر قسم گناه و هر نوع اعمال ناشايسته‌را خواهد يافت ليکن اين مرحله‌را که خداي تعالی آدمي‌را در اين حال که الآن مبتلاي آن است نيافريده و احوال نخستين آدمي اين نبوده است سابق بر اين ثابت ساخته ايم پس آيا اين صفت بدي و بد حالي بآدم و نسلش ازکجا بهم رسيده است *

بلي اين مطلب‌را که از دراکهٔ عقل خارج است کتب مقدّسه چنين مفهوم و معلوم مي سازند که گناه وتمامي نتائج آن بعلت عداوت و فريب شيطان بآدم و عالم واصل گشته است زيرا که آدم از شيطان بمرتبهٔ فريفته گرديد که از اوامر خالق خود تجاوز نموده خواهش و قلب خودرا از خدا بر گردانيد و باين طريق خودرا از سرچشمهٔ بخت و خوش حالي مهجور ساخت چنانکه در اين آيات کتب مقدّسه مذکور گرديده است از آن جمله در فصل ۳ کتاب اوّل موسی ترقيم يافته که مار از تمامي جانوران صحرا حيله سازتر بود که خداوند خدا آفريده بود و بزن يعني به حوّا گفت آيا خدا في الحقيقت گفته است که از تمامي درختان باغ مخوريد و زن بمار گفت که از ميوهٔ درختان باغ مي خوريم امّا از ميوهٔ درختي که در وسط باغ است خدا فرموده است که از آن مخوريد و آنرا لمس منمائيد مبادا که بميريد و مار بزن گفت که البته نمي ميريد و حال اين که خدا مي داند روزي که از آن مي خوريد چشمان شما کشوده شده

چون خدایانی که نیک وبدرا می دانند خواهید شد پس زن درخت‌را دید که بخوردن نیکوست و این که در نظرها خوش آینده است و درختی که مر دانشمندی‌را مرغوب است پس از میوه اش گرفت و خورد و بشوهر خویش نیز داد که خورد آنگاه چشمهای هردوی ایشان کشوده شده دانستند که برهنه اند و برگهای درخت انجیررا دوخته از برای خود فوطه ساختند و آواز خداوند خدارا شنیدند که بهنگام نسیم روز در باغ می خرامید و آدم و زنش خویشتن‌را از حضور خداوند خدا درمیان درختان باغ پنهان کردند و خداوند خدا آدم‌را آواز کرده ویرا گفت که کجائی او در جواب گفت که آواز ترا در باغ شنیدم و ترسیدم زیرا که برهنه ام بجهت آن پنهان شدم و خدا باو گفت که تورا که گفت که برهنهٔ آیا از درختی که ترا امر فرمودم که نخوری خوردی و آدم گفت زنی که از برای بودن بامن دادی او از آن درخت بمن داد که خوردم و خداوند خدا بزن گفت این که کردی چیست و زن گفت که مار مرا اغوا نمود که خوردم و خداوند خدا بمار گفت چون که این‌را کردی از تمامی بهایم و تمامی حیوانات صحرا ملعونی بر شکمت خواهی رفت و تمامی روزهای عمرت خاک خواهی خورد و درمیان تو و زن و درمیان ذریهٔ تو و ذرّیهٔ او عداوت می گذارم او سر ترا خواهد کوبید و تو پاشنهٔ اورا خواهی گزید و بزن نیز گفت الم تو و حمل ترا بغایت زیاد خواهم گردانید که بزحمت اولادهارا خواهی زائید و اشتیاق تو بشوهرت خواهد بود و او بر تو مسلّط خواهد شد و بآدم گفت چونکه سخن زنت‌را شنیدی و از درختی که ترا امر فرموده گفتم که مخور از آن خوردی پس بسبب تو زمین مقرون بلعنت است از آن در تمامی روزهای عمرت بزحمت خواهی خورد و خار و خسک‌را از برایت خواهد رویانید و سبزه‌های صحرارا خواهی خورد و با عرق جبین خود تا برگردیدنت بزمین نان خواهی خورد زیرا که از آن گرفته شدهٔ چونکه خاکی و بخاک مراجعت خواهی کرد و آدم اسم زن خودرا حوّا نامید زیرا که مادر تمامی

زندگان اوست و خداوند خدا جامهاي پوستين بجهت آدم و زنش ساخته
بر ايشان بوشانيد و خداوند خدا گفت كه اينك آدم نظر بدانستن نيك
و بد چون يكي از ما شده است پس حال مبادا كه دست خودرا دراز
كرده هم از درخت حيات بگيرد و خورده دائما زنده ماند پس از آن
سبب خداوند خدا اورا از باغ عدن براند تا آنكه در زمينيكه از آن
گرفته شده بود فلاحت نمايد و آدمرا راند و در طرف شرقيء باغ عدن
كرّوبيانرا و شمشير آتش باري كه بجهت نگاهباني راه شجرهء حيات گردش
مي كردند مسكن داد و ديگر چنانكه درآيات ٣٦ الي ٣٩ فصل ١٣ متّي
مسطور است كه شاگردان يسوع نزد وي آمده گفتند كه مثال كاكك
كشترا بجهت ما شرح نما ايشانرا جواب داده گفت آنكه بذر نيكوكار
فرزند انسان است و مزرع دنيا است و تخمهاي نيك ابناي عالم ملكوت
و كاككها فرزندان شرير اند و دشمني كه آنهارا كاشته بود شيطان و موسم
حصا و انجام جهان و دروندگان ملايكه اند و درآيهء ١٢ فصل ٥ نامهء باهل
روم مرقوم است كه چنانچه گناه بوسيلهء يك شخص در جهان پديد شد
و بگناه مرگ بهمين قسم مرگ بر همگي طاري گرديد از آنجا كه در وي
همه گناهگار مي بودند و ديگر در آيهء ٤٤ فصل ٨ يوحنّا مذكور گشته است
كه شمارا شيطان پدر است و خواهشهاي پدر خودرا مي خواهيد بجا آريد
او از آغاز مردم كُش بود و در راستي نماند زيرا كه راستي در او نيست
چون دروغ مي گويد از چيزهاي مختصّ بخود مي گويد زيرا كه او دروغگو
است و پدر دروغها است و درآيهء ٨ فصل ٥ نامهء اوّل پطرس مسطور
گشته است كه هوشيار و بيدار باشيد زانرو كه خصم شما ابليس چون
شير غرّان مي گردد در طلب كسي كه بلع نمايد * و اگر كسي سوال نمايد
كه چرا خدا بعمل آمدن شرّ مانع نشده است و چرا گذاشت كه شيطان
بآدمي تسلّط بيابد و چرا خدا تا حال شرّ و تسلّط شيطانرا متحمّل گرديده
است جواب اين سوال در اين جا ممكن نيست ليكن در كتاب طريق

الحيات بقدر امكان ادا شده است و هر چندي كه انسان در درك اين مطالب قاصر و در جواب كافي اين سوال عاجز است زيرا كه خدا بنابر مصلحت خود بآدمي بيان ساختن اين اسراررا صلاح ندانسته است نهايت بجهت بندهء مومن همين قدر كفايت مي كند كه بداند كه خدا حكيم است و حكيم علي الاطلاق در امورات خود سهو نمي كند و اگرچه خدا فاعل مختار است ليكن باز بعمل آمدن فعل فاعل خارجيرا نيز محض از روي حكمت و مصلحت مانع نمي گردد ليكن درك اين حكمت در قوّهء عقل قاصرهء انساني نيست

و در باب مطالب مذكوره اين مرحله بندهء حق جويندهرا بالكلّيه ساكت و مطمئن مي نمايد كه از كلام الهي صريحاً دريافت مي شود كه ارادهء خداوندي آن نيست كه آدمي در تسلّط شيطان و گناه و در بدبختي بماند بلكه اين است كه باز از گناه آزاد و پاك گشته در پاكي شبيهء خدا گردد و مالك سعادت ابدي شود و بآن مرتبه بلكه بمرتبهء زياده از آن برسد كه آدم در بهشت داشته است چنان كه در اين مقامات كتب مقدّسه يعني در آيهء ۴۴ فصل ۱۱ كتاب ۳ موسيٰ مسطور گشته است كه منم خداوند خداي شما پس خويش تنرا تقديس نمائيد و مقدّس باشيد زانرو كه من مقدّسم و ديگر چنانكه در آيهء ۴۸ فصل پنجم متّي مرقوم گشته است كه كامل باشيد چنانچه پدر شما كه در آسمان است كامل است و در آيهء ۱۶ فصل ۶ نامهء دوم باهل قرنتس مرقوم است كه شما هيكل خداي حيّ مي باشيد چنانچه خدا گفته است كه من درميان آنها خواهم ماند و خواهم سير كرد و من خداي آنها خواهم بود و آنها اهل من خواهند بود و ديگر در آيهء ۹ فصل ۲ نامهء اول پطرس مذكور گرديده كه شما قوم برگزيده و كهنهء ملوكانه و طائفهء مقدّس و قوم خاص گشته ايد تا آنكه اوصاف آن كس كه شمارا از ظلمت بنور نادر خود دعوت نموده است جلوه دهيد و ديگر در آيهء ۲ فصل ۳ نامهء اول يوحنا مرقوم گشته كه اي محبوبان حال

هم فرزندان خدا هستیم و انچه خواهیم بود هنوز ظاهر نشده است لیکن
مي دانيم که چون او ظاهر شود چون او خواهیم بود از آنجا که اورا چنانکه
هست خواهیم دید در این حال انجیل و کتب عهد عتیق بواضحي تمام
مفهوم مي سازند که مطلب آفرينش آدمي بقدر امکان مانند خدا پاک
و کامل گشتن است * پس انجیل شرط سومرا از شرایطي که بجهت
شناختن الهام حقیقي در دیباچه ذکر نموده ایم در کمال تکمیل بانجام مي.
رساند یعني بنابر شرط مذکور مي باید که الهام حقیقي خدارا خداي پاک
و مقدّس بیان نموده از براي آدمي نیز مرتبهٔ پاک باطنيرا نشان دهد
و بانجام شرط مزبوره انجیل از خدا بودن خودرا ثابت مي سازد و هم از
کتب سائر ادیان مختلفه امتیاز یافته خودرا برتري کلّي مي دهد زیرا که
تمامي آن ادیان از این مطلب عمدهٔ آفرينش آدمي خبري ندارند و پاکي
آدميرا عمل ظاهري دانسته قلب خودرا در ناپاکي مي گذارند امّا این
قسم پاکي اگرچه در نظر مردم پاکي مي نماید نهایت درحضور خداي
مقدّس و کامل و علّام القلوب هیچ چیز شمرده نخواهد شد *

و از براي این که آدمي بآن مطلب عالي برسد خداي تعالی احکام
خودرا باو عنایت فرموده است چنانکه در این مواقع کتب عهد عتیق
و جدید مسطور است که درآیات اول الی ۱۷ فصل ۲۰ کتاب دوم موسی
گفته شده است که خدا تمامي این کلماترا متکلّم شده گفت که من
خداوند خداي تو ام که ترا از زمین مصر از خانهٔ بندگي بیرون آوردم در
حضور من ترا خدایان غیر نباشند بجهت خود صورت تراشیده و هیچ شکل
از چیزهایٔ که در آسمان است در بالا یا در زمین است در پائین و یا
درآبهاي که در زیر زمین است مساز آنهارا سجده ننموده ایشانرا عبادت
منما زیرا من که خداوند خداي تو ام خداي غیورم که گناه پدران بر پسران
تا پشت سوم و چهارم بغض کنندگان خود مي رسانم و رحم کننده ام بر
هزاران از کساني که مرا دوست داشته اوامرمرا نگاه دارند اسم خداوند

خداي خودرا بي سبب بر زبان مياور زيرا كه خداوند كسي كه اسمش را
بي سبب بر زبان بياورد مبري نخواهد شمرد روز سبت را بخواطر دار تا
آنكه آنرا تقديس نمائي شش روز بكار مشغول شو و تمامي كار خودرا بجا
آور امّا روز هفتمين سبت خداوند خداي تست هيچ كاري در آن نكني
پدر و مادر خودرا احترام نماي تا آنكه روزهايت بزميني كه خداوند خداي
تو بتو بخشد طول بكشد قتل مكن زنا منما دزدي مكن بر همسايه‌ات
شهادت دروغ مده بخانهء همسايه‌ات طمع مورز بزن همسايه‌ات و به بنده
اش و بكنيزكش و بگاوش و بالاغش و بهيچ چيزي كه از همسايه‌ات هست
طمع منما و ديگر چنانكه در انجيل در آيات ۲۱ الي ۴۸ فصل ۵ متّي مرقوم
است كه مسيح فرموده كه شنيده ايد كه بمتقدمين گفته شده است كه
قتل مكن و هر كسي كه قتل كند مستوجب قضا خواهد شد ليكن من بشما
مي گويم كه هر كس كه بر برادر خود بي سبب غضب نمايد مستلزم قضا
خواهد گشت و هر كسي كه ببرادر خود راكا (يعني ابله) گويد مستلزم
شورا خواهد گرديد امّا هر كس كه ببرادر خود احمق بگويد مستحق آتش
دوزخ خواهد بود پس اگر هديهء خودرا در قربانگاه بياوري و در آن جا
بخاطرت آيد كه برادر تو از تو گله مند است هديهء خودرا پيش قربانگاه
رها كن و رفته اول با برادر خود صلح كن بعد از آن آمده هديهء خودرا
بگذران با مدّعيء خود تا با او در راه هستي بزودي صلح نما مبادا كه آن
مدّعي ترا حوالهء قاضي نمايد و قاضيت بسرهنگ سپارد و در زندان افكنده
شوي بتحقيق كه با تو مي گويم تا فلوس آخري را ادا ننمائي بهيچ وجه از
آن مكان بيرون نخواهي رفت شنيده ايد كه بارباب زمان سلف گفته
شده است كه زنا مكن ليكن من بشما مي گويم كه هر كسي كه بر زني از
روي خواهش نظر اندازد در همان دم در قلب خود با او زنا نموده است
پس اگر چشم راست تو مر ترا بلغزاند قلعش كن و از خويشش بر افكن
از اين جهت كه ترا سودمندتر آن است كه يک عضو از اعضاي تو تباه

شود و تمام جسدت در دوزخ افکنده نشود و اگر دست راست تو مر ترا بلغزاند قطعش کن و از خویشش بر انداز زیرا که از براي تو فائده مندتر آن است که یک جزوي از اجزاي تو تباه گردد و همگي بدنت در جهنّم انداخته نشود گفته شده است که هر کس که زن خودرا مفارقت نماید خط طلاق را باو بدهد لیکن من بشما مي گویم که هر کس که منکوحهٔ خودرا بغیر علّت زنا جدا گرداند اورا بزنا کردن بر انگیزد و هر کس که آن مطلّقه را در نکاح خود آورد مرتکب زنا مي شود باز شنیده اید که باهل ایّام سابق گفته شده است که بکذب سوگند مخور بلکه سوگندهاي خودرا بخداوند وفا کن لاکن من بشما مي گویم مطلقا قسم نباید خورد نه بآسمان از آن که کرسي خدا است و نه بزمین زیرا که مطرح قدم اوست و نه باورشلیم بنابر آن که مدینهٔ ملک عظیم است و نه بسر خود سوگند یاد کن زیرا که نمي تواني یک موي را سفید یا سیاه نمائي لیکن بگذارید که مکالمهٔ شما بآري آري و ني ني واقع شود بجهت آنکهَ هر چه از آن زیادهتر است از شریر است شنیده اید که گفته شده است که چشمي عوض چشمي و دنداني بدل دنداني لیکن من بشما مي گویم که با شریر مقاومت مکنید بلکه هر کس که برخسارهٔ راست تو طپانچه زند رخسارهٔ دیگررا بسوي او بگردان و اگر کسي بخواهد که بر تو ادّعا نماید و خواهد که پیراهنت را اخذ کند قبایت را نیز از بهر وي ترک کن و هر کس که ترا برفتن یک میل راه مجبور نماید دو میل با وي ساعي باش هر کس که از تو سوال کند باو ببخش و از آنکه قصد قرض از تو دارد بر مگرد شنیده اید که گفته شده است دوست خویش را محبّت کن و دشمن خویش را بغض نما لیکن من بشما مي گویم که اعداي خودرا دوست بدارید و از براي آنها که بر شما لعن مي کنند برکت طلبید و با آنان که شمارا عداوت مي نمایند احسان کنید و از بهر آنها که شمارا فحش مي دهند و زحمت مي نمایند دعا کنید تا پدر خودرا که در آسمان است فرزندان باشید زیرا که او آفتاب خودرا بر بدان

و نیکان طالع می نماید و باران خودرا بر عادلان و ظالمان می فرستد که اگر آنهارا دوست دارید که شمارا دوست می دارند چه اجر خواهید یافت آیا عشّاران چنین نمي کنند و اگر بر برادران خود فقط سلام مي نمائید از دیگران چه افزون کردهٔ اید آیا عشّاران چنان نمي نمایند پس کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است و دیگر در آیات اول الی ۲۱ و ۳۱ الی آخر فصل ششم متّی مرقوم است که احتیاط کنید تا صدقهٔ خودرا پیش روی مردم ندهید که آنرا ببینند و اگر نه بنزد پدر خود که در آسمان است اجر نخواهید داشت پس هرگاه که صدقه میدهي پیش خود در کرنا منواز چنانکه ریاکاران در مجامع و بازارها مي کنند تا آنکه در نزد مردم محترم گردند بشما راست مي گویم که اجر خودرا تمام تحصیل نموده اند بلکه چون صدقه مي دهي باید که دست چپ از آنچه دست راست تو مي کند خبر نشود تا صدقهٔ تو در خفا باشد و پدر تو که در خفا مي بیند علانیه ترا جزا خواهد داد و چون نماز گذاري همچو ریاکاران مباش زیرا که ایشان خوش دارند که در مجامع و سر کوچها ایستاده نماز گذارند تا آنکه در نظر مردم باشند بشما راست مي گویم که آنها اجر خودرا یافتند لیکن تو چون نماز مي کني در حجرهٔ خود داخل شو و دررا محکم بسته پدر خودرا که در خفا است نماز بگذار و پدر تو که پنهاني مي بیند ترا آشکار جزا خواهد داد لیکن هر گاه که نماز کنید مانند مردم قبائل کلمات زائده مگوئید زیرا که آنها تصوّر مي نمایند که بجهت زیادهٔ گفتن ایشان مسموع خواهند شد پس مثل آنها مباشید که پدر شما بآن چیزها که شمارا ضرور است عالم است پیش از آنکه از او سوال نمائید پس شما باین طریق دعا نمائید که ای پدر ما که در آسمان هستي نام تو مقدّس باد ملکوت تو بیایاد و ارادت تو چنانکه در آسمان است بر زمین نافذ باد نان روزینهٔ مارا در این روز بما ببخش و آن چنان که قرضداران خودرا مي بخشیم قرضهاي مارا بما به بخش و مارا در معرض آزمایش میاور بلکه

از شریر خلاصي ده زیرا که ملک و قدرت و جلال تا ابد از آن تست آمین
که هر گاه تقصیرات مردم‌را بایشان به بخشید پدر آسماني شما شمارا خواهد
بخشید اما چنانچه جرائم مردم‌را نه بخشید پدر شما نیز جرائم شمارا نخواهد
بخشید چون روزه روید مانند ریاکاران کشیده رو مباشید که صورت خویش‌را
متغیّر کنند تا در نظر مردم روزه‌دار نمایند بدرستي که من بشما مي
گویم که ایشان اجر خودرا گرفته اند لیکن تو هر گاه روزه رويي سر خودرا
چرب کن و روي خویش‌را بشوي تا در نظر مردم روزه دار ننمائي بلکه در
نظر پدر خود که در خفا مي باشد و پدر نهان بین تو مر ترا آشکارا جزا
دهد و در زمین براي خود گنج مگذارید جائي است که بید و زنگ زیان
رساند و دزدان سوراخ کنند و ببرند بلکه بر آسمان براي خود گنج نهید
جائي که نه بید و نه زنگ زیان رساند و نه دزدان سوراخ کنند و دزدي
ننمایند زیرا جائي که خزانهٔ شما باشد دل شما نیز در آنجا خواهد بود
و در فکر مباشید و مگوئید که چه خوریم یا چه نوشیم یا بکدام چیز پوشیده
شویم از آنکه تمامي این چیزها است که قبائل طلب مي کنند و پدر
آسماني شما خبر دارد که بهمهٔ این چیزها محتاجید پس اول ملکوت
خدا و عدلش‌را طلب نمائید که همهٔ این چیزها از براي شما زیاد خواهد
شد پس از براي فردا فکر مکنید از ان که فردا خود در بارهٔ خویش فکر
خواهد نمود و امروزرا اذیّت امروز کافي است و دیگر در فصل ۱۲ نامهٔ
باهل روم مرقوم است که اي برادران براي خاطر رحمتهاي خدا من بشما
استدعا مي نمایم که بدنهاي خودرا وا گذارید چون قرباني زنده و مقدّس
چنانکه خدارا خوش آید که آن است عبادت عقلائي شما و هم شکل باین
جهان مباشید بلکه شکلي دیگر پذیرید بفهم نوي تاکه دریابید که آن رفتار
نیکوئي خوش آیندهٔ کامل که خدا خواهد کدام است و بعلّت آن توفیقي
که بمن داده شده است هر کس‌را که درمیان شما مي باشد مي گویم که
میندیش فوق انچه باید اندیشید بلکه اندیشه سنجیده نما چنانچه هر کس‌را

خدا پیمانهٔ از ایمان باو پیموده است که چنانچه یک بدن مارا اعضای بسیار
است و جمیع اعضا بیک کار مشغول نیستند بهمین وضع مجملاً ما در مسیح
یک تن می باشیم و مفصّلاً اعضای یک دیگر هستیم هرچند استعدادات
مختلفه درما می باشد بحسب فضلی که بما داده است اگر آن اخبار
کردن باشد فضلش در پیمایش ایمان است و اگر خدمت باشد فضیلتش
در خدمت است و اگر معلّم است در تعلیم و اگر وعظ دهنده است در
وعظ و تقسیم کنندهٔ درپاک دستی و پیشوا درکوشش و پرستار درخوشنودی
و درمحبّت صداقت باید و بدیرا بغض نمائید و با نیکی ملحق شوید
و در برادری با یک دیگر مهربان باشید و یک دیگررا در سبقت تعظیم
نمائید و در کوشش تاخیر ننمائید و در روح چالاک و خداوندرا فرمان پذیر
باشید در امید شاد و در مصیبت صابر و در دعا پایدار حاجت مقدّسان‌را
بر آورده غریب پروری‌را پیروی نمائید معذّبین خودرا خوش گفته بلی
خوش گوئید و نفرین ننمائید و شما راست خوشی با خوش شدگان و
گریستن با گریانان و با یک دیگر به برابری اندیشه نمائید و بلند پرواز مباشید
بلکه با افتادگان فرود آید و خود بین مباشید هیچ کس‌را بدی در مکافات
بدی ننمائید و بجهت آنچه نزد کلّ خلق شایسته نماید پیش اندیشه
نمائید اگر ممکن باشد بقدری که از جانب شما باشد با همهٔ خلق بصلح
باشید ای محبوبان بجهت خود انتقام مکنید بلکه جای غضب‌را خالی
گذارید که نوشته شده است که مرا است انتقام عوض خواهم کرد خداوند
می فرماید و اگر دشمن تو گرسنه باشد اورا لقمه بده و اگر تشنه باشد آبش
ده که اگر تو چنین کنی اخرهای آتش‌را بر سراو خواهی انباشت و مغلوب
بدی مشو بلکه بدی‌را به نیکی مغلوب کن و ایضا در آیات ۱ و ۲ و ۵ الی ۸
فصل ۱۳ همین نامه مرقوم گشته است که هر شخصی باید که قدرتهای برتر
از خودرا اطاعت نماید زیرا که هیچ قدرت نیست مگر آنکه از خدا است
و قدرتهائی که موجود است از خدا مقرّر است پس آن کس که قدرت‌را

مخالفت مي نمايد تقدير خدارا مقاومت مي نمايد و چنين مقاومان حكمرا برخود فرود مي آرند پس بايد مطيع باشيد نه بعلّت غضب و بس بلكه بجهت معرفت خود و بهمين قسم باجرا ادا نمائيد زيرا كه خدارا ملازمان حضور اند كه بهمين كار بمواظبت متوجّه اند پس همگيرا اداي لوازم نمائيد و باج خواهرا باج و صاحب جزيهرا جزيه و مستحق ترسرا ترس و بخداوند عزّت عزّت و هيچ كسيرا بدهكار مباشيد جز دين محبّت يك ديگررا زانرو كه آن كس كه ديگريرا محبّت مي نمايد در شريعت كامل است و ديگر در آيات اول الي ۱۰ فصل ۱۳ نامهء باهل قرنتس مسطور است كه اگر من بزبانهاي خلق و فرشتگان حرف زنم و محبّت نداشته باشم چون كرّه ناي نفير كننده يا صنج فغان نماينده شده ام و اگر نبوت داشته باشم و همگي اسرار و جميع علومرا يافته باشم و نيز كمال ايمانرا بحدّي كه كوههارا نقل مكان نمايم و محبّت نداشته باشم هيچ نيستم و اگر همگي اموال خودرا خيرات نمايم و بدن خودرا وا گذارم كه سوخته شود و محبّت نداشته باشم هيچ سود نكرده ام و محبّترا حوصله مي باشد و مهربان است محبّت غيرت ندارد محبّت كبر ندارد محبّت مغرور نمي باشد اطوار ناشايسته ندارد و مال خودرا تقاضا نمي نمايد و خشونت نمي نمايد و بد مظنّگي ندارد از نا راستي خرش وقت نمي گردد بلكه با راستي خوشنود مي شود بهمه چيز شكيبائي مي نمايد و همه چيزرا باور مي نمايد و از هر چيز انتظار نيكو مي كشد و بهر چيز صبر مي نمايد و محبّت گاهي ساقط نمي شود ليكن اگر نبوتها است باطل خواهند گشت اگر زبانها است باز خواهد ماند اگر فهم است ضايع خواهد گرديد كه جزئيرا مي فهميم و جزئيرا خبر مي دهيم و چون انچه كامل است آيد پس جزوي باطل مي گردد و ديگر در آيات اول الي ۲ فصل ۵ نامهء بافسيان مذكور است كه خدارا متابعت نمائيد چون فرزندان محبوب و در محبّت رفتار نمائيد چنانچه مسيح مارا محبّت نمود كه در راه ما خودرا تسليم نمود كه خدارا

هدیه و قربانی با رایحهٔ خوش بوده باشد و زنا و هر قسم بی عصمتی و حرص درمیان شما ذکر کرده نشود چنانچه می زیبد مقدّسانرا و نیز فحش و بیهوده گوئی یا شوخی که نا مناسب باشد بلکه اولی است شکر گذاری که شما خود مطّلع هستید که هرکس که زانی یا بی عصمت یا طامع که بت‌پرست است باشد هیچ میراث در ملکوت مسیح و خدا ندارد و از سخنان باطل هیچ‌کس شمارا نفریبد زانرو که بجهت این امورات است که غضب خدا بر ابنای بغاوت نازل می شود پس ایشانرا رفیق مباشید زیرا که شما پیش ظلمت بودید و اکنون که در خداوند نور می باشید چون ابنای نور رفتار نمائید از آنجا که میوهٔ روح در کمال مهر و صدق و راستی است و تحقیق نمائید که رضای خداوند چیست و در اعمال بی ماحصل ظلمانی رفیق مباشید و بهتر است که آنهارا روشن سازید از آنجا که تکلّم بقبایحی که از آنها در خلوت سر می زند ناشایسته است و هرآنچه از نور ظاهر می شود آشکار است و هرچه آشکارا می شود روشن می باشد و از آنجا است که می گوید که ای خوابیده بیدار شو و از مردگان برخیز که مسیح بر تو خواهد تابید پس با خبر باشید که باحتیاط رفتار نمائید نه چون مردمان بی عقل بل چون عارفان و زمانرا در یابید که روزگار نا مساعد است و بی مدرک مباشید بلکه دریابید که مشیّت خداوند چیست و مست شراب مشوید که در آن فساد است بلکه مملوّ از روح باشید و با یک دیگر بمزامیر و ترنمها و اشعار روحانی تکلّم نمائید و قلبًا خداوندرا سرود و ترنّم نمائید و پیوسته بجهت هر چیز خدا و پدررا شکر نمائید باسم خداوند ما یسوع مسیح و از خدا ترسی یک دیگررا مطیع باشید و دیگر در فصل ۳ و درآیهٔ اول فصل ۴ نامهٔ بقلسیان مسطور است که چون با مسیح برخاستید طالب باشید اشیاء علویرا جائی که مسیح نشسته است بر دست راست خدا که بآنچه علوی است ضمیر شما باشد نه از آنچه بر زمین است از آنجا که مرده اید و زندگی شما با مسیح مخفی است در خدا و چون مسیح

که حیات ما است بظهور آید آن وقت شما نیز با وی با جلال بظهور خواهید آمد پس اعضاي خودرا که بر زمین مي باشد مرده انگارید از زنا و بي عصمتي و شهوت و خواهش نفساني و طمع که بتپرستي است که بسبب این اعمال غضب خدا بر ابناي بغاوت نازل مي شود و شما نیز مدّتي بآنها بسر مي بردید هنگامي که در آنها زنده بودید لیکن الحال شما همه‌را وا گذاشته اید از غضب و خشم و تُند خوئي و خبث و فحش از دهن خود و دروغ بیک دیگر مگوئید از آنجا که انسانیّت کهنه‌را با اعمالش از خود برکنده اید و نورا پوشیده اید که او متجدّد مي شود در معرفت در صورت خالق خود آنجا که یوناني و یهودي و ختنه و نا مختوني و بربري و اسکوتي بنده و آزاد نیست بلکه همه و در همه مسیح است پس چون برگزیدگان خدا که مقدّس و محبوب اند رحم دلي و مهرباني و فروتني و افتادگي و حلمرا در بر خود نمائید و نسبت بیک دیگر متحمّل و بخشنده باشید و اگر کسي در ضدّ دیگري ادّعائي داشته باشد چنانچه مسیح شمارا عفو نمود شما نیز چنان کنید و علاوه بر این همه محبّت‌را در بر خود نمائید که او ریسمان انضباط کاملیّت است و در دلهاي شما صلح خدا حاکم باشد که بجهت آن در یک بدن خوانده شده بودید و شاکر باشید و کلام مسیح در شما کثیراً واقع شود و بکمال دقّت یک دیگررا تعلیم و اندرز نمائید و بمزامیر و ترنّمات و اشعار روحاني بشکرانه در دل خود خداوندرا بسرائید و هر آنچه قولاً یا فعلاً مي نمائید تمامي باسم یسوع خداوند نمائید و خداي پدررا بوساطت وي شاکر باشید ای زنان شوهران خودرا چنانکه در خداوند زیبد اطاعت نمائید ای شوهران زنان خودرا محبت نمائید و با ایشان تند خوئي منمائید و ای فرزندان والدین خودرا در هر امر مطیع باشید که این است رضاي خداوند و ای پدران با فرزندان خود بلجاجت رفتار ننمائید مبادا که افسرده گردند و ای نوکران آقایان بشري‌را در هر امر مطیع باشید نه بخدمتهاي ریائي چون کساني که مردم‌را خوش آمد مي گویند بلکه

بسادهٔ لوحي چون خدا ترسان و هر امررا که بعمل مي آريد بجان بجا آريد چنانچه بجهت خداوند نه بجهت خلق و چنين دانيد که در مکافات ميراث‌را از خداوند خواهيد يافت زيرا که مسيح است آن آقائي که شما اورا بندگي مي نمائيد و آن کسي که ظلم مي نمايد بر حسب ظلمي که نموده است باو خواهد رسيد و مطلقاً ظاهر بيني نمي باشد اي آقايان در حق خادمان براستي و عدالت رفتار نمائيد که شمارا نيز آقائي در آسمان مي باشد * چون بعضي از محمّديان در اين گمان مي باشند که گويا در انجيل امر و نهي نمي باشد لهذا اين آيات‌را تفصيلاً ذکر نموديم و از مضامين آنها ظاهر است که احکام مذکورهٔ محض مطلب و حکم روحاني و باطني‌را که تماماً بخداي مقدّس لائق است شرح مي دهند چنانکه تمامي آن احکام به نيک و پاک گشتن قلب و رفتار آدمي منسوب اند و بآداب ظاهريّه هيچ رجوعي ندارند مخفي نماند که اکثر احکام ساير مذهب محض بآداب ظاهري منسوب است و بنابر اين نزد خداي علّام القلوب نا مقبول و از براي پاک گشتن قلب آدمي بي مصرف اند و در اين صورت که احکام انجيل محض باطني و مخصوص به نيکي قلب و رفتار آدمي مي باشند پس بر احکام مذهب مختلفهٔ امتياز و برتري کلي دارند و بهمين مرحله نيز ثابت مي شود که اين احکام نه احکام انساني بلکه احکام الهي مي باشند * و تمامي اين احکام در ضمن آن يک حکم جمع اند که در آيات ۳۷ و ۳۹ فصل ۲۲ متّي مرقوم گشته است که آن خداوندي‌را که خداي تو است بهمگي دل و همگي جان و همگي انديشهٔ خود دوست دار و آشناي خويش‌را چون خود دوست داري يعني بايد که منظور و مطلوب خواهش و هوسهاي تو هميشه خدا و در او جمع گشته با او متّفق باشد و بس چنانکه تمامي اقواي عقل و روح و جسد تو در همگي عمر هر روز و هر ساعت و هر دقيقه بنابر ارادهٔ و بجهت حرمت خدا متحرک و مصروف گردند و ديگر آن که بايد چنانکه طالب نيکي و خيرخواه خود هستي

همچنین با تمامي توانايي خود طالب نيکي و خيرخواهي همسايهٔ خود باشي خواه دوست باشد و خواه دشمن تا آن کلام مسيحرا معمول داشته باشي که در آيهٔ ۱۲ فصل ۷ متّي مرقوم گشته است که هر چه خواهش داريد که مردم با شما بعمل آرند بهمان طريق با ايشان سلوک نمايند * و اين احکام که انسانرا با محبّت بخداي خود ملحق و با همسايه اش نيز متّحد ساخته اورا بپاکي حقيقي و خوش حالي ابدي مي رسانند و اين امر دوست داشتن خدا و همسايهٔ خود که خدا در کلام خود بيان نموده است همان شريعت و امر است که خداي تعالی در قلب و انصاف هر آدمي مقرر داشته است محض باين تفاوت که در قلب آدمي بآن مرتبه واضح نيست چنانکه در انجيل بنابر اين هر چندي که آدمي از شريعت مسطورهٔ کتب عهد عتيق و جديد خبردار نباشد باز بي شريعت نيست زيرا که آن شريعت دوست داشتن خدا و همسايه از طرف خدا در لوح ضمير هر بشري بطريقي که محو پذير نباشد مثبت گشته است چنانکه او نيز بنابر کم و بيش متوجّه گرديدن بشريعت مندرجهٔ قلبي خود از حکم مذکور کم و بيش خبردار مي تواند گشت پس در اين صورت در قلب هر يک از بت‌پرستان نيز باوجودي که کتب ديني ايشان خلاف است باز از خدا يک شريعتي مي باشد که بنابر عمل آوردن و نياوردن آن خدا آنهارا مواخذه خواهد نمود و چون آنها نيز شريعت مندرجهٔ قلب خودرا بانجام نمي رسانند پس از اين سبب در حضور خدا ناقص و مقصّر بودن خود شانرا مي توانند فهميد و محتاج بودن برهاننده دريافت مي توانند نمود *

نهايت بجهت تحصيل آن پاکي و مرتبهٔ عالي که بنابر کلمات و احکام مذکورهٔ براي آدمي از خدا مقرّر گشته لازم است که آدمي در هيچ يک از احکام الهي قاصر نباشد زيرا که در آيهٔ ۱۰ فصل ۲ نامهٔ يعقوب مسطور است که اگر کسي تمام شريعترا نگاه دارد و يک جزورا سهل انگارد

همه‌را مقصّر شده است و دیگر در آیهٔ ۱۰ فصل ۳ نامهٔ بغلتیان نوشته شده است که ملعون باد هرکس که ثابت نباشد در تمامی نوشتهاي شریعت تا آنکه همه‌را بجا آرد پس در حضور خداوند مقدّس این مقبول نخواهد بود که آدمي محض بعضي از احکام اورا مرعي دارد بلکه لازم است که هر کسي که درصدد تحصیل رضاي خداوندگار است باید احکام اورا چنان بانجام رساند که در هیچ یک از آنها قصوري نماند و الّا شخصي که مقصر آید هر چندي که محض در یکي از آنها مقصر گشته باشد هر آئنه باز ملعون است یعني بغضب الهي گرفتار خواهد بود اما در این حال که هم بنابر کلام الهي و هم نظر بشهادت انصاف همگي مردم گناهکار اند پس همچنین شخصي کجاست که احکام خداوندي‌را چنان بانجام رسانیده باشد که در هیچ یک آنها در هیچ وقتي قصوري واقع نگردیده باشد و درکجاست چنان کسي که پیوسته خدارا با همگي قلب و همگي قدرت و همگي اندیشه و آشنائي خودرا نیز مانند خود دوست داشته در هر اوقات باو همان رفتار کرده باشد که توقع از آشنا دارد و درکجاست چنان شخصي که در هیچ وقتي مرتکب امر شنیعي نگشته و یا یک کلمهٔ سبني که بخداي مقدّس نا خوش آینده است نگفته باشد وکجاست چنان کسي که در هیچ وقتي یک خواهش ذمیمه و ناپاک و حرکتي منهیّه در قلب او بحرکت نیامده باشد پس در این باب بمن و تو حتي بتمامي مردم لازم است که در حضور خدا اقرار نمایم که تماما مقصّر وگناهکاریم و ان حالت نیکي و پاکي‌را که مي بایست در حضور تو داشته باشم اي خداي مقدّس و عادل در ما نیست بنابر این همگي آن بازخواستهاي موعودهٔ که خدا بجهت تجاوز کنندگان از احکام خود مقرّر داشته است بتمامي مردم حتّي بمن و تو نیز خواهند رسید زیرا امکاني ندارد که خداي عادل و صادق کلام خودرا بشکند و بوعدهٔ خود وفا نکند ×

و بازخواستي که از خدا بجهت گناهکاران وعده شده است در کلام الهیا

باین طریق ذکر یافته است چنانکه در آیهٔ ۳۶ فصل ۱۲ متّي مسیح فرموده
است که من بشما مي گویم که هر کلمهٔ نا شایسته‌را که مردم مي گویند
در روز جزا محاسبه اش‌را خواهند داد و دیگر در آیهٔ ۲۵ فصل ۳ نامهٔ
بقلسیان مسطور است که آن کسي که ظلم مي نماید بر حسب ظلمي که
نموده است باو خواهد رسید و مطلقاً ظاهر بیني نمي باشد و دیگر در آیهٔ
۱۸ فصل اول نامه باهل روم مرقوم شده است که غضب الهي ظاهر است
از آسمان بر مجموع بي دیني و نا راستي مردم که ایشان حقیقت‌را با شرارت
دارند و ایضاً در آیات ۸ و ۹ فصل ۲ همین نامه مرقوم گشته است که اهل
لجاج‌را که براستي اطاعت نمي نمایند بلکه مطیع اند نا راستي‌را خشم
و غضب و عذاب و عقوبت بر هر نفس بشري زبانکار مقرّر است نخستین
بر یهود و بر یوناني نیز و دیگر در آیهٔ ۹ فصل اول نامهٔ دوم بتسلینیقیان
مسطور گردیده است که ایشان (یعني آنان که خدارا نمی شناسند و بانجیل
اطاعت نمي نمایند) از حضور خداوند و جلال و قدرتش بقصاص هلاکت
ابدي خواهند رسید و در روز جزا بنابر قول مسیح که در آیهٔ ۴۱ فصل ۲۵
متّي مرقوم است ببدکاران گفته خواهد شد که ای ملعونها از نزد من بروید
در آتش ابدي که بجهت شیطان و سپاه وي مهیّا شده است * پس
این آن حصه است که بسبب مهجور گردیدن از خدا و انحراف ورزیدن
از احکامش تو و من و تمامي مردم از براي خود تحصیل نموده و مستوجب
آنها گشته ایم زیرا که بمثل ما گناهکاران و ناپاکان چگونه ممکن است که
بخداي پاک و مقدّس تقرّب جوئیم و چگونه مي شود که شخص ناپاک و
گناهگار بخداي عادل و مقدّس خوش آید و تجاوز کردن از احکام او باو
مقبول گردد بلي این که محبّت خداوندي بي پایان و دریاي رحمتش بي
کران است بدیهي است نهایت بهمین طریق عدالت و تقدّس اورا
نیز حد و نهایتي نیست و قهر و غضب و براهم پایاني نه در این صورت
محال است که زشتي و زشتکاري بخدا خوش آید بلکه لازم است که

خداي پاک و مقدس نقيض گناه باشد و نيز بنابر عدالت خود نا خوشي و نفرت خودرا از گناه ببازخواست گناهکاران ظاهر سازد پس عجب خيال باطل اگر کسي چنين تصوّر نمايد و خودرا بدين اميد فريبنده ساکت سازد که بلي خدا نظر بمراحم عظيمهٔ خود بي جرا و بازخواست گناهان مرا خواهد بخشيد اي فريبندهٔ دل خود خدا چنين عمل نخواهد کرد زيرا چگونه ممکن است که خداي عادل و حکيم بخلاف عدالت و تقدّس خود عملي نمايد امّا هرگاه خدا به تجاوز کنندهٔ شريعت خود بازخواست نمي کرد هرآئنه عهد شکن و مخالف عدالت خود مي شد * و بنابر مهرباني خدا نيز لازم مي آيد که خدا گناهکاران‌را بي بازخواست نگذارد بعلّت اين که آدمي وقتي که بداند که خدا بتجاوز کنندگان بازخواست نخواهد کرد ديگر آن احکام‌را که خدا محض از روي مهرباني از براي نيکو گشتن آدمي باو عنايت فرموده است نگاه نخواهد داشت بلکه يوماً فيوماً بيش از پيش در درياي عصيان غوطه خورده آناً فآناً زياده بد احوال و بدبخت خواهد گرديد وهمچنين اگر تجاوز کنندهٔ حکم شريعت‌را بازخواستي نمي بود آن شريعت ديگر چه مصرف مي داشت و اگر عاصي مانند عابد مقبول درگاه خداوندي مي بود امتياز نيک از بد چگونه بعمل مي آمد پس بنابر دلائل مذکوره بالکلّيه آشکار و واضح است و هم چنين از مضامين کلام سابق الذّکر الهي به يقيني تمام مفهوم مي گردد که خدا گناهکاررا مورد بازخواست لائق خواهد نمود و بنابر اين يا بايد که سزاي گناهان خودرا ديده دائماً در هلاکت باشيم يا اين که چارهٔ بيابيم که بسبب آن از سزاي گناه خلاصي بيابيم *

در اين حال اين سوال لازم مي آيد که آيا في نفسه آدمي خودرا از عقوبتهاي گناهان خود خلاصي مي تواند داد يا نه و آيا چنان چارهٔ و کفّارهٔ ذنوبي مي تواند پيدا کرد که در حضور خداي مقدّس و عادل مقبول و باعث عفو گناهان خود باشد و رضامندي خدارا شامل حال خود سازد يا نه مخفي

نماند که بجهت آدمي ابداً ممکن نیست که عملي یا ثوابی حاصل نماید
که کفاره و تلافي گناهانش بوده باشد زیرا که بآدمي محال است که احکام
خدارا بآن طریقي که در کتب مقدّسه بیان شده اند کاملاً و تماماً بانجام
رساند و همچنین امکان ندارد که آدمي بعد از آنکه عصیان و گناهان خود
باو معلوم شده و پشیماني حاصل نموده است دیگر هیچ دفعه بگناه نیفتد
زیرا بنابر کلام الهي نه آنکه محض عمل ناشایسته گناه است وبس بلکه قول
و فکر و خواهش نالائق نیز گناه شمرده مي شود و کیست که در قلب او
فکر و خواهش نالائق ابداً نباشد پس وقتي که آدمي واجباترا بعمل نیاورد
چگونه باو ممکن خواهد شد که عمل زیاده از واجبرا کرده ثوابی حاصل
نماید که تلافي و کفارهٔ گناه او بوده باشد و اگر بالفرض شخصي در تمامي
عمر خود هیچ وقتي از احکام خدا تجاوز نکرده باشد باز زیاده بر آنکه باو
واجب بود نکرده است و بنابراین در حضور پروردگار خود هیچ ثوابي نخواهد
داشت بلکه بنابر قول مسیح که در آیهٔ ۱۰ فصل ۱۷ لوقا مرقوم گشته است
باید که آدمي اقرار نماید که ما بندهگاني بي منفعت هستیم زیرا که آنچه
کردنش بر ما واجب بود همانرا کرده ایم وبس القصّه عمل زیاده از
واجب بآدمي هیچ امکان ندارد زیرا که بنابر کلام الهي باو واجب است
که در تمامي اوقات عمر خود با همه قوایاي روحي و بدني در بندگي خدا
باشد پس در این صورت از براي آدمي نه فرصت و وقتي و نه قوّت و
قدرتي بجا مي ماند که زیاده از واجبات بعمل بیاورد و ثوابي از براي خود
تحصیل نماید که تلافي و کفّارهٔ گناه خود بوده باشد و اگر کسي از راه غرور
خودرا بچنین خیال باطله اندازد که گویا زیاده از آن که خدا بر من واجب
کرده بود بعمل آورده ام آیا این چنین شخص چگونه بخود اطمینان خواهد
داشت که عمل او در حضور خدا بجهت تلافيء گناهان خود کافي و مقبول
خواهد بود یا نه بهرحال باید که چنین شخص پیوسته در این باب متردّد
و متشکّي باشد پس طریقيرا که خود آدمي بجهت خلاصي یافتن از عقوبت

گناهان خود پسندیده و پیش گرفته است هرگز اورا بسر منزل نجات نخواهد رسانید و بشرح ایضاً اگر کسي چنین تصوّر نماید که توبه و انابه کفّارهٔ گناه خواهد بود اوّلاً چنین شخص باید بداند که توبه هم از قسم واجبات است و باین علّت توبه هم سبب تلافي و کفّارهٔ گناه نمي تواند بود ثانیاً بداند که در انجیل بوضوح تمام گفته شده است که خدا محض بسبب توبه از عقوبت گناه نمي گذارد پس بنابر دلائل مذکوره هرگز امیدي نیست که انسان خودرا از عقوبت گناهان خود تواند رهانید هرگاه چنان رهانندهٔ یافت نشود که آدمي‌را از عقوبت گناه برهاند واز براي او کفارهٔ ذنوب حاصل نماید پس غضب الهي دائماً در بارهٔ آدمي بر قرار خواهد ماند واو همیشه از خدا مهجور مانده بهلاکت ابدي خواهد افتاد * نهایت رهانندهٔ که در حضور خداوندگار بجهت گناهگاران چنان کفاره ذنوبي بعمل بیاورد که مقبول خداي عادل و مقدّس باشد و سبب نجات و خلاصي همهٔ گناهگاران گردد لازم است که آن چنان رهانندهٔ از جنس بني نوع بشر نباشد زیرا که تمامي آدمیان گناهگار اند و گناهکار گناهکاررا از گناه چگونه خلاصي مي تواند داد و در آیهٔ ۷ و ۸ زبور ۴۹ نیز بواضح گفته شدا است که کسي برادر خودرا مطلقاً خلاص نتواند کرد و بجهتش بخدا کفّاره نتواند داد بلکه لازم است که آن رهاننده بي گناه و پاک و کامل و مقدّس باشد حتّي باید که ماوراي جنس انسان و برتر از آن باشد و این چنین رهاننده و واسطه که در چنین مرتبه و صفات بوده باشد که اورا ممکن گردد که از براي همه گناهگاران کفّارهٔ ذنوب و نجات‌را حاصل نماید در انجیل بیان شده و اشاره بیسوع مسیح گشته در آن ذکر یافته است که یسوع مسیح بعلّت نیکي و کاملي و ثواب و مرگ خود در حضور خداي عادل و مقدّس چنین کفّاره و فدیه گذرانیده است که خدا بسبب آن از همه گناهان بنده مي گذرد و رضامندي خودش‌را شامل حالش مي سازد خداي ابدي و مقدّس و رحیم‌را ابدالاباد شکر باد که بنابر محبّت بي پایان خود

چنین خلاصي و نجاترا از براي گناهکاران با یسوع مسیح مهیّا نموده است *

فصل سوم

در بیان آن نجاتي است که بوساطت مسیح بعمل آمده است

و این نجاترا از آیات انجیل بهمان طریق که در آنها بیان شده است اظهار خواهیم نمود اما ای مطالعه کنندهٔ این رساله اگر بیابي که این عظیم‌تر امر خدا که حکمت و محبّت و تقدّس و عدالت اورا بحدّ امکان بیان و اعلان مي سازد بطریقي باشد که بعقل انسانی نگنجد و درک آنرا احاطه نسازد تعجّب منما زیرا که خدا درهمگي اعمال خود وهم در ذات پاکش از براي آدمیان خداي مستور است وانسان از ذات پاک واعمال او محض آن قدرمي یابد و مي فهمد که خدا اظهار آنرا مصلحت ومفید دانسته است وبآن مرتبه که خدا از آدمیان اعلا ومعرفت وحکمت او از معرفت وحکمت انساني برتر است همچنان نیز حکمت وافعال او از افکار تو ومن ودیگران اعلا وعمیق است پس دراین حال تعجّبي نیست اگر در کتاب الهام الهي چنان مطالب یافته شود که آدمي از درک آنها عاجز باشد این معني نه این که باعث نقص کتاب الهامي است بلکه علامتي است که عمل خداي لایدرک است * ونجات مذکوره که خداي تعالی بنابر وفور محبت وحکمت خود بجهت همهٔ گناهکاران دریسوع مسیح برقرار وآماده نموده است درکتب مقدّسه باین طریق بیان شده چنانکه در انجیل درآیهٔ ۱۶ فصل ۳ یوحنّا مرقوم است که خدا آن قدر جهان‌را دوست داشت که فرزند یگانهٔ خودرا ارزاني فرمود که تا هرکس

که بر او ایمان آورد هلاک نشود بلکه زندگانی جاوید یابد و ایضاً در آیهٔ ۹ فصل ۴ نامهٔ اول یوحنّا نوشته شده است که از این جا محبّت خدا بر ما ظاهر گشت که فرستاد فرزند یگانهٔ خودرا بدنیا تا آنکه بواسطهٔ او زندگانی یابیم و دیگر در آیهٔ ۱۰ فصل ۱۹ لوقا گفته شده است که فرزند انسان آمده است که گم شدگان را طلب نموده رستگار نماید و دیگر در آیهٔ ۱۵ فصل اول نامهٔ اول به تیموتیوس نوشته شده است که کلامی است معتبر و قابل کمال قبول است که مسیح یسوع بدنیا درآمده است تاکه گنهکاران را نجات بخشد و دیگر در آیهٔ ۲ فصل ۲ نامهٔ اول یوحنّا مذکور است که یسوع مسیح بجهت گناهان ما کفّارت است نه بجهت گناهان ما و بس بلکه بجهت گناهان تمامی جهانیان و دیگر در آیات ۱۹ و ۲۱ فصل ۵ نامهٔ دوم باهل قرنتس مسطور است که خدا در مسیح دنیارا بسوی خود بر می گرداند و خطایای آنهارا بر آنها نمی گیرد زیرا که آن کسی که گناه را نشناخت در راه ما کفّارهٔ گناه قرار داد تا آنکه ما نفس عدالت خدایی در وی شویم و دیگر در آیهٔ ۲۴ فصل ۲ نامهٔ اول پطرس مرقوم شده است که او یعنی مسیح گناهان مارا بر بدن خود بردار متحمّل شد تاکه ما از گناهان عریان گشته در راستی زنده گردیم و بسبب ضرب او شفا یافته اید و دیگر در آیهٔ ۴ فصل اول نامهٔ افسیان واقع است که خدا مارا پیش از بنای عالم در مسیح اختیار نمود که مقدّسه و بی نقص در محبّت باشیم در پیش روی او *

در باب نجات مذکوره که خدای تعالی بنابر مصلحت و مهربانی خود از ازل برقرار فرموده بوساطت پیغمبران از ابتدا خبر داده و آشکار نموده است که این رهاننده از کدام طائفه و سلسله و در چه وقت و بچه قسم خواهد آمد و در چه مرتبه خواهد بود و نجات را چگونه مهیّا خواهد ساخت چنانکه آن کسانی که قبل از یسوع مسیح در دنیا بوده اند و از وعده هائی که در خصوص او داده شده بود مخبر بودند بجهت این رهانندهٔ آینده

و از براي آن نجاتي که بوساطت او حاصل خواهد گرديد فرحناک و اميدوار گشته اند و بپدر نخستين ما يعني بآدم بجهت اين رهاننده از جانب خدا باين مضمون خبر داده شده که او چنان شخصي خواهد بود که سر ماررا يعني شيطان‌را خواهد کوفت خلاصهٔ کلام آنکه آن رهانندهٔ آينده آدميان‌را از شيطان و گناه رهائي خواهد بخشيد چنانکه در آيهٔ ۱۵ فصل ۳ کتاب اول موسي مرقوم است که درميان تو و زن و درميان ذرّيهٔ تو و ذرّيهٔ او عداوت مي گذارم و او سر ترا خواهد کوبيد و تو پاشنهٔ اورا خواهي گزيد و ديگر در خصوص آن رهانندهٔ خدا بابراهيم وعده داده است که از نسل تو شخص بزرگي خروج خواهد نمود که بسبب او عموم طوائف دنيا نجات و برکت خواهند يافت چنانکه در آيهٔ ۱۸ فصل ۲۲ کتاب اول موسي مسطور است که تمامي امّتهاي زمين از ذريهٔ تو برکت خواهند يافت و آن ذرّيهٔ ابراهيم که امّتهاي زمين بسبب او برکت خواهند يافت عبارت از مسيح است چنانکه از انجيل يعني از آيهٔ ۱۶ فصل ۳ نامهٔ اهل گلتيان اين معني معلوم است و ديگر در بارهٔ همين نجات دهندهٔ خداي تعالي بموسي چنين خبر داده است که او پيغمبر عظيم خواهد بود که خدا اورا از طائفهٔ بني اسرائيل ظاهر خواهد ساخت و او احکام و طريق خدارا بخلق تعليم خواهد داد بطريقي که در آيات ۱۸ و ۱۹ فصل ۱۸ کتاب پنجم موسي مرقوم است که از براي ايشان پيغمبري‌را مثل تو از ميان برادران ايشان مبعوث خواهيم کرد و کلام خودرا بدهانش خواهم گذاشت تا هر آنچه که باو امر مي فرمايم بايشان برساند و واقع مي شود شخصي که کلمات مرا که او باسم من بگويد نشنود من از او تفتيش مي کنم و ديگر آنکه خدا بداود پيغمبر معلوم ساخته است که اين رهاننده از اولاد تو ظاهر خواهد شد و او هميشه سلطنت خواهد راند بقراري که در آيات ۱۲ و ۱۳ فصل ۷ کتاب دويمين ثموئيل مرقوم است که حيني که روزهايت بسر آمده با پدرانت مي خوابي ذرّيهٔ ترا که از پشت تو بيرون مي آيد بعد از تو برپا خواهم نمود و مملکت اورا

استوار خواهم ساخت او خانهٔ را باسم من بنا خواهد کرد و مسند مملکت اورا ابداً پایدار خواهم نمود و ایضاً در همین خصوص در آیات ۵ و ۶ فصل ۲۳ یرمیاه مذکور است که خداوند می فرماید که اینک روزها می آید که از برای داؤد شاخهٔ عادلی‌را بر می خیزانم که ملوکانه سلطنت خواهد نمود و بکام رسیده در زمین انصاف و راستی‌را بجا خواهد آورد و در روز کارش یهودا نجات خواهد یافت و اسرائیل با امنیّت ساکن خواهد شد و اسمی که بان نامیده می شود این است که یهواه صدقینو (یعنی خدا صداقت ما) و نیز در خصوص این رهانندهٔ اشعیاه پیغمبر از جانب خدا ملهم گشته در آیات ۶ و ۷ فصل ۹ بیان نموده است که از برای ما ولدی زائیده و برای ما پسری عطا کرده شده است که سلطنت در دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و واعظ و خدای کبیر و والد جاوید و سرور سلامت خوانده خواهد شد از دیاد سلطنت و سلامتیش‌را بر تخت داؤد و در مملکتش انجامی نی تا آنکه آنرا بعدالت و صداقت از حال تا ابد ثابت و برقرار نماید و غیرت خداوند لشکرها این‌را بجا خواهد آورد و دیگر آنکه بجهت زمان ظهور این رهانندهٔ که از خدا وعده داده شده بود یعقوب در توریت یعنی در آیهٔ ۱۰ فصل ۴۹ کتاب اول موسی چنین ذکر نموده است که عصای سلطنت از یهوداه و فرمان فرمائی از میان پایهایش نهفت نخواهد نمود تا وقتی که شیلوه (یعنی مسیح) بیاید که باو امّتها جمع خواهند شد و ایضاً در خصوص همین مطلب خدای تعالی در آیهٔ ۲۵ الی ۲۷ فصل ۹ کتاب دانیال بدانیال پیغمبر فرموده است که برای قومت و شهر مقدّست هفتاد هفته تعیین شده است جهت انجامیدن عصیان و اتمام رسانیدن گناه و کفّاره نمودن خطا و آوردن عدالت دائمی و تکمیل نمودن رویا و نبوّت و جهت مسح نمودن قدس قدوسین پس بدان و درک نما که از صدور فرمان جهت مرمّت و بنا کردن اورشلیم تا مسیح سرور هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود و چهار سوها و دیوارها به تنگی وقتها

بنا کرده خواهد شد و بعد از شصت و دو هفته مسیح منقطع شده ناپدید
خواهد گردید و قوم سرداري که مي آید شهر و مقام مقدّس‌را خراب خواهد
کرد و آخرش با طوفان خواهد بود و تا باخر محاربه خرابیها مقدّر شده اند
و عهدي‌را در یک هفته با بسیاري محکم خواهد ساخت و در نصف هفته
قرباني و هدیه‌را رفع خواهد کرد و مکان ولادت این رهاننده در کتب میکاه
پیغمبر یعني درآیهٔ ۲ فصل ۵ چنان معلوم شده است که ای بیت‌لحم
افراتاه اگرچه درمیان هزارهاي یهوداه کوچکي لیکن از برایم شخصي که در
اسرائیل سلطنت خواهد نمود که خروجهایش از قدیم از ایّام پیشین بوده
است از تو بیرون خواهد آمد و دیگر آن رهاننده از دختر باکره بوجود
خواهد آمد چنانکه در این خصوص اشعیاه پیغمبر درآیهٔ ۱۴ فصل ۷ فرموده
است که خود خداوند بشما آیتي‌را خواهد داد اینک باکرهٔ حامله شده
پسري‌را خواهد زائید و اسمش‌را عمّانوئیل خواهد خواند و عمّانوئیل لفظ
عبراني است که معنیش این است که خدا با ماست و در خصوص
تعلیم و افتادگي و زحمات و مرگ این رهاننده که مسیح است بجهت
همگي مطالب مذکوره که مسیح از براي نجات سلسلهٔ انساني بخود قبول
نموده است پیغمبران در کتب خود چنین خبر داده اند از آن جمله در
خصوص تعلیم مسیح اشعیاه پیغمبر درآیهٔ اول الی ۴ فصل ۴۲ در کتاب
خود از جانب خدا مي گوید که اینک بندهٔ من که اورا تکیه مي دهم
و برگزیدهٔ من که جانم از او راضي است روح خودرا بر او مي افکنم تا
از براي طوائف حکم‌را صادر سازد فریاد نکرده و آواز خودرا بلند ننموده آنرا
در کوچها مسموع نخواهد کرد نيء شگاف شده‌را نخواهد شکست و فتیلهٔ بي
نوررا منطفي نخواهد ساخت تا حکم براستي صادر گرداند غفلت نکرده
تعجیل نخواهد نمود تا آنکه حکم‌را بر زمین قرار دهد و جزائر منتظر شریعتش
باشند و ایضاً در خصوص مسیح و تعلیمش اشعیاه پیغمبر درآیهٔ اول
الی ۳ فصل ۶۱ گفته است که روح خداوند خدا بر من است چونکه خداوند

مرا مسح کرده است تا آنکه بستم رسیدگان مژدهٔ خیر بدهم و مرا فرستاده است که تا شکسته دلان‌را به کردهٔ آزادي باسیران و کشودن محبس بزندانیان ندا نمایم بلکه سال رضامندي خداوند و روز انتقام خداي مارا ندا کرده تمامي ماتمیان‌را تسلّي دهم و ماتمیان صئیون‌را بشارت دهم که بجاي خاکستر عزت و بجاي ماتم روغن شادماني و بدل روح کدر خلعت مدح داده خواهد شد و این که ایشان بدرختان صدق و مغروس شدهٔگان خداوند نامیده خواهند شد تا آنکه او ذي جلال کردد و دیکر در بارهٔ افتادگي و زحمت و مرگ یسوع مسیح در آیات ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ فصل ۵۲ اشعیا مذکور شده است که اینک بندهٔ من برخوردار بوده رفیع و اعلا و بسیار بلند خواهد شد و نظر بضعیف بودن سیمایش از سائر کسان و نحیف گردیدن زیبائیش از بني آدم پس بطوري که بسیاري از تو متحیّر بودند بهمان طور طوائف بسیاررا وجد کنان خواهد گردانید که پادشاهان در حضورش از او دهان خودرا خواهند بست زیرا خبرهائي که بایشان بیان کرده نشدند خواهند دید و انچه که نشنیده بودند خواهند فهمید و ایضاً در آیهٔ اول الی ۱۰ فصل ۵۳ اشعیا گفته شده است که کیست که بخبر ما ایمان آورده است و بر کیست که بازوي خداوند کشف گردیده است زیرا که در حضورش نهالي مي روید و مثل ریشه در زمین خشک شده ویرا نه منظري و نه زیبائي است وقتي که باو مي نگریم نمایشي ندارد که باو رغبت داشته باشیم خوار و درمیان آدمیان مردود صاحب غمها و شناسندهٔ دردها مثل کسي که از او روگردان و حقیر شده که اورا بحساب نیاوردیم بدرستي که رنجهاي مارا بر داشته وغمهاي مارا کشیده است امّا ما اورا بطوري بحساب آوردیم که از خدا کوفته و مضروب و مبتلا است و حال این که بسبب معصیتهاي ما مجروح و بجهت گناهان ما کوفته شده عقوبت سلامتي ما براو بود و از آسیبهاي وي شفا بما رسیده است همگي ماها مثل گوسفندان آواره گردیدیم آري برگردیدیم هرکس براه خود خداوند گناهان تمامي ماهارا

باو راست آورد مظلوم و رنج کشیده دهان خودرا نکشود مانند برهٔ که
بمقتل آورده شود و مثل گوسپندي که در برابر پشم برنده اش بیزبان است
دهان خودرا باز نکرد و مجبوراً از حقش باز داشته شد و از هم قرنانش
کیست که بفکر این افتاد که حین قطع شدنش از زمین زندگان بسبب
عصیان قوم من صدمه باو واقع شد اگرچه مزار اورا با شریران تعیین نموده
بودند اما بعد از مردنش با متمولان بود و حال آنکه ظلم ننموده حیله در
دهانش نبود و خداوند بکوفتن و رنجانیدنش راضي شد غرض این که بعد
از قرباني نمودن جانش جهت رفع گناه ذریهٔ خودرا به بیند و ایام خودرا
طویل نموده ارادهٔ خداوند در دستش میسر باشد و نیز در آیات ۷ و ۸
و ۱۲ و ۱۸ زبور ۲۲ بیان شده است که تمامي بینندگانم مرا استهزا مي
نمایند عبوس بلبها کرده سررا مي جنبانند که بخداوند توکل نمود تاکه
اورا رها دهد پس اورا رها دهد چونکه از او محفوظ است سگان مرا احاطه
نمودند و جماعت اشرار مرا دوران نموده دستها و پایهایمرا سوراخ کردند
اثواب مرا درمیان خود قسمت نمودند وبجهت لباسم قرعه اندختند و دیگر
آنکه در خصوص قیام نمودن یسوع مسیح و نشستن او درطرف راست خدا
یعني عروج کردن وبجلال رسیدنش و درمرتبهٔ الوهیّت بودنش ماوراي
آن آیاتي که گذشت در کتب پیغمبران چنین مذکور است چنانکه در
آیهٔ ۱۰ زبور ۱۶ گفته شده است که جان مرا در عالم غیب وا نخواهي
گذاشت و مقدّس خودرا نمي گذاري که پوشیدگي‌را به بیند و ایضاً در آیهٔ
اول زبور ۱۱۰ مسطور است که خداوند بخداوند من فرمود که بدست
راست من بنشین تا آنکه دشمنان ترا فرش پاهاي تو سازم و در زبور ۲ در
آیهٔ ۷ در بارهٔ مسیح ذکر شده است که خداوند بمن گفته است که پسر
من توئي امروز ترا تولید نمودم و باز در آیات ۶ و ۷ زبور ۴۵ نسبت بمسیح
ذکر گشته است که ای خدا تخت تو تا ابدالاباد است عصاي مملکت
تو عصاي عدالت است عدالت‌را دوست مي داري و شرارت‌را بغض مي

نمائي از ان سبب خدا خدايت ترا بروغن شادماني زياده از مصاحبانت مسح نمود و ديگر در آيهء ۱۰ فصل ۲ زكريّا پيغمبر مرقوم است كه خدا گفت كه اى دختر صئيون بسرا و شادمان باش زيرا خداوند مي فرمايد كه اينك من آمده درميانت ساكن خواهم بود و ديگر آنكه در آيات ۱۳ و ۱۴ فصل ۷ دانيال پيغمبر ذكر گشته است كه در روياهاي شبانه نگريستم و اينك در ابرهاي آسماني شخصي مانند فرزند انسان مي آمد و نزد صاحب روزهاي قديم نزديكي نموده بحضورش آورده شد و باو سلطنت و عظمت و مملكت داده شد تا آنكه تمامي قومها و امّتها و زبانها اورا خدمت نمايند سلطنتش سلطنت ابدي است كه در نگذرد و مملكتش فاني نخواهد گرديد *

و چنانكه خدا بوساطت پيغمبران خود در كتب عهد عتيق در خصوص آمدن مسيح خبر داده بود بهمان طريق رهانندهء موعوده كه مسيح است در دنيا ظاهر گشت و ظهور او بعد از انقضاي مدّت چهار هزار سال از خلقت دنيا بود كه ششصد و بيست سال شمسي قبل از هجرت محمّد بوده باشد و در ايّام ظهور او همان هفتاد هفته كه عبارت از چهار صد و نود سال باشد كه دانيال پيغمبر خبر داده بود كه از برگشتن بني اسرائيل از اسيري بابل تا آمدن مسيح آن قدر وقت خواهد گذشت بانجام رسيده وهمچنين نيز آن خبر كه يعقوب در توريت داده بود كه در ظهور مسيح حكومت از ميان طائفهء بني اسرائيل قطع خواهد گرديد درهمان ايّام ظهور مسيح بانجام رسيد زيرا كه چند سال قبل از ظهور مسيح طائفهء يهود در زير حكم پادشاه روم بودند ودر ايّام تولّد او اسامي ايشان در دفتر آن پادشاه ثبت شده و بالمرّه رعيّت او گرديده بودند چنانكه اگر بايهء اول الى ۳ فصل ۲ لوقا رجوع نمائي معلوم مي شود ودر حين مصلوبي يسوع مسيح چنانكه در آيهء ۱۵ فصل ۱۹ يوحنّا ذكر شده است خود يهوديان اقرار كرده گفتند كه سواي پادشاه روم مارا پادشاهي ديگر نيست و از آن زمان الي الآن امر سلطنت يهوديان بر طرف گشته است و مدت چهل سال بعد

از مسیح چنانکه دانیال پیغمبر پانصد سال سابقا خبر داده بود عساکر بادشاه روم باورشلیم هجوم آورده شهر و عبادت خانه و قربانگاه آنهارا ویران و منهدم ساختند چنانکه از آن ایّام الي حال قربان نمودن در آنجا بالمرّه موقوف شده است و ولایت یهودیان‌را خراب نموده یهودیان باطراف و اکناف متفرّق گشته تا حال در آن حالت مي باشند چنانکه این مطلب از تواریخ نیز معلوم است * و چنانکه خدا بوساطت اشعیاه نبي خبر داده بود که مسیح از دختر باکره تولّد خواهد یافت بهمین طریق که خدا فرموده بود بظهور رسید چنانکه در انجیل در آیهٔ ۲۶ الی ۳۵ و ۳۷ فصل اول لوقا ذکر یافته است که در ماه ششم جبرئیل فرشته از خدا بسوي شهري از جلیل که ناصره نام داشت بنزد دختر دوشیزهٔ مریم نام فرستاده شد که منسوب بود بیوسف نام مردي از دودمان داوٗد و فرشته بنزد وي آمده گفت السّلام ای شرف یافتهٔ خداوند با تو است و تو درمیان زنان مبارکي و او چون این‌را دید ازسخن او مضطرب شده و در شبهه افتاد که این چه نوع سلام است و فرشته ویرا گفت که مترس ای مریم زیرا که تو یافتهٔ نعمت خدا دادرا و اینک تو آبستن خواهي شد و خواهي زائید پسري و اورا یسوع خواهي نامید و او شخص بزرگي خواهد بود و فرزند خداي تعالی خوانده خواهد شد و خداوند خدا تخت پدرش داوٗدرا بوي خواهد داد و بر دودمان یعقوبي تا ابد سلطنت‌رانده سلطنتش‌را نهایت نخواهد بود مریم ملک‌را گفت چگونه این تواند شد و حال آنکه من مردي‌را نیافته ام وملک وي‌را جواب داده گفت که روح‌القدس بر تو نزول خواهد نمود و قوّت خداي تعالی بر تو سایه افکند از آنجا است که آن مولود مقدّس فرزند خدا خوانده خواهد شد زیرا که نزد خدا هیچ امري محال نیست و در همین خصوص در آیهٔ ۱۸ الی ۲۵ فصل اول متّي گفته شده است که متولد شدن یسوع مسیح باین طریق بوده است که چون مادر او مریم بیوسف منسوب شده بود قبل از آنکه باهم جمع آیند یافته شد که از وساطهٔ

روح‌القدس حامله بود و از آنچه که شوهر او یوسف مردی بود عادل و
نخواست که اورا عبرت خلق نماید بخاطرش رسید که وی‌را پنهاني رها
کند و هم بر این اندیشه مي بود که فرشته از جانب خداوند خودرا در
خواب براو نمود و گفت ای یوسف پسر داؤد از گرفتن زن خود مریم
مترس زیرا که آنچه دراو موجود شده است از روح‌القدس است و او
پسری خواهد زائید و تو اسمش‌را یسوع خواهي نهاد از آنجا که او قوم خودرا
از گناهان ایشان نجات خواهد داد واین همه براي آن واقع شد که کامل
شود آنچه از خداوند بواسطهٔ پیغمبر گفته شده بود که مي گفت اینک
دختري باکره آبستن خواهد شد و پسری‌را خواهد زائید و نام اورا اعمّانوئیل
خواهند خواند که ترجمه اش این است که خدا با ماست پس یوسف
از خواب بیدار شده آن چنانکه فرشتهٔ خدا باو گفته بود رفتار نمود و زن
خودرا نزد خویش خواند و باو نزدیکي نکرد تا آنکه پسر نخستین خودرا
زائیده بود پس اورا یسوع نام نهاد * و دیگر این که بنابر وعدهٔ خدا که در
کتب عهد عتیق مذکور گشته یسوع از نسل داؤد ظاهر شده است چنانکه
این معني درآیهٔ ۳ فصل اول نامهٔ باهل روم و درآیهٔ اول فصل اول متّي
مسطور است * و دیگر چنانکه خدا بوساطت میخا پیغمبر خبر داده بود
یسوع در شهر بیت‌لحم متولّد گشت بطریقي که در آیهٔ ۱۴ الی ۱۷ فصل ۲
لوقا مذکور است که یوسف نیز از جلیل از شهر ناصره بیهودیه بشهر داؤد
رفت که به بیت‌لحم مسمي است ازآنرو که او از دودمان و قبیلهٔ داؤد
مي بود تا نوشته شود اسمش با زن منسوب بخود مریم که آبستن بود و در
آن آوان که ایشان درآنجا بودند ایام وضع حملش رسید پس زائید نخستین
پسر خودرا واورا در قنداقه پیچیده درآخور خوابانید زیرا که نبود در
اندرون کاروان سرا مکاني براي آنها و در آن زمین شبانان مي بودند که گلّه
خودرا حراست نموده درشب بنوبت کشیک مي کشیدند ناگاه فرشتهٔ
خداوند برآنها نزول نمود نور خداوند باطراف آنها درخشید و آنها بغایت

مخوّف گردیدند آن ملک ایشان‌را گفت مترسید که اینک مژدهٔ سروری بیغایت که خواهد بود برای تمامی قبائل بشما آورده ام زیرا که نجات دهندهٔ از برای شما که او مسیح خداوند است امروز در شهر داؤد متولّد شده این است برای شما نشانی که یابید طفلی‌را که بقنداقه پیچید در آخور گذاشته شده است ناگاه فوجی از لشکر آسمانی با آن ملک خدارا ستایش کنان نمودار شده می گفتند که خدا راست در عالم بالا جلال و بر زمین آرام و درمیان انسان رضامندی و چون آن فرشتگان از نزد آنها بسوی آسمان رفتند شبانان گفتند با یک دیگر که تا به بیت‌لحم رفته این واقعه‌را که خداوند بما نمودار گردانیده است ملاحظه نمائیم پس بزودی روان شده یافتند مریم و یوسف و آن طفل‌را درحالتی که در آخور خوابیده بود پس ایشان ملاحظه نموده سخنی‌را که در بارهٔ آن طفل بآنها گفته شده بود بدرستی دریافتند * بعد از آن که یسوع بسن سیّ سالکی رسید وعظ و تعلیم دادن آغاز نموده معجزات کثیرهٔ از او صدور یافت چنانکه بیماران‌را شفا داد و اخراج شیاطین نمود و بکوران بینائی و بشلان رفتار و بگنگان گفتار و بکران شنوای بخشید و مردگان‌را زنده نموده برخیزانید و از این قبیل معجزات بیشمار از او صورت وقوع یافت بنحوی که در حینی که یحیی تعمید دهنده دو نفر از شاگردان خویش‌را بنزد یسوع فرستاد که از او سوال نموده دریافت نمایند که آیا رهانندهٔ که در کتب عهد عتیق وعده شده این است یا نه چنانکه در آیات ۴ و۵ و ۶ فصل ۱۱ متّی ذکر یافته است خود یسوع مسیح بآنها جواب داده گفت که بروید از انچه شنیده اید و دیده اید یحیی‌را مطلع گردانید که کوران روشن می گردند و شلها برفتار می آیند ومبروصین طاهر می گردند و کران شنوا می شوند و مردگان برمی خیزند و بی نوایان مژدهٔ انجیل می یابند و خوشا حال کسی که در بارهٔ من پا نکوبد و نیز چنانکه در آیهٔ ۲ فصل ۳ یوحنّا مرقوم است که یکی از بزرگان یهود وقتی که بجهت پرسیدن طریق نجات بنزد یسوع مسیح آمده

بود اقرار نموده گفت که ربي ما مي دانيم که تو از جانب خدا ازبراي تعليم آمده‌ زيرا که هيچ کس اين معجزات‌را که تو مي نمائي نمي تواند نمود جز اين که خدا با وي باشد و خود مسيح در آيهٔ ۳۶ فصل ۵ يوحنّا گفته است که همين عملها که مي کنم براي من شهادت مي دهند که پدر مرا فرستاده است * نهايت باوجود اين همهٔ بزرگي بازيسوع مسيح بحقيري وفقيري در دنيا رفتار مي نمود چنانچه خودش در آيهٔ ۲۰ فصل ۸ متّي مي گويد که روباهان‌را سوراخها ومرغان هوارا نشيمنها است وفرزند انسان‌را جاي سر نهادن نيست وهمچنين نيز بحرمت و بزرگي دنيوي هيچ راغب نگرديد چنانکه در آيهٔ ۱۵ فصل ۶ يوحنّا نوشته شده است که يسوع دريافت که خواهند آمد واورا خواهند گرفت تاکه اورا پادشاه سازند پس باز به تنهائي بکوهي رفت و در آيهٔ ۳۴ فصل ۴ يوحنّا نوشته است که يسوع مسيح گفت که غذاي من اين است که خواهش آن کسي که مرا فرستاده بجا آورم و کارش‌را تمام کنم و ديگر آنکه يسوع چنان رفتار پاک مي نمود که در حضور مخاصمان خود مي توانست بگويد ومي گفت که کيست از شما که مرا بگناه ملزم کند چنانکه اين کلمات در آيهٔ ۴۶ فصل ۸ يوحنا مسطور است بهرحال هر چيزي که سابقاً بجهت ايّام ظهور ومکان تولّد و تعليم مسيح بوساطت پيغمبران گفته شده بود کاملاً انجام يافت * ودر اواخر زماني که بنابرجسم در دنيا بود درخصوص زحماتي که در آن اقرب اوقات باو خواهد رسيد بشاگردان خود چنانکه در آيهٔ ۳۱ الی ۳۳ فصل ۱۸ لوقا مرقوم است خبر داده گفت که اينک بسوي اورشليم روانيم و انچه در کتب پيغمبران مرقوم شده است بر فرزند انسان کامل مي گردد زيرا که بقبائل سپرده شود وتمسخّر وظلم يابد و بر او آب دهن خواهند انداخت واورا چوب زده خواهند کُشت و روز سوم خواهد برخاست وتمامي اين زحمات‌را يسوع مسيح محض از وفور محبت خود متحمّل گشته وبخود قبول نموده است چنانچه در آيات ۱۴ و۱۵ و۱۸ فصل ۱۰ يوحنّا مرقوم

است که یسوع مسیح فرموده است که من شبان خوب هستم و جان خودرا براه گوسفندان می نهم هیچ کس آنرا از من نمي گیرد بلکه من خود جان‌را مي دهم و من بر گذاشتنش اختیار دارم و اختیار دارم که آنرا باز گیرم و این حکم‌را از پدر خود یافتم پس یسوع بنابر محبّت موفورهٔ خود که در خصوص ما گنهگاران داشته است و بجهت این که مارا از گناه و جهنّم برهاند مانع نگردیده بلکه خودرا وا گذاشت که یهودیان اورا دستگیر نموده بنزد پیلاطس حاکم بت‌پرست برده تا از راه کذب از او شکایت کنند و اورا استهزا و تمسخر نمایند و برویش طپانچه زده و باشارهٔ حاکم بت‌پرست اورا تازیانه زده مصلوب سازند و باین طریق هر چیزي که سابقاً پیغمبران بجهت زحمات یسوع مسیح و انواع و اقسام آنها نوشته بودند انجام پذیر گشت چنانکه در آیهٔ ۱۲ الی ۱۴ فصل ۲۷ متّي مسطور است که در حیني که روساي کهنه و مشائخ وي‌را متهم مي.نمودند او مطلقاً جواب نمي داد آنگاه پیلاطس گفتش که نمي شنوي که بچه مقدار چیزها بر تو شهادت مي دهند مطلقاً اورا بیک لفظ هم پاسخ نداده چنانچه حاکم بسیار تعجّب نمود پس در این صورت آن کلام اشعیاء پیغمبر که سابقاً ذکر شد انجام یافت که گفته است که مسیح‌را مانند برّه بمقام ذبح آوردند و او دهانش‌را نکشاده و وقتي که یسوع‌را مصلوب مي ساختند دستها و پاهایش‌را سوراخ نمودند و رختوش‌را تقسیم و بر پیراهنش قرعه افکندند چنانکه همین مطلب در آیهٔ ۳۵ فصل ۲۷ متّي مرقوم گشته است و دیگر در آیات ۳۹ و ۴۲ و ۴۳ همین فصل ذکر شده است که گذرندگان اورا فحش داده سرهاي خودرا جنبانیده مي گفتند که دیگران‌را نجات داده است و خودرا نمي تواند که نجات دهد اگر پادشاه اسرائیل است از صلیب الحال فرود آید که ما بروي اعتقاد خواهیم آورد او که توکّل بر خدا مي نمود و چنانچه از او راضي است الحال نجاتش دهد زانکه مي گفت فرزند خدا مي باشم و بهمین وقائع همهٔ آن کلمات انجام یافتند که قبل از وقوع این واقعه داؤد

درخصوص زحمات یسوع مسیح در زبور ۲۲ گفته بود * و دیگر چون عادت یهودیان درآن زمان این بود که هر مقصّری‌را که قتل می کردند بدن اورا در قبرستان مقصّرین که خارج از قبرستان سائر مرده‌ها بود دفن می کردند بنابر این بعد از مصلوب کردن یسوع می خواستند که بدن اورا نیز بعادتی که داشتند به بی حرمتی در قبرستان مقصّرین دفن نمایند لیکن بخلاف عادت آنها بحرمت و عزت تمام مدفون گشت چنانکه درآیهٔ ۵۷ الی ۶۰ فصل ۲۷ متّی خبر داده شده است که چون شام گردید توانگری یوسف نام از ارمیثیه که او نیز شاگرد یسوع بود آمده و آن شخص نزد بیلاطس رفته جسد یسوع‌را خواهش نمود و پیلاطس فرمان داد که جسد باو داده شود پس یوسف جسدرا گرفته بپارچهٔ کتان پاکی پیچیدش و در قبر نو خویش که از سنگ تراشیده بود بگذاشت و سنگ بزرگی‌را برسر قبر غلطانید و رفت در این حال آن کلام اشعیاء پیغمبر که در بارهٔ یسوع مسیح گفته بود که اورا باکسان شریر می خواستند هم قبر سازند امّا بعد از وفات در مقبرهٔ شخص توانگری مدفون گشت بانجام رسید * و دیگر آنکه یسوع مسیح چنانکه بشاگردان خود خبر داده بود بهمان طریق در روز سوم بعد از وفات خود زنده شده از قبر برخاست چنانکه درآیهٔ اول الی ۶ فصل ۲۸ متّی مرقوم است که درآخر سبت سفیده دم روز اول هفته مریم مجدلیّه و مریم دیگر بجهت مشاهدهٔ قبرآمدند که ناگاه زلزلهٔ عظیمی واقع گشته زانرو که فرشتهٔ خداوند ازآسمان نزول نموده پیش آمده آن سنگ‌را از سر قبر غلطانید و برآن بنشست که جبههٔ او مانند برق و لباس وی چون برف سفید بود و نگاهبانان از هیبتش مبهوت شده چون مُردگان گردیدند پس آن فرشته توجّه بآن زنان نموده گفت شما خوف ننمائید زانرو که می دانم که درتفحّص یسوع مصلوب می باشید واو در این جا نیست زیرا که چنانکه گفته بود برخاست بیائید و جائی که خداوند خوابیده بود ملاحظه نمائید بنابر این کلام زبور انجام یافته و صدق آن بظهور رسید که در

خصوص برخاستن مسیح گفته بود که نفس مرا در گور نخواهي گذاشت ومحبوب خودرا نخواهي گذاشت که فسادرا به بیند یعني در قبر فاسد گردد و بعد از برخاستن از قبر باز یسوع مسیح مدّت چهل روز در دنیا ماند امّا در آن ایّام خودرا محض بآن یهودیان که باو ایمان آورده بودند علي الخصوص بشاگردان خود نموده ومطلب و مضمون مردن و زنده شدن و برخاستن خودرا بآنها بیان نمود و بایشان ثابت کرد که بنابر کلام پیغمبران مي بایست که همهٔ این وقائع بهمان طریق واقع گردند چنانکه واقع گردید * و بعد از اتمام ایّام مزبور شاگردان خودرا در یک کوهي نزدیک اورشلیم فراهم آورده در حضور ایشان بآسمان عروج نمود و این کلماترا که در آیهٔ ۱۸ الی ۲۰ فصل ۲۸ متّي نوشته شده است بایشان گفت که تمامي قدرت درآسمان و زمین بمن عطا شده است لهذا بروید وتمامي قبائلرا از شاگردان نمائید بغسل تعمید دادن آنهارا باسم اب و ابن و روح القدس وآنهارا بمحافظت کردن هر آنچه شمارا فرمودم امر نمائید و اینک دایم تا انقضاي جهان با شما مي باشم و در آیهٔ ۱۹ فصل ۱٦ مرقس مسطور است که بعد از تکلّم بایشان خداوند بآسمان صعود نموده بردست راست خدا بنشست پس باین قسم آن کلامي که درباب در دست راست خدا نشستن مسیح و بزمین وآسمان حکم نمودن او در زبور ۱۱۰ و فصل ۷ دانیال گفته شده است بانجام رسید * وچون همهٔ این وعدها و علامتهائي که خدا چند قرني قبل از مسیح در خصوص او بوساطت پیغمبران خود در کتب عهد عتیق از براي این بیان نموده بود که باستصواب آن علامت رهانندهٔ موعودهرا دروقت آمدنش بشناسند چون همهٔ آنها دریسوع مسیح بدرجهٔ تکمیل رسیدند پس لاشک و شبهه یقیناً و صریحاً آشکار وثابت است که رهاننده ونجات دهندهٔ تمامي سلسلهٔ انساني که درکتب عهد عتیق وعده و اشاره شده است في الحقیقت یسوع مسیح است واو بسبب زحمات ومرگ خود کفارهٔ ذنوب ایمان آورندگان خود گردیده

باعث نجات آنها شده است و نیز مخفي نماند که انجام یافتن همهٔ آن وعده و پیشینگوئیها که در کتب عهد عتیق در خصوص یسوع مسیح داده شده بود دلیلي است واضح و مبرهن که آن کتب کلام الهي مي باشند زیرا که بغیر از خدا کرا یاراي آن قدرت مي بود که چندین قرن قبل از وقوع در خصوص مسیح باین معني خبر دهد که وقت آمدن و مکان تولید و قدر و مرتبه و انواع زحمات و کم و کیفیت مردن و زنده شدن و عروج نمودن و سائر احوالات اورا به تفصیل بیان و معلوم سازد و آشکار است که انسان احوال و واقعه پیش‌را نمي داند و به بیان نمودن این گونه پیشینگوئیها ابداً قادر نیست مگر در صورتي که خدا آنهارا باو الهام کرده باشد پس کتبي که در او این گونه پیش گفتینها مسطور است بی شک و شبه الهام الهي و کلام خدا است *

نهایت این مرحله که یسوع مسیح از جنس انسان و پیغمبران برتر بلکه در مرتبهٔ الواهیّت است از آیاتي که در خصوص مرتبهٔ او از کتب عهد عتیق ذکر کرده ایم معلوم و آشکار است لیکن در انجیل این مطلب عمده دیگر زیاده بیان و توضیح یافته است پس همان آیات انجیل که بمرتبهٔ اعلا و الوهیّت مسیح گواهي مي دهند ذکر خواهیم نمود تا بدین طریق این تعلیم انجیل‌را بر تو ای مطالعه کننده واضحًا ثابت سازیم و مخفي نماند که نجات سلسلهٔ انساني که بوسطهٔ یسوع مسیح انجام یافت بي مرتبهٔ الوهیّت هرگز صورت امکان نمي داشت و بدیهي است که در خصوص مرتبهٔ الوهیّت مسیح کلام خدا که عبارت از انجیل باشد دلیلي است قاطع و شاهد یست کافي و آدمي باید دلیل و حکم کلام خدارا قبول نماید خواه عقل آن حکم خدارا درک نماید خواه ننماید و آیات انجیل که بآنها مرتبهٔ الوهیّت یسوع مسیح توضیح یافته و ثابت گردیده است اینها است چنانکه در آیهٔ ۱۷ فصل ۳ متّي مرقوم است یعني در حینیکه یسوع در رود اردن از یحیي غسل تعمید مي یافت ناگاه آوازي از آسمان رسید باین

مضمون که این است فرزند محبوب من که از او خوشنودم و دیگر در بارهٔ همین مطلب در آیات ۱ و ۲ و ۳ و ۶ فصل ۱۷ متّي مرقوم است که بعد از شش روز یسوع پطرس و یعقوب و برادرش یوحنّارا بر داشته و پنهانی ایشان‌را بکوه مرتفعي آورد و در حضور آنها صورتش متغیّر گشته و چهرهٔ اش چون خورشید مي درخشید و لباس او چون نور سفید بود که ناگاه موسیٰ و الیاس با وي تکلّم کنان بر ایشان ظاهر گردیدند و در اثناي تکلّم آن ابر درخشنده بر ایشان سایه افکنده و ناگاه صدائي از آن ابر مي گفت این است فرزند محبوب من که از وي خوشنودم سخن اورا بشنوید و خود یسوع مسیح در بارهٔ مرتبهٔ الوهیّت خود باین طریق اقرار نموده است چنانکه در آیهٔ ۳۵ الیٰ ۳۷ فصل ۹ یوحنّا مرقوم است که یسوع مسیح بشخص کوري که بینا نموده بود گفت که آیا تو به پسر خدا ایمان مي آوري او جواب داد که ای آقا او کیست که من باو ایمان آورم یسوع گفت تو اورا دیدهٔ و آن کس که با تو گفتگو مي کند همان است و در آیات ۱۵ الیٰ ۱۸ فصل ۱۶ متّي مذکور است که یسوع مسیح بشاگردان خود فرمود که شما مرا چه شخص مي گوئید آنگاه شمعون پطرس جواب داده گفت که توئي مسیح پسر خداي حيّ و یسوع جواب داده فرمود که خوشا حال تو ای شمعون باریونا زانرو که جسم و خون این‌را بر تو ظاهر نساخت بلکه پدر من که در آسمان است ظاهر نمود و همچنین در آیهٔ ۲۳ فصل ۸ یوحنّا مرقوم است که به یهودیان فرمود که شما از تحتاني هستید و من از فوقاني هستم شما از این جهان هستید و من از این جهان نیستم و در آیهٔ ۵۸ همین فصل مي گوید که پیشتر از آنکه ابراهیم شد من هستم و دیگر یسوع مسیح در آیهٔ ۲۸ فصل ۱۶ یوحنّا فرموده است که از نزد پدر بیرون آمدم و بجهان رسیدم و باز جهان‌را مي گذارم و بنزد پدر مي روم و دیگر در آیهٔ ۵ فصل ۱۷ یوحنّا گفته است که حالا ای پدر بآن جلالي که پیش از بناي عالم نزد تو داشتم مرا در نزد خویش مزیّن کن و ایضاً در آیهٔ ۹ فصل ۱۴ یوحنّا یسوع مسیح

مي فرمايد كه آن كس كه مرا ديده است پدررا ديده است و ايضاً در آيهٔ ۳۰ فصل ۱۰ مي فرمايد كه من و پدر يك هستيم و باز در آيهٔ ۲۱ فصل ۱۷ يوحنّا گفته است تو اي پدر در من هستي و من در تو و در آيهٔ ۲۶ فصل ۵ يوحنّا يسوع گفته است چنانچه پدر در ذات خود زندگاني دارد به پسر نيز داده است كه او در ذات خود زندگاني داشته باشد و در آيهٔ ۱۱ فصل اول و در آيهٔ ۱۳ فصل ۲۲ مكاشفات نيز مي فرمايد كه من الفا و اومگا يعني (ابتدا و انتها) و اول و آخر هستم و ايضا در آيات ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۱ و ۲۲ فصل ۵ يوحنّا مرقوم گشته است كه يسوع بيهوديان فرمود كه پدرم تا حال كار مي كند و من نيز كار مي كنم و بجهت اين يهوديان بيش از اول اراده كردند كه اورا بكشند زيرا كه او نه همين روز سبت‌را شكست بلكه خدارا پدر خود خوانده خودرا با خدا مساوي ساخت پس يسوع بآنها جواب داده گفت كه هرآئينه من بشما راست مي گويم كه پسر از خود هيچ نمي تواند كرد مگر آنچه مي بيند كه پدر مي كند و هرآنچه او مي كند پسر نيز همان‌را مي كند و هم چنانكه پدر مردگان‌را بر مي خيزاند و زنده مي كند بهمان طور پسر نيز هركرا مي خواهد زنده مي كند و پدر بر هيچ كس حكم نمي كند بلكه تمامي حكمراني‌را به پسر داده است تا آنكه همهٔ مردم پسررا عزّت كنند چنانكه پدررا عزّت مي كنند آن كس كه پسررا عزّت نمي كند پدري‌را كه اورا فرستاده است عزّت نمي كند × و معني آن الفاظي كه در انجيل بيسوع مسيح فرزند خدا خطاب شده است نه بآن معني است كه در اصطلاح مردم بولد مولود خطاب مي گردد بلكه معني آن الفاظ چنين بايد فهميده شود چنانكه در آيات انجيل تفصيل يافته است يعني در آيهٔ ۱۵ الي ۱۷ فصل اول نامهٔ بقلسيان ذكر شده است كه او (يعني پسر خدا) رونت خداي غير مرئي است و پيش از همه مخلوقات متولّد شد كه مخلوق شد بوي هر آنچه در آسمان و زمين است از چيزهاي ديدني و نا ديدني چه از اورنگها و چه خداونديها و چه رياستها

وچه قدرتها تمامي بوساطت وبجهت وي خلقت گشت واو پيش از همه مي باشد وهمه دروي باهم متّصل اند وديگر در آيات ۲ و ۳ فصل اول نامهٔ بعبرانيان مرقوم است که خدا در اين ايّام آخر با ما تکلّم نمود بوساطت پسر خود که اورا وارث جميع اشيا گردانيد وبوساطتش عوالمرا خلق نمود واو تابش جلال وسکّهٔ وجود خدا بود وهمگي اشياءرا بجريان قوهٔ خود متحمّل گشته گناهان مارا بنفس خود محو نموده بر دست راست خداي قادرمطلق در علّيّين جلوس فرموده وديگر در آيات اول الي ۱۴ وهم ۱۴ فصل اول يوحنا مسطور است که بود در ابتدا کلمهٔ وآن کلمه نزد خدا بود وآن کلمه خدا بود وهمان در ابتدا نزد خدا بود وهر چيز بوساطت او موجود شد وبغير از او هيچ چيز از چيزهائي که موجود شده است وجود نيافت در او حيات بود وآن حيات روشنائي انسان بود وآن کلمه مجسم شده درميان ما قرار گرفت وتجلّي اورا ما ديديم وآن تجلّي بود که شايستهٔ يگانهٔ پدر بود وپر از مهرباني وراستي بود وديگر آيهٔ ۱۲ الي الآخر فصل ۸ امثال سليمان نيز شامل اين مطلب است * وعلاوه بر اينها يسوع مسيح در انجيل بلفظ خدا نيز طقّب شده است چنانکه در آيهٔ ۵ فصل ۹ نامهٔ باهل روم گفته شده است که پدران نيز پدران ايشانند ومسيح نيز از حيثيّت جسم از ميان ايشان است که او خداي فوق همه است مبارک باد تا بابد آمين وديگر در آيهٔ ۲۰ فصل ۵ نامهٔ اول يوحنّا مرقوم است که مي دانيم که پسر خدا آمده است ومدرکي بما داده است که آن کس‌را که راست است بشناسيم وهستيم درآن شخص راست يعني درپسرش يسوع مسيح واين است خداي حقيقي وحيات جاوداني وايضاً در آيهٔ ۱۶ فصل ۳ نامهٔ اول به تيموتيوس تحرير يافته که بالبديهه عظيم است سرّ دين که خدا در جسم آشکارا شد وبروح تصديق کرده شد وديگر در آيهٔ ۸ فصل ۱ نامهٔ بعبرانيان چنين ترقيم يافته است که در زبور پسررا چنين گفته مي شود که اى خدا تخت

تو تا بابدالآباد است و دیگر آنکه یکي از دوازده نفر شاگردان یسوع مسیح
که ملقّب بثوما بود بعد از مصلوب گشتن یسوع برخاستان اورا باور نکرده
گفت که تا اورا با چشم خود نه بنیم اعتبار نخواهم نمود که یسوع مسیح
برخاسته است پس در حالتي که خود مسیح باو ظاهر گشت تصدیق
نموده چنانکه درآیات ۲۸ و ۲۹ فصل ۲۰ یوحنّا مرقوم است بیسوع مسیح
گفت که خداوند من وخداي من پس یسوع باو گفت ای ثوما از این جا
که تو مرا دیدهٔ ایمان آوردهٔ خوشا حال آنان که ندیده باشند وایمان آورده
باشند خلاصه از این مواضع انجیل بالتمّام آشکار و یقین است که نه از راه
حرمت و بس بیسوع مسیح پسر خدا گفته مي شود بلکه او في الحقیقت
در مرتبهٔ الوهیّت است و صفات الهي در او یافت مي شود و او با خدا
یک وخدا است *

واگرکسي سوال نماید که در جنب وحدانیّت خدا نسبت الوهیّت
بیسوع مسیح چگونه امکان دارد جواب این است که بنابر کلام انجیل
الوهیّت مسیح بوحدانیّت خدا قصوري نمي رساند بلکه در نفس الامر
محض یک خداي واحد است و بس امّا تشخیص کیفیّت این مطلب
کار ما نیست بلکه در قوهٔ هیچ بشري نیز نخواهد بود زیرا که این امر
بست مخصوص و منسوب باسرار ذات پاک خدا و آشکار است که آدمي
ذات خدا و اسرار اورا بحیطهٔ تصرّف عقل خود نمي تواند آورد پس در
این صورت آدمي خاکزاد چگونه جُرات مي تواند نمود که با عقل تنگ
خود عمائق بی انتهاي ذات پاک الهيرا به پیماید وجهت آن حدّي
قرار دهد و آیا چنان هنري از براي انساني ازکجا حاصل شده باشد که دعوي
کند که ذات پاک خدا وصفات او بآن طریقتي که خدا در کلام خود بیان
نموده است نتواند شد بلکه بایست که بنابر راي و خیال عقل خودم باشد
بدیهي است که چنین افکار مغرورة کفر کلّي مي باشد و چون عقل انساني
برسیدن و درک نمودن مرتبهٔ الوهیّت یسوع مسیح عاجز و قاصر است

پس در این صورت اگر کسي بخیال خود رسانیده بگوید که مسیح نه پسر خدا ونه در مرتبهء الوهیّت و نه خدا است این چنین شخص بهمان کفر و مغروریِ مذکوره گرفتار است زیرا که سابقا ذکر نمودیم که در کلام الهي بآشکاري تصدیق و تصریح شده است که یسوع مسیح در این مراتب است پس تو اي آدمي بي نوا و ضعیف العقل بجهت این امر چه مي تواني گفت آیا ترا چنان قوهء هست که در خصوص این مطلب عمده و عمیق با خدا در مقام بحث ایستاده کلام اورا باطل سازي البتّه بدیهي است که ترا چنین هنر نمي باشد و اگر کسي از راه غرور ادّعاي چنین هنر نماید اوّلاً باو لازم است که ذات بي منتهاي پروردگاررا چنانکه هست تماماً درک نماید زیرا که تا باین مرتبه نرسیده باشد در باب کیفیّت ذات خدا عقلاً گفتگو وبحث نمودن کمال کم خرد است نهایت تحصیل آن مرتبه بیرون از قوهء انسان و از قبیل محالات است پس در این مقام بهر کس واجب است که سکوت اختیار نموده بکلام خدا معتقد شود * مخفي نماند که بجهت ذات پاک الهي ممکن بلکه لازم است که چنان خواص مخصوصه داشته باشد که درمیان مخلوقات نباشد و بهمین علّت عقل انساني نیز بآنها نمي تواند رسید لیکن بجهت ایمان‌دار همین قدر کافي است که بداند که خدا نظر بمعرفت و محبّت خود عمائق ذات پاک خودرا در کلام خود بآن طریق که ذکر یافت بما بیان ساخته است و بنابرآن پسر خودرا بجهت رهائي ونجات گناهگاران ارزاني داشت و شخص ایمان‌دار باوجودي که نفهمد که بچه قسم این بخشش‌را خدا بجهت او بعمل آورده است باز از براي این عطاي عظیم که بوساطت آن بدولت ابدي وبخت جاوداني خواهد رسید شادمان مي تواند شد * القصّه در این مطالب سواي دلائل کلام الهي دلیل دیگر ممکن و لازم نیست زیرا که کلام خدا از تمامي دلائل عقلیّه معتبر تر است و در حالتي که آدمي این مرحله‌را یافته است که انجیل و کتب عهد عتیق کلام خدا مي باشند و در این خصوص

شخص طالب حقیقت علي الخصوص شخص محمّدي اگر بآن دلائل که ما بجهت منسوخ وتحریف نگشتن واز خدا بودن انجیل و کتب عهد عتیق آورده وخواهیم آورد متوجّه گردیده باشد دیگر منکر و متشکّي نخواهد بود پس در این حال باو واجب و لازم است که هر چه در آنها مسطور است خواه بعقلش رسد یا نرسد از خدا دانسته قبول نماید آیا خدارا چنین حکمي نمي باشد که بآدمي آن چنان مطالبرا بیان سازد که عقل از درک آن عاجز باشد و باز از براي باور نمودن آن به بندگان حکم فرماید وحال آنکه در افهام ظاهریّه دنیویّه نیز چنین است که بجهت اطفال در هر وقت و براي اشخاص کبیر در اکثر اوقات چنین اتفاق مي افتد که اوّل چیزي نا فهمیده‌را قبول مي نمایند وبعد از اعتقاد نمودن مي فهمند پس زهي سعادت چنین شخصي که اگرچه درک نکرده باز بکلام خدا معتقد گشته مرتبهٔ عالي مسیحرا قلبًا قبول نماید زیرا که باین وسیله نجات یافته در عالم بالا به بخت دائمي وبکمال مرتبهٔ معرفت الله خواهد رسید *

و آن کلمه که در ابتدا در نزد خدا بود که با آن خدا خودرا از ازل با پیغمبران بیان ساخت وبوساطت او تمامي اشیا خلقت یافت یعني آن مخصوصیّت ذات پاک الهي که نظر بآیات انجیل بلفظ پسر بیان گشته مجسّم گردید و نوع بشریّت‌را گویا مانند لباس پوشیده و بخود قبول نموده درمیان مردم ساکن گشت چنانکه در آیهٔ ۱۴ فصل اول یوحنّا ذکر شده است که آن کلمه مجسّم شده درمیان ما قرار گرفت و تجلّي اورا ما دیدیم و آن تجلّي بود که شایستهٔ یگانهٔ پدر بود و پر از مهرباني و راستي بود و دیگر درآیات ۶ الی ۱۱ فصل ۲ نامهٔ پاول فیلیپي نوشته شده است که هر چند او تمثال خدا مي بود وتساوي با خدارا تعدّي ندانست لیکن خودرا پست نموده مثال بندگي‌را گرفته در صورت خلق بدیدار گشت وچون صورت انسانيرا پذیرفته خودرا حقیر ساخته مطیع گردید تا بمرگ بلکه

بمرگ صلیب هم پس خدا اورا بی نهایت بلند نموده است و اسمي بوي داده است که فوق هر اسمیست تاکه خم گردد باسم یسوع هر زانوئي از اهل آسمان و زمین و آنان که در زیر خاک اند و تا آنکه هر زبان اقرار نماید که مسیح خداوند است بقصد جلال خداي پدر پس بنابر جسم یسوع مسیح در خوردن و آشامیدن و در خواب و بیداري و فرح و غم شبیه جنس ما آدمیان گشته مانند انسان بود لاکن آنکه در خصوص گناه است ماوراي این جنس بوده و هیچ گناهي از او بوجود نیامده است چنانکه در آیهٔ ۲۲ فصل ۲ نامهٔ اول پطرس مذکور شده است که او گناه نکرد و در دهانش تغلّب یافت نشد و در آیهٔ ۲۶ فصل ۷ نامهٔ بعبرانیان مرقوم گشته است که او معصوم و بي ضرر و نا آلوده و از گناهکاران متفرّق و رفیع‌تر از آسمانها است * و دیگر آنکه در انجیل گفته شده است که پدر پسررا فرستاد و مسیح به پسر انسان نیز ملقّب گشته و نوشته شده است که زحماترا کشیده مصلوب گشت و مُرد و مدفون گشت و قیام نمود و خود مسیح اقرار مي نماید که پدر از من بزرگ‌تر است و من نیامده ام که خواهش خودرا بعمل بیاورم بلکه خواهش آنرا که مرا فرستاده است و بنابر این که یسوع مسیح واسطهٔ و شافع سلسلهٔ انساني است او بخدا دعا و مناجات و شفاعت کرده است و همه این گونه افعال که از مسیح صدور مي یافت بنابر تقاضاي بشریّت او بود نه بنابر الوهیّت * و اگر در خصوص این مدعا سوال نمائي که آیا چگونه ممکن است که الوهیّت و بشریّت بهم ملحق شود پس من هم از تو سوال مي نمایم که چگونه ممکن است که روح و جسم ملحق یک دیگر بوده باشند چنانکه در وجود انساني تالیف یافته اند جواب این سوالها این است که حکیم علي الاطلاق بهمه چیز قادر است و هر چیزیرا که مي نماید محض از روي حکمت خودش مي باشد و بحث بحکمت خداوندي عین غرور و کم خرد است و از براي آدمي همین قدر کافي است که بداند که این مطلب در کلام خدا بوضوح

پیوسته و ثابت گردیده است * و از کلام خدا این نیز واضح مي گردد که الحاق الوهیّت به بشریّت در مسیح بجهت انجام ارادهء عظیم خدا صورت یافت یعني که باین وسیله تمامي مردم از هلاکت ابدي رهائي یافته و بخدا تقرّب جسته صاحب بخت جاوداني گردند و نیز مسیح در حالت بشریّت با رفتار و اخلاق خود بآدمیان نمونهء کامل ارزاني فرماید تاکه همه کس در اخلاق حسنه مانند او رفتار نمایند پس اگر خدا برحسب تقاضاي محبّت و حکمت خود هر چیزي‌را که بجهت خلاصي بني نوع بشر مصلحت دانسته بعمل آورده است کرا یاراي دم زدن است که گوید بخدا چنین امري لائق نبوده است و حال آنکه خدا بهمین امر نجات مهرباني و محبّت و عدالت خودرا بر آدمیان در کمال درجات آشکار و واضح ساخته است * و اگر احیاناً چنین سوال نمائي که آیا خدا که بهمه چیز قادر است نمي توان است که سلسلهء انسانی‌را بنوعي دیگر از گناه و جهنّم خلاصي دهد جواب این که بلي کرا یاراي و قدرت است که بقدرت و معرفت الهي حد و پایاني قرار دهد نهایت از این مرحله که خدا بجهت رهانیدن آدمیان همین طریق‌را مصلحت دانسته است ظاهر و ثابت مي شود که از براي انجام مدّعاي او همین طریق بهترین طرق بوده است خلاصه براي تحصیل نجات بجهت گناهگاران محض یسوع مسیح قادر بود و بس که او با زحمات و مرگ خود نجات دائمي‌را بجهت انسان مهیّا ساخته است *

حال مطلب بقیّهء این فصل این است که فوائد و ثمرات نجات‌را که مسیح با زحمات و مرگ خود بجهت آدمیان حاصل نموده است از انجیل ذکر نمائیم و نظر به بیان انجیل ثمرهء اوّل نجات این است که خدا بجهت خاطر یسوع مسیح تمامي ایمانداران‌را بالمرّة بي گناه محسوب مي نماید و از عقوبتهاي گناهان ایشان مي گذرد چنانکه در آیات ۱۸ و ۱۹ فصل ۵ نامهء پاولس روم مرقوم است که چنانچه بسبب خطاي یک شخص بر همه مردم حکم بالزام شد بهمین طور بیک راست کرداري همه مردم‌را فتوي

شده است تا منسوب شدن بعدالت زندگي که چنانچه بسبب معصيّت
يک شخص بسيار کسان گناهگار مقرر گرديدند بهمين طور بسبب اطاعت
يک شخص بسيار کسان عادل شمرده خواهند شد و ديگر در آيهٔ ۷ فصل
اول نامهٔ اول يوحنّا مسطور است که خون پسر خدا يعني يسوع مسيح
مارا از هر گناه پاک مي سازد و ديگر در آيهٔ ۱۴ فصل ۱۰ نامهٔ بعبرانيان
نوشته شده است که (يسوع مسيح) بيک قرباني تا ابد کامل گردانيده
است مصفا شوندگان‌را و ديگر در آيات ۶ و ۷ فصل اول نامهٔ بافسيان
مذکور است که خدا مارا مقبول نمود در محبوب خود و در وي فديه يافته
ايم بعلّت خونش يعني آمرزش گناهان‌را از استغناي فضلش پس نظر
بمضامين آيات مذکورهٔ خدا بسبب مسيح همهٔ گناهان آن کساني‌را که
حقيقتًا بيسوع مسيح ايمان آورده اند عفو فرموده رضامندي خودرا شامل
حال ايشان مي سازد و توفيق خود نيز بقلب ايمانداران مي بخشد *
و فيض و ثمرهٔ ديگر که از نجات يسوع مسيح صادر مي گردد اين است
که ايمان آورندگان بسبب آن منوّر و مصفّا و مقدّس مي گردند يعني خدا
بوساطت يسوع مسيح توفيق و نور خودرا بآدمي کرامت مي کند و عقل
اورا منوّر مي سازد بمرتبهٔ که آدمي در شناختن احوال باطني خود و معرفت
الله بلديّت تام بهم مي رساند و قلب او از توفيق و محبّت خدا مملو
مي گردد و آن چنان توانائي باو بخشيده مي شود که بانجام احکام خدا
قادر باشد و در پاکي قلب و در معرفت حقيقي بمرتبهٔ اکمليّت مي رسد
چنانکه در آيهٔ ۶ فصل ۴ نامهٔ دوم باهل قرنتس مذکور گشته است که
خدائي که حکم فرمود که از ظلمت روشنائي درخشد همان است که
دلهاي مارا روشن ساخت تا آنکه بمعرفت جلال خدا که در صورت يسوع
مسيح است روشن سازد و ديگر در آيهٔ ۳ فصل ۲ نامهٔ بقلسيان مرقوم
است که در وي يعني در يسوع مسيح همگي خزائن دانش و بينش مستتر
است و ديگر در آيات ۴ و ۵ فصل اول نامهٔ اول باهل قرنتس نوشته شده

است که پیوسته شکر می نمایم خدائی خودرا در بارهٔ شما بجهت توفیق
خدا که در مسیح یسوع بشما داده شده است زیرا که در هر چیز در وی
مستغنی شده اید از کمال بیان و کمال علم و دیگر در آیهٔ ۵ فصل ۵ نامهٔ
باهل روم مرقوم است که از آن روح القدس که بما عطا شده است محبّت
خدا در دلهای ما ریخته شده است و دیگر در آیهٔ ۱۳ فصل ۴ نامهٔ باهل
فیلیپی از قول پولس حواری مذکور است من بر همه چیز قادرم در مسیح
که مرا قدرت می بخشد و دیگر در آیهٔ ۱۴ فصل ۲ نامهٔ به تیطس مرقوم
است که یسوع مسیح خودرا در راه ما تسلیم نمود تا آنکه مارا از هر قسم
گرفتاری رهائی بخشد تا پاک نماید بجهت خود طائفهٔ مخصوصی‌را غیور در
اعمال نیکو و نیز آیهٔ ۱۵ فصل ۸ نامهٔ باهل روم و آیهٔ ۱۴ فصل ۹ نامهٔ
بعبرانیان و آیات ۱۱ و ۱۲ فصل ۲ نامهٔ به تیطس و از آیهٔ ۱۶ الی ۱۹ فصل
اول بافسیان و آیات ۳۱ و ۳۲ فصل ۸ یوحنّا نیز بمطلب مذکوره اشاره
ومطابق می باشند * و باز ثمرهٔ دیگر نجات یسوع مسیح این است که
مسیح همه ایمانداران‌را از تحت حکم شیطان و از خوف مرگ رهانیده
و امیدواری حیات جاودانی و قسمت بخت و جلال ابدی‌را بایشان داده
است یعنی از شرّ خلاصی داده آنهارا صاحب بخت دائمی نموده است
چنانچه در آیات ۱۴ و ۱۵ فصل ۲ نامهٔ بعبرانیان نوشته شده است که
چون فرزندان در جسم و خون شریک اند یسوع مسیح نیز در آنها برتساوی
حصه یافت تا آنکه بوسیلهٔ مرگ صاحب اقتدار مرگ یعنی ابلیس‌را
تباه سازد و آنانی‌را که از ترس مرگ همه عمر گرفتار بندگی بودند رهائی
بخشد و دیگر در آیهٔ ۱۰ فصل اول نامهٔ دوم به تیموتیوس مرقوم است
که نجات دهنده ما یسوع مسیح مرگ‌را معدوم ساخت و حیات و بقارا
روشن نمود و دیگر در آیات ۳ و ۴ فصل اول نامهٔ اول پطرس مذکور است
که مبارک باد خدا و پدر خداوند ما یسوع مسیح که بحسب وفور رحمتش
مارا باز بامید زنده تولید نمود بوسیلهٔ برخاستن یسوع مسیح از مردگان

بمیراث بي فساد و نا آلوده و نا پژمردهء که بجهت ما گذارده شده است در آسمان و دیگر در آیهء ۱۷ فصل ۸ نامهء باهل روم مسطور است که چون فرزندانیم وارثان نیز می باشیم یعني وارثان خدا و هم ارث با مسیح * پس ثمرات و نتائج نجات که یسوع مسیح با زحمات و مرگ خود بجهت گناهکاران مهیّا ساخته است چنان عظیم و سعادت دهنده مي باشند که بسبب آنها انسان از ناپاکي گناه پاک گشته بخدا تقرب مي یابد و باب خزائن توفیق خداي تعالی بجهت ایمانداران مفتوح مي گردد و قلب و روح ایشان منوّر و مقدّس گردیده صاحب بخت حقیقي و جاوداني مي شوند پس در این صورت تعلیمات انجیل تمنّا و تقاضاي روح انسانی‌را چنانکه در دیباچهء این کتاب تفصیل آن ذکر شده بالمرّه رفع نموده ساکت مي سازد زیرا که از جانب خدا یسوع مسیح از براي ما سبب معرفت و عدالت و تقدیس و نجات گردیده است چنانکه در آیهء ۳۰ فصل اول نامهء اول باهل قرنتس مذکور گشته است و از همین انجام تقاضائي روح واضحتهً ثابت مي گردد که انجیل کلام الهي است پس در این حال آیا کیست که بجهت این نجات بخدا حمد و شکر ننموده هر دو دست خود‌را باین خزائن حقیقي نیندازد *

و نجات مذکوره که بوسیلهء یسوع مسیح بعمل آمده است باز چنین امر خدا است که در درک کم و کیف آن عقل انساني عاجز و قاصر است نهایت در این خصوص نیز کلام خدا دلیلي است کافي و مبرهن و از کلام خدا چنانکه ذکر شد معلوم و مشخّص است که یسوع مسیح واسطه و رهانندهء تمامي مردمان است و زحمات و مرگ صلیب او که در راه ما بخود قبول نمود باعث شد که خدا بجهت خاطر او از عقوبت گناهان آن کساني که بیسوع مسیح ایمان آورده اند بگذرد و ایشان‌را به نجات و بخت جاوداني رساند و این که بیان تعلیم نجات در انجیل زیاده از آن که ذکر کرده ایم واضح و بیان نگشته است البتّه بي مدعا و بي حکمت نیست

باري این تعلیم نجات چنان محکّي مي باشد که با آن مشخّص مي شود
که آیا انسان در شناختن احوال قلب خود و در معرفت الله بآن مرتبه
که بجهت یافتن توفیق و نور خداوندي لازم است رسیده است یا نه و
هرگاه شخصي تعلیم نجات‌را شنیده یا خوانده است و این تعلیم‌را نه
پسندیده در باب آن متشکّي و منکر باشد همین دلیل است که آن شخص
هنوز احوال قلب خودرا تماماً ندانسته و از گناهان خود مخبر نشده و در
صمیم قلب از معاصي خود نادم و پشیمان نگردیده است پس چنین
شخص خطرناکي احوال خودرا نفهمیده و بي خبر است از مرض روح خود
که بسبب گناه داخل قلب او شده و اورا بهلاکت ابدي گرفتار خواهد
ساخت و بسبب این غفلت در فکر رهاننده و حکیم علاج کننده نیست
بلي البته در نظر چنین شخص تعلیم نجات مسیح بي مصرف و بي مطلب
خواهد نمود نهایت بجهت شخصي که احوال قلب خودرا بدرستي تمام
شناخته و فهمیده باشد که گناه او در حضور پروردگار چه مقدار و در نظر
خداي مقدّس و عادل بچه غایت زشت و اوبار است چنانکه بسبب آن
بهلاکت ابدي گرفتار خواهد گردید و نیز دانسته باشد که بهیچ وجه نمي
تواند که خودرا از عقوبت گناهان خود برهاند بچنین شخص خبر نجات
یسوع مسیح مژده ایست که اورا از هر چیز شیرین‌تر مي آید و بجهت
قلب او که از سنگیني بار گناه مجروح گردیده است مرهمي است شافي
و صحّت دهنده پس اگر تعلیم نجات بنظر شخصي که بحالت مذکوره
نرسیده است بي مطلب و بي مصرف نماید تعجّبي نخواهد بود زیرا امکان
ندارد که شخص تابع هوا و هوس و غریق دریاي افکار دنیوي و معصیّت
بعقل ناقصهء خود اعمال و مطالب خداوندي و امور روحاني‌را بفهمد و بکنهء
آن برسد چنانچه در انجیل نیز در آیهء ۱۴ فصل ۲ نامهء اول باهل قرنتس
در همین خصوص مرقوم گردیده است که انسان طبیعي چیزهاي روح
خدارا نمي پذیرد زیرا که نزدش مهمل است و نمي تواند فهمید از آنرو

که روحانیتهٔ تحقیق آن مي شود و ایضاً در آیات ۱۸ الی ۲۵ فصل اول همین نامه مسطور است که ذکر صلیب یعني تعلیم نجات مسیح در نزد هلاکان حماقت است و نزد ما نجات یافتگان قدرت خدا است زیرا که نوشته شده است که من تباه مي کنم حکمت حکمارا و باطل مي سازم فهم ارباب فهمرا کجاست حکیم و کجاست کاتب و کجاست مباحثه کنندهٔ این جهان آیا که خدا حکمت این دنیارا تحمیق نکرده است زیرا که چون بسبب حکمت خدا جهان بحکمت خود خدارا نشناخت راي خدا چنین قرار گرفت که بوسیلهٔ مهمل قول منادي ایمانداران‌را برهاند هر چند یهود در تفحّص آیت و یونانیان جویان حکمت اند لیکن ما ندا مي کنیم بمسیح مصلوب که او یهودرا سنگ مصادم و یونیان‌را مهمل است و آنهائي که خوانده شده اند چه از یهودیان و چه از یونانیان مسیح قدرت خدا و حکمت خدا است پس در آن حال که شب پره شعشعهٔ آفتاب‌را مکروه و نظر بخاصیّت طبیعي خود اورا زشت دانسته طاقت پرواز در آن ندارد و حال آنکه جلال آفتاب عالمتاب اظهر من الشمس است آیا آفتاب‌را چه عیب و قصوري و در جلال او چه نقصي مي باشد در این صورت بگذار تا چنان باشد که تعلیم نجات مسیح بجهت شخصي که قلب او مغرور و دیدهٔ روحانیش کور و هم طبیعت شبپره دارد نا مقبول آید نهایت بشخص ایماندار و نوراني گشته تعلیم نجات مسیح سبب معرفت حقیقي و سعادت ابدي خواهد شد * و قطع نظر از اینها بوسیلهٔ نجات مسیح عدالت و تقدیس خدا بمرتبهٔ بآدمیان بیان و واضح گشته است که از سائر اعمال خدا مثل آن آشکار نگردیده است زیرا باین مطلب که خدا گناه آدمي‌را بطریق دیگر عفو نفرموده است مگر باین که یسوع مسیح که بي گناه و پاک و کامل بود در بارهٔ گناهگاران زحمت کشید و مرد و برخاست از اینها به بني نوع انسان و فرشتگان نیز بالتّمام بیان و آشکار گردیده است که گناه بچه مرتبه بخداي مقدّس نا مقبول و زشت آینده

است چنانچه مادامي که گناهکار برهاننده نه پیوسته و بوسیلهٔ او از گناه خود رهائي نیافته است الطاف خداوندي باو نخواهد رسید و علاوه برین خدا بسبب نجات یسوع مسیح محبّت و رحمت خودرا نیز بآندرجه بانتهاي مراتب واضح و بیان گردانیده است زیرا که با آن نجات بر بندگان اظهر من الشمس واضح شده است که خدا آدمي‌را چه قدر دوست داشت که نخواست که در گناه و در هلاکت ابدي بماند بلکه بنابر رحمت بي پایان خود فرزند یگانهٔ خودرا که شعلهٔ جلال و سکّهٔ وجودش مي باشد از آسمان بجهت نجات گناهکاران بزمین فرستاد و او با زحمات و مرگ خود ایمان آورندگان خودرا از گناه رهانیده بحیات ابدي رسانید دراین صورت تعلیم نجات مسیح بالکلّیه مطابق این مطلب است که انسان زشتي و قباحت گناه‌را فهمیده از آن دوري جوید وبجانب دوست داشتن و تابع شدن احکام خدا میل نماید و در راه ایمان و محبّت خدا مستقیم گردد * ومخفي نماند که خداي تعالی در طبیعت تمامي موجودات مقرّر داشته است که ممات وتحلیل یک شئي باعث معیشت شئي دیگر باشد مثلاً باین طریق که تحلیل عناصر اربعه باعث موجود گشتن و یا تقویت یافتن جمادات و نباتات و حیوانات است و صرف گشتن و خورده شدن نباتات سبب قوّت بعضي حیوانات وممات بعضي حیوانات باعث حیات و تقویت برخي حیوانات است وایضاً تحلیل نباتات و ممات حیوانات سبب دوام حیات بدن انساني است ودرمیان مردم نیز اکثر اوقات چنین اتفاق مي افتد که عمل نیک بعضي اشخاص سبب خیر بعضي مي گردد پس در این صورت که خدا فیمابین انسان و سائر موجودات رسم این قواعدرا مرسوم ساخته و گذاشته است پس بچه جهت آدمي متحیّر گردد که مرگ و اعمال نیک یسوع مسیح که از همه برترو از آسمان عالي‌تر است سبب نجات و باعث سعادت و حیات گشته است و در صورتي که آدمي آن قاعدهٔ مذکوره‌را که خدا در موجودات برقرار

نموده است تماماً درک ننماید پس اگر کمّ و کیف نجات مسیح‌را نیز تماماً درک ننماید تعجّبي نخواهد بود * و اگر احیاناً کسي از راه غرور چنین خیال خلاف نموده محض همان قدري که قوهٔ عقل او درک کند راست و درست دانسته قبول نماید در چنین صورت لازم مي آید که خدارا و خودش‌را و هم سائر اشیارا انکار نماید زیرا که آدمي توانائي آنرا ندارد که بعقل ناقص خود خدا و خودرا و خواص هزاران هزار موجودات‌را درک نماید و حال آنکه موجود بودن اینها از آثار ظاهري هویدا است و همچنین نیز از آثار آیات کلام خدا تماماً آشکار و واضح است که بوساطت مسیح از براي آدمي کفّارهٔ گناه و نجات ابدي حاصل گشته است * و هر چندي که کمّ و کیف باطني نجات‌را عقل درک نمي تواند نمود نهایت ایماندار در قلب خود از قوّت و قدرت نجات مسیح مخبر مي تواند شد بعلّت این که نجات مسیح درماني است که حکیم علي الاطلاق بجهت شفا یافتن از مرض گناه جهت هر آدمي مهیّا نموده است و اگر آدمي باین طبیب خود که خدا است اعتبار نموده این درمان‌را بنوشد لا محاله از مرض باطني خود شفا خواهد یافت و به بخت حقیقي و جاوداني خواهد رسید و چنانکه شخص مریض که بدرمان طبیب شفا یافته یقین نمود که طبیب اورا دواي نیک و مفید داده است بهمان طریق ایماندار‌را نیز از این که بوسیلهٔ نجات مسیح از مرض گناه شفا یافته است به یقین کلّي حاصل مي شود که دوائي که بجهت شفاي روح آدمي در انجیل مقرّر گشته است نیک و از جانب خدا است پس شفاي مذکوره بحقیقت نجات یسوع مسیح دلیلي است واضح و مبرهن در این صورت نجات مسیح چنانکه در انجیل بیان گشته است بجهت از جانب خدا بودن آن دلیلي است واضح زیرا که بمهیّا نمودن چنین نجات محض خدا قادر است و بس *

فصل چهارم

در بیان این که آدمي چگونه بفیض نتائج نجات یسوع مسیح مي تواند رسید

حال ای مطالعه کننده این مدّعا که ثمرات نجات یسوع مسیح‌را بچه طریق در قلب خود مي تواني دید و چشید و بوسیلهٔ او حیات جاودانی‌را بچه نوع مي تواني یافت و بعطایا و نعمتهای خدا که مسیح بجهت آدمي مهیّا نموده است بچه طریق شریک مي تواني شد همگي اینهارا از کلام خدا در این فصل بتو معلوم و ثابت خواهیم ساخت *

آن وسیله که انسان بسبب آن بتمامي آن نعماتی که در نجات مسیح موجود اند مستفیض مي گردد بنابر کلام انجیل ایمان آوردن بیسوع مسیح است چنانکه در آیهٔ ۳۱ فصل ۱۶ اعمال حواریان ذکر شده است که گفتندش که بر یسوع مسیح خداوند ایمان بیاور تو و خاندانت رستکاری خواهید یافت و دیگر چنانچه در آیهٔ ۲۳ فصل ۳ نامهٔ اول یوحنّا مذکور است که این است فرمان او (یعني فرمان خدا) که باسم پسرش یسوع مسیح ایمان بیاوریم و دیگر در آیهٔ ۱۶ فصل ۱۶ مرقس مسطور است که هرآنکو ایمان مي آرد و غسل تعمید مي یابد ناجي خواهد شد لاکن آن که ایمان نمي آرد براو حکم خواهد شد * امّا این ایمان نه محض حق دانستن کلام خدا است که عبارت از کتب عهد عتیق و جدید باشد و نه محض علمي است از امر و نهي و از تعلیمات و مطالبات آن بلکه ایمان این است که تو بآن کلام متوجّه گردیده بدرستي بفهمي که در حضور خدا بچه مرتبه گناهکار مي باشي و بجهت گناهان خود في الحقیقت پشیمان شوی و یقیناً دانسته باشي که شفیع و رهانندهٔ تو و کلّ عالم یسوع مسیح

است و بس و خدا بجهت خاطر او تمامي گناهان ترا عفو فرموده ترا
بـبخت دائمي و سعادت ابدي خواهد رسانيد و سعي تو اين باشد كه از
گناه دوري جُسته خدارا از همهٔ چيزها زياده دوستداري و بنابر احكام او رفتار
نمائي بلي در صورتي كه احوال تو باين طريق باشد پس آن ايمان‌را كه
بنابر كلام انجيل باعث نجات است يافتهٔ * نهايت آدمي ايمان مذكوررا
بقدرت خود تحصيل نمي تواند نمود بلكه لازم است كه خدا آنرا بآدمي
عنايت فرمايد چنانكه در انجيل در آيهٔ ۲۹ فصل ۶ يوحنّا در اين خصوص
مسطور است كه يسوع بآنها جواب داده گفت كه كار خدا اين است
كه بر آن كس كه او فرستاده است ايمان آوريد و ديگر در آيهٔ ۳ فصل ۱۲
نامهٔ اول باهل قرنتس مرقوم است كه هيچ كس يسوع‌را خداوند نمي
تواند خواند مگر بروح‌القدس يعني هيچ كس بيسوع مسيح قلباً ايمان نمي
تواند آورد مگر بوسيلهٔ قوّت و اعانت روح‌القدس و ديگر چنانچه در آيات
۱۲ و ۱۳ و ۱۴ فصل ۱۶ يوحنّا مسطور است كه مسيح بشاگردان خود خطاب
فرموده مي گويد كه ديگر چيزهاي بسيار دارم كه بشما بگويم لاكن حالا نمي
توانيد متحمّل شد امّا چون او يعني روح راستي بيايد او شمارا بتمامي
راستي ارشاد خواهد نمود زيرا كه او از پيش خود سخن نخواهد گفت بلكه
هر آنچه مي شنود خواهد گفت و شمارا بآينده خبر خواهد داد و او مرا
جلال خواهد داد زيرا كه او انچه‌را از آن من است خواهد يافت و شمارا
خبر خواهد داد * در اين صورت خدا از راه محبّت بي پايان خود بجهت
گناهگاران نه محض نجات‌را حاضر نموده است و بس بلكه تحصيل اين
نجات‌را نيز باعانت روح‌القدس از براي آدمي مقدور كرده است زيرا
وقتي كه شخصي خبر مسيح و نجات اورا مي شنود يا مي خواند در آن
حال اگر چنانچه آدمي في نفسه خود مانع نشود روح‌القدس ايمان مذكوررا
در قلب او بعمل مي آورد پس در اين حال هر قدر كه نجات مسيح

بآدمی لازم است آن قدر نیز بجهت تحصیل آن نجات آدمی باعانت روح القدس محتاج است *

اگر سوال نمائی که آیا این اعانت کننده که بروح القدس مخاطب شده ویسوع مسیح را در قلب انسان بیان کننده وآدمی را بایمان رساننده است کیست ودر چه مرتبه است جواب این سوال بنابر آیات انجیل این است که اول آنچه در خصوص روح القدس در فصل ۲ اعمال حواریان ذکر یافته است مطالعه نموده قدری مخبر خواهی شد و دیگر چنانچه در آیهٔ ۱۹ فصل ۲۸ متّی خود مسیح بحواریان می گوید که بروید و تمامی قبائل را از شاگردان نمائید بغسل تعمید دادن آنهارا باسم اب و ابن و روح القدس بنابر مضمون این آیه باشخاصی که معتقد انجیل اند لازم است که چنانکه باسم اب و ابن همچنان باسم روح القدس نیز غسل تعمید یابند و بطریقی که شرط اطاعت اب و ابن را بر خودشان قبول می نمایند باید که بهمان قسم شرط اطاعت روح القدس را نیز بخود قبول نمایند و در این کلمات بلا تفاوت روح القدس با اب و ابن متساوی و برابر شمرده شده است و دیگر در آیات ۳ و ۴ فصل ۵ اعمال حواریان بطرس حواری بشخص حنانیاس نام می گوید که ای حنانیاس چرا شیطان دلت را قوی نموده است که نسبت بروح القدس دروغ گفتی و حال آنکه باخلق دروغ نگفتی بلکه با خدا پس در این آیات بروح القدس لفظ خدا خطاب شده است و ایضاً در آیهٔ ۱۶ فصل ۳ نامهٔ اول باهل قرنتس اشاره بروح القدس گشته مرقوم است که آیا ندانسته اید که هیکل خدا می باشید و روح خدا در شما ساکن می باشد پس درصورتی که روح خدا یعنی روح القدس در قلب ایمانداران ساکن گردیده و آنها بهمین سبب هیکل خدا نامیده می شوند لهذا واضح است که روح القدس ساکن شده در قلب ایشان در مرتبهٔ الوهیّت است و در آیات ۱۰ و ۱۱ فصل ۲ همان نامه در خصوص روح القدس گفته است که روح همه چیزهارا تحقیق می نماید بلکه مواضع

عميق خدارا نيز وكيست از بشر كه چيزهاي بشري‌را درك كند مگر روح بشر كه در وي است بهمين وضع امور خدائي‌را هيچ كس درك نتواند كرد جز روح خدا بنابر اين چگونه كه ابن بآن نحو روح‌القدس نيز در انجيل با لفظ خدا ملقّب گرديده است و در مرتبهء الوهيّت شمرده مي شود چنانكه در آيهء ۱۳ فصل ۱۳ نامهء دوم باهل قرنتس نيز باين مطلب اشاره رفته مسطور است كه توفيق يسوع مسيح خداوند ومحبّت خدا و رفاقت روح‌القدس با همگي شما باد آمين پس در اين آيت نيز روح‌القدس مانند اب و ابن منبع فضل و نعمت قرار يافته به اب و ابن متساوي گرديده است *

در اين صورت خدا در كلام خود بما گناهكاران كه محتاج رحمت و نجات و استعانت روحاني هستيم ذات پاك خودرا باسم پدر مقدّس و مهربان بيان فرموده است و اگرچه خدا بنابر تقدس خويش از گناه نفرت مي نمايد وگناهكاررا بدرگاه خود قبول نمي كند ليكن بنابر محبّت ومهرباني موفورهء خود از ازل نجات انساني‌را مصلحت دانسته و برقرار فرموده است و ديگر خدا خودرا باسم پسر رهاننده بيان نموده است كه در وقت معيّني بشريّت‌را بر خود قبول نموده و در آن حال نجات‌را با كشيدن زحمات و چشيدن مرگ بجهت گناهكاران مهيّا نموده است و ايضاً خودرا باسم روح‌القدس اعانت كننده و بتقدس رساننده بيان نموده است كه او با تحريكات خود كه در قلب آدمي دارد آدمي‌را كه بعلّت گناه در امورات ربّاني نابينا گشته و از خود توانائي يافتن حقيقت‌را ندارد بوساطت كلام انجيل بآن مرتبه مي رساند كه خدا و يسوع مسيح‌را بدرستي بشناسد و ايمان آورد و به بخت جاوداني برسد و در اعتقاد مسيحيّه اين مطلب عمده‌را تثليث يا ثلاث واحد مي گويند و هرچه بنابر تعليم انجيل در باب اين سرّ عميق ذات پاك الهي مي توان گفت اين است كه اب و ابن و روح‌القدس يك ذات پاك واحد است چنانكه نه سّه بلكه

في الحقيقت محض یک خدا است و بس و فیمابین اب و ابن و روح‌القدس فرق و امتیاز مي باشد امّا نه این که این امتیاز وحدانیّت ذاترا قصوري رساند و اگر گوئي که بدین قسم بودن مطالب مذکوره چگونه امکان دارد جواب ما این است که خدا در کلام خویش خودرا بهمین طریق مذکوره بیان فرموده است و بنابر این بآدمي قبول نمودن این مطالب بطریق مسطوره واجب و لازم است در این صورت آدمي‌را چه حدّ و قدرت باشد که با خدا بمقام مباحثه برآید × و در این حال که خدا نظر بحکمت خود در کلام خویش بیان نمودن ذات پاک ذو الجلالي خودرا زیاده از این که ذکر شد لازم ندانسته است و آن علاقه که فیمابین اب و ابن و روح‌القدس است بیشتر تفسیر و تفصیل نکرده است از این جهت ما نیز جرأت نداریم که این سرّ دقیق ذات پاک خدارا تفصیل دهیم نهایت بنابر کلمات انجیل در خصوص مطالب مذکور همین قدر مي توان گفت که کون و هستي پسر در پدر مستور و مخفي است و کون و هستي روح‌القدس هم در پدر و هم در پسر مخفي است چنانکه خود مسیح در آیه ۲۶ فصل ٥ یوحنّا فرموده است که چنانچه پدر در ذات خود زندگاني دارد به پسر نیز داده است که او در ذات خود زندگاني داشته باشد و در آیه اول فصل اول یوحنّا به پسر کلمة الله گفته شده است بدین تفصیل که بود در ابتدا کلمه و آن کلمه نزد خدا بود و آن کلمه خدا بود پس از این آیات معلوم مي گردد که ذات پسر در ذات پاک پدر مستجن و مستور است و شباهت و علاقه ازلیّه که پسررا با پدر مي باشد مانند علاقه و رابطه ایستکه که کلمه بفکر و فکر بروح انسان دارد یعني چنانکه کلمه در فکر و فکر در روح انسان مخفي است و از این ظهور مي یابد لاکن بنابر اصل باز با روح متّحد است همچنین نیز پسر در پدر است و از ازل از او ظهور یافته و متولّد گشته است لاکن باز در ذات با پدر یک است و دیگر چنانکه روح انسان در فکر و کلمه خود خودرا تصویر و تشکیل

مي نمايد و بدين وسيله خودرا اظهار و بيان مي سازد همچنين خداي مطلق و لايدرک نيز خودرا در پسر يعني در کلمهٔ ازليّهٔ خود تصوير و تعبير نموده است که بوسيلهٔ اين کلمه ماسوي‌را خلق کرده خودرا بخلائق محدوده اظهار و بيان سازد و با پسر خود بحسّ و خيال آنها قريب و قرين گردد و بنابر اينها مسيح چنانکه در انجيل بيان گرديده تابش جلال و سکهٔ وجود و رويت يعني تصوير ذات خداي غير مرئيست و تمامي الهيت در وي قائم و ساکن مي باشد و او پيش از همه مخلوقات متولّد گشت يعني از ذات پاک مطلق بظهور رسيد چنانکه اين مطالب در آيهٔ ۳ فصل اول نامهٔ بعبرانيان و در آيهٔ ۱۵ فصل اول و در آيهٔ ۹ فصل ۲ نامهٔ بقلسيان مرقوم است و از همين سبب خود مسيح فرموده است که غير از پسر پدررا کس نمي شناسد سواي آن کسي که پسر بوي ظاهر گرداند و هيچ کسي نزد پدر بغير از وسيلهٔ من نمي آيد و بنابر اين هر کس که پسررا منکر است پدر يعني خدارا نيافته است چنانکه کلمات مذکوره در آيهٔ ۲۷ فصل ۱۱ متّي و در آيهٔ ۶ فصل ۱۴ يوحنّا و در آيهٔ ۲۳ فصل ۲ نامهٔ اول يوحنّا مسطور است * امّا از براي آنکه گمان بزنند که گويا هريک از اب و ابن خداي عليحده باشد پس خود مسيح بجهت تفصيل اين مطلب فرموده است که من و پدر يک هستيم آن کس که مرا ديده است پدررا ديده است و اي پدر هر آنچه تراست مراست و هر آنچه مراست تراست و همه مردم پسررا عزّت کنند چنانکه پدررا عزت مي کنند چنانچه اين مطالب در آيهٔ ۳۰ فصل ۱۰ و در آيهٔ ۹ فصل ۱۴ و در آيهٔ ۱۰ فصل ۱۷ و در آيهٔ ۲۳ فصل ۵ يوحنّا مرقوم است پس بنابر اينها کاشف ذات پاک محجوب و مستور الهي پسر است و او بسبب پدر با پدر يک و مساوي است در جميع قدرت و کمال و حکمت و جلال و او با پدر و روح‌القدس همان خداي واحد و حقيقي است که اورا ابدالآباد شکر و حمد باد * مخفي نماند که عقل قصير انساني با مظنّه و قياس واضع بکم و کيف ذات

پاک الهي نمي تواند رسيد و اورا کماهي درک نمي تواند کرد زيرا که تمثال آن ذات پاک درميان عالم خاک يافت نمي شود نهايت تشبيه مخصوصهٔ ذات الهي که ثالث واحد گفته مي شود در موجودات بيان گرديده است مگر ناقص و نحيف و خود انسان نيز تشبيهٔ آن تثليث‌را در وجود خود دارد چنانکه وجودش از روح که عبارت از وجود باطني باشد که محتاج و قابل تکليف است و از جان که مابين روح و جسم بوده عبارت از نفس ناطقه است و از بدن ايجاد يافته باز يک شخص است و همچنين در نور و آتش و غيره نيز تشبيهٔ تثليث ديده مي شود هرچند تشبيهات مذکوره بجهت تفصيل تثليث ذات پاک الهي کفايت نمي نمايند نهايت فکر کننده از آنها مظنّه با مکان تثليث في الوحدت مي تواند برد و بنابر قبول مظنّه مشابهت نور که بذات خدا دارد بقدر امکان تفصيل خواهيم نمود و در کتب مقدّسه نيز خدا بنور تشبيه گرديده است چنانکه در آيهٔ ۵ فصل اول نامهٔ اول يوحنّا مذکور است که خدا نوراست و از ظلمت در وي اثري نيست و ديگر در آيهٔ ۲ زبور ۱۰۴ مرقوم است که اوست که با نور مثل جامهٔ خودرا ملبّس مي سازد و آسمان‌هارا مثل پرده بسط مي دهد خلاصه نور و آتش که پاک و خالص ترين عناصر است و بهمهٔ چيز تاثيرش ساري و باجراي حيات مجازي نيز جاري است بصفات حاضره و مقدّسهٔ خدا تشبيه است واضح و مبرهن و هرچندي که نور و قوّت تاثيرش در اجزاي همهٔ چيز ظاهر و هويدا مي گردد نهايت اصل ذات او از درک عقل انساني مخفي است لاکن انسان‌را بيان مي شود بوسيلهٔ تابش و بواسطهٔ آن قوّت نور و گرمي که در تاب بوده و با آن انسان‌را اثر کرده اورا قادر مي سازد که از تاب و وجود آتش که در تاب مخفي است حالي شود و همان تاب تشبيه و تصوير ذات آتش است که بوسيلهٔ آن هستي ذات آتش‌را بقدر امکان درک مي کنيم و نمي توان گفت که مابين تاب آتش که آتش‌را بيان مي کنند و خود آتش که تاب از او بظهور مي

آید فرق وتفاوتي نمي باشد نهایت باز آنها با یک دیگر مساوي و متحدّ اند چنانکه تاب درآتش است و آتش در تاب و مخفي نماند که تاب هر چندي که متعلق بآتش و ظهورش از اوست باز تفاوت زماني ندارد چنانچه آتش قبل از تاب و تاب بعد از آتش صورت نمي بندد زیرا که آتش هیچ دمي بي تاب نیست و هر چندي که تابهایش در همگي اوقات با چشم دیده نمي شوند بازبي تاب نیست زیرا تبئیین و تاثیر آتش همان در تاب است و از تاب آتش باز همان قوّت نور بخشنده و گرمي دهنده جدا است که نیز در نفس الامر در ذات آتش بوده و بوسیلهٔ تاب بظهور مي آید واگر این قوّت نور و گرمي آتش و نوررا نمی بود و آدمي‌را تاثیر نمي کرد هر آئینه دیدن تاب‌را و حالي گردیدن از وجود آتش اورا محال مي بود خلاصه این علاقه‌هاي مجازي‌را که درمیان آتش و تاب و قوّت گرمي آن هویدا است تشبیه و تصویر مي توان کرد بآن شباهت و علاقهٔ روحاني که فیمابین اب و ابن و روح‌القدس است بدین طریق چنانکه در وجود آتش میانهٔ ذات آتش و تاب و گرمي او تفاوتي است امّا بدان تفاوت اتّحاد عنصر مذکوره باز باطل نمي گردد بناء علي هذا تبئیین و تعبیر ذات پاک الهي به اب و ابن و روح‌القدس چنانکه در کتب مقدّسه مسطور گردیده است وحدت ذات‌را باطل نمي سازد و قصوري بوي نمي اندازد و چنانکه آتش و نور محض بتاب خودرا بیان مي کند و مؤثّر مي گردد همچنین پدر نیز محض به پسر و در پسر خودرا بیان مي کند و فاعل مي گردد و چنانکه محض بوسیلهٔ قوّت نور و گرمي که در تاب است چشم تاب‌را اخذ مي کند و مي بیند و از وجود آتش حالي مي گردد بهمان طریق انسان بتاثیر قوّت روح‌القدس که نوراني سازنده و بحیات رساننده است پسررا و در پسر پدررا مي تواند شناخت و یافت * نهایت تصویر و تشکیل مذکوره هر چند مظنّه‌را در خصوص ذات پاک خدا امکاني دهد باز نقص و قصوري دارد چنانکه آدمي قادر نیست که

بوسیلهٔ آن دقائق و عمائق اسرار ذات پاک الهی‌را بکمال تشبیه تفسیر و تفصیل بدهد و از برای بندهٔ که در تصوّر دریای ذات پاک خدا غرق گشته است سکوت‌را شیوه و شعار خود ساختن لازم است و بس در این صورت ما هم این سکوت لائقه‌را اختیار نموده بخداوندی بندگی می نمائیم که درک کنندهٔ تمامی اشیا وخود لا یدرک و بینندهٔ همگی ذرّات وخود غیر مرئی و قادر بکلّ موجودات و نه در تحت قدرت است لاکن بعلت همین که او در انتهای مراتب بما گناهکاران رحم نموده بجهت رهانیدن و صاحب بخت جاوید نمودن ما خودرا در کلام خویش باسم خدای پدر عادل و رحیم و نجات‌را برقرار کننده و باسم پسر از گناه و شیطان رهاننده و باسم روح‌القدس مقدّس و کامل سازنده بیان نموده است بهمین سبب با خوش حالی تمام و افتادگی مالا کلام بآن قدیم و واحد و عادل و رحیم عبادت و حمد و شکرگذاری می نمائیم در این حال هرچندی که ما توانائی درک این سرّرا نداریم لاکن ندیده ایمان آوردن و قبول نمودن آنرا راضی می باشیم زیرا که بهمین بیان ذات پاک خدا محبّت اورا دریافت می نمائیم و میوه‌های لذیذ این محبّت‌را می توانیم چشید وخوش حال و نیکبخت می توانیم گردید و اگر چنانچه بهمان سیاق مذکور ایمان آوریم در آن وقت نجات خودرا تحصیل نموده وبخدا تقرّب یافته آن چیزهای که الآن در دنیا بما پوشیده شده است در عقبی آشکارا دیده و درک خواهیم نمود ×

امّا هرچندی که انسان با عقل خود کیفیّت ذات روح‌القدس‌را درک نمی تواند نمود لاکن مانند حواریّان وهزاران هزار کس که بانجیل ایمان آورده وتحریکات تاثیرات روح‌القدسی‌را در قلب خود شان مشاهده کرده اند بهمین طریق شخص ایمان آورنده نیز مانند آنها در قلب خود خواهد یافت که روح‌القدس بجهت ایمان آوردن بیسوع مسیح اعانت و امداد کننده است و این مطلب که روح‌القدس بچه قسم آدمی‌را بایمان می

رساند خود یسوع مسیح در آیات ۸ الی ۱۱ فصل ۱۶ یوحنّا چنین بیان نموده است که او (یعني روح‌القدس تسلي دهنده) چون بیاید جهانیان‌را بگناه و صدق و انصاف ملزم خواهد ساخت بگناه زیرا که بر من ایمان نمي آرند بصدق زیرا که بنزد پدر خود مي روم و شما مرا دیگر نمي بینید بانصاف زیرا که بر رئیس این جهان حکم جاري شده است پس هرکس که کلام انجیل‌را با تفکّر بشنود یا بخواند روح‌القدس احوال باطني اورا بهمان طریق که هست و در انجیل نیز نقش شده است باو معلوم و بیان مي سازد و آدمي‌را با این ملزم مي سازد که احکام خدارا بانجام نرسانیده و در حضور خدا بچه مرتبهٔ گناهگار است و دیگر باو واضح مي کند که خداي مقدّس و عادل در بارهٔ گناهگاران محض بسبب یسوع مسیح غفور و رحیم است و مادامي که آدمي بمسیح ایمان نیاورد خدا اورا برضامندي خود قبول نمي نماید بلکه در عذاب گناهان خود گرفتار خواهد شد و علاوه براین روح‌القدس آدمي‌را باین نیز ملزم مي سازد که بسبب ایمان نیاوردن بیسوع مسیح در ضلالت بوده است و اورا بسبب همین بي ایماني و گناهگاري قلباً نادم و پشیمان ساخته بجانب نجات مسیح مي کشد و بانجام احکام خدا شائق مي نماید و بهمین طریق روح‌القدس در آدمي شناختن احوال قلب و پشیماني حقیقي‌را بعمل مي آورد چنانکه در انجیل در آیهٔ ۳۷ فصل ۲ اعمال حواریان مرقوم گشته است که ایشان (یعني یهودیان) این کلام‌را (یعني مژدهٔ یسوع مسیح‌را) شنیده بر دل شان فرو رفت پطرس و باقي حواریان‌را گفتند که ای برادران (از براي نجات یافتن) چه کنیم و دیگر در آیهٔ ۱۳ فصل ۱۸ لوقا ذکر شده است که آن عشّار دور ایستاده نمي خواست که چشمان‌را هم بسوي اسمان کند لیکن برسینهٔ خود زده مي گفت خدایا بر من ببخش که گناهگارم پس در این صورت توبهٔ مقبول درگاه خداوند عزّ اسمه این است که آدمي گناهان خودرا فهمیده و نادم و پشیمان شده در صدد خلاصي یافتن از آنها باشد و بیقین تمام در دل خود

قرار دهد که بلي بغير از يسوع مسيح احدي ديگر قادر نيست که مرا از
گناهانم و از عقوبت آنها تواند رهانيد * و اين توبه که بسبب تحريک و
تاثير روح‌القدس بعمل مي آيد آدمي‌را بسوي ايمان آوردن بيسوع مسيح
مي کشد و بهمين ايمان آوردن آدمي شريک همهٔ آن سعادت مي گردد
که در نجات مسيح موجود است چنانکه در انجيل در آيات ۱۴ و ۱۵ فصل
۳ يوحنّا ذکر شده است که چنانکه موسيٰ ماررا در دشت بلند کرد فرزند
انسان نيز بايد که بر داشته شود تا هر کس که بر او ايمان آورد هلاک نشود
بلکه زندگي جاويد يابد و ديگر در آيات ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ فصل ۳ نامهٔ باهل
روم مرقوم شده است که عدالت خدائي بوساطت ايمان بر يسوع مسيح
بر همگي و با همگي که ايمان مي آورند مي شود بنوعي که تفاوتي نباشد
بعلّت آنکه تمامي گناهکار اند و در ستايش خدائي قاصر اند پس مفت
بکرم او بوسيله فديهٔ يسوع مسيح عادل شمرده مي شوند پس بنابر اين
سخنان در هر کس که ايمان مذکور جا گرفته باشد بديهي است که عفو
گناهان خود و صداقت مقبول خدارا يافته است يعني بجهت خاطر مسيح
خداي تعاليٰ قلم عفو بر جرائم او کشيده و عقوبت گناهانش‌را بالمرة محو
نموده اورا چنان حساب مي نمايد که گويا هيچ گناهي از او صدور نيافته
و احکام اورا بالکلّيه بانجام رسانيده است و بنابر اين خدا رضامندي کلّي
خودرا شامل حال ايمان آورنده‌را مي سازد چنانچه وارث بخت ابدي
و جلال سرمدي خواهد شد و آن واهمهٔ که سابقاً بجهت گناهان در قلب
خود داشت و در بعضي اوقات مانند بار گران بر او سنگيني مي نمود
رفع گشته ظلمت قلب او مبدّل بنور گرديده است و آرام و استراحت
در قلب او چنان منزل گرفته که ديگر از خدا وحشت نخواهد نمود بلکه
بيقين خواهد دانست که خدا بوسيلهٔ مسيح نسبت باو مثل پدر مهربان
گرديده است و گناهي که سابق دوست مي داشت حال آنرا دشمن
دانسته محض در صدد آن است که فرمايش خدارا بانجام رساند بنابر اينها

زیاده از حد فرحناک است و باین طریق مشخّص و معیّن نموده است که
هر چه که از براي نتائج و ثمرات نجات یسوع مسیح در انجیل ذکر یافته
تماماً لاشک و شبه حق و راست است چنانکه درخصوص مطالب مذکوره
در آیات ۱ و ۲ فصل ۵ نامهٔ باهل روم ذکر گشته است که چون بسبب
ایمان عادل شمرده شدیم لهذا مارا بوسیلهٔ خداوند ما یسوع مسیح با خدا
صلح افتاد و بسبب او مارا از ایمان دراین عنایت مدخلیّت است و در
آن پایدار هستیم و باُمّید جلال خدا فخر مي نمائیم و ایضاً درآیهٔ ۱۷ فصل
۱۴ همین نامه مرقوم است که ملکوت خدا اکل و شرب نیست بلکه
عدالت و آرام و خوشي در روح‌القدس است و ایضاً در همین خصوص در
آیات ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ فصل ۸ همین رساله مرقوم است که شما بار دیگر
نیافته اید روح بندگي‌را تا محلّ خوف بلکه یافته اید روح پسرخواندگي‌را
که بسبب این ندا مي کنیم ماکه یا ابا یعني ای پدر و همان روح با
ارواح ما شهادت مي دهد که فرزندان خدا مي باشیم و چون فرزندانیم
وارثان نیز مي باشیم یعني وارثان خدا و هم ارث با مسیح زیرا که در
مصایبش شرکائیم تا آنکه در جلالش نیز شریک باشیم چون مي سنجیم
مصائب این زمان‌را که لائق مقابله نیست نزد آن جلال که نزدیک است
که بر ما ظاهر گردد * پس تغئیر و تبدیل مذبوره که روح‌القدس در قلب
ایمان آورنده بعمل مي آورد همان توجّه و باز گشت نمودن بجانب خدا
است که بنابران آدمي از اطاعت گناه دست کشیده و بخدا تقرّب یافته
قلباً تابع احکامش مي شود یعني ابتداي زندگاني روحاني انساني و آن تولّد
تازه است که بنابر کلام مسیح لابدًا باید که در هر کس بعمل آمده باشد
تا برضامندي خدا و مملکت اسمان تواند رسید چنانچه درآیهٔ ۳ فصل ۳
یوحنّا خود مسیح به نیقودیمس نام خطاب فرموده که هرآئنه بتو راست
مي گویم که تا کسي تولّد تازه نیابد ملکوت خدارا نمي تواند دید * نهایت
این بر گشتن از گناه و باز گشت نمودن بخدا که تولّد تازه نیز نامید مي

شود في نفسه خود آدمي بعمل نمي تواند آورد بلکه این هم مانند ایمان آوردن بیسوع مسیح کار خدا است که بوسیلهٔ روح القدس در آدمي بعمل مي اورد چنانکه در آیهٔ ۱۸ فصل ۳۱ یرمیا پیغمبر ذکر شده است که خدایا مرا برگردان تا بر گردیده شوم زیرا که خداوند خداي من توئي و دیگر در آیهٔ ۴۴ فصل ۶ یوحنا مرقوم گشته است که مسیح فرمود که هیچ کسي بنزد من نمي تواند آمد مگر آنکه پدري که مرا فرستاد اورا بکشد و در آیات ۸ و ۹ فصل ۲ نامهٔ بافسیان مسطور است که شما از کرم در راه ایمان نجات یافتید و آن نیز از بخشش خدا است نه از شما و نه از اعمال است مبادا کسي فخر نماید * لیکن ارادهٔ خداوندي چنین قرار گرفته است که همه کس بایمان و توجهٔ مذکوره برسند چنانکه در آیهٔ ۴ فصل ۲ نامهٔ اول به تیموتیوس مرقوم است که (خدا) مي خواهد که تمامي خلق نجات یافته بمعرفت راستي گرایند و در آیهٔ ۹ فصل ۳ نامهٔ دوم پطرس ذکر شده است که خداوند نمي خواهد که کسي هلاک گردد بلکه تمامي بتوبه رجوع کنند و در کتاب حزقیل پیغمبر در آیهٔ ۱۱ فصل ۳۳ مرقوم است که بایشان بگو که خداوند خدا چنین مي فرماید بحیات خود قسم که از مرگ شریر هیچ حظّي نمي نمایم بلکه حظّ من از این است که شریر از راه خود بر گشته زنده بماند پس در این صورت هیچ کس از نجات خارج نیست یعني هر آن کس که في الحقیقت خواهش تحصیل نجات یسوع مسیح را دارد مي تواند یافت و محض آن کس از او محروم و مهجور خواهد ماند که خودرا نشناخته و از مغروري قلب خود چنان گمان مي برد که گویا این نجات باو لازم نیست و از این سبب از درگاه خدا استدعاي ایمان و نجات نمي کند بلکه بتحریکات روح القدس نیز مانع گشته نمي گذارد که اورا بایمان حقیقي برساند یعني چون خداي تعالی آدمي را فاعل مختار آفریده است بنابر این اختیار طالب گشتن و نگشتن بایمان و نجات مذکوره و بتحریکات و تاثیرات روح القدسي در قلب جا دادن و ندادن در

خود انسان است چنانکه در آیات ۹ و ۱۰ فصل ۱۱ لوقا مرقوم است که یسوع مسیح گفت که بخواهید که بشما داده خواهد شد وبجوئید که خواهید یافت و بکوبید که کشاده خواهد شد زیرا که هر آن کس که مي خواهد مي گیرد و آن کس که مي جوید مي یابد و براي آنکه کوبد کشاده خواهد شد و دیگر در آیهء ۲۳ فصل ۱۶ یوحنّا ذکر شده است که مسیح گفت هر آئنه من بشما راست مي گویم که هر آنچه پدررا باسم من در خواهید خواست او بشما خواهد بخشید و دیگر در آیهء ۵۱ فصل ۷ اعمال حواریون مرقوم است که شما ای یهودیان همیشه معارضه با روح القدس مي نمائید و آن چنانکه پدران شما مي کردند مي کنید و ایضاً در آیهء ۴۰ فصل ۵ یوحنّا مذکور است که مسیح بیهودیان گفت شما نمي خواهید که بنزد من بیائید تا زندگاني بیابید * و تغئیر و توجّه قلب بطریقي که ذکر شد نمي گذارد که آدمي بجهت پاکي قلب و نیکي رفتار خود بي سعي و بي فکر بماند و ممکن نیست که ایمان آورنده از این سبب که دانسته که مسیح اورا از گناه و جهنّم رهانیده است بافکار و خواهش نفساني بیفتد و غافل گردد زیرا که ایمان آوردن بیسوع مسیح مانند سائر ایمانها نیست که کالمیّت و بي قوّت بوده باشد بلکه ایمان آوردن بمسیح ایماني است زنده و پر قوّت که آدمي‌را بجهت اعمال نیک بحرکت مي آرد چنانکه بتوفیق خدا و بتحریک و قوّت روح القدس بگناه و خواهش نفساني و فکر ناشایسته غالب و فائق مي آید و در اعمال نیک سعي تمام بعمل مي آورد زیرا دانسته و فهمیده است که خدا بوسیلهء مسیح در بارهء او زیاده از حد رحیم و مهربان است و بسبب ایمان بچه مرتبه آسوده و خوش حال شده است پس بنابر اینها شب و روز تلاش و سعي او این است که از تمامي اعمال و خواهشهاي ناشایسته کناره جوید و احکام الهي‌را تماماً بانجام رساند چنانکه در فصل آتیه مفصّلا ذکر خواهیم نمود *

فصل پنجم

در بیان اطوار و رفتار شخصی که بیسوع مسیح ایمان آورده

حال اظهار نمایم که شخصي که از روح القدس بوسیلهٔ ایمان آوردن بیسوع مسیح آن تولّد تازه یافته یعني مسیحي حقیقي گشته است در بارهٔ خدا و برادر خود و در مادّهٔ خودش چه قسم رفتار مي نماید که به بیان آن رفتار بمطالعه کنندهٔ این رساله نتائج و ثمرات سعادت دهندهٔ نجات مسیح دیگر زیاده واضح و معلوم گردد *

سابق بر این که در باب احکام گفتگو نمودیم مذکور و بیان گشت که تمامي احکام خدا در حکم‌ي دوست داشتن او مندرج و تکمیل و انجام شریعت همین است و بس و بهمین طریق دل و طبیعت و اعمال مسیحي حقیقي در دوست داشتن خدا است بمرتبهٔ که با همگي قلب و خواهش و توانائي خود خدارا دوست مي دارد و بدین دوست داشتن هم قادر است چنانکه در آیهٔ پنجم فصل ٥ نامهٔ باهل روم مرقوم است که از آن روح القدس که بما عطا شده است محبّت خدا در دلهاي ما ریخته شده است و چون مسیحي حقیقي دریافت نموده است که خدا اورا در مسیح چه قدر دوست مي دارد او هم از هر چیز بیشتر خدارا دوست مي دارد و دیگر طالب دنیا و جیفه و لذت آن نبوده راغب آنها نیست چنانکه در آیهٔ ۱۹ فصل ۴ نامهٔ اول یوحنّا مذکور است که ما خدارا از آن دو محب مي باشیم که نخست او مارا محبّت نمود و در همان نامهٔ در فصل ۲ در آیات ١٥ الی ۱۷ مرقوم است که دنیا و چیزهائي که در اوست دوست مدارید که کسي که دنیارا دوست داشت دوستي پدر در وي نیست

چه هرآنچه در دنیا است از خواهشهاي جسمي و خواهشهاي چشمي و غرور زندگي از پدر نیست بلکه از دنیا است و دنیا و خواهشهایش در گذر است امّا آن کس که خواهش پدررا بجا آورد تا ابد باقي است * بنابراین محبتي که در قلب مسیحي قرار گرفته است او بخدا قلباً احترام مي کند یعني چگونه که فرزند والد خودرا احترام کننده است همچنین او نیز خدارا بآن مرتبه محترم و معزّز دارد که قلب و افکار او همیشه در نزد خدا باشد چنانکه داود در آیهٔ ۶ زبور ۶۳ مي گوید که ترا در بسترم ذکر مي کنم و در پاسهاي شب ترا فکر مي نمایم و هنگامي که مسیحي حقیقي بمقام امتحان افتد مي گوید چنانکه یوسف در آیهٔ ۹ فصل ۳۹ کتاب اول موسی گفته است که این قباحت عظیم‌را چگونه خواهم کرد که بخدا گناه بورزم * و هر چه مسیحي حقیقي مي نماید نه آنکه بجهت خلق بلکه از براي خدا مي نماید چنانکه در آیهٔ ۲۳ فصل ۳ نامهٔ به قلسیان نوشته شده است که هر امري‌را که بعمل مي آرید بجان بجا آرید چنانچه بجهت خداوند نه بجهت خلق * و هم با قوّت این محبّت مسیحي حقیقي بجهت تمامي آن نعمات روحاني و جسماني که پي در پي از خدا باو رسیده و هر روز مي رسند از صمیم قلب شکرگزار و ثناخوان مي شود و این نوع شکرگزاري او نه محض از سخنانش بلکه از اعمالش هم معلوم مي شود چنانکه در آیهٔ اول زبور ۳۴ مرقوم است که خداوندرا در هر وقت شکر نموده تمجید او همیشه در دهانم خواهد بود و در آیهٔ ۱۸ فصل ۵ نامهٔ اول به تسلینقیان مسطور است که در هر امر شاکر باشید که این است خواهش خدا در حق شما در مسیح یسوع و دیگر چنانکه در آیهٔ ۱۷ فصل ۳ نامهٔ بقلسیان ذکر شده است که هرانچه قولاً یا فعلاً مي نمائید تمامي باسم یسوع خداوند نمائید و خداي پدررا بوساطت او شاکر باشید * و یکي از صفات مسیحي حقیقي دیگر این است که در هر امر و در هر تنگي بخلق یا بدولت و یا بعقل خود امّیدوار و معتمد نمي گردد بلکه محض

بخدا رجوع و اعتماد مي کند و بجهت معاش خود چندان متفکّر و آلوده نمي شود بلکه افکار بخل و جمع آوري دولت‌را از خود رفع ساخته باين قانع مي شود که بلي خداي تعالی به پيشهٔ او آن قدر برکت عنايت فرمايد که خوراک و لباس کفافي خودرا تحصيل نمايد و چون پدر آسماني بوساطت يسوع مسيح ابواب خزائن اخرويرا باو کشاده است البتّه در اين باب بالمرّه خاطر جمع است که معاش گذران دنيويرا نيز خواهد رسانيد چنانکه در آيهٔ ۷ زبور ۲۸ مذکور است که خداوند قوّت من و سپر من است دلم باو اعتماد نموده از وي نصرت يافتم پس قلب من مسرور خواهد شد و اورا بسرود خودم تمجيد خواهم نمود و در آيات ۶ الی ۱۱ فصل ۶ نامهٔ اول به تيموتيوس مرقوم است که ديينداري با قناعت نفع بزرگ است زيرا که هيچ چيزرا در دنيا نياورديم و ظاهر است که هيچ چيزرا از دنيا بيرون نمي توانيم برد پس هرگاه خوراک و پوشاک داشته باشيم بآنها اکتفا نمائيم و آنانکه عزم دولت دارند مي افتند در امتحان و دام انواع خواهشهاي نا معقول و مضرّ که مردم‌را در تباهي و هلاکت غرق مي کنند و اصل همه بديها دوستي زر است که آنرا بعضي طالب شده از ايمان گمراه گشتند و در خود نوک المهاي بسياررا فرو کردند و تو ای مرد خدا از اين چيزها بگريز و در پئي صدق و ديينداري و ايمان و محبّت و صبر و افتادگي باش و ديگر چنانکه در آيهٔ ۷ فصل ۵ نامهٔ اول پطرس مسطور است که جميع انديشهٔ خودرا با وي (يعني با خدا) گذاريد که او در بارهٔ شما فکر مي نمايد و ديگر آيات ۱۹ الی آخر فصل ۶ متّي باين مطلب نيز شاهد و شامل است ۷ و مسيحي حقيقي بهر طريق و راهي که خدا اورا در آن سالک مي سازد اگرچه دشوار يا آسان باشد باز راضي است و در تنگي و دشواري صابر مي شود زيرا که دانسته است که مطلب آن راهها و دشواريها که پدر اسماني خود اورا در آنها سالک مي سازد همين است که قلب او ديگر زياده بخدا تقرّب جسته و بجلال اخروي بيشتر

سزاوار شود و بنابر این بجهت زحمات هم خوش حال است و چنانکه در آیهٔ ۱۸ فصل ۳ کتاب اول سموئیل نوشته شده است مسیحي حقیقي نیز مي گوید که خداوند است هر چه که در نظرش پسند آید بکند و دیگر چنانکه در آیهٔ ۵ زبور ۳۷ مرقوم است که راه خودرا بخداوند تحویل کرده باو اعتماد کن و او کار سازي خواهد کرد و در آیات ۵ و ۶ فصل ۱۲ نامهٔ بعبرانیان مسطور است که ای پسر حقیر مشمار تنبیه خداوندرا و چون ترا ملـزم سازد خسته مشو زانرو که هرکس‌را که خداوند دوست دارد تنبیه مي نماید و تازیانه مي زند هر پسري‌را که مي پذیرد و دیگر در آیات ۱۷ و ۱۸ فصل ۴ نامهٔ دوم باهل قرنتس ذکر شده است که زحمات سبکي که مارا در آني مي باشد بار جلال ابدي غایت الغایت‌را براي ما مهیّا مي نماید از آنجا که ما در مرئیات نمي نگریم بلکه در نا مرئیها و در آیات ۳ و ۴ و ۵ فصل ۵ نامهٔ باهل روم مسطور است که بمصیبتها نیز فخر مي کنیم که مي دانیم که مصیبت صبررا پیدا مي کند و صبر تجربه‌را و تجربه امیدواري‌را و امید شرمندگي‌را باعث نیست و دعا و عبادت مسیحي حقیقي محض از روي صدق و صفا است چنانکه با هوس و بهجت بي اندازه باین کار اقدام مي نماید و این امر بمرتبهٔ باو شیرین و لذیذ مي آید که در هیچ وقتي بي آن نمي تواند بسر برد بلکه قلبش همیشه در ذکر است و هر دردي که دارد در مناجات خود بخداي خود اظهار مي سازد و چگونه که طفل بپدر خود اعتقاد دارد او هم در این دعا با خدا که بوسیلهٔ یسوع مسیح اورا پدر آسماني خود شناخته است باعتقاد تمام گفتگو مي نماید و واضح است که از براي این راز و نیاز و استغاثهٔ درگاه خدا قاعده و کلمات مخصوصه و اوقات معیّنه لازم نیست زیرا که در حضور خداي علّام القلوب و دانندهٔ اسرار ضمیر عادت مشخّصه و الفاظ معیّنه لزومي ندارد چنانکه مابین پدر و فرزند در حین گفتگو و راز نیاز یک دیگر لفظ مخصوصه و حفظ کرده لازم نیست بلکه با آن سخناني که احتیاج و درد خود و احوال قلبي

او باو تعلیم مي دهد بدعاي خود مشغول مي گردد و هر وقت که قلبش بحرکت مي آيد دعا مي نمايد نهايت احوال قلب تازه گشته چنين است که يک روز حتّي يک ساعت هم بي ذکر نمي تواند ماند بلکه هميشه بذکر خدا و مناجات نمودن مشغول است نهايت لازم نيست که ذکر او هميشه بتقرير زبان باشد بلکه در قلب خود هم مي تواند ذکر نمود زيرا که خدا زبان قلب‌را نيز مي داند و با اعتقاد تمام بپدر اسماني خود يعني بخدا امر خودرا دامي گذارد که بهر قسمي و در هر وقتي که بنابر معرفت و محبّت خود مصلحت داند مناجاتش‌را باجابت رساند و وعدهٔ اجابت اين قسم مناجات‌را خدا در کلام خود داده است چنانکه در خصوص اين مطلب در انجيل در آيهٔ ۶ فصل ۴ نامهٔ پاول فيلپي مرقوم است که هيچ فکر ننمائيد بلکه در هر امر بمناجات و دعا با شکر گذاري مسئولات شما نزد خدا آشکارا گردد و در آيهٔ ۱۷ فصل ۵ نامهٔ اول بتسلنيقيان مسطور است که پيوسته بدعا مشغول باشيد و ديگر در آيهٔ ۱۴ فصل ۵ نامهٔ اول يوحنّا مرقوم است که اين است آن اعتمادي که نزد وي داريم که هر چه سوال نمائيم بحسب ارادهٔ اش استجابت مي نمايد و در آيهٔ ۲۳ فصل ۱۶ يوحنّا مسيح فرموده است که هر آئنه من بشما راست مي گويم که هر آنچه پدررا باسم من در خواهيد خواست او بشما خواهد بخشيد و ديگر آيات ۵ و ۶ و ۷ فصل اول نامهٔ يعقوب و آيات اول الي ۸ فصل ۱۸ لوقا و آيات ۵ الي ۱۵ فصل ۶ متّي شاهد اين مطلب اند نهايت سواي دعاي باطني مذکور دعاي ظاهري هم هست چنانکه درميان مسيحيان معتاد است که هر ملّت اين طائفه در اوقات معيّنه در کليسيا جمع مي شوند ومتّفقا با کلمات مخصوصه دعا مي نمايند نهايت مدّعاي اين اجتماع نه محض دعا نمودن با جماعت است بلکه موعظه و نصيحت شنيدن نيز مي باشد واگرچه مسيحيان نماز جماعت و دعاي ظاهري خود شان‌را بيک طريق و در يک وقت ننمايند باز هيچ عيبي ندارد زيرا که

بجهت کلمات مخصوصه و وقت معیّنه و طریق مشخّصه این دعاي ظاهري
در انجیل چیزي مرقوم نشده است *
و دیگر رفتاري که مسیحي حقیقي در مادهٔ برادر خود بعمل مي آورد
بدین نوع است که چنانکه خودرا دوست مي دارد و خیر اخروی خود
مي خواهد برادرش را نیز بهمان قسم دوست مي دارد و خیر او مي طلبد
چنانکه یسوع مسیح در آیهٔ ۳۱ فصل ۲۲ متّي فرموده است که آشناي
خویش را چون خود دوست دار و دیگر چنانکه در آیهٔ ۱۲ فصل ۷ متّي امر
شده است که هر چه خواهش دارید که مردم با شما بعمل آرند بهمان طریق
با ایشان سلوک نمائید پس مسیحي حقیقي بنابر این احکام با خلق بهمان
طریق رفتار مي نماید که خودش توقّع رفتار از خلق دارد و علي الخصوص آن
اشخاص را دوست مي دارد که مثل او قلبًا بیسوع مسیح ایمان آورده اند
و آنهارا در مرتبهٔ برادر بلکه علاوه محسوب مي دارد چنانکه در آیهٔ ۸ فصل
۲۳ متّي مرقوم است که پیش رو شما یکي است یعني مسیح و همگي
شما برادران هستید و دیگر چنانکه در آیات ۳۴ و ۳۵ فصل ۱۳ یوحنّا مسطور
است که مسیح فرموده است که من بشما حکم تازه مي کنم که شما یک
دیگررا دوست دارید و بهمین تمامي خواهند دانست که شما مرا شاگردان
هستید اگر در شما دوستي یک دیگر باشد * و نه این که مسیحي حقیقي
محض برادران روحاني خودرا دوست دارد بلکه تمامي مردم حتّي دشمنان
خودرا نیز دوست مي دارد چنانکه در آیهٔ ۱۲ فصل ۳ نامهٔ اول بتسلنیقیان
مذکور است که خداوند شمارا این عطا کند که در محبّت نسبت بیک
دیگر و همگي ترقّي و افزوني پیدا کنید و در همین خصوص آیهٔ ۵ الی ۷
فصل اول نامهٔ دوم پطرس هم شاهد است و دیگر در آیهٔ ۴۴ فصل ۵ متّي
مسیح فرموده است که من بشما مي گویم اعداي خودرا دوست بدارید و از
براي آنها که بر شما لعن مي کنند برکت طلبید و با آنان که شمارا عداوت
مي نمایند احسان کنید و از بهر آنها که شمارا فحش مي دهند و زحمت

مي نمايند دعا كنيد تا پدر خودرا كه در آسمان است فرزندان باشيد * بنابراين سعي او نه محض اين است كه احدي‌را ضرر و بدي نرساند بلكه قصد او اين نيز مي باشد كه نيكي او بهر كس برسد و هر قدر كه از براي او ممكن باشد باعث خير و سلامتي جسماني و روحاني همه كس گردد چنانكه در آيهٔ ۲۴ فصل ۱۰ نامهٔ اول باهل قرنتس نوشته شده است كه بايد كه هيچ كس فائدهٔ خودرا نجويد بلكه هر كس فائدهٔ ديگري‌را و در آيهٔ ۱۰ فصل ۱۳ نامهٔ باهل روم مرقوم است كه از محبّت بر آشنايان بدي نمي آيد و ديگر در آيهٔ ۱۰ فصل ۶ نامهٔ بگلتيان مسطور است كه بقدري كه بقدري كه فرصت داريم در بارهٔ همگي احسان نمائيم خصوصاً در بارهٔ خاندان ايمان * و نيز مسيحي حقيقي هميشه در احتياط است كه مبادا نمونهٔ بدي شود بلكه در هر كار مي خواهد كه نمونهٔ نيكي گردد چنانكه در آيهٔ ۱۶ فصل ۵ متّي مذكور است كه بايد كه روشني شما بر مردم چنان تجلّي نمايد تا آنكه اعمال حسنهٔ شمارا به بينند و اسم پدر شمارا كه در آسمان است تمجيد نمايند * و مسيحي حقيقي در سخن و عمل هم با همه كس بطريق صدق و صفا رفتار مي كنند چنانكه در آيهٔ ۲۵ فصل ۴ نامهٔ بافسيان نوشته شده است كه دروغ‌را اخراج نموده هر كس با نزديك خود براستي گويد از آنجا كه اعضاي يك ديگر مي باشيم و ديگر چنانكه در آيهٔ ۳۷ فصل ۵ متّي مرقوم است كه مكالمهٔ شما بآري آري و ني ني واقع شود بجهت آنكه هر آنچه از آن زياده‌تر است از شرير است و شاهد اين مطلب آيهٔ ۱۱ فصل ۴ نامهٔ يعقوب هم مي باشد * و شخصي كه في الحقيقت ايماندار مسيحي باشد راغب نزاع و حجّت نمي شود بلكه آرام و دوستي‌را طالب است چنانكه در آيهٔ ۱۸ فصل ۱۲ نامهٔ باهل روم مرقوم است كه اگر ممكن باشد بقدري كه از جانب شما باشد با همهٔ خلق بصلح باشيد و در اين خصوص آيات ۹ و ۳۹ الي ۴۱ فصل ۵ متّي هم كه سابق بر اين ذكر شده بود شاهد است * و مسيحي حقيقي بدرد هر

درد مندي شريک و در مادّهٔ هر نفسي رحيم و نسبت بفقرا بدل کرمي و دل خوشي احسان کننده مي شود چنانکه در آيهٔ ۱۵ فصل ۱۲ نامهٔ باهل روم مرقوم است که شما راست خوشي با خوش شدگان و گريستن با گريانان (يعني در شادي و غم شريک يک ديگر باشيد) و ديگر در آيهٔ ۱۶ فصل ۱۳ نامهٔ بعبرانيان نوشته شده است که از احسان و خيرات غفلت نورزيد زانرو که خدا از چنين هدايا راضي مي شود * و نيز قلب مسيحي حقيقي صابر و حليم و افتاده و حقير مي شود و هر بدي که از مردم باو مي رسد قلبا مي گذرد و مي بخشد چنانکه مسيح در آيهٔ ۲۹ فصل ۱۱ متّي فرموده است که غلّ مرا بر خود گيريد و از من تعليم گيريد زانرو که حليم مي باشم و در دل فروتن که در نفوس خود آسودگيرا حاصل خواهيد نمود و در آيهٔ ۳ فصل ۲ نامهٔ باهل فيلپي مسطور گشته است که هيچ امري بمنازعة وجاه طلبي ميسّر نشود بلکه بکوشک دلي يک ديگررا از خود افضل دانيد و ديگر در آيهٔ ۳۲ فصل ۴ نامهٔ بافسيان نوشته شده است که بر يک ديگر مهربان و رحيم باشيد و يک ديگررا عفو نمائيد چنانچه خدا در مسيح شمارا عفو نموده است * و چنان شخص نه آنکه محض از براي خود بلکه بجهت هر کس و تمامي مردم حتّي از براي دشمنان هم دعا و مناجات مي نمايد چنانکه در آيهٔ ۱۸ فصل ۶ نامهٔ بافسيان مرقوم گرديده است که با کمال طلب و دعا پيوسته قلباً استدعا نمائيد و در اين عمل هوشيار باشيد در نهايت استقلال و استدعا بجهت همگي مقدّسان و ديگر در آيات ۱ و ۲ فصل ۲ نامهٔ اول به تيموتيوس ذکر گشته است که از هر چيز بيشتر سفارش مي نمايم که مناجات و دعا و شفاعت و شکرگزاري دربارهٔ تمامي خلق کرده شود بجهت پادشاهان و تمامي اشخاص صاحب جاه تا آنکه بآرام و استراحت گذران نمائيم با کمال زهد و شايستگي و نيز در آيهٔ ۴۴ فصل ۵ متّي مسطور گرديده است که از بهر آنها که شمارا فحش مي دهند و زحمت مي نمايند دعا کنيد تا پدر خودرا که در آسمان است فرزندان

باشید و دیگر چنانکه در آیهء ۱۶ فصل ۵ نامهء یعقوب مذکور است که دعای محکم شخص عادل بسیار موثّر است *

و چنانکه مسیحی حقیقی مانند شخص خدا شناس و خدا دوست در بارهء خدا و برادر خود رفتار می نماید همچنین در بارهء خود نیز موافق احکام خداوندی رفتار میکند یعنی چون دانسته است که بدن و جان او از خداست و آنهارا خدا بدین سبب باو کرامت فرموده است که ویرا تعبّد و تعظیم نماید پس با احتیاط کثیر هموارهٔ اوقات متوجه می شود که بدن و جان خودرا بلهو ولعب و شهوت پرستی خراب نسازد بلکه ازهمگی این گونه چیزها پرهیز کند و بنابر کلام انجیل چنانکه در آیات ۴ و ۵ فصل ۴ نامهء اوّل به تیموتیوس نوشته شده است که هر مخلوق خدا نیکوست و هیچ چیز قابل دور کردن نیست اگر بشکر گزاری تناول کرده شود ازآنجا که از کلام خدا و دعا پاک میشود اگرچه بنابر این کلام جهت اکل و شرب هر چیز بر مسیحی حلال است و از برای خوردنش نهی نیست مگر اینکه حرام در زیادتی و اسراف است باز مسیحی حقیقی از زیادتی خوردن و نوشیدن همیشه دربرهیز است و ازافکار و گفتار و اعمال و افعال بی ادب و ناشایسته دست بردار گشته از تمامی اموراتی که بخدا ناگوار است خودرا محفوظ و محروس می دارد و خواهش نفس خودرا انکار نموده محض خواهش خدای تعالیٰ‌را بعمل می آورد چنانکه در آیهء ۲۰ فصل ۶ نامهء اوّل باهل قرنتس مسطور است که بقیمت خریده شده اید پس خدارا تعظیم نمائید بتن خود و بروح خود که ازآن خدا می باشند و در آیهء ۳۴ فصل ۲۱ لوقا نوشته شده است که باحذر باشید که مبادا دلهای شما به پرخوری و می‌پرستی و افکار معیشت گران گردد و دیگر چنانکه در آیهء ۱۸ فصل ۵ نامهء بافسیان مسطور است که مست شراب مشوید که درآن فساد است بلکه مملو از روح باشید و در آیهء ۲۲ فصل اوّل نامهء اوّل پطرس مسطور است که جانهای خودرا باطاعت براستی از قدرت روح

پاک نمائید و دیگر در آیات ۴ و ۵ فصل ۴ نامهٔ اوّل بتسلینقیان مرقوم است که هرکس از شما بداند که بچه نوع بدن خودرا منزّه و محترم نگاه دارد نه در آرزوي شهوت چون قبائیل که خدارا نمي شناسند و دیگر در آیهٔ ۲۴ فصل ۱۶ متّي مذکور است که یسوع شاگردان خویش‌را فرمود که اگر کسي خواهد که بعقب من آید باید که خویش‌را انکار نماید و صلیب (یعني زحمات) خودرا برداشته مرا متابعت نماید و نیز آیات ۱۱ الي آخر فصل ۲ نامهٔ باهل روم شاهد این مطلب است * و مسیحي حقیقي از هر چیز بیشتر با سعي تمام درصدد آن است که سلامتي حقیقي خودرا تحصیل نماید و چون این مرحله‌را درک نموده است که سلامتي روح بالمراتب از صحّت بدن افضل است بنابراین جهد مي نماید که یوماً فیوماً ارادت و قلب و عقل او پاک‌تر و منوّرتر گردد و هرچندیکه اراده و راي خداوندي‌را در بارهٔ خود معلوم و مشخّص نموده است باز بسیار طالب و راغب است که دراین علم نجات بخشنده کمال تام تحصیل نماید چنانکه در آیهٔ ۲۶ فصل ۱۶ متّي مسطور است که شخص‌را چه سود دارد هرگاه تمامي دنیارا ببرد و نفس خویش‌را ببازد و یا آنکه چه چیزرا آدمي بعوض جان خود خواهد داد و درآیهٔ ۸ فصل ۳ نامهٔ باهل فیلپي نوشته شده است که همهٔ اشیارا نقس مي دانم نسبت بفضیلت معرفت مسیح یسوع خداوند خود که بجهت او همه چیزهاي من زیان گردید و فضله میدانم تاکه مسیح‌را سود یابم و دیگر چنانکه در آیات ۱۷ و ۱۸ فصل اوّل نامهٔ بافسیان ازقول پولس حواري مرقوم است که خداوند ما یسوع مسیح که ذوالجلال است روح دانش و کشف‌را بشما عطا نماید در شناساي او تا آنکه دیدهاي دانش شما کشاده شود تا بدانید که چیست امّید دعوتش و چیست عظم جلال میراثش که در مقدّسان است * و نیز مسیحي حقیقي در هر کار و پیشهٔ خود امین و ساعي است نه آنکه بجهت شهرت و تحصیل دولت بلکه هرچه نماید مطابق احکام خداوندي و یا منظور داشتن رضامندي

او می نماید چنانکه در آیات ۱۱ و ۱۲ فصل ۴ نامهٔ اوّل به تسلنیقیان مذکور است که طالب باشید این عزّت‌را که آرام داشته در کار خود مشغول باشید و بدستهای خود چنانچه شمارا مقرر نمودیم بکار پردازید تاآنکه بطور نیکوئی در نظر خارجیان زیست کنید و احتیاج بهیچ کس نداشته باشید و در آیهٔ ۱۰ فصل ۳ نامهٔ دوم به تسلنیقیان مرقوم گشته است که اگر کسی خواهد که کار نکند نان نیز نخورد و دیگر در آیات ۲۳ و ۲۴ فصل ۳ نامهٔ بقلسیان مسطور است که هر امررا که بعمل می آرید بجان بجا آرید چنانچه که بجهت خداوند نه بجهت خلق و چنین دانید که در مکافات میراث‌را از خداوند خواهید یافت × خلاصه از هر جهت بجهت پاکی قلب و کمال روحانی خود مسیحی حقیقی با سعی تمام تلاش می نماید و درصدد آن می باشد که تمامی آن امورات‌را که مقبول درگاه خداوندی و خوب و مفید است بانجام رساند و درقلب او محبّت خدا و رهانندهٔ خود یسوع مسیح بمرتبهٔ جا گرفته است که درد و مرگ هم اورا از خدا جدا نمی تواند نمود چنانکه در آیهٔ ۳۵ و ۳۷ فصل ۸ نامهٔ باهل روم مرقوم است که کیست آنکه مارا از محبت مسیح جدا سازد آیا مصیبت یا تنگی یا عقوبت یا گرسنگی یا عریانی یا تهدید یا شمشیر بلکه برهمگی این چیزها فوق غالب نیز هستیم بوسیلهٔ آن کسی که مارا محبوب داشت و باین طریق حکمی که بجهت دوست داشتن خدا و برادر خود نافذ شده است مسیحی حقیقی بانجام رسانیده بآن درجه میرسد که بنابر اراده و امر خداوندی می بایست بانجا برسد و صفات خدائی که اورا از ظلمت بنور نادرهٔ خود دعوت نموده است در او هویدا می شود چنانکه این مطلب در آیهٔ ۹ فصل ۲ نامهٔ اول پطرس و در آیهٔ ۱۸ فصل ۳ نامهٔ دوم باهل قرنتس مذکور گشته است × و نیز مسیحی حقیقی بخدا متواصل گشته خواهش و ارادهٔ او اتفاق کلّی باراده و خواهش خدا دارد و از این علاقه که بوساطت یسوع مسیح با خدا میسر

گشته است زیاده از حد خوش حال و بختیار است بمرتبهٔ که درین دنیاي سفلي لذت ثمر دنیاي علوي را مي چشد در این صورت آن سعادت که آدم پدر آدمیان در آغاز حال بگناه گم کرده بود مسیحي حقیقي بایمان خود زیاده از آن تحصیل مي نماید و بآن مرتبه مي رسد که گویا آسمان و خدا و بهشت گم گشته را بقلب خود نازل ساخته و برقرار نموده است بلي ایمان آوردن بمسیح چنین قوت و قدرتي دارد که ایمان آورنده را بمراتب مذکوره مي رساند و هرچندي که بداند که در وجود خود جهت انجام احکام خداوندي قدرتي و قوّتي ندارد لیکن بنابر قوّتي که بسبب ایمان باو رسیده است مي تواند گفت که بر همه چیز قادرم در مسیح که مرا قدرت مي بخشد چنانکه همین کلام در آیهٔ ۱۳ فصل ۴ نامهٔ باهل فیلپي مسطور است * و هرچندي که بمسیحي حقیقي این حال رو داده است هنوز در مرتبهٔ کاملیّت نیست زیرا که هنوز گناه و شیطان اورا امتحان مي نمایند امّا باو نمي توانند غالب آمد و هرچندي که الم و آزار جسماني مي کشد و از هر طرف باو چنین معلوم مي گردد که هنوز در عالم فاني و بي ثبات و در چنان جايء و درمیان چنان مردمي ساکن است که بسبب گناه تباه گشته و در تسلّط شیطان اند باز مي داند که پیوسته چنین نخواهد بود و همیشه در این جهان و در این احوال نخواهد ماند بلکه این امّید دارد که خدا خواه زود خواه دیر هر وقتي که معرفت و محبت خدايء مصلحت داند اورا از زحمات و بي ثباتي و ناکاملي این جهان خواهد رهانید و از تمامي اینها مرگ اورا خلاص ساخته بوطن حقیقي و بحالت کامل و بمکان بخت بي نهایت خواهد رسانید و بنابر این هنگام رحلت از این جهان فاني را بخوش دلي منتظر است چنانکه در آیهٔ ۲۳ فصل اول باهل فیلپي مذکور است * و این مرحله را نیز صریحا مي داند که یسوع مسیح در روز قیامت بدن اورا تازه و صاحب جلال نموده از قبر قیام خواهد نمود چنانکه در آیهٔ ۲۱ فصل ۳ نامهٔ باهل فیلپي مسطور

است که یسوع مسیح بدن ذلیل مارا متغیّر خواهد ساخت تاکه بدن جلالیش‌را هم رنگ شود برحسب ظهور قدرتش بر کشیدن تمامي اشیارا بتحت خود و دیگر در آیات ۴۲ الی ۴۴ فصل ۱۵ نامهٔ اول باهل قرنتس مرقوم است که قیامت مردگان بهمین نهج است که بفساد پاشیده مي شود و بی فساد برمي خیزد در ذلّت پاشیده مي شود و با جلال برمي خیزد در نا توانائي پاشیده مي شود و در توانائي برمي خیزد بدن حیواني پاشیده مي شود و بدن روحاني برمي خیزد و در همین خصوص تمامي فصل مسطوره و نیز آیهٔ ۴۰ فصل ۶ یوحنّارا مطالعه نمودن لازم است و حاکم روز جزا نیز یسوع مسیح خواهد بود چنانکه در آیهٔ ۲۲ فصل پنجم یوحنّا مرقوم است که مسیح فرموده است که پدر بر هیچ کس حکم نمي کند بلکه تمامي حکمراني‌را به پسر داده است * ودرآن عالم تمامي ناقصي و بي کاملي برطرف گردیده مبدّل بتکمیل خواهد شد وایمان آورنده خدارا بقدر امکان خواهد شناخت و اورا خواهد دید و باو تقرب خواهد یافت و همیشه نزد یسوع مسیح خواهد بود چنانکه این مطالب در آیهٔ ۱۲ فصل ۱۳ نامهٔ اول باهل قرنتس و در آیهٔ ۸ فصل ۵ متّي و در آیات ۳ و ۴ فصل ۲۲ مکاشفات یوحنّا و در آیهٔ ۱۷ فصل ۴ نامهٔ اول بتسلینیقیان و در آیات ۱۴ الی ۱۷ فصل ۷ مکاشفات یوحنّا مرقوم گشته است اگر کسي بآیات مسطوره رجوع نماید از مطالب مذکوره آگاهي خواهد یافت و دیگر چنانکه در آیهٔ ۹ فصل ۲ نامهٔ اول باهل قرنتس مرقوم است که چشمي ندیده است وگوشي نشنیده است وبخاطري خطور نکرده است آن چیزهاي که خدا بجهت محبان خود مهیّا ساخته است و بنابر این شخص مومن چندان بخت وجلال‌را که خارج از فهم و بیان است دائماً در حضور خدا خواهد دید و بخت بي نهایت مقدّسان در تقرّب جُستن بخدا وکاملاً اورا شناختن و عبادت نمودن است نه در خوردن و آشامیدن و لذّت جسماني پس بجهت مطالبي که سابق بر این درخصوص نجات مسیح مذکور گشت

آدمي فكر نموده و متحيّر مانده مي گويد كه زهي حكمت بي منتها و دانش خدائي كه چه قدر قضاياي او دور از تحقيق وچه بسيار راههاي او بعيد از تدقيق است كيست كه ارادهٔ خداوندرا دانست يا مشيرش كه بود يا كيست كه سبقت جسته اورا چيزي داده باشد كه باو باز داده شود كه همه از او وبوساطت او و تا اوست سبحانه الى الابد آمين چنانكه اين كلمات در آيات ۳۳ الى ۳۶ فصل ۱۱ نامهٔ باهل روم مرقوم گشته است *

امّا اى متابعت نمايندهٔ محمد و مطالعه كنندهٔ اين رساله هرگاه به بيني كه اكثر مسيحياني كه در نزديكي تو مي باشند و يا آنهائي كه با ايشان معاشرت و ملاقات نمودهٔ احوال و رفتار مذكوره‌را نداشته باشند تصوّر منما كه اين از نقصي انجيل و يا قصور آن است زيرا هركس كه ادّعاي اعتقاد انجيل‌را نموده باز در قيد رفتار بد و نا شايسته گرفتار باشد همين دليلي است كه موافق احكام انجيل رفتار نكرده است يا اگر بشنوي و به بيني كه درميان مسيحيان چنان اشخاص يافت مي شوند كه سواي مسيح ديگري‌را نيز وسيله و شفيع ميان خلق و خدا مي دانند و در كليسياهاي خود انواع صوررا نقش كرده بآنها سجده مي نمايند بدان كه اين امر امر باطل و خلاف حكم انجيل است چنانكه در آيهٔ ۵ فصل ۲ نامهٔ اول به تيموتيوس مرقوم گشته است كه يک خدا است و درميان خدا و خلق يک واسطه است و او انسان مسيح يسوع است و ديگر چنانكه خود يسوع مسيح در آيهٔ ۶ فصل ۱۴ يوحنا مي فرمايد كه هيچ كسي بنزد پدر بغير از وسيلهٔ من نمي آيد نهايت هرگاه منظور از گذاشتن صورتها محض يادگاري باشد عيبي ندارد و الّا بنابر حكمي كه در آيات ۲ الى ۵ فصل ۲۰ كتاب دوم موسى مرقوم است سجده نمودن بآنها نهي مطلق است مخفي نماند كه سبب اين گونه خلافها از نخواندن انجيل و خبردار نبودن از تعليمات آن و يا از محافظت ننمودن احكام و نصائح آن صادر گشته است و بهمين سبب

است که این قبیل اشخاص هر چندی که مسیحی نامیده شده اند لیکن در نفس الامر مسیحی حقیقی نیستند زیرا که بسبب حُب دنیا از راه غفلت و بی ایمانی احکام انجیل‌را مطیع نشده اند پس این چنین اشخاص مانند آن کالکها هستند که درمیان زراعت مثل گندم نمودار گشته یعنی مسیحی غیر حقیقی مانند آن کالکها درمیان زراعت کلیسیای مسیح روئیده اند و خدا بنابر رحمت و حکمت خود مصلحت دانسته است که آنها تا وقت حصاد یعنی تا روز قیامت بمانند امّا در آن وقت بجهت مفارقت ابدی کالکهارا از گندم جدا خواهد ساخت و اجر آنها عذاب و اجر اینها رحمت شامل گشته با یسوع مسیح خواهد بود چنانچه این تمثال در آیات ۲۴ الی ۳۰ و ۳۶ الی ۴۳ فصل ۱۳ متّی بتفصیل بیان شده است *

فصل ششم

در بیان بعض دلائلی که بآنها یقین و ثابت می گردد که انجیل کلام خدا است

هر چندی که محمّدیان درخصوص از خدا بودن انجیل بنابر آن دلائلی که در فصل اول باب نخست این رساله ذکر نمودیم متشکی و منکر نمی توانند بود نهایت در این فصل دلائل چند که کلام الهی بودن انجیل‌را ثابت می سازند مختصراً ذکر خواهم نمود از آن جمله

دلیل اول این که * از مطالبی که سابق براین درخصوص تعلیمات انجیل ذکر نموده ایم بدیهی است که انجیل تمنّا و تقاضای روح ایمان آورنده‌را کاملاً رفع نموده ساکت می سازد و چنانکه در دیباچه ذکر شد که تقاضای روح آدمی یافتن حقیقت و در حضور باری تعالی بی گناه بودن

و پاكي قلب‌را تحصيل نمودن و به بخت دائمي رسيدن است يعني اولاً
اين كه انجيل اراده و خواهشي كه خدا در بارهٔ انسان دارد بتمامه بآدمي مي
فهماند و مطلب آفرينش خودش باو حالي و احوال قلب خودرا باو بيان
مي كند و آن وسائل كه بسبب آنها بپاكي قلب وتحصيل مطلب
آفرينش خود مي تواند رسيد باو آشكار و معلوم مي نمايد چنانكه در فصل
اول و دوم و سوم و چهارم اين باب تفصيلاً سمت تحرير يافت ثانياً انجيل
با تعليم نجات مسيح ايماندار‌را بسر منزل تحصيل عفو گناهان خود مي
رساند و از تمامي بازخواستهاي گناه آزادي داده بالكلّيه اورا مقبول خدا مي
سازد چنانكه اين مطالب در فصل سوم اين باب ذكر شده است ثالثاً
باعتقاد تعليمات انجيل آدمي بپاكي و صفاي قلب مي رسد زيرا كه
بسبب ايمان آوردن بمسيح قلب او از ناپاكي گناه پاك مي گردد و از
روح‌القدس چنان توانائي باو مي رسد كه از گناه دوري جسته خدارا
آناً فآناً ديگر زياده دوست مي دارد و احكامش‌را بانجام مي رساند پس
در اين صورت ايمان آورنده پاك و مقدّس مي گردد و در پاكي و صفائي
قلب روز بروز متزايد مي شود چنانكه در فصل چهارم و پنجم اين باب
بيان نموديم رابعاً چون ايماندار بوساطت يسوع مسيح با خدا علاقه يافته
و عنايت و نور خدائي باو اثر كرده و خدارا پدر مهربان آسماني شناخته
است در اين حال بسيار خوش حال و فرحناك است و اين مرحله نيز
باو يقين مي گردد كه بآن عالم رسيده و بخدا تقرّب جسته آن بختي كه
الآن لذّت آنرا مي چشد در آن وقت كاملاً خواهد چشيد چنانكه اين
مطلب نيز در فصل چهارم و پنجم اين باب مرقوم گشته است پس تعليم
انجيل تقاضاي روح آدمي‌را كه يافتن حقيقت وتحصيل عفو گناهان و
پاك و مقدّس گرديدن و نجات ابدي‌را حاصل نمودن است بالكليه رفع
نموده ساكت مي سازد * مخفي نماند كه تمامي كتب ساير اديان تقاضا
و تمنّاي روح آدمي‌را رفع ننموده و ساكت نمي سازند زيرا كه ازخدا

و ارادهٔ که خدا در خصوص آدمي دارد نقل غير صحيح مي آورند و خبر ناقص مي دهند و آدمي‌را چنان راه و اسبابي نشان نمي دهند که بسبب آن در حضور خداي عادل و مقدّس عفو گناهان خود و پاکي قلب تحصيل تواند نمود و بهمين سبب آدمي باستصواب آنها به بخت ابدي نمي تواند رسيد و عمل آن مذاهب محض اين است که به نقل و احاديث باطل و خلاف و بتعليمات بت‌پرستي و بزيارت و نذر و قرباني که جهت بتها مي کنند بتقاضاي روح آدمي حجاب کلّي شده بر آنها مرهم مجازي مي گذارند ليکن انجيل چنانکه مذکور شد آدمي‌را في الواقع بمقصود نجات مي رساند و تقاضائي‌را که از جانب خدا در قلب انساني ثبت گشته است بکمال درستي و خوبي ساکت مي سازد پس بنابر اين مطالب تعليمات انجيل همان شرط اوّلي‌را که بجهت علامتهاي لازمهٔ الهام حقيقي در ديباجه ذکر نموديم تماماً بانجام مي رساند و همين مرحله که تعليم انجيل تقاضاي روح آدمي‌را ساکت مي سازد منفرداً دليلي است کافي که انجيل بلاشک و شبه کلام الهي است *

دليل دوم * اثبات ديگر که انجيل کلام خدا است آن تغيّر و توجّه قلب و رفتار آدمي است که در ايماندار بظهور مي رسد چنانکه در فصل چهارم و پنجم اين باب در خصوص آن گفتگو نموديم و تبديل و توجّه مذکوره آن چنان نيست که آدمي محض از چند عادات مذمومه و قبائح و گناهان ظاهري کناره جويد و در حضور مردم خودرا با تمکين آداب و وقار جلوه دهد و حال آنکه باطن او مانند سابق باز بهمان طريق از خواهش و مراد نفساني مملو است بلي بجهت اين گونه تبديل اعانت خدائي لازم نيست زيرا که اين‌را في نفسه خود انسان هم بعمل مي تواند آورد لاکن آن تبديل و توجّه که سابقاً ذکر نموديم که با ايمان آوردن بيسوع مسيح حاصل مي شود چنان است که باطن و ظاهر آدمي‌را بالکلّيه مبدّل مي سازد يعني نخست قلب انسان‌را پاک و صاف نموده بعد رفتار اورا هم تمشيّت مي دهد و

چون این تبدیل مراد و خواهش قلب‌را پاک می سازد و رای آدمی‌را از بدي و گناه برگردانیده بخدا رجوع می کند در آن صورت رفتارش نیز پاک و درست می شود و اورا بی ریا بهر امر خوب می کشد و بدیهي است که این قسم تغيّر و توجّه‌را نه في نفسه خود انسان و نه دیگري در او بعمل می تواند آورد بلکه این توانائي محض در ید قدرت قادر علي الاطلاق است و کتبي که خدا بوساطت آن در آدمي چندین امروا بعمل می آورد باید که کلام خدا باشد * مخفي نماند که در خصوص این گونه تبدیل ظاهري و باطني سواي کتب مقدّسهٔ عهد عتیق و جدید در کتب سایر ادیان چیزي یافته نمي شود آن کتب متابعان خودرا بچنین تغئیر و تبدیل دلالت نمي کنند بلکه محض نظام و آداب و عبادت ظاهري‌را مي آموزند که در اکثر اوقات از آن آداب عبادت ظاهري معاني هم صادر نمي شود و در تعلیمات آنها چنین قوت نیست که قلب و رفتار آدمي‌را اصلاح داده پاک و درست نمایند چنانکه بهمین مطلب احوال آن طوائف شاهدي است کافي و این توانائي محض در تعلیمات انجیل است زیرا که کلام حقیقي خدا آن است و بس *

دلیل سوم * که کتب مقدّسهٔ عهد عتیق و جدید کلام الهي است بیان صفات خدا است بنوعي که در ضمن آیات آنها توضیح یافته و در فصل اول این باب مسطور گشته پوشیده نماند که کتب مقدّسه خصوصاً آن صفات‌را بیان مي سازند که علم آن جهت تحصیل نجات و پاکي دل و نیک رفتار بآدمي ضرور و مفید باشد بنابر این صفات اخلاقي‌را تفصیلاً بیان مي کنند و از صفات ذات که عقل انساني در درک آن عاجز است محض آن قدر بیان گشته است که وابستهٔ تحصیل مطلب مزبور است و آن مطالب که ماوراي این است مستور داشته زیرا که درک ذات پاک الهي بجهت نجات لازم نیست بلکه تفکّر و تلاش در شناختن حال قلب خود و در تحصیل نجات لازم است و کتب مقدّسه خدارا باین صفات

بیان مي سازند که واحد و قدیم و لا تغئیر و تبدیل و قادر و حکیم و خالق آسمان و زمین و حافظ کلّ مخلوقات و قاسم الا رزاق و عالم و عادل و مقدّس و رئوف و اجر دهندهٔ نیک کاران و بازخواست کنندهٔ بدکاران است و خدا در یسوع مسیح پدري است غفور و رحیم و چنانکه محبّت و رحمتش بي نهایت است تقدّس و عدالت اورا نیز پایاني نیست و بنابر مراتب مسطورهٔ گناه و ناپاکي بخدا ابداً مقبول نیست و حکم و ارادهٔ او در خصوص آدمي این است که آدمي ظاهراً و باطناً از ناپاکي گناه پاک و منزّه گشته به بخت ابدي و جلال دائمي برسد و بیان صفات مذکوره بالکلّیه باین مطلب منسوب است که آدمي آنهارا دانسته و فهمیده از گناه دوري جوید و بخدا تقرّب یافته محبّ او گردد * و چون آدمي از عقل خود به بیان کردن این صفات قادر نیست چنانکه از تواریخ معلوم است که هیچ کس حتّي هیچ یکي از حکما و فضلا هم مادامي که از کتب مقدّسه متعلیم نگشته خدارا در صفات مذکوره ندانسته اند پس بیان صفات خدا بدان طریق که در کتب مقدّسه مرقوم گشته دلیلي است واضح و مبیّن که این کتب از جانب خدا است مخفي نماند که اگر کسي بدقّت تمام کتب سائر ادیان‌را بخواند خواهد دانست که بدان صفاتي که خدا در کتب مقدّسه بیان شده است خدارا ندانسته اند و اگرچه در بعضي کتب سائر ادیان چندي از صفات خداي تعالی ذکر شده است یا آنکه محض آن صفات‌را که از موجودات دانسته و بقوّهٔ عقل فهمیده مي شود ذکر کرده اند و یا آنکه از کتب مقدّسه اخذ کرده و نقل نموده اند و این نیز بشخصي که کتب سائر ادیان‌را خوانده معلوم است که بیان صفات ذات‌را مطلب عمده ساخته و صفات اخلاقي‌را باین تفصیل که خدا پاک و مقدّس و عادل است و شخص گناهکاررا مادامي که پاکي قلب‌را تحصیل ننموده است قبول نمي کند بکنار نهاده یا بالمرّه ندانسته اند و از همین سبب منظور امر و نهي آن مذاهب نه در پاکي باطني بلکه محض در پاکي عبادت ظاهر است *

دلیل چهارم * که انجیل کلام الهي است معني عالی و روحاني نصائح و احکام آن است یعني آن آیات انجیل‌را که ما در فصل دوم این باب در مواضعي که درخصوص احکام خدائي گفتگو نموده ایم و آن آیات‌را که در فصل پنجم درباب رفتار مسیحيء حقیقي ذکرکرده ایم اگرکسي آنهارا با دقّت تمام‌خوانده ولجاجت و تعصّب بکنارگذاشته و بکنهء آنها برخورده باشد ازمعاني عالي و روحاني آن آیات تعجّب خواهد بهم رسانید و یقین خواهد کرد که آنها تماماً بخداي پاک و مقدّس لائق و بتعمیر نمودن احوال قلب آدمي بالکلیّه مناسب اند وهمچنین اگر آن شخص بمرتبهء عقل روحاني رسیده باشد اقرارخواهد کرد که این احکام نه احکام آدمي است بلکه درحقیقت احکام و کلام الهامي خدا است زیرا امکان ندارد که آدمي ازعقل خود چنین نصائح و احکام بآن معاني عالي و روحاني‌را چنانکه درانجیل مرقوم گشته بیان سازد چه اکثراحکام و نصائح انجیل با عقل آدمي که از نورخدا منوّر نگشته و بقلب که پاک نشده ضدّ و نا مقبول مي آید چنانکه این قبیل احکام انجیل که حکم شده است که دشمنان خودرا قلباً دوست‌دار و آن کسي که ترا بدي کرده است درعوض آن خوبي کن و با ظالم و شریرمقاومت مکن و بچشم شهوت بزن نگاه مکن که درحکم زناست و کج خلقي کردن با مردمان حکم قتل دارد و هرفکر و خواهش بد گناه است و ازبراي هرحرف نا شایسته خدا بازخواست خواهد کرد و انسان اگرهر امرو حکم خداوندي‌را بجا آورده باشد باز باید بگوید که بندهء بي‌منفعت هستم وثواب وخوبي ندارم بسبب آن که محض آن عمل‌را بجا آورده ام که مرا واجب بود وسائراحکام وتعلیمات و نصائح مانند اینها درانجیل بسیاراست که معانيء عالي آنها ازعقل آدمي بیرون است بمرتبهء که آدمي ازپیش خود اقدام به بیان چنان احکام نمي تواند نمود و مخفي نماند که اگرانجیل‌را با کتب سائرادیان مقابله نمایند معلوم مي گردد که نصائح و احکام بآن معاني عالي و کاملي و روحاني چنانکه در

انجیل می باشند در هیچ یکی آنها یافت نمی شود اگر چنانچه چندی هم یافت شود یقین است که از کتب مقدسه اخذ نموده و نقل کرده اند و اکثر احکام و نصیحت کتب سائر ادیان بآداب ظاهری منسوب اند و بپاکی قلب اصلا رجوعی ندارند نهایت احکام انجیل محض بصفای قلب و نیکی رفتار آدمی منسوب می باشد پس چنانکه از مقابلهٔ تعلیمات و احکام انجیل با تعلیمات و احکام کتب سائر ادیان واضح و آشکار می گردد که انجیل بمراتب از آنها افضل و یقیناً کلام خداست همچنین بهمین طریق از مقابلهٔ آنها نیز معلوم می گردد که کتب سائر ادیان محض کتب جعلی انسانی می باشند و بس

دلیل پنجم * که کتب مقدسه کلام خدا است آن پیشین گوئیهاست یعنی اخبارات قبل از وقوع که در آن کتب مسطور اند و اکثر آن پیشین گوئیها که در خصوص یسوع مسیح در کتب عهد عتیق یافت می شود در فصل سوم این باب ذکر نموده انجام آنهارا ثابت ساخته ایم و سوای آن پیشین گوئیها که اشاره بمسیح می باشند پیشین گوئیهای دیگر هم در کتب مقدسه بسیار هستند که احوالات مستقبلهٔ بنی اسرائیل‌را بیان می کنند و خبر می دهند که بولایات قریبه و بعیده متفرّق خواهند شد و نزد همهٔ طوائف ذلیل و عاجز خواهند بود و دیگر نیز در آن کتب چندین پیش گفتنیها یافت می شود که ادنی و اعلی یافتن طوائف مشهورهٔ بت‌پرستان‌را بیان می سازند و چندین سالها قبل از وقوع جهت ویران و خراب شدن شهر اورشلیم یعنی بیت المقدس و شهر بابل و شهر نینوی و سائر شهرها خبر داده اند و از جمله پیش گفتنیها نیز تسخیر نمودن اسکندر رومی ولایات شام و ایران است که در توریت در کتاب دانیال دو صد سال قبل از وقوع بیان گشته بود و از تواریخ معلوم و آشکار است که همهٔ این پیش گفتنیهای مزبوره بهمان طریق که در ضمن آنها بیان گشته وقوع یافته و بانجام رسیدند و همچنین نیز آن پیش گفتنیها انجام یافته و

روز بروز در انجام هستند که در آنها در باب شهرت یافتن و منتشر گشتن دین مسیحي و زحمت کشیدن حواریون و مسیحیان نخست و ظاهر گشتن پیغمبران کاذب و تعلیم خلاف آنها و بي ایماني که در آخر الزمان ظهور خواهد یافت خبر داده شده است و اگر شخصي اراده نماید که آن پیشبین گوئیها مذکوره را مطالعه نماید بمواضع آیته رجوع نموده همکي آنهارا خواهد فهمید یعني آیهء ۲۴ فصل ۲۱ لوقا و آیات ۳۱ الي ۳۳ فصل ۲۶ کتاب ۳ موسي و دیگر همگي فصول ۷ و ۸ و ۱۱ و ۱۲ دانیال و تمامي فصلهاي ۴۶ الي ۴۹ یرمیا و آیات ۱۵ الي آخر فصل ۲۴ کتاب ۴ موسي و آیات ۱۲ الي ۴۴ فصل ۱۹ لوقا و تمامي فصل ۵۰ یرمیا و همگي فصل ۳ ناحوم و ایضاً آیات ۵ الي ۸ و ۲۰ الي ۲۲ فصل ۸ دانیال و ابواب ۱۳ الي ۲۳ اشعیا و دیگر آیات ۳۱ الي ۳۳ فصل ۱۳ متّي و ایضاً آیهء ۱۴ فصل ۲۴ متّي و آیهء ۱۶ فصل ۱۰ یوحنّا و آیات ۱۰ و ۱۱ فصل ۲ نامهء باهل فیلیپي و ایضاً آیات ۱۶ الي ۲۲ فصل ۱۰ متّي و ایضاً آیهء ۲۴ فصل ۲۴ متّي و آیات اول الي ۳ فصل ۴ نامهء اول به تمیوتیوس و ایضاً آیات اول الي ۷ فصل ۳ نامهء دوم به تمیوتیوس و گذارشاتي که بعد از چندین صد سال وقوع یافته و اتفاق بیفتد واضح است که بدانستن و بیان نمودن چنین گذارشات قبل از وقوع محض خدا قادر است و بس و کتبي که اینچنین گذارشات و اخبارات قبل از وقوع در آنها مسطور گشته باشد و بهمان طریق که خبر داده شده وقوع و انجام یابند پس در این صورت بالکلیّه آشکار و بدیهي است که چنین کتب کلام خدا مي باشند

دلیل ششم * که کتب عهد عتیق و جدید کلام خدا است آن معجزات کثیره و مشهوره است که از یسوع مسیح و حواریانش بظهور رسیده و در آیات انجیل مفصّل بیان و مسطور شده اند لاکن چون معجزات مسیح بمتابعان محمد معلوم است و ایشان قائل معجزهٔ مسیح هستند و در

فصل سوم مختصرا ذکر آنها کرده ایم لهذا در این جا از بیان آنها دست
کشیده معجزات حواریان‌را در فصل آینده ذکر خواهیم نمود

دلیل هفتم * که انجیل و دین مسیحیه حق و از خدا است قیام و عروج
مسیح است مسیح جان خودرا در راه ما گناهکاران کفاره و فدیه کرده بر
صلیب مُرد و دفن گشته در روز سوم از قبر قیام نمود چنانچه او خود از
پیش خبر داده بشاگردان خود فرموده بود که اینک باورشلیم می‌رویم
و فرزند انسان بدستهاي کهنه و نویسندگان تسلیم کرده خواهد شد و ایشان
حکم بقتل وي خواهند نمود و بجهت استهزا و ضرب و صلب بقبایلش خواهند
سپرد و در روز سوم خواهد برخاست (باب ۲۰ متي آیه ۱۸ و ۱۹) و بعد از
قیام باز مدت چهل روز در دنیا مانده و خودرا بر شاگردان خود نمودار
ساخته آنهارا تعلیم داد و مطلب مرگ و قیام خود بآنها زیاده‌تر بیان
و عیان کرده در آخر روبرو ایشان بر ابري سوار شده باسمان عروج فرمود
حال این یک معجزهٔ خاص است که سواي حضرت مسیح در کسي دیگر
بظهور نیامده است بعضي از پیغمبران مرده‌را زنده کردند لاکن هیچ یک از
آنها از قبر قیام نه نموده است و ظاهر است که اگر مسیح برحق نبود
و مرگ او مرگ کفاره و فدیه نمي بود خدا اورا قیام نمي باخشید و او
باسمان عروج نمي کرد لهذا قیام و عروج مسیح دلیل قوي است براي
حقیت مسیح و سچاي دین مسیحه

دلیل هشتم * که انجیل کلام الهي است مشهور و منتشر گشتن تعلیم
آنست باین قسم که هر چندي که تعلیم انجیل بآن عقلي که از نور خدا
منوّر نگشته نا مقبول و بیگانه مي نماید و بخواهش و راي قلبي که از لوث
نفساني پاک نشده است نا موافق و ضد مي آید و خلاف همهٔ مذاهب
آن حال بود که تعلیم انجیل درمیان آنها شهرت یافته و منتشر گردید
و باوجودیکه اشخاص وعظ کنندهٔ تعلیم انجیل اشخاص بي علم و بي شهرت
و بي دولت و بي حکومت بودند و مردم نیز بقبول کنندگان انجیل بسیار

زحمت و اذیت دادند بمرتبهٔ که مال و املاک ایشان‌را ضبط نموده حتّي اکثر آنهارا بقتل رسانیدند باوجود این همهٔ مرارتها بازاشخاص بسیار تعلیم انجیل‌را قبول نمودند چنانکه در اندک زماني در اکثر ولایات مشهورهٔ آن ایام مثل شام و مصر و یونان و اطالیه وغیره تعلیم آن بمرتبهٔ شهرت نمود که اکثر اهل آن ولایات از مذهب قدیمي خود شان دست کشیده معتقد انجیل گردیدند چنانچه دین مسیحي بر مذهب بت‌پرستان غلبه و فوق کلّي یافت و غلبهٔ دین انجیل بمذاهب آن ایّام نه بحیله و تدبیر ویا بجبر و زور ویا بقوّت شمشیر بلکه محض بوعظ انجیل بود و بس و بدیهي است که اگر چنانچه خدا بقلب شنوندگان کلام انجیل باطناً توفیق و نور هدایت نمي بخشید و ظاهرا نیز بعلامات و معجزات بوعظ تعلیم انجیل قوّت نمي داد هر آئنه دین مسیح بمذاهب آن ایّام غالب نمي آمد و همین امداد و اعانت واضح که خدا باین نحو بوعظ انجیل نموده است دلیلي است آشکار و یقین که انجیل في الحقیقت کلام خدا است زیرا ظاهر است که خدا بوعظ و تعلیم خلاف ابداً چنین اعانت و امداد نخواهد کرد نهایت در فصل آینده مجال و فرصت یافته در خصوص این مطلب زیاده گفتگو خواهیم نمود *

خلاصه از مطالبي که تا حال در خصوص تعلیمات کتب مقدّسه ذکر یافته است واضح و آشکار مي گردد که تعلیمات کتب مذکوره همان شروطرا بانجام مي رسانند که ما از براي ثبوت الهام الهي در دیباچه ذکر نمودیم و بنابراین دلائلي که از تعلیمات و مطالبات انجیل صادر و از پیش گفتنیها و معجزات و از طریق منتشر گشتن آن ظاهر مي شود از همگي آنها به یقیني تمام از خدا بودن انجیل آشکار و ثابت مي گردد پس ای شخص محمدي و مطالعه کنندهٔ این رساله اگر قلب تو در حضور خدا صاف و درست باشد و احوال باطني خودرا دریافتهٔ و از گناهان خود مایوس گردیده طالب نجات باشي امکان ندارد که کلام و تعلیم انجیل ترا شیرین و مقبول نیاید

زيرا که انجيل نه محض طريق نجاتترا بتو معلوم مي سازد بلکه قدرت رفتن راه نجاتترا نيز بتو ارزاني مي دارد وترا يقيناً ببهشت دائمي مي رساند پس باب قلب خودرا بجهت دخول سخنان و تعليم انجيل مسدود منما بلکه بگذار که سخنان توفيق آور انجيل و خبر نجات يسوع مسيح بقلب تو داخل شوند و از خدا استدعا نما که بوسيلهٔ روح القدس آنهارا در قلب تو ثبت و محکم گرداند چنانکه تو هم ايمان آورده در برکات و نعمات نجات مسيح شريک شوي و الا اگر چنانچه بسخنان و تعليمات انجيل مخالفت ورزيده آن نجاتترا که بوساطت يسوع مسيح بجهت گنهکاران حاصل گشته است ردّ نمائي دانسته و آگاه باش که در آن حال عفو و نجات نخواهي يافت زيرا بنابر کلام الهي شافع مذنبين مسيح است و بس و در روز جزا بسبب آنکه بمسيح ايمان نياوردهٔ بعذاب جهنم گرفتار خواهي شد واگر چنانچه نمي خواهي که الحال يسوع مسيحرا واسطه و رهانندهٔ خود بداني و بشناسي لابداً در روز باز پسين اورا ديوان کنندهٔ خود خواهي يافت چنانکه خود مسيح در آيهٔ ۶ فصل ۱۴ يوحنّا فرموده است که من راه و راستي وحياتم هيچ کس بنزد پدر بغير از وسيلهٔ من نمي آيد و ديگر در آيهٔ ۱۲ فصل ۴ اعمال حواريان مرقوم است که (سواي يسوع مسيح) با کس ديگر نجات نيست زيرا که در زير اسمان نامي ديگر نيست که بانسان داده شده باشد که ما بسبب آن نجات توانيم يافت و ديگر در آيهٔ ۳۶ فصل ۳ يوحنّا مسطور است که آن کس که به پسر ايمان آورده است زندگاني جاويدان دارد و آن کس که سخن پسررا نمي شنود زندگانيرا نخواهد ديد بلکه غضب الهي بروي مي ماند وديگر در آيات ۶ الی ۹ فصل اول نامهٔ دوم به تسلينيقيان مذکور است که اين است انصاف نزد خدا که معذبين شمارا از راه قصاص عذاب نمايد و شمارا که مظلومانيد راحت بخشد با ما در وقت ظهور يسوع خداوند با فرشتگان قدرتش از آسمان در آتش مشعل منتقم از آناني که خدارا نمي شناسند و آناني که

مژده (یعني انجیل) خداوند ما یسوع مسیحرا اطاعت نمي نمایند و ایشان از حضور خداوند و جلال و قدرتش بقصاص هلاکت ابدي خواهند رسید واستدعاي ما از درگاه خدا این است که مطالعه کننده این رساله از بي ایماني و از عقائب مهیب آن برکنار بوده ایمان نجات آورا تحصیل نماید *

فصل هفتم

در بیان این که تعلیم انجیل در ابتدا بچه طریق مشهور و منتشر گردید

اگرچه تا حال در این باب دوم به بیان تعلیمات عمده انجیل اقدام نمودیم نهایت در این فصل مشهور گشتن انجیلرا بیان خواهیم نمود و در خصوص نخستین واعظان انجیل که عبارت از حواریون یسوع مسیح باشد گفتگو خواهیم کرد و هر چندي که ذکر این مطالب در این باب مناسبتي کلّي ندارد لیکن چون محمدیان باحوالات حواریون بلدیّت و آشنائي ندارند پس از براي آنکه از احوال حواریون درست اطلاعي بهم رسانند این فصلرا باین باب ضمّ نمودیم * و مطالب فصل از این قرار است که هنگامي که یسوع مسیح بتعلیم دادن و معجزه نمودن آغاز کرد در آن حال دوازده نفر اشخاص عوامرا از خلق برگزید که گویا کتب ناطقه اش باشند یعني بعد از صعودش درباره او شهادت داده اعمال و تعلیمشرا در تمامي دنیا وعظ دهند بنابر این دوازده نفر مذکوررا که شاگردان و حواریون او نامیده شده اند همیشه در نزد خود نگاه مي داشت که باعمال و معجزات و تعلیم او شاهد باشند علي الخصوص مدّعاي او این بود که تعلیم خودرا بایشان بفهماند و حالي نماید و وقتي که زمان توقّف او در دنیا باتمام مي رسید در آن

حال بایشان فرمود که در بارهٔ او گواهي دهند و تعلیمش‌را در تمامي عالم
بیان نموده منتشر سازند چنانکه در آیهٔ ۲۷ فصل ۱۵ یوحنّا مسطور است
که مسیح گفت که شما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از آغاز شما با
من بوده اید و بعد از قیام وقتي که مسیح در حضور شاگردان خود بآسمان
عروج مي نمود همان فرمایش‌را مکرّر نمود چنانکه در آیهٔ ۱۸ فصل ۲۸
متّي و در آیات ۱۵ و ۱۶ فصل ۱۶ مرقس و در آیهٔ ۲۰ فصل ۲۸ متّي مرقوم
است که آخرین کلام و وصیّت او این بود که تمامي قدرت در اسمان
و زمین بمن عطا شده است پس بهمگي جهان رفته جمیع خلائق‌را باین
مژده ندا نمائید که هرآنکو ایمان مي آرد و غسل تعمید مي یابد ناجي
خواهد شد لیکن آنکه ایمان نمي آرد براو حکم خواهد شد و آنهارا بمحافظت
کردن هرآنچه شمارا فرمودم امر نمائید و اینک دایم تا انقضاي جهان با شما
مي باشم × و تا قادر گردند که احکام مزبوره بعمل آورند یسوع مسیح وعدهٔ
اعانت کننده و تسلّي دهنده که روح راستي یعني روح‌القدس است
بایشان داده گفت که او بشما رسیده شمارا براستي خواهد کشید و اگر
یکي از اعمال و سخنان و تعلیمات مرا فراموش نموده باشید او بذهن شما
آورده خاطرنشان شما خواهد ساخت و سخنان و تعلیم مرا دیگر زیاده بشما
واضح و بیان خواهد نمود و شمارا بسخن آورنده او خواهد بود و خبر امورات
آینده و قوّت معجزه‌را بشما خواهد داد چنانکه در آیات ۷ و ۱۳ و ۱۴ فصل
۱۶ یوحنّا مسطور است که مسیح بحواریون فرمود که بشما راست مي
گویم که شمارا مفید است که من بروم که اگر من نروم آن تسلّي دهنده
بنزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم اورا بنزد شما خواهم فرستاد چون او یعني
روح راستي بیاید او شمارا بتمامي راستي ارشاد خواهد نمود زیرا که او از
پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هرانچه مي شنود خواهد گفت و
شمارا بآینده خبر خواهد داد و او مرا جلال خواهد داد و ایضاً در آیهٔ ۲۶
فصل ۱۴ یوحنّا مذکور است که یسوع گفت آن تسلّي دهنده یعني

روح‌القدس که پدر اورا باسم من خواهد فرستاد همان شمارا هر چیز خواهد آموخت و هر چه من شمارا گفتم بیاد شما خواهد آورد و دیگر در آیهٔ ۲۰ فصل ۱۰ متّي مرقوم است که شما متکلّم نیستید بلکه روح والد شما است که در شما تکلّم مي نماید وایضًا در آیهٔ ۸ همین فصل مسطور است که مسیح بحواریون امر فرموده که بیماران‌را شفا بخشید و ابرص‌را طاهر سازید و مردگان‌را بر خیزانید و جنیّان‌را اخراج نمائید چنانکه بي تکلّف یافته اید بي تکلف به بخشید خلاصه از این سخنان بالتّمام معلوم مي شود که روح‌القدس که مسیح قبل از عروج بحواریون وعده داده بود آنهارا بمرتبهٔ رسالت خواهد رسانید و هم بایشان قدرت اظهارمعجزه خواهد داد تا آن که باین علامتها معلوم گردد که حواریون رسولان خدا مي باشند * وهمین حواریون بعد از عروج یسوع مسیح بنابر امري که در آیهٔ ۴۹ فصل ۲۴ لوقا و در آیهٔ ۴ فصل اول اعمال حواریون مرقوم است بانتظار روح‌القدس موعوده در شهر اورشلیم ماندند و پنجاه روز بعد از قیام مسیح که روز دهم عروج باشد در هنگامي که همگي حواریون بجهت دعا نمودن جمع شده بودند ناگاه بطور عجیب وغریبي روح‌القدس موعوده بایشان رسید چنانکه در آیات اول الی ۴ فصل ۲ اعمال حواریون نوشته شده است که چون روز پنجاهم رسید همگي باتفاق یک جا بودند ناگاه صدائي چون صداي باد شدید که مي وزید از آسمان آمد و همهٔ آن خانه‌را که در آنجا نشسته بودند پر کرد و زبانهاي شگافته شده چون زبانهاي آتش بر آنها آشکارا گردید و بر هر یکي از آنها بنشست و همگی ایشان بروح‌القدس مملو گشتند و بزبانهاي مختلف بنوعي که روح بآنها قدرت تکلّم بخشیده بود آغاز گفتن کردند وما بقي این فصل هم شامل این مطلب است و بعد از این با قدرت روح‌القدس چنانکه یسوع وعده داده بود حواریون معجزات بسیار ظاهر نموده اند یعني به بیماران شفا و بشلان رفتار و بمردگان زندگاني بخشیدند بطریقي که در آیات اول الی ۱۱ فصل ۳ اعمال حواریون مسطور است که پطرس حواري

باسمِ یسوع مسیح شخص شلي‌را برفتار آورد و در آیات ٣٢ الی ٣٣ فصل ٩ ایضاً ذکر شده است که حواري مذکور اینیاس نامي‌را که مدّت مدیدي مریض بود شفا داد و یک زن بیوهٔ که مرده بود از برکت دعاي او حیات یافت و دیگر در آیات ١٢ الي ١٦ فصل پنجم اعمال حواریون مذکوراست که پطرس حواري به بسیار بیماران شفا داده و مردم مریضان خودرا در کوچها مي نهادند که هنگام عبور پطرس سایه اش بر آنها افتاده شفا یابند چنانکه بهر کسي که افتاد شفا یافت و بجهت پولس حواري در آیات ٨ الی ١٠ فصل ١٤ اعمال حواریّون ذکر کننده است که شل مادر زادرا بیک کلمه شفا داد و در آیات ٨ و ٩ فصل ٢٨ مذکور است که در یک جزیرهٔ ببرکت دعا و دست خود به بسیار بیماران شفا بخشید و در آیات ١١ و ١٢ فصل ١٩ مرقوم گردیده است که خدا بر دست پولس معجزات باهره ظاهر گردانید بحدي که مردم دستمال و دامن رختهاي اورا آورده بر بیماران خود مي نهادند و امراض از ایشان رفع مي شد و روحهاي شریر (یعني اجنّه) از آنها بیرون مي رفت ودر آیات ٩ و ١٠ فصل بستم مسطور است که پولس حواري در شهر طرواس مردهٔرا باز زنده نمود و هر چه که بجهت معجزات پطرس و پولس در این جا ذکر گشت بسائر حواریون نیز منسوب است زیرا که روح‌القدس بلا تفاوت بهمکي ایشان رسیده بود و در آیهٔ ٤٣ فصل دوم و در آیهٔ ١٢ فصل ٥ اعمال در خصوص همه ایشان گفته شده است که از حواریون معجزات و علامات و غرائبات و عجائبات بسیار صدور یافت * و روح‌القدس بآن مرتبه بآنها رسیده و قوّت معجزه کرامت فرموده بود که حواریون بر ایمان آورندگان دست نهاده قوّت روح‌القدس و قدرت معجزه‌را بایشان مي توانستند داد چنانکه در آیهٔ ١٧ فصل ٨ اعمال حواریون مرقوم است که پس آنها (یعني پطرس و یوحنّا حواري) دستهارا بر ایشان (یعني بر ایمان آورندگان) گذاشتند و ایشان روح‌القدس‌را یافتند و در آیهٔ ٦ فصل ١٩ اعمال حواریون نوشته شده است که چون پولس

بر آنها (یعني بر ایمان آورندگان) دست نهاد روح‌القدس بر آنها آمده آغاز تکلّم بزبانهای مختلفه نمودند خلاصه از آیات مذکوره بالتّمام ظاهر و ثابت مي گردد که حواریون صاحب معجزه بوده و مرتبهء رسالت داشته اند *

و همچنین روح‌القدس در حین موعظهء تعلیم مسیح بحواریون بآن مرتبه اعانت نمود که آنهارا به تکلّم آورنده روح‌القدس بوده است و هرچه که او بایشان الهام نموده و مي فهمانید همان‌را مي گفتند و مي نوشتند و در این خصوص خود شان نیز اقرار مي نمایند چنانکه در آیات ۱۲ و ۱۳ فصل ۲ نامهء اول باهل قرنتس مرقوم است که ما نیافته ایم روح دنیائي‌را بلکه روح خدائي‌را تاکه درک نمائیم آن چیزهائي‌را که خدا بما عطا نموده است و بآن چیزها تکلّم مي نمائیم نه بکلام پرداختهء حکمت انساني بلکه بآن کلام که روح‌القدس آموزد و دیگر در آیهء ۱۸ فصل ۱۵ نامهء باهل روم پولس حواري مرقوم داشته که مرا آن جرات نیست که تکلّم نمایم جز بآنچه مسیح بوساطت من براي اطاعت قبائل امر کرده است قولاً و فعلاً و دیگر در آیهء ۱۳ فصل ۲ نامهء اول به تسلینیقیان مذکور است که پولس مي گوید از این روست که ما پیوسته خدارا شکر مي نمائیم که چون آن کلامي‌را که از ما شنیدید که کلام خدا است چون کلام خلقش نپذیرفتید بلکه چنانچه في الحقیقت مي باشد کلام خدایش یافتید که شما مومنان‌را موثر است پس در این صورت نه آنکه حواریون در اوقات تعلیم دادن سخنان و افکار خود شان‌را گفته و اظهار نموده باشند حاشا بلکه في الحقیقت تعلیم و احکام مسیح‌را بیان نموده اند و بهمین جهت تعلیمات و سخنان خود شان‌را که گفته اند و کتبي‌را که تصنیف نموده و در آنها یعني در انجیل تعلیمات و احکام یسوع مسیح‌را مرقوم داشته اند بعینه تعلیم مسیح و کلام خدا است و بنابر این خود یسوع مسیح در آیهء ۱۶ فصل ۱۰ لوقا مي فرماید که آن کس که قبول کند شمارا مرا قبول کرده است و آن کس که تحقیر کند شمارا تحقیر کند مرا و آن کس که تحقیر کند مرا تحقیر کند آن کس‌را

که مرا فرستاده است لهذا حواریون خود شان‌را رسولان مسیح و خدا می نامند چنانکه در آیهٔ اول فصل اول نامه اول باهل قرنتس و دیگر در آیهٔ اول فصل اول نامهٔ بگلتیان و دیگر در آیهٔ اول فصل اول نامهٔ اول پطرس و در آیهٔ اول فصل اول نامهٔ یعقوب ذکر گشته است پس از آیات مذکوره واز آن معجزات کثیرهٔ که از ایشان بصدور پیوسته بی شک و شبه معلوم و یقین است که حواریون رسولان خدا و واعظان کلام او بند و در مرتبهٔ پیغمبری بلکه زیاده‌تر از آن هم بوده اند باین معنی که اگرچه در پیغمبران سلف نیز قوّت و قدرت روح‌القدس بود لیکن آنها آن قوّه‌را نداشتند که قوت روح‌القدس‌را باحوال دیگری نیز شامل سازند نهایت این مرتبهٔ بحواریون کرامت شده بود چنانکه سابقاً ذکر نموده ایم × و دیگر قدرت خداوندی از سخنان و اعمال و معجزات ایشان بآن مرتبهٔ ظاهر گشت که موعظهٔ ایشان چنان بقلب مستمعان اثر نمود که در اندک زمانی هزاران هزار خاص و عام از گناه برگشته بخدا رجوع کردند و از بت‌پرستی دست کشیده بعبادت خدای یگانه پرداختند چنانچه این چنین اعمال‌را خدا بوساطت پیغمبران سابق بعمل نیاورده بود × وجهت این معجزات و اعمال حواریون عالمان سلف مسیحیان نیز در کتب خود شان خبر داده اند و هم یهودیان در کتاب مشهور خود شان که مسمی به تلمود است و نیز چندی از علمای بت‌پرستان که در ایّام حواریون وما بعد بودند از آن جمله سلسوس و یولیان و پلینیوس و تاظیتوس ازمعجزات وگذارشات مسیح و حواریون و از منتشر گردیدن دین مسیح که خاص و عام وطوائف کثیرهٔ آن زمان آن دین‌را قبول کردند در کتب خود شان خبر داده اند و در قرآن نیز حواریون مسیح ملقّب برسولان خدا گشته اند چنانکه در سورة الصّف نوشته شده است که قال عیسی بن مریم للحواریین من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله یعنی یسوع ابن مریم بحواریون گفت که آیا در امور الهی کیان بمن اعانت کننده اند حواریون گفتند

که ما اعانت کنندگان خدائیم و دیگر در سورهٔ یس گفته شده است که
و اضرب لهم مثلا اصحاب القریة اذا جاءها المرسلون اذ ارسلنا الیهم اثنین
فکذبو هما فعززنا بثالث فقالوا انا الیکم مرسلون قالوا ما انتم الا بشر مثلنا
وما انزل الرحمن من شئي ان انتم الاّ تکذبون قالوا ربنا یعلم انا الیکم لمرسلون
ایضاً و جاء من اقصا المدینة رجل یسعي قال یا قوم اتبعوا المرسلین و ایضاً
و هم مهتدون۔ یعني نقل اهل آن شهررا وقتي که رسولان بآنجا آمدند
بایشان مفهوم ساز که وقتي که ما دو نفررا بآنها فرستادیم و ایشان‌را کاذب
دانستند ما آنهارا باسیّمي مقوّي ساختیم و گفتند که ما في الحقیقت
بجهت شما رسولانیم آنها گفتند که شما علاوه نیستند مگر مانند ما بشر و
خدا هیچ چیزي بشما نازل ننموده است شما محض فریبنده اید آنها گفتند
که ربّ ما میداند که ما في الحقیقت بجهت شما رسولانیم و از محلّهٔ بعیدهٔ
شهر کسي دوان آمده گفت که ای مردمان متابعت رسولان نمائید که
آنها هدایت یافتگانند مفسّرین قرآن مثل قاضي بیضاوي وغیرهٔ چنین مي
گویند که این رسولان حواریون مسیح اند و آن شهري که ایشان بآن جا
فرستاده شده بودند شهر انطاکیه است که در آنجا از ایشان معجزهٔ واقع
گشت حتّي مرده‌را هم حیات بخشیدند و مي گویند که اسامي این دو
نفر یوحنّا و پولس و نام سومي شمعون پطرس بود حال هر چندي که در
این مواضع قرآن اختلاف چندي هست باز آن قدر آشکار است که در
آن بحواریون رسولان خدا گفته مي شود بنابر این مي بایست که قبول
کنندگان قرآن آنهارا در ان مرتبه بدانند * پس از مطالب آیات و دلائل
مذکورهٔ که در خصوص حواریّون و مراتب رسولیّت آنها ذکر نمودیم واضحاً
ثابت گردید که آنها رسولان خدا بوده اند *

چون از اثبات مرتبه و رسالت حواریون فراغت و اتمام حاصل آمد
اکنون بذکر کیفیّت وعظ و منتشر گشتن انجیل که بوسیلهٔ حواریّون بعمل
آمده اقدام مي نمائیم باین طریق که در حین موعظهٔ تعلیم مسیح مدّعاي

ایشان شهرت یافتن و بزرگي نمودن نبوده است و ایمان آورندگان‌را بجهاد ترغیب و تکلیف نمي کردند که با ضرب شمشیر تعلیم انجیل‌را مشهور و منتشر سازند بلکه تحمّل جبر و ظلمرا بخود قبول مي نمودند و در راه وعظ انجیل سختي بسیار و زحمت بي شمار مي کشیدند چنانکه اکثر حواریون در راه وعظ انجیل شهید شدند و بایمان آورندگان نیز بتاکید تمام نصیحت مي دادند که مبادا بزحمات و مصائب مخالفت نمائید بلکه بجهت خاطر مسیح با صبر و خوش حالی تمام همگي‌را متحمّل شوید × و دیگر در وعظ انجیل مقصود و مطلوب حواریون این نیز نبود که با عبارت رنگین و فصاحت شیرین و الفاظ دل نشین غالب مستمعان کردند که باین طریق شنوندگان‌را از تشخیص معاني کلام باز داشته و در استفهام معني حقیقي آن کلام مشتبه سازند بلکه مطلب آن واعظان این بود که از عبارت پردازي و رنگیني کلام دست کشیده تعلیم انجیل‌را با زبان و الفاظ واضحه و مبیّنه بیان کنند که باین طریق خاص و عام معاني آن‌را فهمیده قوّت تعلیم انجیل بر مستمعان زیاده اثر کند چنانکه در همین خصوص پولس حواري در آیات اول الي ٥ فصل ٢ نامهٔ اول باهل قرنتس نوشته است که من ای برادران چون بنزد شما آمدم نیامدم با فضیلت کلام و حکمت بلکه تا شمارا از علام خدا آگاه سازم زیرا که عزم من چنین بود که چیزي ندانم در میان شما جز یسوع مسیح و همان‌را مصلوب و من در ضعف و ترس و لرزش بسیار نزد شما مي بودم و کلام من و نداي من بسخنان دل‌پسند حکمت انساني نبود بلکه ببرهان و تاثیر روح بود تا که نباشد ایمان شما در حکمت انساني بلکه در قدرت خدائي باشد بنابراین حواریون نیز بتحریک و الهام روح القدسي انجیل‌را همچنان واضح و بعبارت عوام فهم نوشته اند که حقیقت و قدرت خداوندی بالکلیّه بمطالعه کنندگان معلوم گشته بقلب شان بنشیند × و دیگر حواریون باین هم رجوع نکرده اند که تعلیمات و احکام‌را بر حسب خواهش نفساني مردم بیان نمایند و یا

آدمي‌را امید لذّت و دولت و بزرگي دنیوي دهند که بدین طریق اورا بسوي انجیل مائل نمایند بلکه برعکس این آن تعلیمات یسوع مسیح‌را نیز که بشخص نفساني و بخواهش قلب او بالمرّه ضد اند واضحاً بمستمعان بیان کرده و این تکلیف‌را هم بایشان نمودند که اگر تعلیم مسیح‌را قبول نمایند لازم است که تمامي خواهشهاي نفساني و همه هوسهاي بدرا ترک و انکار نموده و از عیش و عشرت دست بردار گشته بعلّت ایمان آوردن بانجیل بر تلف گشتن مال و منال و رسوا گردیدن و زحمات کشیدن راضي باشند حتّي قتل‌را نیز بخود شان قبول نمایند و بایمان آورندگان محض این مژده‌را دادند که بسبب ایمان آوردن بیسوع مسیح از گناه نجات یافته رضاي خداوندرا خواهند یافت و بسعادت ابدي خواهند رسید و روح القدس بآنها اعانت خواهد نمود که با قدرت او بقبول نمودن و کشیدن آن زحمات توانائي بهم خواهند رسانید * و قطع نظر از اینها حواریون صاحب حکم و دولت و شهرت نبودند و سواي یکي از آنها درعلم و سواد نیز چندان سر رشته نداشتند و وعظ انجیل‌را نه این که محض درمیان طوائف نادان و نافهم مي‌کردند بلکه درهمان ولایات و شهرهاي که اهل آنها نسبت بسائر طوائف آن ایّام درعلم و کمال ترجیح کلّي داشتند وعظ انجیل‌را بیان مي ساختند پس در این حال بنابر نظر عقلي آیا بخیال که مي رسید که حواریون بطریق و وسائل مذکوره تعلیم انجیل‌را که بخواهش قلب انساني و بتمامي مذاهب و عادات اهل آن ایام مخالفت کلّي داشت در دنیا منتشر و مشهور خواهند ساخت و مردم‌را بایمان خواهند آورد نهایت حواریون بخدا امید بسته در اورشلیم یعني درهمان شهري که یسوع مسیح‌را مصلوب ساختند باوجود دشمني اهل آن شهر باز درهمان جا آغاز وعظ انجیل نمودند و اینک درهمان موعظهٔ اول سخنان ایشان در قلوب مستمعان چنان تاثیر نمود که سه هزار کس از یهودیان بمسیح ایمان آوردند و بعضي از این اشخاص ایمان آورنده آنها بودند که در مصلوب گشتن مسیح یاري

نموده بودند و بعد از آن ایّام نیز با موعظهٔ حواریون بسیاري از یهودیان بسوي توبه و ایمان گرائیدند چنانکه در اندک زماني هزاران هزار نفس از یهود بانجیل ایمان آورده از ورطهٔ هولناک رهائي یافته در طریق نجات ثابت قدم گشتند و در تمامي ولایات یهودیه جماعت مسیحي ظهور یافته و بر قرار گردیدند پس جمعیتي که نخست بمسیح ایمان آوردند اکثر آنها از طوائف یهود بودند * و بعد از این حواریون بنابر امر مسیح بجهت وعظ انجیل باطراف و اکناف متفرق گشته بسائر طوائف انجیل‌را موعظه کردند و در آن هنگام بهر جائي که رسیده و تعلیم انجیل‌را بیان مي ساختند اشخاص کثیر بانجیل ایمان مي آوردند بمرتبهٔ که هزاران هزار کس از خاص و عام و از عالم و فاضل بُت‌پرستان بخوبي و خوشي تعلیم انجیل‌را قبول نموده پي‌روي کردند بطریقي که در همان ایّام حواریون در شهرها و دیهات و ولایات شام و روم و مصر و ایتلیا جماعت و ملّت مسیحي بر قرار گشتند و بعد از وفات حواریون در همان ولایات و در سائر اطراف و اکناف تعلیم انجیل زیاده‌تر مشهور و منتشر گشت و مسیحیان بمرتبهٔ ترقّي یافتند که عظیم‌ترین سلاطین عالم یعني شهنشاه آن ایّام که در ولایت ایتلیا مسکن داشت باین تشویش افتاد که مبادا عاقبت الامر دین مسیحي قوّت یافته مذاهب بت‌پرستان‌را باطل و پایمال سازد پس دست تطاول کشاده بر مسیحیان ظلم و بیداد آغاز نهاد چنانکه بنابر فرمان و اشارهٔ او مال و منال مسیحیان‌را ضبط نمودند و آنهارا به حبس‌خانها انداختند و زجر بسیار و انواع زحمت و آزار نمودند و در پیش جانوران درنده انداختند و زنده زنده جسد شان‌را سوزانیدند و بقتل رسانیدند چنانکه با این زحمات گوناگون هزاران هزار کس از مسیحیان بقتل رسیده و در راه دین شهید شدند * و اینگونه عذابهای شدیدرا نه این که محض در چند سالي یا در عصر یک پادشاه دیده و کشیده باشند بلکه تا مدّت سه صد سال متحمل زحمات مذکوره شدند و در این مدت طویل بت‌پرستان بهر طریق امتحانها بعمل

آوردند و سعیهاي تمام نمودند که دین مسیحي‌را منهدم و برطرف سازند اما هرچندیکه بجهت متزلزل ساختن و رخنه نمودن و برطرف گردانیدن دین مسیحي بمسیحیان عذابهاي گوناگون رسانیدند لیکن مسیحیان بازمانند قلعهٔ محکم نا قابل الفتح در محاصرهٔ این مصائب خود داري نموده مداومت کردند چنانکه بدین طریق کلام مسیح انجام یافت که در آیهٔ ۱۸ فصل ۱٦ متّي فرموده است که درهاي جهنّم (یعني قوّت و قدرت شیطان) بروي (یعني بر جماعت مسیحي) استوار نخواهد بود و هر قدر که مسیحیان‌را زیاده زحمت مي رسانیدند و مقتول مي ساختند بآن مرتبه زیاده‌تر اشخاص از بت‌پرستان دین مسیحي‌را قبول مي نمودند چنانکه فیما بین این زحمات عدد ایشان یوماً فیوماً درتزاید بود و زحمات و عذابهاي مذکوره‌را مسیحیان با صبربسیار مي کشیدند چنانکه در هیچ وقتي طغیان نکردند که بزور و شورش خود شان‌را از این زحمات برهانند یا حکام بت‌پرست‌را که بایشان آن قدر رنج و زحمت مي رسانیدند اخراج نمایند . و حال آنکه این امر بجهت ایشان محال نبود زیرا که درآن اوان در اکثر ولایات مسیحیان با بُت‌پرستان درعدد و زور برابر بودند بلکه در بعضي بلاد زیاده از بُت‌پرستان بودند باوجود این بشورش و زور اقدام ننمودند بلکه بهمین نوع یعني با عذاب کشیدن و ظلم‌را قبول نمودن دین مسیحي بر مذاهب بُت‌پرستي فائق گشته فتح عظیم و غلبهٔ کامل یافت چنانکه در اواخر ایّام مذکور قسطنطین که پادشاه آن عصر بود و دراکثر بلاد فرمان او جریان داشت و در ولایت روم مي نشست بیسوع مسیح ایمان آورد و اکثر بت‌خانها مبدّل بکلیسیها گردید و رونق بازار بت‌پرستي کاسد گشته درتمامي ولایات آن پادشاه مذهب مسیحیّه رواج یافت * مخفي نماند که این امر نچنان امریست که در قوّت و قدرت آدمي بوده باشد بلکه استقرار و رواج چنین امر محض از جانب خداي قادر علي الاطلاق است و بس پس بهمین علّت مشهور گردیدن و برقرار شدن دین مسیحي

بطریق مذکور دلیلي است معتبر که انجیل کلام خدا است وهم واعظان نخست انجیل یعني حواریّون رسولان خدا بوده اند زیرا که اگر چنانچه آنها في الحقیقت رسولان خدا نمي بودند و تعلیم آنها نیز کلام و حکم خدا نمي بود هرآئنه خدا این امررا بوسیلهٔ آنها بعمل نمي آورد و در هنگام موعظ بطریق مذکور بایشان یاوري نمي نمود و چنانکه دین مسیحي در تعلیم از تمامي ادیان اعلاتر است بهمان طور طریق مشهور و منتشر گشتن آن نیز از طریق مشهور گردیدن سایر ادیان برتر و اعلا است *

بعد از ایّام مذکور دین مسیحي دیگر زیاده مشهور و منتشر گشت امّا چون که خود پادشاه هم مسیحي گشته بود کسان بسیار از بت‌پرستان نه قلباً بلکه محض از براي خاطر پادشاه یا از براي مطالب دنیویّه دین مسیحي‌را قبول نمودند وبعضي از مسیحیان نیز چون از عسرت و تنگي و زحمات رهائي یافته باستراحت و آزادي رسیده بودند در ایمان و محبّت خدا سرد گشته آغاز دوستي دنیا نمودند و بادّعاي ایمان ظاهري قانع گردیدند و چنین اتفاق افتاد که رفته رفته بسیاري از مسیحیان دیگر باحکام انجیل متابعت ننموده و بنابر آن رفتار نکردند و درمیان خود شان چنین اختلاف واقع و ظاهر گردید که در بعضي اوقات در خصوص تفسیر بعضي آیات انجیل و در خصوص آداب عبادات ظاهري با یک دیگر مباحثه و نزاع مي کردند و محبّتي که اول بایک دگر داشتند حال در جاي آن خصومت بهم رسانیدند لیکن باوجود این اختلاف ظاهري که فیمابین ایشان بهم رسید باز در اصل مطلب که ایمان و کتاب باشد در مرتبهٔ اتحاد اند چنانکه درمیان همگي ملل مسیحیان همان یک انجیل مستعمل است وبس و تمامي مسیحیان یسوع مسیح را رهاننده و واسطه و خداوند خود مي دانند وهمین حال و احوال و اختلاف ظاهري در ایّام محمّد نیز درمیان مسیحیان که در ولایات عربستان و شام ساکن بودند وقوع داشت و اگرچه درمیان آنها مسیحیان حقیقي یافت مي شدند که بدرستي متابعت

انجیل نموده احکامش‌را محافظت مي نمودند نهایت در آن ولایات نیز بسیار مسیحیان بودند که در ظاهر مسیحي نامیده مي شدند امّا در باطن مسیحي حقیقي و محافظت کننده احکام انجیل نبودند * خلاصه هرچه که تا حال بجهت تعلیم انجیل و در خصوص مشهور گشتن آن ذکر نموده ایم بعد از تفتیش و تشخیص با عقل روحاني و خورده بیني معلوم و آشکار مي گردد که از تعلیمات انجیل و هم از مشهور و منتشر گردیدن آن بواضح تمام ثابت مي گردد که انجیل کلام خدا است *

باب سوم

در بیان کیفیّت احوال محمّد و قرآن است

و آن منقسم مي شود به پنج فصل در فصل اول درستي آن ادّعارا مشخّص خواهیم نمود که مي گویند که خبر رسالت محمّد در کتب عهد عتیق و جدید مسطور است در فصل دوم تفتیش و تشخیص خواهیم کرد که آیا عبارت قرآن دلیل از خدا بودن آن مي تواند شد یا نه در فصل سوم چند کلمات در اظهار معني قران مذکور خواهیم نمود در فصل چهارم صفات و رفتار محمدرا بیان خواهیم ساخت در فصل پنجم کمّ و کیف مشهور و منتشر گشتن دین اسلامرا ذکر خواهیم نمود *

شش صد و ده سال بعد از مسیح در وقتي که دین مسیحي در عالم منتشر و برقرار گشته بود محمد نامي در عربستان در شهر مکّه خروج نموده ادّعا کرد که من رسول خداي واحد و صادقم و قرآن کتاب من است که بجهت هدایت مردم از جانب خدا بمن نزول یافته پس مي بایست که بدرستي متوجّه گردیده ملاحظه نمائیم که آیا محمد ادعاي خودرا با چنان

دلائل به ثبوت رسانیده است که ازآنها یقین و آشکار گردد که ادّعاي او حق وبجا است زیرا که در بارهٔ چنین مطلب عمده محض بادّعا و بس اعتبار و اعتماد نمي توان نمود و دلیل نبوت محض ادّعا نیست زیرا که پیغمبران کاذب در دنیا بسیار ظاهر گشته و هر یک همین ادّعا نموده که من رسول خدایم در این صورت قبل از آنکه شخصي‌را پیغمبر بدانیم واورا درآن درجه قبول کنیم مي بایست که دلایل نبوت اورا تشخیص وتحقیق نمائیم وزوقتي که با انصاف جستجو نموده چنان دلائل‌را یافتیم که ازآنها یقین حاصل گردد که ادّعاي این کس درست و او في الحقیقت فرستادهٔ خدا است پس درآن حال ادّعاي اورا باور نموده کلام وکتاب اورا کلام خدا خواهیم دانست اکنون لجاجت و تعصّب‌را بکنار نهاده از روي انصاف آن ادّعا و دلائل‌را که محمد جهت اثبات رسالت خود بعرصهٔ ظهور آورده است تفتیش نموده بسنجیم وبه بینیم که آیا في الحقیقت قرآن کلام الهي ومحمد رسول خدا است وشخصي که ادّعاي الهام الهي و رسالت خودرا بمیان آرد تا اورا در آن مرتبه بدانند لازم آن است که تعلیم او شروط پنجگانه‌را که ما از براي علامات الهام الهي در دیباچهٔ این رساله ذکر نموده ایم بانجام رساند وسواي آن شروط باید که شروط آتیّه نیز از او ظهور نافته وآنهارا با تمام رساند یعني این که اوّلا لازم است که تعلیم او با کتب پیغمبراني که قبل از او بوده اند اختلاف نداشته در مطالب و تعلیمات عمده موافق و مطابق آنها باشد زیرا امکان ندارد که کتب الهي مخالف یک دیگر باشند ثانیاً شخصي که ادّعاي پیغمبري نماید باید که دلایل ظاهري نیز داشته باشد یا از قبیل پیشینگوئیها در کلام او ذکر شده یا این که معجزهٔ از او بظهور رسیده و صادر گشته باشد ثالثاً بایست که اعمال و رفتار او لائق پیغمبر خدا بوده باشد بدین عبارت که مطالب و مقصد او در انجام احکام خدا و تنزئید حلال و حرمت او بوده باشد رابعاً باید که تعلیم خودرا مجبوراً مقبول خلق نسازد زیرا واضح است که ایمان آوردن بخدا

واورا دوست داشتن و قلبًا تابع احکامش گشتن مجبوراً میسّر نمي گردد بلکه جبر در این امورات بایمان واطاعت قلب مانع است * پس اگر کسي ادّعاي نبوت نماید و در خود او و در تعلیمش تمامي آن علامات و شروطي که در این جا و در دیباچه ذکر نموده ایم ظاهر و هویدا گردد در آن وقت یقین است که ادّعاي او صحیح و خود او هم في الحقیقت پیغمبر خدا است *

فصل اوّل

در تحقیق و تشخیص این ادّعا که مي گویند که خبر رسالت محمد در کتب عهد عتیق و جدید مسطور است

بنابر مضمون قرآن یکي از دلائلي که محمّد از جانب خدا آمده باشد این است که مسیح در انجیل در خصوص آمدن او خبر داده باشد چنانکه در قرآن یعني در سورة الصّف نوشته شده است که مبشرا برسول یاتي من بعدي اسمه احمد یعني یسوع به بني اسرائیل گفت که من مژده دهنده ام از براي رسولي احمد نام که بعد از من خواهد آمد ظاهر است که اگر چنانچه بعد از مسیح رسول حق مي بایست مبعوث گردد هر آئنه لازم مي بود که خبر او در انجیل ثبت و اشاره گشته باشد تاکه باین طریق اورا از پیغمبران کاذب جدا سازند و اورا حق دانسته قبول نمایند زیرا که مسیح در انجیل خبر داده است که بعد از من پیغمبران کاذب خروج خواهند کرد و بمسیحیان بتاکید تمام در این باب امر نموده است که از چنین پیغمبران احتیاط و احتراز نمائید چنانکه این معني در آیات ۲۴ الی ۲۶ فصل ۲۴ متّي و ایضاً در آیهء ۱۵ فصل ۷ متّي مرقوم شده است امّا

كسي كه انجيل‌را ملاحظه نموده يا ترجمه اش يا اصل‌را در زبان يوناني از اول تا آخر خوانده باشد باو معلوم خواهد شد كه در هيچ صفحه و سطرش چنين سخني و حرفي و چنين آيهٔ كه مطابق مضمون آيهٔ مزبورهٔ قرآن باشد يافت نمي شود و در هيچ موقعي لفظ احمد و يا خبر آمدن محمد ديده نمي شود پس دعوي مذكوره باطل گرديد * و اگر كسي بگويد كه آيا چگونه مي توانست شد كه لفظ مزبوره در انجيل يافت نمي شد و باز محمد چنين دعوي [illegible] جواب اين است كه محمد يا سهواً يا عمداً چنين دعوي خلاف كرده است محمد اُمي بود و علمي از زبان يوناني و عبراني كه زبانهاي انجيل و توريت است نداشته است و بنابر اين اصل‌را [illegible] كسي كه از زبان يوناني علمي داشته وانجيل‌را ديده بود از راه خاطرداري محمد يا از سبب ديگر باو گفت كه در انجيل خبر تو موجود است و مسيح در حق تو چنين فرموده است كه بعد از من رسول احمد نام خواهد آمد او در سهو افتاده سخن آن شخص‌را باور كرد و خوش گرديد كه بدين طريق قابو و فرصت يافته قول مسيح‌را دليل اثبات دعوي رسالت خود گرداند يا شايد قصداً آن دعوي خلاف‌را بميان آورده باشد تا عربان و عاميان از مسيحيان بطريق اولي بر او ايمان آرند و رسالت او قبول كنند زيرا كه نام يسوع مسيح در آن وقت درميان عربان مشهور و معزّز بود و بعد از بروز دعوي اگر كسي كه انجيل‌را خوانده بود مي گفت كه نام احمد در هيچ يكي از مواقع انجيل يافت نمي شود محمد و اصحاب او دعوي تحريف انجيل پيش آورده مي گفتند كه نسخ انجيل شما تحريف گشته اند لهذا لفظ مذكور در اينها باقي نيست ليكن در اصل نسخ بوده است و هرچندي كه در قرآن ذكر نگرديده است كه آن آيه در كدام باب انجيل يافت مي شود نهايت مفسّرين قرآن و علماي اسلام چند آيات توريت و انجيل‌را در كتابهاي خود شان ذكر نموده اند كه بنابر گمان و ادعاي خود شان خبر آمدن محمد در آنها مرقوم شده است

پس ما نیز بعض آن آیات‌را ذکر نموده مشخّص نمائیم که آیا في الحقیقت خبر و اشارهٔ آمدن و حق بودن محمد از مضامین آن آیات مفهوم مي گردد یا نه *

آیهٔ نخست که علماي اسلام ذکر مي نمایند و عمده‌ترین آیات مي پندارند آیهٔ ۱۵ فصل ۱۸ کتاب ۵ موسي است که موسي از قول خدا به بني اسرائیل گفته است که خداوند خدایت از میان شما از برادرانت پیغمبري‌را مثل من مبعوث مي گرداند اورا بشنوید و باز در آیهٔ ۱۸ گفته است که از براي ایشان پیغمبري‌را مثل تو از میان برادران ایشان مبعوث خواهم کرد و کلام خود‌را بدهانش خواهم گذاشت تا هر آنچه که باو امر مي فرمایم بایشان برساند در خصوص این آیه محمدیان دعوی مي نمایند که کلمات از برادرانت با عراب منسوب است زیرا که بعضي از طوائف عرب از نسل اسمعیل ابن ابراهیم اند ومي گویند که نبي موعوده از محمد مراد است لاکن هر کس که آیات مزبوره‌را با تفکر مطالعه نموده تعصب‌را کنار گذارد بزودي دریافت خواهد نمود که معني آیه آن نیست که محمدیان بیان کرده اند زیرا که در آیه ۱۵ حضرت موسي بني اسرائیل‌را مخاطب فرموده صاف گفته است که خداوند از میان شما پیغمبري‌را مبعوث خواهد کرد پس اظهر من الشمس است که لفظ از برادرانت نیز بر بني اسرائیل منسوب است نه بنسل اسمعیل که بعضي طائفه اعراب از او بظهور آمدند مگر محمدي یا سهواً یا عمداً الفاظ از میان شما از نظر مي اندازند تا آیهٔ مزبوره‌را مفید مطلب خود گردانند لیکن اگر بالفرض الفاظ مزبوره داخل آیت نمي بود باز مطلب محمدیان حاصل نمي گردید زیرا که اولاً لفظ از برادرانت و از برادران شما اصطلاحي است مشهور و محاوره ایست عام بمعني قوم بني اسرائیل چنانچه از بسیاري آیات توریت معلوم و مثبت مي گردد مثلاً در همان کتاب ۵ موسي در آیهٔ ۷ باب ۱۵ مرقوم است که اگر درمیان شما مسکیني از احدي از برادرانت از هریکي از دروازهاي

تو (یعني از شهرهاي تو) در زمیني که خداوند خدایت بتو مي دهد باشد دل خودرا باو سخت مساز و دستت‌را ببرادر مسکینت مبند باز در آیهٔ ۱۵ باب ۱۷ مسطور است که بادشاهي‌را که خداوند خدایت برمي گزیند البته بر خود نصب نما ازمیان برادران خود پادشاهی‌را برخود نصب نما و مرد بیگانهٔ که از برادرانت نباشد مختار نیستي که برخود مسلّط نمائي باز در آیهٔ ۱۴ باب ۲۴ مذکور است که مزدوري که فقیر و مسکین است خواه از برادرانت وخواه از غریباني که درزمینت و در اندرون دروازهایت باشند زور منما پس از این آیات واضح و آشکار است که مصداق لفظ از برادرانت خود قوم بني اسرائیل است و بنابراین در آیهٔ مزبوره نیز الفاظ مذکوره از قوم خود بني اسرائیل مراد دارد بدین مضمون که خدا آن نبي‌را ازمیان تو از برادرانت یعني از قوم خود تو نه از قوم دیگر مبعوث خواهد نمود پس لفظ برادرانت از راه تاکید علاوه شده است ثانیاً از آیات توریت آشکار و مثبت مي گردد که پیغمبر وعده شدهٔ به بني اسرائیل یعني آن ذرّیه وعده شدهٔ بابراهیم که بسبب وي همه طوائف عالم برکت خواهند یافت از نسل اسحاق و یعقوب مبعوث خواهد شد نه اینکه ازنسل اسماعیل چنانکه از آیات آتیه ظاهر و آشکار است یعني از آیات ۱۰ الي ۱۲ فصل ۲۱ کتاب اول موسي که در آنجا مرقوم است که ساره بابراهیم گفت که این کنیزک (یعني هاجره‌را) و پسر اورا (یعني اسماعیل‌را) اخراج نماي زیرا که پسر این کنیزک با پسر من اسحاق وارث نخواهد شد و در آیه ۱۲ خداي تعالی بابراهیم مي فرماید که بجهتة این جوان و کنیزک درنظرت ناخوش نیاید هرچه که ساره بتو گفته باشد قولش‌را استماع نما زیرا که ذریهٔ تو از اسحاق خوانده مي شود و درآیهٔ ۱۸ باب ۲۲ همان کتاب مرقوم است که خدا بابراهیم فرمود که تمامي امّتهاي زمین از ذرّیهٔ تو برکت خواهند یافت چونکه فرمان مرا اطاعت نمودي و در آیات ۱۹ الي ۲۱ فصل ۱۷ همین کتاب مرقوم است که خدا

بابراهیم گفت که عهد خودرا با اسحاق و ذرّیهٔ او ثابت می کنم یعنی آن پیغمبر بزرگ و رهانندهٔ موعوده از اولاد اسحاق ظهور خواهد یافت نه از اولاد اسماعیل و ایضاً در آیات ۳ و ۴ فصل ۲۶ همین کتاب خدا این وعدهٔ خودرا تکرار نموده باسحاق ابن ابراهیم می گوید که تمامی امتهای زمین از ذرّیهٔ تو برکت خواهند یافت و دیگر در آیات ۱۰ الی ۱۵ فصل ۲۸ همین کتاب این وعده‌را خدا به یعقوب ابن اسحاق نیز داد و در انجیل یعنی در آیهٔ ۱۶ فصل ۳ نامهٔ بگلتیان مسطوراست که نسل وعده گشته بابراهیم واسحاق و یعقوب که همگی طوائف دنیا از او برکت خواهند یافت مسیح است ثالثاً خود مسیح در آیهٔ ۴۶ باب ۵ یوحنا فرموده است که اگر موسی‌را باور می گردید هر آئینه مرا باور می گردید زیرا که او در حق من نوشت در این حال که خود مسیح خودرا مصداق خبر موسی ساخته است پس بالتمام واضح و آشکار گردید که دعوی محمدیان باطل و عاطل است * و آیهٔ دیگر که محمدیان از توریت ذکر نموده بمحمد منسوب می کنند این است که در آیات ۳ و ۴ و آیات ما بعدهای زبور ۴۵ مرقوم گشته است که ای پهلوان شمشیرت‌را که جلال و جاه تست بکمرت به بند و با عظمت خود برخوردار شده سوار شو بسبب حقیقت و حلم و عدالت که دست راست تو چیزهای مهیب‌را بتو نشان می دهد چون محمد در راه استقرار دین خود شمشیر کشیده بضرب و زور شمشیر کار خودرا از پیش برد لهذا محمدیان آیهٔ مزبوره‌را چنین تاویل نموده اند که گویا بمحمد منسوب است لیکن خلاف فهمیده و بیان کرده اند چرا که از آیات قبل و بعد همین زبور تماماً واضح است که امکان ندارد که آیهٔ مذکوره بمحمد نسبتی داشته باشد زیرا بشخصی که در آیه ۳ خطاب می شود که شمشیر بکمرت به بند در آیهٔ ۶ و ۷ باو خدا گفته شده است و در انجیل یعنی در آیات ۸ و ۹ فصل اول نامهٔ بعبرانیان آشکارا بیان شده است که آیهٔ مذکوره بمسیح منسوب است مخفی نماند که در

کتب عهد عتیق در بارهٔ مسیح دو قسم پیش گفتنیها مسطور داشته قسمی شامل فروتني و افتادگي اوست و قسمي شامل مرتبهٔ اعلائیت و الوهیتش است و در بعضي مواضع چنین اتفاق افتاده است که این دو قسم پیش گفتنیها ممزوج بهم مسطور گشته اند و آیات مذکوره بقسم دوم شامل است و بزرگي و قدرت حکمراني مسیح‌را بیان مي سازد که بنابر آن حکم آسمان و زمین در دست اوست و حال بنوع غیرمرئي سلطنت جهان‌را مي نماید و امورات دنیارا گردش مي دهد چنانچه خود او در آیهٔ ۱۸ باب ۲۷ متي فرموده است که تمامي قدرت در آسمان و زمین بمن عطا شده است و هنگامي که در دفعهٔ ثاني بزمین نزول خواهد فرمود بنوع مرئي سلطنت کرده در روز آخر حکم و دیوان با او خواهد بود چنانچه در آیه ۲۲ باب ۵ یوحنّا مرقوم است که مسیح فرموده است که پدر بر هیچ کس حکم نمي کند بلکه تمام حکمراني‌را به پسر داده است تا آنکه همه مردم پسررا عزت کنند چنانکه پدررا عزت مي کنند و در آیهٔ ۷ و ۸ باب اول نامهٔ دوم به تسلونیقیان مذکور است که یسوع مسیح با فرشتگان قدرتش از آسمان ظاهر خواهد شد در آتش مشتعل منتقم از آناني که خدارا نمي شناسند و آناني که مژدهٔ خداوند ما یسوع مسیح‌را اطاعت نمي نمایند و در باب فرود آمدن مسیح از آسمان در روز آخر جهته انتقام و انصاف در آیات ۱۱ الي ۱۶ باب ۱۹ مکاشفات چنین مسطور است که دیدم آسمان‌را کشاده و ناگاه اسپ سفیدي که سوارش براست حقیقي مسمي است و بحق انصاف و جنگ مي نماید و چشمهایش چون شعلهٔ آتش و بر سرش افسرهاي بسیار و نامي مرقوم بود که هیچ کس نمي فهمید جز خودش و جامهٔ پوشیده بود که در خون رنگ شده بود و اسمش کلمة الله بود و سپاهیان آسماني بر اسپان سفید سوار شده و حریر سفید درخشنده پوشیده درعقبش مي بودند و از دهنش شمشیر بیرون مي آمد که قبائل‌را بآن زند و بر آنها بعصاي آهني حکمراني خواهد کرد و مي خانهٔ

قهر و سخط خداي قادر مطلق‌را پامال مي سازد و بر لباس در آن خود اسمي‌را نوشته دارد که پادشاه پادشاهان و خداوند خداوندان * و ایضاً آیهء دیگر که محمدیان از توریت ذکر نموده و بمحمد منسوب و مرجوع داشته اند این است که در آیات اول الی ۴ فصل ۴۲ اشعیا پیغمبر وارد شده است که اینک بندهء من که اورا تکیه مي دهم و برگزیدهء من که جانم از او راضي است روح خودرا براو مي افکنم تا ازبراي طوائف حکم‌را صادر سازد فریاد نکرده و آواز خودرا بلند ننموده آنرا در کوچها مسموع نخواهد کرد نيء شگاف شده‌را نخواهد شکست و فتیلهء بي نوررا منطفي نخواهد ساخت تا حکم براستي صادر گرداند غفلت نکرده تعجیل نخواهد نمود تا آنکه حکم‌را بر روح زمین قرار دهد و جزائر منتظر شریعتش باشند حال از خود الفاظ آیه بواضحي تمام آشکار و یقین مي گردد که آیات مزبوره بمحمد نسبتي ندارند زیرا که در محمد آن فروتني و افتادگي و چنین حلم و تحمّل و اعلیٰ تعلیم نبود بلکه او بعساکر و طوائف خود سردار گشته با آناني که باو بیعت و اطاعت نمي نمودند مجادله و مقاتله کرده و اکثر اوقات بتدارک جنگ و جهاد مشغول بود بلکه این آیات بمسیح منسوب اند چنانچه در انجیل در آیات ۱۵ الی ۲۱ فصل ۱۲ متّي بآشکاري تمام باو نسبت داده شده اند و افتادگي و حلم مسیح‌را اظهار مي نمایند که در حیني که در دنیا بود بهمان طریق رفتار نمود و بظلم و جبر متحمّل گشت و ماوراي این در آیات مزبوره منتشر گشتنِ تعلیم مسیح در تمام عالم بیان شده است چنانکه تا حال انجام یافته و یوماً فیوماً در انجام یافتن است زیرا که بالفعل مسیحیان دو مقابل محمدیان مي باشند و روز بروز در تزائد اند چنانچه در این ایّام ملّت مسیحیّه در اکثر جزائر و ولایات عالم مشهور و برقرار گشته است اگرچه این مرحله که آیات مزبوره در انجیل بمسیح منسوب گشته اند دلیل کافي و شافي است که بهیچ وجه بمحمد اشاره ندارند باز بآن اعتراض نیز توجّه کنیم که بعض محمدي نموده و گفته اند که در این صورت

که در آیهٔ اول و ۶ باب مذکورهٔ اشعیا نبي گفته است که آن بنده یعني
آن نبي موعوده از براي طوائف حکمرا صادر خواهد کرد و نور آنها خواهد
بود پس ظاهر است که رسالت او عام خواهد بود و حال آنکه رسالت
مسیح جهت بني اسرائیل بوده زیرا خود او در آیهٔ ۲۴ باب ۱۵ متّي گفت
که من فرستاده نشده ام مگر بجهت گوسفندان گم شدهٔ خانهٔ اسرائیل
و دیگر انکه در آیهٔ ۱۱ نبي فرموده است که بیابان و شهرهایش و قریهاي
مسکون قیدار آواز خودرا بلند سازند و متمکّنان درصخره ترنّم نموده از سر
کوهها گلبانگ زنند چون لفظ قیدار نام طائفهٔ عرب بوده بعربان منسوب
است لهذا مي گویند که لفظ مذکوره بمحمد منسوب و خبر اوست جواب
این است که از لفظ قیدار نه مسیح مراد است نه محمد بلکه صرف طوائف
عرب یعني اشعیا نبي در آیات ۴ الی ۱۲ از راه پیشینگوئي منتشر گشتن
دین مسیحیه‌را در تمام عالم بیان کرده ودر آیهٔ ۱۱ گفته است که مسکون
قیدار نیز یعني عربان نیز در آخر وقت بمسیح ایمان خواهند آورد و در
نام او سرود و ترنّم خواهند کرد چنانچه درهمین خصوص در آیهٔ ۶ و ۷
باب ۶۰ اشعیاء گفته است که کاروان شتران و جمّازهاي مدیان و عیفاه ترا
(یعني کلیسیاي مسیحي‌را) مستور خواهند کرد تمامي اهل شبا حاضر شده
طلا و بخوررا خواهند آورد و اوصاف خداوندرا اخبار خواهند کرد تمامي
گوسفندان قیدار نزد تو گرد آمده قوچهاي نبایوث بکارت خواهند آمد و
بر مذبحم برضامندي بر خواهند آمد و خانهٔ جلال خودرا جلیل خواهم کرد
* و در باب رسالت مسیح بدان که آن هم خاص است و هم عام بدین
مضمون که مسیح اول جهت بني اسرائیل آمده بود و وقتي که تبلیغ
رسالت بآنها کرد و کار و مطلب او نسبت بآنها تمام شد در آن حال با
شاگردان خود که قائم مقام او بودند حکم فرمود که بهمگي جهان رفته جمیع
خلائق‌را باین مژده (یعني بانجیل) ندا نمائید که هرآنکو ایمان مي آرد
و غسل تعمید مي یابد ناجي خواهد شد لیکن آنکه ایمان نمي آرد براو

حکم خواهد شد چنانچه در آیهٔ ۱۵ و ۱٦ باب ۱٦ مرقس مرقوم است مخفي نماند که رسالت و معاملات مسیح مانند رسالت پیغمبران نیست زیرا که رسالت آنها با مرگ شان تمام شد مگر معاملات او در خصوص نجات مردم بعروج وي تمام نگشته بلکه تا روز آخر جاري است وماوراي آیه مزبوره مسیح در آیات دیگر نیز عمومیت رسالت و نجات خود صاف بیان فرموده است مثلا در آیهٔ ۱۲ باب ۸ یوحنا مسیح گفته که من نور جهانم و آن کس که مرا پیروي نماید در تاریکي راه نخواهد رفت بلکه نور زندگي را خواهد داشت وایضا در آیهٔ ۵۱ باب ٦ یوحنّا فرمود که منم آن نان زندگي که از اسمان پائین آمده است اگر کسي از این نان بخورد تا ابد خواهد زیست و آن نان که من خواهم داد جسم من است که منش براي زندگي جهان خواهم داد وایضا در آیهٔ ۱٦ باب ۱۰ یوحنّا گفته است که گوسفندان دیگر دارم که از این گله نیست مرا بایست که آنهارا نیز بیاورم و آواز مرا خواهد شنید پس یک گله خواهد بود و یک گله‌بان باز در آیهٔ ۱۱ باب ۱۸ متي مسیح فرموده است که فرزند انسان (که عبارت از خود اوست) آمده است که گم شدگان‌را نجات دهد در این حال که لفظ گم شدگان بمعني عام آمده است پس مسیح در این آیت نیز بر عمومیّت نجات خود اقرار نموده است و یحیي وقتي که مسیح نزد او آمد و گفت که اینک برهٔ خدا که گناه خلق جهان‌را رفع مي کند چنانچه در آیهٔ ۲۹ باب اول یوحنّا مرقوم است و ایضاً در آیهٔ ۲ باب ۲ نامهٔ اول یوحنّا مسطور است که یسوع مسیح بجهت گناهان ما نه گناهان ما و بس بلکه همهٔ جهان کفارت است و ایضاً در آیات ۱۰ و ۱۱ باب ۲ فیلپیان مذکور است که خم گردد باسم یسوع هر زانوي از اهل آسمان و زمین و آنان که در زیر خاک اند و تا آنکه هر زبان اقرار نماید که یسوع مسیح خداوند است بقصد جلال خداي پدر خلاصه از آیات مزبوره صاف ثابت و بیان گردید که رسالت و نجات مسیح عام است لهذا دعوي محمدیان

بالکل باطل شد و چنین دعوي یا از تعصب و یا از بي خبري ایشان از مطالب انجیل صادر گشته است و بس * وایضاً آیهء دیگر که بعضي علماي محمدیه از توریت ذکر نموده بمحمد نسبت داده اند آیهء ۷ باب ۲۱ اشعیا است که در آن جا چنین ترقیم یافته که او دو دسته سواران اسپان و هم بار حماري و هم بار شتري‌را دید نظر باین مي گویند که سوار حمار اشارهٔ بیسوع مسیح است زیرا که او یک دفعه بر حمار سوار شده و غرض از سوار شتر محمد است چون در اکثر اوقات برشتر سوار مي گشت بلي علّت این که علماي محمدیه آیهء مزبوره‌را بطریق مذکور توجیه و تاویل نموده بمحمد منسوب ساخته اند محض از بي خبري است که از مضمون و مطلب کتب مقدّسه دارند زیرا که اگر اندکي دقّت کرده و زحمت کشیده تمامي آن باب‌را مطالعه مي نمودند هر ائینه معني صحیح‌را درک کرده دیگر بمحمد منسوب نمي ساختند از آنرو که از آیات قبل و بعد واضح و لائح است که آیهء مذکوره نه بمسیح و نه بمحمد رجوعي دارد بلکه مبني است بر بیان محاصره و ضبط نمودن شهر بابل یعني مطلب آیات اول الی ۱۰ باب مذکور پیشینگوي است که پیغمبر مزبور تخمینا دو بست سال قبل از وقوع بالهام ربّاني ملهم گشته در ضمن آن آمدن سپاه فارس و ماداي بر شهر بابل و زیر و زبر ساختن آنرا بیان ساخته است بنحوي که در آیهء ۲ مرقوم گشته که ای عیلام (یعني فارس) بر آي و ای مداین محاصره نما و در آیهء ۹ مسطور است که بابل افتاد افتاد و تمامي تماثیل تراشیده شده خدایانش‌را بر زمین منکسر کرده اند مخفي نماند که در کتب مقدّسه و در کتب قدیمهء یهودیان و سائر ملل سمت جنوبي ایران از قبیل ولایات شوستر و شیراز و غیر هما عیلام و طرف شمالي آن که همدان و آذربایجان و غیر هماست ماداي یا مداین خوانده مي شود چنانچه این فقره بر ضمیر مطالعه کنندگان کتب مقدّسه و تواریخ ایّام سلف روشن و آشکار است لهذا آن دو سوار و آن مرکب حمار و مرکب شتر که پیغمبر فوق الذّکر در رویاي نبوت

دیده و بیان فرموده اشاره بایلغار سپاه فارس است نه بآمدن محمد و سپاه مذکور در زیر علم قورش که عبارت از کیخسرو باشد جمع گشته بر بابل حمله آوردند و آنرا محاصره و تسخیر نمودند بنابر این تصوّرات محمدیان که گویا آیهٔ مذکوره بمحمد مرجوع باشد باطل است *

علماي محمدیان سواي آن آیات توریت چند آیات انجیل‌را نیز در کتب خود شان ذکر نموده و بمحمد منسوب ساخته اند مثلاً آیات ۱۶ و ۱۷ و ۲۶ فصل ۱۴ یوحنّا که در ضمن آنها مسیح بحواریون فرموده که من از پدر خواهم خواست و او تسلّي دهندهٔ دیگر بشما خواهد داد که تا باید با شما خواهد ماند روح راستي که اورا جهان نمي تواند پذیرفت زیرا که اورا نمي بینند و نمي شناسند امّا شما اورا مي شناسید زیرا که نزد شما مي ماند و در شما خواهد بود و آن تسلّي دهنده یعني روح‌القدس که پدر اورا باسم من خواهد فرستاد همان شمارا هر چیز خواهد آموخت و هرچه من شمارا گفتم بیاد شما خواهد آورد و ایضاً آیات ۷ الی ۱۴ فصل ۱۶ یوحنّا که بمعني آیات مذکوره است حال محمدیان مي گویند که این آیات بمحمد نسبت دارند و تسلّي دهندهٔ که مسیح در این آیات بشاگردان خود وعده داده است محمد باشد امّا قطع نظر از این که لفظ پاراقلت و یا فارقلیط‌را که لفظ یوناني و ترجمه اش امداد کننده و تسلّي دهنده است خلاف تفسیر مي نمایند و خلاف واقع مي گویند که معني آن محمود و احمد است بما بقي کلمات و مطالب آیات هیچ متوجّه نمي شوند حال آنکه در آیهٔ ۲۶ فصل ۱۴ یوحنّا تسلّي دهندهٔ موعوده روح‌القدس نامیده شده است و گفته شده که او هر چیزرا بحواریون خواهد آموخت و سخن مسیح‌را بیاد ایشان خواهد آورد و در آیهٔ ۱۶ و ۱۷ مسیح بحواریون مي فرماید که او تا باید نزد شما و در شما خواهد ماند و جهان اورا نمي بینند نهایت واضح و آشکار است که در هیچ جائي محمد با لفظ روح‌القدس نامیده و مخاطب نشده است و چگونه

امکان داشت که محمد که پانصد سال بعد از حواریون خروج نموده باز سخن مسیح‌را بیاد ایشان بیاورد و ایشان‌را بیاموزد و همیشه نزد آنها بماند و در آنها باشد بدیهي است که هیچ صاحب عقل چنین خیال نخواهد کرد و چنین سخن نخواهد گفت و ایضاً مردمان محمدرا دیده اند لیکن بابت فارقلیط مسیح گفته است که جهان اورا نخواهد دید و اگر دلایل دیگر نیز مي خواهي که از آن هم بالکلیّه واضح و آشکار گردد که تسلّي دهندهٔ وعده شدهٔ بحواریون محمد نباشد این است چنانکه در آیات ۴ و ۵ فصل اول اعمال حواریون مذکوراست که مسیح قبل ازصعود خود بشاگردان ملاقات نموده قدغن کرد که از اورشلیم جدا مشوید بلکه آن وعدهٔ پدررا که خبرش از من شنیدید منتظر باشید بدرستي که یحیی بآب غسل مي داد امّا شما چند روز بعد از این بروح‌القدس غسل خواهید یافت و همان حکم مسیح در آیهٔ ۴۹ باب آخر لوقا نیز مرقوم است و چون مسیح بحواریون امر کرده بود که ازاورشلیم مفارقت ننمایند تا که امداد کنندهٔ موعده یعني روح‌القدس بایشان برسد پس اگر این امداد کننده محمد مي بود چنانکه محمدیان مي گویند دراین صورت مي بایست که حواریون نیز تجاوز امرمسیح ننموده نه محض چند روزي بلکه شش صد سال درهمان اورشلیم زنده مانده در انتظار محمد بوده باشند زیرا که محمد شش صد و هشت سال بعد ازمسیح خروج نمود خلاصه آشکار است که این گونه سخنان باطل و بیهوده است و این قسم ادّعا نمودن و آیات مذکوره‌را بمحمد منسوب ساختن بالمرّة از عقل و انصاف بیرون است مخفي نماند که امداد کنندهٔ که مسیح بحواریون وعده داده بود روح‌القدس بوده است چنانچه از خود آیات صاف آشکار و یقین مي شود و روح‌القدس که بنابر تعلیمات انجیل مراد از اقنوم ثالث است موافق وعدهٔ مسیح بعد از ده روز از عروج مسیح بر حواریون نازل گشت چنانچه در فصل ۲ اعمال بتفصیل مذکور شده است و بعد از آنکه روح‌القدس

بر ایشان نازل شده و مرتبهٔ رسالت و قوّت معجزه بحواریون عنایت کرده ایشان از اورشلیم جدا گشته در تمام عالم انجیل‌را وعظ نمودند چنانکه این مطالب‌را در آخر باب دوم این رساله ذکر کرده ایم * بعضی محمدی اعتراض نموده می گویند که روح‌القدس پیش از حواریون بانبیای سلف داده شده بود و بنابر این در دنیا موجود بود مگر مسیح در باب پاراقلت فرموده است که بعد از رفتن من خواهد آمد و نیز بنابر اصول مسیحیّه روح‌القدس قدیم و غیر مخلوق است پس صفت مکان و زمان بچه طریق باو منسوب می توان کرد و چگونه می توان گفت که او خواهد آمد و نیز در این صورت که مسیح فرموده است که روح راستی دربارهٔ من شهادت خواهد داد و نسبت حواریون نیز گفت که شما شهادت خواهید داد و باز فرموده است که آن تسلّی دهنده چون بیاید جهانیان‌را بگناه و صدق و انصاف ملزم خواهد ساخت مگر روح‌القدس محض بایمانداران نازل می شود پس از این همه ثابت می گردد که پاراقلت دیگر است و روح‌القدس دیگر و روح‌القدس آن روح وحی است که بحواریون حلول کرد و پاراقلت از محمد مراد است که بنابر قول مسیح آمدنش من بعد وی واقع شدنی بود فامّا الجواب اولاً جواب کافی و شافی همهٔ این اعتراضات و امثال آنهارا این است که خود مسیح در آیات مذکوره لفظ پاراقلت‌را با لفظ روح‌القدس و روح راستی بیان فرموده و بحواریون گفته است که آن پاراقلت یعنی تسلّی دهنده نزد شما خواهد آمد و شمارا تعلیم خواهد داد و شما تا آنکه بر شما نیامده است از اورشلیم جدا نشوید پس اظهر من الشمس است که پاراقلت و روح‌القدس دو نیست همان یک است پاراقلت یعنی تسلّی دهنده نام و صفت از صفات روح‌القدس است زیرا که روحانی تسلّی و امداد از اوست لهذا این دعوی محمدی که پاراقلت دیگر و روح‌القدس دیگر است باطل و بیجا است ثانیاً روح‌القدس قبل از آنکه در روز دهم عروج مسیح بحواریون نازل

گشته در عالم بوده است و بانبیاء سلف و حواریون نیز داده شده بود
مگر آن نزول روح‌القدس که مسیح بحواریون وعده داد و گفت که بعد
از عروج من بر شما خواهد آمد و ده روز بعد از عروج بر آنها نازل شد
یک نزول خاص بود با کمال تام چنانچه پیش از آن روح‌القدس بهیچ
یک از پیغمبران بآن کمال نازل نگشته بود و بنابراین نیز مرتبهٔ رسالت
حواریون اعلی است نسبت بمرتبهٔ پیغمبران چنانچه در این اوراق در
فصل هفتم باب دوم بیان و مثبت گشته است پس لفظ خواهد آمد بر
این نزول خاص منسوب است نه بر این که گویا روح‌القدس قبل نبود
یا مقیّد زمان و مکان باشد ثالثا ظاهر است که روح‌القدس بر جهانیان
و بی ایمانان نازل نمی شود چنانکه بر پیغمبران و ایمانداران نازل شده
است مگر چنین مضمون از قول مسیح صادر نمی گردد صرف محمدی
جهت مفاد خود بدین طریق بیان کرده اند بلکه مسیح چنین فرمود
که تسلّی دهنده چون بیاید جهانیان‌را بگناه و صدق و انصاف ملزم خواهد
ساخت یعنی بوسیلهٔ وعظ انجیل که بواسطهٔ حواریون انجام خواهد یافت
روح‌القدس شنوندگان‌را بر گناهان ایشان و بر صدق و راستبازی الهی و نجات
که بمسیح حاصل و مهیا گشته است آگاه و ملزم خواهد کرد و آنهارا
بتوبه و ایمان خواهد کشید بدان که بنابر تعلیمات انجیل توبه و انابت
و ایمان و نیک نیت و قوّت فعل نیک و ادراک روحانی این همه از تاثیر
روح‌القدس در انسان بعمل می آیند چنانچه در باب دوم این اوراق
بتفصیل بیان شده است نهایت این گونه تاثیرات روح‌القدس دیگر است
و نزول روح‌القدس بر پیغمبران و حواریین دیگر است * آیهٔ دیگر که
بعض علمای محمدی از انجیل نقل کرده و خبر محمد ساخته اند آیهٔ
۳۰ باب ۱۴ یوحنّا است بدین مضمون که رئیس این جهان می آید ودر
من حصّهٔ ندارد حال می گویند که از رئیس این جهان محمد مراد است
مگر بسیار تعجب است که چنین دعوی بیجا کرده باشند و دلیلی است

واضح و آشکار که چه قدر از مضامین انجیل بي خبر اند و تعصّب خلاف ایشان‌را چه قدر مضطر ساخته است که آیهٔ مزبورہ بمحمد منسوب کرده اند حال آنکه الفاظ رئیس این جهان در آیهٔ مذکورہ از شیطان مراد است چنانچه از دیگر آیات انجیل صاف معلوم و یقین مي گردد و همه مفسرین نیز بهمین معني تفسیر کرده اند بدان که بنابر مضمون انجیل آنان که گناه مي کنند بندهٔ گناه مي گردند و گناه مخدوم و مالک آنها مي گردد چنانچه در آیهٔ ۱۶ باب ۲ نامهٔ باهل روم مرقوم است و مالک و پدر گناه و دروغ شیطان است یعني گناه و شر از اوست چنانچه مسیح در آیهٔ ۴۴ باب ۸ یوحنّا بیان فرموده است و بسبب گناه رئیس قدرت هوا یعني شیطان در ابناي بغاوت تاثیر مي نماید و حکمراني مي کند چنانچه در آیهٔ اول و دوم باب دوم نامهٔ بافسیان مرقوم است که شمارا که در خطایا و گناهان مرده بودید برخیزانیده است که در آنها برحسب و در روزگار و برحسب رئیس قدرت هوا پیش از این رفتار مي کردید که آن روحي است که حال در ابناي بغاوت تاثیر مي نماید و بنابراین در انجیل گفته شده است که تمام دنیا در تحت حکم شریر و معصیت است چنانچه در آیات ۱۸ و ۱۹ باب ۵ نامهٔ اول یوحنّا مرقوم است که هرکس که از خدا متولّد شده است معصیت نمي نماید بلکه آن کس خودرا نگاه مي دارد و آن شریر (یعني شیطان) بر وي دست نمي یابد ما مي دانیم که از خدا مي باشیم و تمام دنیا در معصیّت خوابیده است مخفي نماند که در اصل زبان یوناني لفظ پُونِرُس که در آیهٔ ۱۸ واقع و با شریر ترجمه شده است همان است که در آیهٔ ۱۹ با معصیّت یا شرارت تعبیر یافته است یعني آن لفظ در مقام اول در حالت فاعلیّت آمده است یعني هو پُونِرُس که معنیش الشّریر یعني شیطان است و در مقام دوم در حالت مفعولیّت آمده است یعني تُو پُونِرُو مگر در حالت مفعولیّت لفظ مزبور هم مذکّر و هم مستوي مي تواند شد بنابر قواعد زبان یوناني پس اگر مذکّر

باشد در آن حال معني آيه اين خواهد شد كه تمام دنيا در شرير يا در خبيث خوابيده است يعني در تحت حكم شيطان است لهذا بعض مترجم آيه‌را بهمان مضمون ترجمه نموده اند مگر درحقيقت هردو الفاظ شرير و شرارت همان مطلب‌را بيان مي كنند زيرا آنكه درتحت معصيت و شرارت است در تحت حكم شيطان نيز هست كه آن از اين صدور يافته است و ايضاً درمقام ديگر درانجيل بشيطان و شياطين رؤسا و شاهنشاهان اين جهان گفته شده است چنانچه در آيات ۱۱ و ۱۲ باب ۶ بافسيان مسطور است كه اسلحه تام خدارا بپوشيد تا آنكه نزد شيطنتهاي ابليس توانيد ايستاد از آنجا كه كشتي ما بخون و جسم نيست بلكه با رؤسا و مقتدرين و شاهنشاهان ظلمت اين جهان و اشرار روحاني در ملاء اعلي است خلاصه از آيات مسطوره بخوبي بيان و مدلّل گرديد كه رئيس اين جهان شيطان است خدا رئيس ومالك حقيقي است مگر بسبب گناه شيطان رئيس و مخدوم گناهگاران گشته است و درحالي كه همه مردم بگناه گرفتار شده اند پس بدين مضمون شيطان رئيس همه سركشان اين جهان گشته است ليكن مسيح آمده است كه افعال وحكومت شيطان‌را معدوم سازد چنانچه درآيهٔ ۸ باب ۳ نامهٔ اول يوحنّا مسطور است كه آن كس كه معصيت مي نمايد از ابليس است زانرو كه ابليس از نخست معصيت مي نمود و پسر خدا از اين جهت ظاهر گشت تا كه افعال ابليس‌را ناچيز گرداند و او با اطاعت و زحمات و مرگ صليب خود شيطان‌را مغلوب ساخته و حكومت او بر آنها كه بمسيح ايمان آورند معدوم كرده و آنهارا از تسلط شيطان رهانيده است چنانچه در آيهٔ ۱۳ باب اول بقلسيان مسطور است كه خدا بوسيلهٔ مسيح مارا از قبضهٔ قدرت ظلمت رهانيده بملكوت پسر محبوب خود در آورده است و ايضاً درآيهٔ ۱۴ و ۱۵ باب ۲ نامهٔ بعبرانيان مرقوم است كه او بوسيلهٔ مرگ صاحب اقتدار مرگ يعني ابليس‌را تباه ساخت و آناني‌را كه از ترس و مرگ

همهٔ عمر گرفتار بندگي بودند رهائي بخشيد و ايضاً در آيهٔ ۸ باب ۴ نامهٔ
بافسيان مسطور است که مسيح بر بلندی صعود نموده اسيري‌را (يعني
حکومت شيطان‌را) اسير نمود و بمردم انعامها فرمود و ايضاً در آيهٔ ۱۵
باب ۲ نامه بقلسيان مذکور است که برياستها و قوّتهارا (يعني رياست
شيطان‌را) عريان ساخته علانيه رسوا نمود چون در صليب بر آنها ظفر
يافت و بآن جنگهای در عالم غير مرئي که مسيح با شيطان و شياطين
کرده و آنهارا مغلوب ساخته است در آيهٔ ۹ باب ۱۲ مکاشفات نيز اشاره
رفته است بدين مضمون که مسطور است که آن اژدهاي بزرگ و مار
قديم که بابليس و شيطان مسمي است که تمام مسکونه‌را مي فريبد بر
زمين انداخته شد و فرشتگانش نيز باوي افکنده شدند حال نسبت
بآخر حمله که در اين جنگ روحاني شيطان بر مسيح در وقت زحمات
و موت او کرده بود مسيح در آيهٔ مزبوره مي گويد که رئيس اين جهان
يعني شيطان مي آيد تا جنگ آخرين با من بکند ليکن در من حصّهٔ از
چيز خود که گناه و شرّ است ندارد و نيابد پس بر من غالب نخواهد
شد و در آيهٔ ۳۱ باب ۱۲ يوحنّا فرموده است که اکنون بر اين جهان
حکم مي شود و اکنون رئيس اين جهان افکنده خواهد شد يعني حال
بوسيلهٔ زحمات و مرگ خود شيطان‌را مغلوب خواهم ساخت و سزا باو
داده خواهد شد و از تخت حکومت بر ايمانداران من انداخته خواهد
شد چنانچه در آيهٔ ۳۰ باب ۱۹ يوحنّا مسطور است که مسيح گفت تمام
شد و روح‌را تسليم نمود مراد از لفظ تمام شد اين است که الحال جنگ
من با شيطان تمام شده و آن مغلوب گشته و نجات جهته ايمان آورندگان
مهيّا گرديده است و در آيهٔ ۱۱ باب ۱۶ يوحنّا مسيح در باب همان
مطلب فرموده است که بانصاف ملزم خواهد کرد زيرا که بر رئيس اين
جهان حکم جاري شده است يعني روح‌القدس مردمان و ايمانداران‌را
ملزم خواهد کرد و آنهارا خواهد فهمانيد که بر شيطان حکم شده و از مسيح

مغلوب گشته است چنانچه دیگر بر ایمانداران دعوی و حکم ندارد و در آخر شیطان بدریاچهٔ آتش انداخته خواهد شد چنانچه در آیهٔ ۱۰ باب ۲۰ مکاشفات بیان شده است که ابلیس که آنهارا می فریبد بدریاچهٔ آتش و کبریت در جائي که آن حیوان و پیغمبر کاذب هستند انداخته شد تا ابدالاباد شب و روز معذّب خواهد بود مخفي نماند که شیطان و شیاطین الآن نیز در عذاب جهنّم گرفتار اند لیکن در روز آخر بدیگر سخت‌ترین عذاب انداخته خواهند شد * آیهٔ دیگر که بعض محمدیان از انجیل ذکر کرده و خبر محمد ساخته اند آن است که در آیهٔ ۷ باب اول مرقس بدین مضمون ذکر یافته است که مي آید شخصي بعد از من که از من تواناتر است و من لائق آن نیستم که خم شده دوال نعلینش‌را کشایم حال مي گویند که این آیه‌را مسیح در باب آمدن محمد بیان کرده است نهایت محمدي در این جا نیز غلط کرده و خلاف بیان نموده اند زیرا که اولاً این آیه نه قول مسیح بلکه قول یحیي نبي است چنانچه از آیات پیشین واضح و ثابت مي گردد ثانیاً یحیي خبر مزبوره نه در بارهٔ محمد بلکه در بارهٔ مسیح بیان نموده است چنانچه از آیات ۲۹ و ۳۰ باب اول یوحنّا صاف معلوم و یقین مي گردد که در آنجا مرقوم است که یحیي در بارهٔ مسیح گفت که اینک برّهٔ خدا که گناه خلق جهان‌را رفع مي کند این است آنکه در حق او گفتم که شخصي پس از من مي آید و پیش از من است زیرا که پیش از من بوده است و اگر کسي بگوید که در این صورت که مسیح در آن وقت موجود بوده پس نسبت باو یحیي بچه طریق مي توانست گفت که بعد از من خواهد آمد جواب این است که یحیي این مضمون‌را در بارهٔ تعلیم دادن مسیح گفته است چنانچه بعد از آن که یحیي تبلیغ رسالت خود تمام کرد مسیح خروج کرده تعلیم و معجزه نمودن شروع ساخت *

بعضي از محمدیان جهت اثبات مطلب خود سواي آن آیات که ما

در این جا ذکر نمودیم بعضی آیات دیگر از کتب عهد عتیق و جدید، استخراج نموده در کتب خود شان ثبت و ضبط نموده اند از آنجمله مصنّف روضة الصّفا در اوائل جلد ثانی و حاجی ملّا محمد رضای همدانی در رسالهٔ خود و مصنّف کتاب استفسار و غیره لیکن از آن آیات که ماورای اینهاست و در کتب آنها ثبت گردیده بعضی آنها اصلا در توریت و انجیل نیستند و بعضی که هستند اکثر آنها لفظاً و تفسیراً بمسیح منسوب است و برخی دیگر آنها معنی دیگر دارد یعنی ماورای آن معنی است که محمدیان از راه تعصّب جهت مفاد خود شان تاویل و تفسیر کرده اند چنانکه هر کس که آن آیات‌را در توریت بخواند و به تسلسل آن آیات متوجّه گردد بآسانی خواهد فهمید لیکن چون ذکر و تفصیل آن آیات سبب تطویل بود لهذا در این مقام به بیان و ذکر آنها نپرداخته محض به بیان همان آیات عمده که محمدیان از توریت و انجیل دلیل خود ساخته و بمحمد منسوب داشته اند اکتفا ورزیده معنی حقیقی آنهارا اظهار و بیان نمودیم زهی سعادت اگر حال محمدیان بدقّت تمام توریت و انجیل‌را مطالعه نمایند البتّه از مطالب آنها بهتر اطلاع بهم خواهند رسانید پس در آن وقت دیگر چنین آیات‌را بتاویلات ناموافق و نامناسب از توریت و انجیل نخواهند آورد و اگر انصاف بدهند بدرستی خواهند فهمید که در توریت و انجیل اصلاً و قطعاً خبر محمد ذکر نگردیده است خلاصه از مطالب مذکورهٔ این فصل بتمامی آشکار و ثابت گردید که بجهت رسالت محمد در کتب مقدّسهٔ عهد عتیق و جدید سخنی حتی اشارهٔ هم نیست پس بنابر این ادّعای محمدیان و مفسّران قران که گویا خبر محمد در توریت و انجیل ذکر شده و رسالت او در آنها بیان گشته باشد بالمرّه باطل و از درجهٔ اعتبار ساقط است فلهذا واضح و آشکار است که دلیلی بجهت ثبوت رسالت محمد در توریت و انجیل ابداً یافت نمی شود *

فصل دوم

در تفتیش و تشخیص این که آیا عبارت قرآن دلیل از خدا بودن آن می تواند شد یا نه

دلیل دیگر که جهت ثبوت رسالت محمد در قرآن ذکر شده عبارت آن است چنانکه در سورهٔ البقره مرقوم است و اِن کنتم في ریب ممّا نزلنا علي عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین یعني اگر شما در خصوص چیزي که ما به بندهٔ خود نازل کرده ایم متشکي هستید مانند آن سورهٔ بیاورید و شاهدان خودرا ماوراي خدا دعوت نمائید اگر راست گویانید علماي محمدي بمضمون این آیه معتمد گشته همیشه عبارت بي مثل و مانند قرآن‌را بمیان مي آورند و مي خواهند که عبارت قرآن عظیم‌ترین معجزات باشد بمرتبهٔ که از معجزات موسی و یسوع برتري داشته باشد و بنابر این عبارت قرآن‌را بجهت از خدا بودن قرآن و رسالت محمد دلیلي عظیم و قوي مي سازند نهایت کسي که در خصوص این مطلب اندکي تفکر نماید و عبارت قرآن‌را بانصاف تشخیص دهد بآساني خواهد فهمید که عبارت قرآن دلیل درستي آن نمي تواند شد زیرا که

اوّلاً اگر بالفرض قبول کنیم که عبارت قرآن دلیل از براي حق بودن آن باشد باز دلیل ناقص است بسبب آنکه محض آن کساني که زبان عربي‌را تماماً و کاملاً خوانده واقفیّت کلّي در آن زبان دارند این دلیل‌را مي توانند فهمید و بس لیکن سائر اشخاص عالم في نفسه خود شان بفهمیدن این دلیل ابداً قادر نخواهند بود بلکه باید که بنابر قول علماي چند سکوت اختیار نموده اعتقاد نمایند که افضلیت عبارت قرآن در انتهاي مراتب

است و بدین جهت کلام خدا است نهایت در قلب شخص دقیق با فکر رقیق باز این شبه و شک خواهد ماند که شاید علماي عرب سهواً در این باب بفکر خلاف افتاده اند زیرا که طائفهٔ بني نوع انسان چه از عالم و چه از عوام از سهو وخطاي عاري و بري نیستند وآن شخص دقیق و فکر نماینده نیز باین فکر خواهد افتاد یعني علمائي که این ادّعارا مي نمایند شاید سبب این باشد که اطاعت کنندگان قرآن اند و منظوري که دارند این است که بسبب اطاعت و اعتقاد مردم بقرآن ریاست وحرمت و دولت آنها زیاده گردد و بهمین سبب تا حال باین امر راضي گشته جهت استقرار فوائد دنیوي خود شان در این باب اتّفاق نموده اند چنانکه علماي بت‌پرستان باوجود آنکه خود شان در جهل و فریفتگي برقرار هستند لیکن باز بجهت فریفتن مردم از ایّام قدیم تا اکنون با یک دیگر همداستان گشته متفق اللفظ ادّعا مي نمایند که کتاب دروغ و جعلي آنها از جانب خدا است وحال آنکه علماي بت‌پرستان در اعداد وکثرت در مقابل عدد علماي عرب و اسلام بسیار زیاده اند چنانکه صدق این معني بر سیّاحان جهان و تواریخ خوانان واضح وعیان است پس عبارت قرآن اگر احیاناً مي توانست که دلیلي باشد باز بدیهي است که بجهت فراغت قلب جویاي حقیقت آن سکوت و یقیني که لازم است نمي تواند داد بلکه اورا همیشه در تردد خواهد گذاشت و این مرحله که انجیل چنین دلائلي دارد که خواص و عوام آنهارا بآساني مي فهمند و ایمان آورنده در قلب خود از حقیّت انجیل یقیني کلّي حاصل مي نماید در باب گذشته ذکر نمودیم *

و اگر کسي بگرید در این صورت که همه کس معجزات موسی وغیره‌را ندیده اند ونتوانستند دید لهذا دلیل معجزه نیز مانند دلیل عبارت قرآن ناقص است جواب این است که درمیان این وآن فرق کلّي است فصاحت کلام و دریافت و درک لطافت آن داخل علوم جهاني است و

بنابر این صرف صاحب علم این چنین دلیل‌را خواهد فهمید لیکن دلیل معجزه بمشاهده نسبت دارد چنانچه خواص و عوام که معجزات موسی و یسوع و حواریون‌را دیده بدین طریق از رسالت آنها یقین حاصل کردند پس برای دریافت این دلیل علم ضرور نشد و جهت افادهٔ آنان که من بعد بوده و هستند و خواهند بود معجزات موسی و یسوع و حواریین در توریت و انجیل بتفصیل مسطور اند و در حالی که ایمان آورنده بمسیح از آن دلائل که در باب گذشته مذکور شده و بسبب تبدیل دلی و یافتن شفا از بیماری اندرونی و تحصیل تسلّی و آرام حقیقتی در دل خود یقین تام حاصل نموده است که توریت و انجیل کلام حق است در این صورت معجزاتی که در آن کتب مذکور و بیان شده اند جهت او همچنان دلایل قوی اند که برای ناظرین بوده اند و جهت تحصیل این تبدیل دلی و آرام درونی علم و فضیلت لازم نیست محض ایمان حقیقی بمسیح درکار است و بس چنانچه در باب گذشته بتفصیل بیان گشت *

ثانیاً اگر چنانچه این امررا قبول نمائیم که بلی تا حال در لسان عربی مانند قرآن کتاب یا عبارتی نوشته نشده است از این مرحله محض این صادر می شود که قرآن در لسان عرب از تمامی کتب عرب در عبارت افضل است نه آنکه عبارت قرآن از تمامی کتب لسانهای مختلف که در جهان می باشند افضل و یا کلام الهی باشد پوشیده نماند که در زبانهای یونانی و لاطین و انگلیس و جرمن و سائر لسانها چنان کتب تصنیف گشته اند که در عبارت بالمراتب از قرآن افضل اند، چنان که این مطلب بعلمای فرنگستان واضح و آشکار و درمیان آنها مشهور است و بعضی از آنها که لسان عرب‌را آموخته و در آن علم سر رشتهٔ تام بهم رسانیده کتب عربیه‌را مطالعه نموده اند می گویند که بعضی کتب عربی مثلاً مقامات حریری و مقامات همدانی در عبارت کلام موافق قرآن بلکه از آن هم افضل اند و هر چندی که ادّعای این اشخاص در حضور محمدیان اعتباری ندارد و از راه

تعصّب و رعایت مآل کار خود شان سخن آنهارا قبول نمي نمایند نهایت بسبب همین جانب داري شهادت خود محمدیان نیز در خصوص عبارت قرآن در نزد سائر ملل هیچ قوتي و عتباري نخواهد داشت نهایت مخفي نماند که بعض علماي عرب نیز اقرار داشته اند که عبارت قرآن اعجاز و لاثاني نیست چنانچه شاه اسمعیل در تواریخ خود در باب في امته المسلمین در بارهٔ فرقهٔ مزداریه چنان مسطور کرده است * المزداریة اصحاب عیسي بن صبیح المکني بابي موسي الملقب بالمزدار و یسمي راهب المعتزلة لانه تزهد و انفرد عن اصحابه بمسائل قبیحة جدا منها ان الناس قادرون علي مثل هذا القران فصاحةً و نظماً و بلاغةً و هو الذي بلغ في القول بخلق القران * یعني مزداریه اصحاب عیسي ابن صبیح بودند که کنیت او ابي موسي و لقبش مزدار بود و براهب فرقهٔ معتزله نامیده مي شد زیرا که او زهد کرد و از اصحاب خود بسبب مسائل قبیحه انفراد و تجرّد اختیار کرد بعض از آن این است که انسان قادر است بر مثل این قران در فصاحت و نظم و بلاغت و این کس مبالغه کرد در سخن بر این که قرآن مخلوق است * و مصنّف شرح المواقف در باب مزدار گفته است که او دعوي کرد که عرب چنین کتاب که بهتر از قرآن باشد (احسن منه) مي توانند تصنیف کرد دیگر شهر ستاني در کتاب خود در این امر نسبت مزدار بدین طریق نوشته است که ابطاله اعجاز القران من جهة الفصاحة و البلاغة * یعني او باطل کرد این امررا که قرآن از روي فصاحت و بلاغت اعجاز باشد و نظام گفته است که من حیث الاخبار عن الامور الماضیة و الاتیة و من جهة صرف الدواعي عن المعارضة و منع العرب عن الاهتمام به جبرا و تعجیزا اذا لوخلا هم لکانوا قادرین علي ان یاتوا بسورة من مثله بلاغة و فصاحة و نظماً یعني از روي حیثیت اخبار زمانه گذشته و آینده و از روي بر گردانیدن و باز داشتن دعوي از بحث و معارضه و باز داشتن خدا عرب‌را از اهتمام آن بواسطهٔ سراسیمگي یا از روي عاجزي هرگاه که

از آنها علیحده مي شدند هر آئينه قادر بودند برين كه سورة مثل آن بياورند در بلاغت وفصاحت و نظم * حال اگرچه شارعين قول اينها قبول نمي كنند بلكه آنرا در جاي كفر مي دانند باز آن قدر از مواضع مذكورة معلوم و يقين مي گردد كه علماي عرب در باب عبارت قرآن متّفق نيستند بلكه بعض آنها عبارت و فصاحت قرآن افضلترين و لاثاني نمي دانند *

ثالثاً هرگاه بالفرض قبول نمائيم كه عبارت قرآن در زبان عربي بي مثل و مانند است و كلام خدا بودن آنرا فقط عبارت گواه و دليل باشد پس عبارت بي مثل و مانند يک كتاب اگر دليل وگواه از جانب خدا بودن آن باشد در آن صورت لازم مي آيد كه همگي آن كتب مشهورة كه در ايّام القديم در زبان يوناني و لاطين نوشته شده اند و هم آن كتب مشهورهٔ كه در اين ايّام بر زبان انگليسي و جرمني و فارسي و سائر زبانها مرقوم گشته اند كه تا حال در عبارت مانند آنها كتابي در آن زبانها نوشته نشده است بايد كه تمامي آنها نيز از جانب خدا بوده باشند و همچنين كتاب وید نام كه كتاب ديني هندوبان است و آنها ادّعاي از خدا بودن آنرا مي نمايند اگرچه تعليم بت‌پرستي‌را مي دهد پس باز بايد كه او نيز بعلّت عبارت خود كلام الهي باشد و اگر چنانچه ادّعاي علماي اسلام در باب عبارت قرآن اين باشد كه عبارت او از عبارت تمامي كتبي كه در جهان هستند افضل است البتّه قبل از اين ادّعا مي بايد كه علماي اسلام همگي لسانهارا آموخته و كتبي كه در سائر زبانها نوشته شده بخوانند يعني واضح است كه مادامي كه خواندن زبان عبراني و يوناني و لاطين و جرمن و انگليس و فرانس و هند و چين و سائرين‌را تماماً تحصيل نكرده و كتب السنهٔ مذكوره‌را نخوانده باشند نمي توانند كه اين ادّعارا بميان آورده بگويند كه عبارت قرآن از عبارت همهٔ كتب عالم بهتر و افضل است و چون باين امر اقدام نورزيده و بخود شان شايسته و سزاوار ندانسته اند كه كتب و

علوم و مذاهب سائر طوائف را جستجو نمایند پس آن جرأت و هنر ندارند که ادّعاي مذکوره را نمایند *

و ربما ممکن است که مطالب ناحق و معاني زشت و سخنان کفر انگیز چنین کلمات رنگین و عبارات شیرین گفته و نوشته شود که عبارت آنها در انتهاي مراتب باشد چنانکه این مرحله نیز درمیان بت‌پرستان و سائر طوائف وقوع یافته است و کسان بسیار باین چنین سخنان شیرین و عبارت رنگین فریفته گشته اند پس بنابر ادّعاي محمدیان مي بایست که این چنین سخنان ناحق و کفر انگیز بسبب افضلیّت عبارت حق و کلام خدا بوده باشند * خلاصه از دلائلي که در باب عبارت قرآن ذکر شد بالکلّیّه آشکار و معلوم گردید که عبارت قرآن خواه بي مثل و مانند باشد و خواه نباشد بجهت از خدا بودن آن و رسالت محمد قطعاً دلیل نمي تواند شد

فصل سوم

مبني است بر کلماتي چند در باب اظهار معني قرآن

چون از عبارت قرآن دلیل از خدا بودنش صادر نگشت پس بمضمون آن رجوع نموده به بنیم که آیا از مضامین قرآن بجهت ثبوت حقیّت آن دلیلي مي توان یافت یا نه بلي هر کس که طرفداري را بکنار نهاده و بمقام انصاف بر آمده قرآن را مطالعه نماید قبول خواهد کرد که قرآن خدارا بدین صفات حق و راست بیان مي کند چنانکه در اکثر آیات در باب صفات خدا ذکر شده است که خدا واحد و قدیم و علیم و حکیم و رحیم و رؤف و غفور و کریم است و نیز در آن بیان شده است که بعد از موت روح انساني ابداً خواهد ماند و بدن قیام خواهد نمود و در روز دیوان نیک

کاران و بدکاران اجر خودرا خواهند یافت و علاوه بر اینها چندین احکام نیز ذکر یافته است که با احکام کتب عهد عتیق و جدید موافقت دارند از این قبیل که بت‌پرستي نکنند و بخدا شریک قرار ندهند و تصویر اورا نکشند و اسم اورا به بي حرمتي استعمال ننمایند دزدي و زنا و قتل بعمل نیاورند و دروغ نگویند و خدارا دوست دارند و ببرادران و اقربا احسان و بفقرا و مساکین رحم نمایند وغیره امّا هر کس که از کتب مقدّسهٔ عهد عتیق و جدید خبردار باشد في الفور باو معلوم و آشکار خواهد گشت که محمد این کلمات و احکام راست‌را از کدام سر چشمهٔ حقیقت برداشته است یعني باو واضح مي گردد که آنهارا از کتب مقدّسه ضبط و نقل نموده است و هر چندي که خود محمد توریت و انجیل‌را نخوانده بود لاکن چون در ایّام محمد در ولایات عربستان مسیحي و یهودي بسیار بودند و از کتاب سیرت الرسل و انسان العیون معلوم مي گردد که ورقه نیز که بني عم خدیجه بود اول یهودي بود و بعد مسیحي گشت و چند روز پیش از آن که محمد دعوي نبوت کرده وفات نمود و مردم ولایت شام هم بالکلیّه مسیحي بودند و محمد نیز قبل از ادّعاي نبوتش با عمّ خود ابو طالب و بعد از آن تنها خودش چند دفعه بعزم تجارت بولایت مذکور رفته بود پس محمد از هر طرف مجال و فرصت داشت که هنگام معاشات با مسیحیان و یهودیان در خصوص کتب و مذاهب ایشان گفتگو نماید و از مذاهب و مضامین کتب آنها همان قدر مطلع و مخبر گردید که آن مسیحیان و یهودیان بقدر و قوّهٔ اطلاع خود شان بمحمد نقل کرده بودند و وقتي که ادّعاي نبوت کرد همان قدررا که شنیده وموافق طبع و راي خود پسندیده و در حافظه داشته بود در قرآن ثبت نمود و بیان ساخت و از همین سبب است که آن تعلیمات انجیل‌را که موافق ومطابق راي و عقل خود ندید در قرآن بیان نساخته و نقل ننمود از آن جمله در قرآن خبر نداد که مسیح پسر خدا و در مرتبهٔ الوهیت است و همچنین آن تعلیمات انجیل‌را نیز بیان

نشناخت که قلب آدمي بمرتبهٔ خراب است که عمل ثواب نمي تواند حاصل نمود و در حضور خدا بمرتبهٔ گناهگار است که محض يسوع مسيح اورا از عقوبت گناه مي تواند رهانيد و رهاننده و شافي کل عالم همان است و بس و همچنين آن نصائح و احکام انجيل که بتازگي و پاکي قلب و افکار و خواهش آدمي منسوب مي باشند در قرآن بيان ننمود و چون يهوديان و مسيحيان حکايات توريت و انجيل‌را بطريق صحيح بمحمد نقل نکرده بودند يا آنکه صحيح نقل کرده ليکن محمّد آنهارا درست ضبط و حفظ نکرده بود لهذا در سهو افتاده حکايات کتب مقدّسه بعينه و بطريق صحيح در قرآن نقل نگشته و نيز در قرآن چنان حکايات بيان شده است که بطريق احاديث جعلي در آن ايّام درميان يهوديان و مسيحيان شهرت داشت ليکن در توريت و انجيل اصلا نيستند چنانچه من بعد مذکور خواهد شد * و از آن سهوها که در اين خصوص در قرآن يافت مي شود چندي‌را بطريق نمونه در اين جا ذکر خواهيم نمود مثلاً انچه در اوائل سوره بقره در بارهٔ گفتگوي خدا با فرشتگان در باب خلقت آدم و حکم سجده کردن او و ابا نمودن ابليس مرقوم است خلاف توريت است که بنابر آن خدا چنين حکم نداده و ابليس پيش از خلقت اين عالم نافرماني نموده و شيطان گشته ايضاً در اوائل سورهٔ عنکبوت گفته شده که نوح نه صد و پنجاه سال بود که طوفان آمد چنانچه مسطور است و لقد ارسلنا نوحا الی قومه فلبث فيهم الف سنة الا خمسين عاماً فاخذ هم الطوفان و هم ظالمون * يعني ما فرستاديم نوح‌را بسوي قوم او پس بماند نوح در قوم خود نه صد و پنجاه سال پس گرفت قوم اورا طوفان و آنها گنهگار بودند مگر در آيهٔ ۱۱ باب ۷ کتاب اول موسی مرقوم است که نوح شش صد ساله بود وقتي که طوفان آمد و در آيهٔ ۲۸ باب ۹ مسطور است که نوح بعد از طوفان سه صد و پنجاه سال زنده مانده بود و در اوائل سورهٔ هود بيان است که از فرزندان نوح يک انکار کرد از سوار شدن کشتي و در

آب طوفان هلاک شد چنانچه مرقوم است * و نادي نوح ابنه و کان في معزل یا بني ارکب معنا و لا تکن مع الکافرین * یعني خواند نوح پسر خودرا و بود پسرش در گوشهٔ ای پسر من سوار شو همراه من و مباش همراه منکران لیکن در توریت در ابواب ۷ و ۸ و ۹ کتاب اول موسیٰ صاف مرقوم است که همه فرزندان نوح در کشتي بوده از طوفان نجات یافتند و ایضاً در سورهٔ یوسف چنین بیان شده است که گویا یوسف خواهش زن مالک خود کرده بود چنانچه مذکور است * و لقد همت به و هم بها * یعني بدرستي که عورت فکر او کرد و او فکر عورت کرد مگر در باب ۳۹ کتاب اول موسیٰ بوضحي تمام بیان شده است که یوسف بالکل از او انکار کرده در دل خود نیز فکر بدرا جاي نداده بود و ایضاً در اوائل سورهٔ قصص مرقوم است که زن فرعون موسیٰ‌را پرورش کرد و در جاي فرزند قبول نمود چنانچه گفته است * فالتقطه آل فرعون * یعني برداشت آنرا خویش اوندان فرعون و باز گفته است * قالت امراة فرعون قُرَّة عین لي و لک لا تقتلوه عسي ان ینفعنا او نتخذوه ولداً و هم لا یشعرون * یعني گفت زن فرعون که براي من و براي تو قرة العین است این‌را قتل مکن شاید بکام ما در آید یا این‌را پسر خود بگردانیم و آنهارا خبر نبود مگر در توریت در باب دوم کتاب دوم موسیٰ صاف گفته است که دختر فرعون موسیٰ‌را پرورش نموده در جاي فرزند قبول کرده بود و ایضاً در اوّل سورهٔ مریم مذکور است که مریم بمقام دور رفته و یسوع در زیر درخت خرما پیدا شده است چنانچه مرقوم است * فانتبذت به مکاناً قصیّاً فاجاءها المخاص الي جذع النخلة * یعني آنرا گرفته بر کنار شد در مکان دور باز آورد آنرا درد زه بطرف تنهٔ درخت خرما لیکن در انجیل در باب دوم لوقا بالتفصیل بیان شده است که مسیح در شهر بیت‌اللحم در اصطبل تولّد یافت و بیت‌لحم در ملک یهودیه شهر آبا و اجداد مریم بود حال در این مواضع و امثال آنها محمد سهوا خلاف توریت و انجیل بیان کرده است

یا از این سبب که در حافظه نداشته یا یهود و نصاري باو خلاف بیان کرده بودند و الّا محمد بي شک این گذارشات‌را صحیح نقل مي نمودي *

القصّه بانصاف و آساني مدلّل مي توان ساخت که قرآن از تعلیمات وحکایات کتب عهد عتیق و جدید و هم از احادیث یهودیان و مسیحیاني که در ایّام محمد مشهور گشته بود وهم از وقائع و عادات عربان و مجوسان جمع گشته و تالیف شده است یعني دراین باب شک و شبه نیست که محمد در ضمیر خود مخمّر ساخته بود که از این مذاهب ثلاثه یعني از مذهب یهودیان و مسیحیّان و عربان آن ایّام مذهب علیحدهٔ اختراع کرده برپا نماید که بدین طریق مردم بآساني مذهب اورا قبول کنند و بهمین سبب هر چیزي که ازین سه مذهب عقل او قبول نمود و موافق راي و مطلب خود دانست آنرا جمع آورده مذهب جدیدي ساخت و در قرآن مرقوم داشت چنانکه تعلیمات قرآن درخصوص صفات خدا وخبر قیامت و روز دیوان واحکام نهي ازقبیل قتل و زنا ودزدي ودروغ و احکام امر باطاعت و محبّت خدا و دوست داشتن همسایه و اقربا و سائرین تمامي و همگي اینها از توریت و انجیل برداشته شده و ذکر یافته اند وکسي که کتب مقدّسه‌را خوانده است اگر چنانچه مطالب قرآن‌را با تعلیمات کتب مزبوره مقابله نماید هر آئینه بآساني تمام دریافت خواهد کرد که اخبار و تعلیمات مذکوره نقل شدهٔ کتب مقدسه مي باشند وبهمین طریق در قرآن حکایات بسیار مرقوم اند که از کتب مقدّسهٔ عهد عتیق و جدید برداشته شده اند مثلاً گذارش لوط که در اواخر سورهٔ هود مذکور است تفصیلاً و صریحاً درفصل ۱۹ کتاب اول موسیٰ مسطور است و احوالات موسیٰ و فرعون که در اواسط سورت الاعراف مذکور گشته است درفصول ۳ الی ۱۴ کتاب دوم موسیٰ نفصیلاً تحریر یافته است و نقل یوسف که در سورهٔ یوسف مسطور گردیده است درفصلهاي ۳۷ و ۳۹ الی ۴۷ کتاب اول موسیٰ صحیح و صاف مرقوم است و مقدّمهٔ مریم که در اوائل سورهٔ

مریم نوشته شده است اظهر من الشمس است که آن گذارش از انجیل یعني فصل اول لوقا استخراج گشته است و مانند اینها دیگر حکایات نیز در قرآن یافت مي شوند که از کتب عهد عتیق و جدید برداشته شده اند مگر این قدر تفاوت است که در قرآن یا کم و بیش بیان شده یا با تغیُّر و تبدیل مرقوم گشته اند و سبب تغیُّر و تبدیل حکایات مذکوره‌را سابقاً ذکر نموده‌یم و از احادیث یهودیان نیز محمد چند حکایات اخذ نموده در قرآن خود ثبت کرده و بیان ساخته است از آنجمله خلقت آدم و سجده نمودن فرشتگان باو و از خدا دور گشتن شیطان و مفارقت آدم از بهشت که در سورة البقرة و اوائل سورة الاعراف مرقوم است و همچنان وقائع ابراهیم و داؤد و سلیمان که ابراهیم بُتهاي پدرخودرا شکست و قوم وي خواستند که اورا بر آتش باندازند و کوهها و پرندگان با داؤد حمد و ثنا خواندند و باد و جن وغیره در تحت حکم سلیمان و فرمان بردار او بودند چنانچه در سورة الانبیاء و سورة النّمل ذکر گردیده است و چگونگي ذکر بهشت و فرشتگان و سوال قبر و تقسیم جهنم بهفت درجه و خبر اعراف و نقل اینکه در روز قیامت زبان و پاي و دست وغیره بر گناهگاران گواهي خواهند داد چنانچه در آخر سوره یاسین بیان شده است و ایضاً غسل و طهارت و این مرحله که وقتي که آب موجود نباشد با خاک تیمّم کنند و امتیاز في مابین خیط ابیض وخیط اسود در روزه و نماز و غیر آنها تماماً از احادیث و تواتر یهودیان است چنانکه در این ایّام نیز این قبیل احادیث و اقوال در کتاب طالموت و گمرا و ضحار و میدراس نام و سائر کتب یهودیان منضبط است و این فقره که یسوع در گهواره تکلّم نموده و در ایّام طفولیت از وی معجزه صدور یافته است چنانکه در اوائل سوره‌ء ال عمران و در سورت مریم مي باشد و گذارش اصحاب کهف و الرّقیم که در سورت الکهف ذکر گشته است محمد از احادیث مسیحیان آن ایّام برداشته در قرآن ذکر نموده است چنانکه فقره‌ء اول در کتاب احادیث که مسمّي بنقل یا انجیل

طفولیت یسوع مسیح گشته مسطور است و گذارش کهف درکتاب تصنیف کردهٔ افرایم نام یافت مي شود مخفي نماند که مسیحیان از حکایات و از احادیث ایّام سلف محض همان‌را قبول مي نمایند که بانجیل موافقت و مطابقت داشته باشد و دیگر نقل میزان و پل صراط که در قرآن ذکر یافته است از حکایات مجوسان قدیم است چنانکه در کتاب مسمّي به حید که تاریخ و مذهب آن طائفه‌را ذکر مي نماید مسطور است و دیگر کم و کیف گذارشات کعبه و آداب و اعمال حج از جملهٔ عادت و مذهب اعراب قدیم است چنانکه اگر کسي بتواریخ و احوال قدیم آن طائفه رجوع نماید یا اطلاعي بهم رساند خواهد فهمید که خانهٔ کعبه قبل از محمد بت خانهٔ مشهور بود که اعراب آن ایّام بنابر مذهب بت‌پرستي خود شان انجارا زیارت کرده و طواف نموده و بعضي اعمال و اداب دیگررا نیز بعمل مي آوردند لهذا محمد نیز جهت تالیف قلوب اعراب آن ایّام در آن اعمال اندک تغیّري داده براي استقرار دین خود طواف و اعمال حج‌را برقرار نمود خلاصه اگرچه این گونه حکایات که محمد از کتب مقدّسه و احادیث و حکایات یهودیان و مسیحیان وغیره اخذ نموده در قرآن نوشته است زیاده ذکر مي توانستیم نمود لاکن جهت آگاهي طالبین بهمین قدر اکتفا نمودیم پس در این صورت که هرچه در قرآن سخنان و مطالب حق و درست باشد عاریتهً از کتب مقدّسه تحصیل گشته دیگر بحقیقت قرآن دلیل نمي تواند شد *

باوجودي که در قرآن چند سخنان و مطالب راست و استخراج شدهٔ از کتب مقدّسهٔ مسطوره اند باز تعلیم آن با اکثر مطالب و تعلیمات انجیل بالمرّه مخالف و ضد است و همین دلیل عمده ایست که قرآن کلام خدا نیست و مخالفت قرآن با انجیل بدین طریق است که اول در انجیل بصراحته تمام الوهیت مسیح بیان شده است لاکن قرآن برعکس آن الوهیت مسیح‌را انکار نموده اورا محض در مرتبهٔ پیغمبري محسوب نماید

دوم در انجیل واضحاً مسطور گشته که مرگ مسیح کفّارهٔ گناهکاران است نهایت قرآن در خصوص موت مسیح آدمی‌را متشکّی می سازد زیرا که در یک جا مُقرّ و در مقام دیگر منکر مرگ اوست و از این مرحله که زحمات و مرگ مسیح کفّارهٔ ذنوب است بالمرّه انکار می کند سوم در انجیل بیان شده که آن میانجی و وسیله صادق واحد که فیمابین خدا و خلق می باشد مسیح است و عفو گناهان و رضامندی خدا وبخت و سعادت دائمی‌را محض آن کس می تواند یافت که مسیح‌را واسطه و رهانندهٔ خود بداند لاکن محمدیان می گویند که شفیع المذنبین محمد است و خدا بجهت خاطر او گناهکاران‌را می بخشد و قبول کنندگان اورا به بهشت می برد چهارم خدای واحد وابدی خودرا درانجیل باسم اب و ابن و روح‌القدس بیان ساخته است امّا قرآن باین نوع بیان گشتن ذات پاک الهی قائل نیست بلکه محمدی تعلیم تثلیث درمرتبهٔ کفر می شمارند پنجم مسیح در انجیل می فرماید که کتب عهد عتیق و جدید باطل و منسوخ نشده است و نخواهد شد و نیز می گوید که آسمان و زمین بر طرف خواهند گشت امّا کلام من بر طرف نخواهد شد نهایت محمدیان بر عکس این می گویند که بسبب ظهور قرآن توریت و انجیل منسوخ و برطرف گشته اند ششم در کتب مقدّسه آشکارا و بیان شده است که آدمی بسبب اعمال خود نجات نخواهد یافت بلکه محض بسبب ایمان آوردن بریسوع مسیح به قراری که درانجیل مثلاً در آیات ۲۳ و ۲۴ باب ۳ و در آیت ۵ باب ۴ نامهٔ باهل روم و در آیات ۸ و ۹ باب ۲ نامهٔ باهل افسس مذکور است مگردر قرآن گفته شده که آدمی بسبب اعمال حسنه و ثواب نجات خواهد یافت هفتم مسیح در آیت ۴۴ باب ۵ متّی بتابعین خود فرموده است که من بشما می گویم که اعدای خودرا دوست بدارید و از برای آنها که بر شما لعن می کنند برکت طلبید و با آنان که شمارا عداوت می نمایند احسان کنید و از بهر آنان که شمارا فحش می دهند و زحمت

مي نمايند دعا كنيد مگر محمد بامّت خود فرمود كه با ملّت غير جهاد كنيد و كساني‌را كه از قرآن بر گردند بقتل رسانيد هشتم مسيح چنانكه در آيت ٣٤ الي ٣٦ باب ٢٠ لوقا مذكور است گفت كه در آسمان يعني در بهشت نه تـزويج مي كنند نه تزويج كرده مي شوند زيرا كه ايشان مانند فرشتگان خواهند بود و در آيت ١٧ باب ١٤ نامهء باهل روم مرقوم است كه ملكوت خدا اكل و شرب نيست بلكه عدالت و آرام و خوشي در روح القدس است مگر محمد برخلاف آن در قرآن بيان فرموده است كه در بهشت اكل و شرب و صحبت با حوران خواهد بود و مطالب ديگر نيز در انجيل و توريت مي باشند كه در قرآن بضدّ آنها بيان شده است نهايت چون تفصيل آنها باعث تطويل مي شد لهذا به بيان همين چند فقره اكتفا ورزيده پس واضح گرديد كه تعليمات قرآن بالمرّه با تعليمات انجيل مخالف و ضد است و بنابراين قرآن شرط اوّلي‌را كه در ابتداي همين باب بجهت شناختن پيغمبر حق ذكر نموده ايم بانجام نمي رساند و چون امكان ندارد كه كلام و كتب خدا ضد و برعكس يك ديگر باشند و از دلائل و مطالبي كه در باب اول و دوم اين رساله در خصوص كتب مقدّسه بيان نموديم بي شك و شبه يقين گرديد كه كتب مقدّسه تحريف و منسوخ نگشته و كلام حقيقي الهي مي باشند پس از همين مرحله كه قرآن بطريق مذكوره ضدّ و خلاف كتب مقدّسه است يقين كلّي حاصل مي شود كه كلام خدا نيست و اگر چنانچه بجهت خلاف بودن قرآن سواي دليل مذكوره دليلي ديگر نمي بود باز همان دليل دليلي است كافي كه قرآن از جانب خدا نيست زيرا كه در انجيل حكم محكم جاري گشته است كه هر كس كه در ضد آن گفتگو نمايد اگر بصفت فرشته هم ظاهر گشته باشد باز كلام اورا از خدا ندانند چنانكه در آيات ٨ و ٩ فصل اول نامه بگلتيان مرقوم است كه اگر ما (يعني حواريون) يا فرشته از آسمان مژدهء (يعني انجيل) ديگر جز اين كه ما بشما رسانيديم برساند ملعون باد چنانچه پيش

گفتم حال نیزمي گویم که اگرکسي شمارا مژده دهد جزآنکه یافتید ملعون باد پس در این صورت لازم نمي آید که در خصوص ردّ قرآن زیاده براینها گفتگو نمائیم زیرا که همین اختلاف آن با کتب مقدّسه دلیلي است کافي و مبرهن که آن از جانب خدا نیست امّا براي طالبان حقیقت دلائلي دیگر نیز ذکر خواهیم نمود که از آنها هم یقین کلّي حاصل مي گردد که قرآن کلام خدا نیست *

اولاً این که سواي دلیل مذکوره علامت دیگر که قرآن از جانب خدا نیست این است که قرآن تقاضا و تمنّاي آدمي‌را رفع نمي سازد زیرا که در دیباچهٔ رساله ذکر نموده ایم که لازم است که الهام حقیقي آن تقاضاي روحاني که خدا در روح و قلب انساني ثبت کرده است رفع و ساکت سازد و نیز در دیباچه ذکر و ثابت نمودیم که تقاضاي روح در آن است که آدمي از صفات خدا و از ارادهٔ که او در بارهٔ انسان دارد اطّلاع بهم رساند و از وسائل انجام آن آگاه شود و درحضور خدا بري الذّمه و بي گناه گردد و پاکي قلب و نیکي رفتار حاصل نماید و بخوش حالي حقیقي و سعادت ابدي برسد و همچنین در دیباچه ذکر و ثابت کردیم که اگر چنانچه کتاب دیني تقاضا و تمنّاي مذکوره‌را رفع نسازد و آدمي‌را بمراتب مسطوره نرساند همین علامتي است واضح که آن کتاب کلام خدا نیست امّا بعد از اطلاع یافتن بر مضامین قرآن معلوم مي گردد که تعلیم قرآن در رفع و ساکت ساختن تقاضاي روح آدمي ناقص و عاجز است یعني اگرچه چند مطالب راست و درست در خصوص صفات خدا و احوال قلبي و اطاعت آدمي از کتب مقدّسه انتقال یافته در قرآن ذکر شده است لیکن بآن اکملیّت که در انجیل بیان گردیده و بوضوح پیوسته است صفات خدا و اراده و احکام او و کیفیّت احوال قلب انساني در قرآن بیان و تفصیل نشده است و هم مطلبي که مي بایست آدمي در پاکي قلب بخدا تقرب تمام بیابد در آیات قرآن بالکلیّه از نظر

انداخته شده است بلکه بنابر مضمون بعضي آيات قرآن تقدّس و عدالت خدا و پاکي قلب آدمي باطل مي گردد چنانکه ثبوت اين مطلب را من بعد تفصيلاً ذکر خواهيم نمود و تقاضاي روح آدمي که بنابر آن آدمي بايد که از گناهان خود و عقوبت آنها رهائي جسته و آزادي يابد تعليم قرآن اصلا رفع نمي سازد و آدمي را چنان سر رشتهٔ نمي دهد که بآن در حضور خداي عادل و مقدّس بي گناه و پاک گردد زيرا آن وسائلي که خدا بجهت تحصيل عفو گناهان در انجيل بيان و برقرار فرموده است بر کنار نهاده در قرآن چنين وسائل آدمي را نشان داده شده است که امکان ندارد که بسبب آنها عفو گناهان خود را حاصل نموده و از عقوبت آن رهائي يابد چنانکه در قرآن و در ديگر کتابهاي محمديان بيان شده است که آدمي باستصواب توبه و باعمال حسنه و ثواب خود و بنابر رحمت موفورهٔ خدا و بشفاعت محمد و ايمان بر آن آمورزش گناهان خود تحصيل مي کند و خدا بسبب همينها از تقصيرات بنده گذشته اورا مقبول درگاه خود مي گرداند نهايت ابن عقيده باطل و خلاف است زيزا که در خصوص توبه در اواخر فصل دوم باب دوم اين رساله ذکر و ثابت نموديم که خدا فقط بوسيلهٔ توبه از گناه نمي گذرد و در انجيل بواضحي تمام بيان شده است که خدا محض از گناه آن کس مي گذرد که توبه نموده قلباً بمسيح ايمان آورد امّا هر کس که بمسيح ايمان نياورده مستوجب غضب خدا خواهد بود و بهلاکت ابدي گرفتار خواهد شد چنانکه اين مطالب در انجيل در آيات آتيه يعني در آيهٔ ۱۵ فصل اول مرقص و در آيهٔ ۳۸ فصل ۲ و در آيهٔ ۲۱ فصل ۲۰ اعمال حواريون و در آيات ۱۵ و ۱۶ فصل ۱۶ مرقس و در آيهٔ ۳۶ فصل ۳ يوحنّا ذکر يافته است و اگر کسي بآيات مذکوره رجوع نمايد از اين مطالب اطلاع بهم خواهد رسانيد و همچنين در فصل دوم و سوم باب دوم اين رساله تفصيلا مذکور گشته که آدمي باعمال حسنه خود را از عقوبت گناهان نمي تواند رهانيد زيرا که از مضمون آيات کتب

مقدّسه بواضحي ثابت گرديد كه همهٔ مردم در حضور خدا گناهگار اند و فعل شايستهٔ ندارند و ابداً قادر نيستند كه يک عمل ثواب بكنند كه تلافي گناهي بوده باشد و نيز در مواقع مذكورة ذكر و ثابت كرده ايم كه بنابر كلام انجيل خدا محض از براي خاطر مسيح در بارهٔ گناهگاران رحيم است و فقط عقائب و نتائج گناهان آن كس‌را محو مي نمايد كه قلباً بمسيح ايمان آورده و اورا رهانندهٔ خود دانسته باشد ليكن كسي كه بمسيح ايمان نياورد و اورا وسيلهٔ و رهانندهٔ خود ندانسته است هر آئينه عفو گناهان خودرا نخواهد يافت بلكه عقوبت آنهارا كشيده در هلاكت ابدي خواهد ماند چنانكه اين معني از آيات سابق الذكر انجيل آشكار و ثابت گرديد و ديگر اين كه گويا محمد شفيع گناهگاران است اين معني بالمرّه خلاف و خيال باطل و ضدّ انجيل است زيرا كه در انجيل صاف بيان شده است كه شافي مذنبين مسيح است و بس چنانچه در آيهٔ ۶ فصل ۱۴ يوحنّا مرقوم است كه مسيح فرموده كه من راه و راستي و حياتم. هيچ كسي بنزد پدر بغير از وسيلهٔ من نمي آيد و ايضاً در آيهٔ ۱۲ فصل ۴ اعمال حواريون مسطور است كه بهيچ كس ديگر نجات نيست زيرا كه در زير آسمان نامي ديگر نيست كه بانسان داده شده باشد كه ما بسبب آن نجات توانيم يافت و ايضاً در آيات ۵ و ۶ فصل ۲ نامهٔ اول به تيموتيوس بيان شده كه يک خدا است و درميان خدا و خلق يک واسطه است و او انسان مسيح يسوع است كه خودرا در راه همه فديه داد پس از مضمون اين آيات معلوم و آشكار مي گردد كه هيچ ذاتي و نفسي از عالم علوي و سفلي واسطه و شفيع نيست و نخواهد بود مگر يسوع مسيح و در اين حالت كه محمد از جنس بني نوع بشر است و سهو و نسيان و گناه دراو يافت مي شد پس در اين صورت خود او نيز بشفاعت رهانندهٔ محتاج است آيا در اين حال چگونه ممكن مي شود كه چنين شخص وسيلهٔ و سبب شفاعت ديگران باشد * و اين مرحله كه مي بايست كه شافي و رهانندهٔ

بي گناه و در مرتبهٔ کمال باشد در فصل دوم و سوم باب دوم ابن اوراق
بیان گشته است مخفي نماند که مرتبهٔ رسالت بسبب گناه باطل نمي
گردد چنانچه گذشت مگر مرتبهٔ شفاعت و در قرآن بآشکاري گفته شده
است که محمد صاحب گناه بوده است بطریقي که در سورة المومن
مسطور است که * فاصبران وعد الله حق و استغفر لذنبک و سبح بحمد
ربک بالعشي و الابکار * یعني صبر کن زیرا که وعدهٔ خدا حق است و از
براي گناه خود طلب عفو نما و بربّ خود شام و صباح حمد کن و دیگر
در صورت القتال مذکور گشته است که * فاعلم انا لا اله الا الله. و استغفر
لذنبک و للمومنین و المومنات * یعني بدرستي بدان که نیست خدائي
مگر خداي واحد و هم از براي گناه خود و هم از براي گناه مومنان و مومنهها
طلب استغفار نما و دیگر درهمین خصوص در سورة الفتح نوشته شده است
که * انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر *
یعني اینک ما بتو فتح نمایانيرا بیان کرده ایم که خدا گناه ماضي و مستقبل
ترا عفو نماید و این که آیات مزبوره لا شک و شبه بمحمد و نه بقوم او رجوع
دارد از ربط کلام خود آیات واضح وآشکار است چنانچه مثلا لفظ لذنبک
منسوب بمحمد است و الفاظ للمومنین و المومنات منسوب بامّتان محمد
و همچنین از احادیث آتیه نیز بدرستي معلوم و یقین مي گردد که گناهان
گذشته و آینده که گویا خدا نظر بمضمون آیه مزبوره بمحمد عفو فرموده
گناهان امّتش نیست چنانکه بعضي علما ادّعا مي کنند بلکه في الحقیقت
عبارت از گناه خود اوست و احادیث مذکوره از این قرار است که در
صفحه ۴ ورق ۷۵ جلد دوم کتاب حیات القلوب از قول امام جعفر مکتوب
است که محمد شبي در خانه أمّ سلمه بدعا مشغول گشته مي گریست
و مي گفت که خداوندا مرا بر مگردان هرگز بسوي بدي هرچند که مرا از
آن نجات دادهٔ و مرا بخود مگذار یک چشم زدن هرگز در این اثنا أمّ سلمه
بوي گفت که چون خدا گناه گذشته و آینده ترا آمرزیده است چرا چنین

مي گوئي و ميگرئي فرمود که ای اُمّ سلمه چون ايمن شوم و حق تعالی حضرت يونس‌را بقدر يک چشم زدن بخود گذاشت و از او صادر شد انچه صادر شد و ايضاً در صفحهٔ ۲ ورق ۷۷ همان کتاب حديثي بهمان مضمون از امام محمد باقر منقول است که محمد شبي در خانهٔ عائشه بود و عبادت بسيار مي کرد عائشه گفت چرا اين قدر خودرا تعب مي فرمائي و حال آنکه حق تعالی‌را گناه گذشته و آيندهٔ ترا بخشيده است فرمود که ای عائشه آيا بندهٔ شکر کنندهٔ خدا نباشم و در ورق ۳۰۱ همان کتاب مذکور گشته که محمد بامّتان خود خطبه خوانده بعد از حمد و ثناي حق تعالی مردم‌را نصيحت داده در اواخر آن بگناهان خود مقرّ بوده مکرّر فرمود که خداوندا مرا و امّت مرا بيامرز و فرمود که طلب امرزش مي کنم از خدا براي خود و از براي شما وهمچنين بخاري و مسلم روايت کرده است چنانچه در کتاب حصن الحصين در فصل صلوة مرقوم است که محمد بگنهٔ خود اقرار نموده دعا کرد که فاغفرلي ما قدمت وما اخرت و ما اسررت وما اعلنت وما انت اعلم به مني انت المقدم و انت الموخر انت الله لا اله الا انت يعني مرا مغفرت کن هر گناهي که پيش کردم و هر گناهي که بعد کردم و هر گناهي که مخفي داشتم و هر گناهي که اعلان کردم و هر گناهي که تو از من مي داني توئي اول توئي آخر تو خدا است و بجز ذات تو ديگري نيست و در مشکات المصابيح در کتاب اسماء الله تعالی در باب استغفار و التّوبه از بخاري روايت است که ابي هريره گفت که قال محمد انّي لاستغفر الله و اتوب اليه في اليوم اکثر من سبعين مرة يعني محمد گفت که بدرستي من از خدا استغفار مي کنم و توبه مي کنم هر روز زياده از هفتاد دفع و ديگر درهمان موضع از مسلم روايت است که محمد گفت که انّي لاستغفر الله في يوم مائه مرة يعني بدرستي که من در هر روز زياده از صد دفعه از خدا استغفار مي کنم و ديگر در همين کتاب در باب الاستعاذه مسلم از قول عائشه روايت کرده که محمد گفت اللهم اغسل خطاياني

بماء الثلج و البرد و نق قلبي كما ينقي الثوب الابيض من الدنس و باعد
بيني و بين خطايائي كما باعدت بين المشرق و المغرب يعني اى خداوند
بشو گناهان من بآب یخ و برد و قلب مرا پاک کن چنانچه لباس سفید
از چرک پاک مي کنند و گناهان من از من چنین بعید کن چنانچه مشرق
از مغرب بعید است و باز در کتاب الصلوة در باب السجود روایت است
که قال ابو هريرة كان النبي يقول في سجوده اللهم اغفرلي ذنوبي كله دقه
و جله و اوّله و آخره و علانيه و سره یعني ابو هریره گفت که نبي در سجده
مي گفت یا الهي جمیع گناهانمرا به بخش چه صغیره چه کبیره چه اوّل
چه آخر چه ظاهر چه پوشیده اگر بعض علما مي گویند که در این آیات
معني استغفار و مغفرت این است که گناهرا از مرتبهٔ امکان پوشیده داشتن
پس جواب این است که چیزي که از مرتبهٔ امکان بعرصهٔ ظهور و وجود
نیامده است ظاهر است که آن وجودي و هستي ندارد یعني معدوم و
نیست است و درباره چیزي که نیست گفتن که هست و شده و گذشته
است غیر حق خواهد بود لهذا گناهي که هیچ وقوع نیافته است در باب
آن استغفار و مغفرت غیر ممکن و بیجا است بنابر این دعوئي مزبوره
باطل و عاطل است و مرتبهٔ امکان‌را با عرصهٔ ظهور و وقوع مساوي دانستن
خلاف عقل است و کار خرد مندان نیست بلکه موافق چنین دعوي
فرشتگان پاک در صورتي که آنها نیز مرتبهٔ امکان گناه دارند همهٔ ایشان
گناهگار خواهند شد اگرچه گاهي گناهي از ایشان بظهور و وجود نیامده
است خلاصه در این صورت که از آیات قرآن و مضمون احادیث واضح
و مبرهن مي گردد که محمد گناهگار بوده دیگر چگونه امکان دارد که او شفیع
و رهانندهٔ گناهگاري گردد پس بنابر دلائل مذکوره واضح است که آدمي
بوسائل که در قرآن بیان شده است عفو گناهان خودرا تحصیل نمي تواند
نمود و از عقوبت آنها رهائي نخواهد یافت و بهمین سبب در طریقت
و اعتقاد قرآن آدمي پاکي قلب خودرا تحصیل نمي تواند نمود و به بخت

حقیقي و سعادت جاوداني نمي تواند رسید بلکه در گناه خود مانده و بغضب خدا گرفتار گردیده در هلاکت ابدي خواهد ماند در این صورت تعلیم قرآن تقاضا و تمنّاي روح آدمي‌را رفع و ساکت نمي سازد و آدمي‌را بسر منزل نجات نمي رساند پس قرآن جهت تحصیل نجات نامناسب و بي صرف است و بنابر این قرآن شرط اوّل که در دیباچه جهت تصدیق الهام حقیقي ذکر نموده ایم بانجام نمي رساند و بهمین سبب واضح و ثابت مي گردد که قرآن کلام خدا نیست خلاصه انجیل در این باب نیز برتري کلّي بر قرآن دارد زیرا که تعلیم انجیل تقاضاي روح ایمان آورنده‌را کاملاً رفع و ساکت مي سازد و اورا بشناختن خدا و احوال قلب خود مي رساند و بسبب نجات مسیح شخص ایمان آورنده عفو گناهان و پاکي قلب و نیکي رفتار تحصیل کرده رضامندي خدارا شامل حال خود مي سازد و بخوش حالي حقیقي و سعادت و جلال ابدي مي رسد چنانکه این مطلب‌را در باب دوم این رساله تفصیلاً ذکر نمودیم *

ثانیاً دلیل و علامت دیگر که قرآن از جانب خدا نیست مطالب ناشایسته ایست که در او مرقوم یافته اند بطریقي که برحمت و محبت و تقدس و عدالت خداوندي لائق و مطابق نیستند از قبیل حکایت بهشت چنانکه در سورة القتال مرقوم گشته است که * مثل الجنة التي وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من خمر لذة للشاربین و انهار من عسل مصفي و لهم فیها من کل الثمرات و مغفرة من ربهم * یعني جنّت موعدهٔ بمتقیان چنین است که در آن جا نهرهاي آب خراب نشونده و نهرهاي شیر که طعمش تغئیر نیابنده است و نهرهاي شراب لذیذ جهت آشامندگان و نهرهاي عسل مصفي و از هر جنس میوه در آن جا بجهت ایشان مي باشد و مغفرت از جانب پروردگار خود خواهند یافت و دیگر چنانکه در سورة الواقعه مرقوم گشته است که * اولیک المقربون في جنات نعیم ثلة من الاولین و قلیل من الاخرین علي

سرر موضونة متکين عليها متقابلين يطوف عليهم ولدان مخلّدون باکواب و اباريق کاس من معين لا يصدّعون عنها و لا ينزفون و فاکهة ممّا يتخيّرون ولهم طير ممّا يشتهون و حور عين کامثال اللؤلؤ المکنون جزاء بما کانوا يعملون لا يسمعون فيها لغوا و لا تاثيما الا قيلا سلاما سلاما و اصحاب اليمين ما اصحاب اليمين في سدر مخضود و طلح منضود و ظل ممدود و ماء مسکوب و فاکهة کثيرة لا مقطوعة و لا ممنوعة و فرش مرفوعة انّا انشانا هن انشاء فجعلنا هن ابکارا عربا اترابا لاصحاب اليمين * يعني آنها کساني هستند که در جنّات نعيم بخدا تقرب جسته اند بسياري از اوّلين و اندکي از آخرين و بر بالاي مسندهاي مرصّع در مقابل يک ديگر خواهند نشست وبجهت خدمتگاري ايشان جوانان مخلّد در اطراف شان خواهند ايستاد و پيالهها و ابريقها و کاسههاي ما لا مال از معين (يعني شراب) که صداع و مستي آورنده نيست و انواع ثمرات و گوشت طيوررا که خواهش نمايند و حور العين مانند نو نو مستورة جزاي اعمال ايشان خواهند بود و در آنجا سخن لغو و زشتي نخواهند شنيد مگر کلام سلام سلامرا و اصحاب يمين چه نيکبخت خواهند بود حال اصحاب يمين و در زير درخت سدر مخضود و طلح منضود و سايهء وسيع در کنار آبهاي جاري و درميان ميوههاي بسيار بي قطع و منع و در آنجا زنان شريف پرهيزکار مي باشند و بدرستي که ما آنهارا بآفرينش مخصوصي آفريده ايم و آنهارا باکرة و محبوب شوهران خود و با ايشان هم سنّ نموده ايم بجهت اصحاب يمين بلي کيفيّت جنّتي که از براي اصحاب يمين مقرّر شده است در قرآن باين طريق ذکر گرديده است و معني آيات آتيه ديگر زيادة نالائق و نامناسب است چنانچه در سورة الرحمن مرقوم است که * فيهن قاصرات الطرف لم يطمثهن انس قبلهم و لا جان * يعني جهت مومنان در بهشت آن چنان حوريان هستند که محض بشوهر خود توجّه دارند و قبل از شوهر خود شان از انس و از جن اصلا بآنها نرسيده اند و نيز در سورة النباء وارد است که * ان

للمتقين مفازا و حدائق و اعنابا و كواعب اترابًا و كاسا دهاقا * يعني
بدرستي كه جهت متّقيان مكان عيش مهيّا گرديده است يعني باغهاي
درخت انگور و حوريان نارپستان و شوهر دوست و كاسه‌هاي پركرده بديهي
است كه چنين كلمات‌را كلام خدا گفتن لائق نيست زيرا كه در جنب
علم و تقدس خداوندي اين قبيل مضامين و معاني لياقت و مناسبت
ندارد نظر باين و سائر آيات قرآن بخت اخروي متابعان محمد در پوشيدن
لباسهاي فاخر و نشستن بر بالاي فروش گرانبها و خوردن ميوه‌هاي نيك و
گوشت لذيذ طيور بهشتي و در نوشيدن شراب لذيذ و شير و عسل مصفّا
و صحبت و رفاقت با حور العين است و مفسّران قرآن و احاديث لذت
آنرا ديگر بيشتر بيان مي سازند چنانكه كيفيّت آن در اوراق ١٦٧ الى ١٧١
كتاب عين الحيات و در اوراق ٢٠١ الى ٢٠٨ كتاب حق اليقين و در مشكات
المصابيح در باب صفة الجنة و اهلها و سائر مفصّلاً ثبت و ضبط گشته است
و از مضامين احاديث مرقومهٔ مواضع معلومه بواضحي تمام ظاهر و روشن
مي گردد كه بهشت اعتقاد محمديّه بالكليّه مجازي و جسماني است بدان
طريق كه هر چيزي كه از خيال آدم نفساني خطور كند در آنجا حاضر است
و هر لذّت و عيش و عشرت نفساني و جسماني كه قلب انسان ميل بآن
دارد در آنجا يافت مي شود واضح است كه بچنين بهشت اميد دادن
و امّيد بستن آدمي‌را از تلاش پاكي قلب و نيك افكار باز داشته بخواهشهاي
نفساني قوّت و قدرت مي دهد پس چنين بهشت چگونه شايسته و لايق
تقدّس خداوندي مي تواند بود و روح آدمي كه جهت تعبّد ابدي خلق
شده است و لذّت و عيش روحاني‌را مي خواهد و محض به تحصيل حب
و قرب الهي و مشمولي لطف و رضامندي خداوندي ساكت گشته خرّم
و خوش حال و مالك بخت و جلال مي گردد در چنين لذّات و عيش
و عشرت نفساني بچه طريق ساكت و خوش حال مي تواند گرديد آيا اين
گونه آيات قرآن افكار نفساني قلب مطالعه و استماع كننده‌را بحركت نمي

آورند و آنهارا پرورش نمي دهند و آيا مي شود که خدا خواهشهاي نفسانيرا پرورش دهد و آنهارا بحرکت آورد حاشا بلکه در چنين صورت بتقدّس خدا بحث وارد مي گشت بنابر اين بهشت بيان شدهء قرآن دليلي است واضح وآشکار که آن از جانب خدا نيست *

و ديگر در سورة التحريم مرقوم است * يا ايها النّبي جاهد الکفار و المنافقين و اغلظ عليهم * يعني اى پيغمبر جهاد کن با کفار بشمشير و بمنافقين بحجّت و بايشان تندي و سختي نما ديگر در سورة البقره مرقوم است که * کتب عليکم القتال و هو کره لکم * يعني مقاتله بشما امر شد و اين از براي شما کراهت دارد و ديگر در سورة النّساء مسطور است که * فليقاتل في سبيل الله الذين يشرون الحيوات الدّنيا بالاخرت و من يقاتل في سبيل الله فيقتل او يغلب فسوف نؤتيه اجرا عظيما * يعني جهاد کنندگان در راه خدا آن کسان اند که مي خرند بحيات دنيا آخرترا و هر کس که در راه خدا جهاد نمايد و بقتل رسد يا غالب آيد بدرستي که ما باو اجر عظيم خواهيم داد و در سورة الفتح مرقوم است که * تقاتلون هم او يسلمون * يعني قتل کنيد شما آنهارا يا آنها مسلمان شوند و ديگر آيه آتيه سورة الانفال نيز باين مطلب منسوب است که * و قاتلو هم حتي لا تکون فتنة و يکون الدّين کله لله * يعني مقاتله نمائيد با کافران تا ديگر فتنه نماند و دين بالکليّه دين خدا باشد و ديگر در سورة النساء مسطور است که * فان تولّو فخذو هم و اقتلو هم حيث وجدتمو هم * يعني کساني که از اسلام روگردان شوند بگيريد آنهارا و بقتل رسانيد در هر جا که يابيد آنهارا و ديگر در سورة الانعام مرقوم است که * من يشاء الله يضلله و من يشاء يجعله علي صراط مستقيم * يعني هر کرا خدا بخواهد بضلالت مي برد و هر کرا بخواهد در راه راست دامي دارد و ديگر در سورة البقره نوشته شده است که * ان الذين کفروا سواء عليهمء انذرت هم ام لم تنذرهم لايومنون * ختم الله علي قلوب هم و علي سمع هم و علي ابصارهم غشاوه و لهم عذاب عظيم *

یعني آنائي که کافر اند تفاوتي ندارد اگر تو بایشان نصیحت دهي یا ندهي آنها ایمان نخواهند آورد خدا دلها وگوشهاي ایشان‌را مهر نموده است و بچشمان آنها پرده کشیده است ومورد عذاب عظیم خواهند گشت و دیگر در سورة الاعراف مسطور است که * من یهدي الله فهو المهتد ومن یضلل فاولیک هم الخاسرون ولقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن والانس * یعني بهرکس که خدا هدایت نماید او هدایت خواهد یافت وآنانرا که بضلالت اندازد هرآئنه هلاک خواهند گردید وبدرستي که ما بسیاري از جن وانس‌را بجهت جهنم آفریده ایم در این صورت بنابر مضمون شش آیهء اول که در خصوص جهاد از قرآن ذکر نمودیم لازم مي آید که محمد وعظ قرآن‌را بضرب شمشیر قوّت دهد ومردم‌را بکراهت بایمان آورد ومجبوراً بطریق اسلام قائل ومعتقد سازد وهرکس که دین محمدرا قبول کرده است اگرچنانچه بعد نکول وبازگشت نماید درهرجاي که اورا بیابند درهمان ساعت مقتولش سازند پس دیگر آدمي بجهت دریافت حقیّت یا غیر حقیت قرآن وبراي فکر وگفتگو در مضمون وطریقه آن مجال وفرصتي نخواهد یافت بلکه از مضمون قرآن چنین مستفاد مي گردد که شخص یا جبرًا ومکروهاً ایمان آورد یا این که بقتل برسد نهایت دراین حال قدرت فاعل مختاري که از خدا بآدمي داده شده است که نظر بآن اختیار قبول ورد نیک وبد درخود انسان است بالکلیّه برطرف مي گردد ودیگر بنابر مضمون سه آیهء آخر که مرقوم داشتیم فاعل مختاري آدمي بالمرة باطل مي گردد بمرتبهء که جهت ایمان آوردن یا نیاوردن هیچ اختیار وقوّت وقدرتي در دست انسان باقي نمي ماند بنابراین نصیحت وتعلیم دادن هم بي فائده وباطل خواهد بود زیرا شخصي‌را که خدا از ازل کافري وملحدي قسمت کرده واز براي جهنّم آفریده است دیگر چه فائده دارد که باو نصیحت وتکلیف ایمان نمایند وحال آنکه همان بي ایماني وملحدي تقدیر وقسمت او بوده است پس نظر بمضمون آیات مذکورهء قرآن چنان مفهوم

مي گردد که العياذ بالله خدا مانند پادشاه ظالمي عدالت و مهرباني خودرا از نظر انداخته بعضي از آدميان‌را بجهت ايمان و بعضي‌را از براي کفر و عصيان و جهنّم آفريده و از ازل تقدير لا تغئير ايشان‌را چنين نموده است که ابدالآباد در دوزخ بسوزند پس بنابر اين خدا نه محض نيکي و خوش حالي بندگان خودرا خواهان است بلکه هلاکت ابدي بعضي‌را خواسته و ايشان‌را از براي همين آفريده است امّا اگر احياناً اين آيات راست و درست بوده باشند هر آئنه لازم مي آيد که بعدالت و رحمت خداوندي نقصي برسد و جبر و ظلم‌را ملزوم باشد امّا چون نقص در امر خداوندي محال است پس يقين و آشکار است که کتابي که چنين آيات در آن مسطور گشته کلام خدا نيست *

در اين باب نيز معني انجيل در انتهاي مراتب از معني قرآن افضل و برتر است چنانکه بختي که از براي انسان در انجيل وعده شده است نه در خوردن و آشاميدن است بلکه آرام و خوش حالي قلب در روح القدس است يعني در چشيدن لذّت رضامندي خدا است و ايمان آورنده که در اين عالم قلبا مطيع و محب خدا گرديده است بطريق اولي در آن عالم بخدا تقرب تمام يافته خدارا کاملاً خواهد شناخت و تمجيد و تعبد لائقه بعمل خواهد آورد چنانکه اين مطالب‌را در فصل پنجم باب دوم اين رساله ذکر نموديم و بنابر انجيل در ردّ و قبول حقيقت آدمي فاعل مختار است و اگر کسي اراده و خواهش ايمان آوردن نمايد روح القدس جهت ايمان آوردن و بانجام رسانيدن اراده و احکام خداوندي باو قوت مي بخشد و اگر آدمي خواهش ايمان آوردن نداشته باشد در انجيل نهي گرديده است که جهت بي ايماني هيچ کس اورا ظلم ننمايد ليکن بچنان کس در انجيل بيان شده است که بجهت بي ايماني خود آن شخص يقيناً بغضب الهي گرفتار خواهد گشت و ديگر تعليمات انجيل نسبت بقرآن بمراتب شيرين و تسلّي دهنده و آدمي‌را فارغ البال سازنده است

زیرا که بنابر مضمون قرآن آدمی همیشه در این شک است که شاید من یکي از آن کسان باشم که بجهت بی ایماني و از براي پر ساختن جهنّم آفریده شده اند و بدین علّت ابداً نجات نخواهم یافت نهایت انجیل بهرکس آشکارا مي گوید که مضطرب مباش زیرا که خدا هیچ کس‌را بجهت هلاکت خلق نکرده و هیچ کس‌را مقدّر جهنّم نساخته است بلکه خواهش محبت موفورهٔ اش این است که همگي نجات یافته بخت جاوداني‌را تحصیل نمایند و نیز بیان مي کند که آدمي محبّت خدارا بآشکاري و یقیني کلّي از آن دریافت مي تواند نمود که خدا فرزند خردرا بانسانیّت و حقارت و مصلوبیّت سپرده است محض از براي این که هر آدمي بوساطت یسوع مسیح از گناهان و عقوبت آنها رهائي یافته بخت جاوداني‌را تحصیل نماید بشرطي که آدمي نیز بانجیل معتقد گشته قلباً خدارا دوست دارد و مطیع و منقاد احکام او باشد و بنابر آیات مبینات انجیل فقط آنان بهلاکت مي رسند و بجهنّم اندخته مي شوند که محبّت خداي‌را که در مسیح بیان و ظاهر گردیده است قبول نمي نمایند و بمسیح ایمان نمي آورند و اورا رهانندهٔ خود نمي دانند و رفتار بد و بي انصافي و ظلم و ستم‌را شعار و شیوهٔ خود مي سازند *

مخفي نماند که در قرآن چندین آیات نیز یافت مي شود که مضمون آنها بخلاف مضامین آیات مذکوره آمده است از این قرار که در راه دین اکراه و ظلم و ستم ننمایند و بآن کساني که از دین اسلام باز گشت نمایند زحمت ندهند چنانکه توضیح این معني در این آیات بیان گردیده است مثلاً در سورة البقرة که * لا اکراه في الدّین * یعني در خصوص دین باید جبر نشود و در سورة الغاشیه مسطور گشته است که * فذکر انما انت مذکر لست علیهم بمصیطر * (یعني ای محمد) تو نصیحت ده زیرا که بدرستي که تو ناصحي و در مادهٔ ایشان حکم و زوري نداري و در سورة النور تحریر یافته است که * قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فان تولوا

فانما عليه ما حمّل و عليكم ما حمّلتم و ان تطيعوه تهتدوا و ما علي الرّسول الا البلاغ المبين * يعني (بگو اي محمد) كه اطاعت خدا و اطاعت رسول نمايند امّا اگر باز گشت كنيد باو لازم است كه امري كه سزاوار اوست بعمل بياورد و بشما لازم مي شود كه لازمهٔ خودرا بانجام برسانيد و اگر باو اطاعت نمائيد هدايت خواهيد يافت و الاّ چيزي كه سزاوار رسول ماست محض بآشكاري وعظ نمودن است و در قرآن بضدّ آيات مزبوره چنان آيات نيز مرقوم اند كه در آنها به بي ايمانان چنين تكليف شده و بيان گرديده است كه اگر بقرآن ايمان نياورند اصحاب جهنّم خواهند شد چنانچه بر مضمون اين آيات اختيار قبول يا ردّ كردن تكليف ايمان در انسان باقي است و ايضاً هر چندي كه در اكثر آيات قرآن مسطور است كه يسوع مسيح محض بشر و بنده و پيغمبر بوده است ليكن بضدّ آنها باز در دو موضع قرآن بيان شده است كه مسيح از جنس بني نوع بشر نيست بلكه مرتبه اش اعلي است چنانكه در سورة النسا بيان گرديده است كه * انما المسيح عيسي ابن مريم رسول الله و كلمته القيها الي مريم و روح منه * يعني بدرستي كه يسوع مسيح ابن مريم رسول خدا است و كلمهٔ او (يعني كلمهٔ خدا) كه القاشد بمريم و روحي است از خدا مخفي نماند لفظي كه در اين آيه بمسيح كلمهٔ خدا خطاب شده است انتقال يافتهٔ انجيل است چنان كه در آيهٔ اول و چهاردهم فصل اول يوحنّا مرقوم است كه بود در ابتدا كلمهٔ (يعني مسيح) و آن كلمه نزد خدا بود و آن كلمه خدا بود و همان كلمه مجسّم شده درميان ما قرار گرفت و نيز در قرآن الفاظ روح الله بمسيح منسوب گشته است چنانكه در سورة التّحريم بيان يافته است كه * و مريم ابنت عمران الّتي احصنت فرجها فنفخنا فيه من روحنا * يعني مريم دختر عمران آن است كه بكارت خودرا محصون داشت و از روح خود ما باو دميديم امّا واضح است كه اين آيات ضدّ و خلاف آن آيات مي باشند كه معني آنها بر انكار الوهيت مسيح آمده

است و از این گونه اختلافات که آیات مزبوره و سائر آیات بیک دیگر دارند اگرچه باز دلیل می توانستیم آورد که قرآن از جانب خدا نیست بسبب آنکه اختلافات معانی و ضد احکام در کلام خدا از جملهٔ صفات ناقصه است لیکن اقدام بابن قبیل دلائل و بیان آنرا لازم ندانستیم زیرا از مطالب و دلائلی که تا حال در این فصل در باب معانی قرآن ذکر نمودیم بالکلیّه ثابت و واضح گردید که قرآن کلام خدا نیست و چون تعلیم قرآن چنانکه سابقا ثابت گشت ضدّ و خلاف تعلیم انجیل است و تقاضای روح آدمی‌را ساکت نمی سازد و بعضی آیات قرآن بتقدس و مهربانی و عدالت خداوندی نقص بهم می رسانند در این حال واضح و آشکار است که تعلیم و معانی قرآن آن شروطرا که در دیباچه و در ابتدای این باب جهت صدق الهام حقیقی ذکر نمودیم بانجام نمی رساند خلاصه تماماً معلوم گردید که از تعلیم و معنی قرآن ابداً دلیل از برای حقیّت و از جانب خدا بودن آن یافت نمی شود بلکه از همان معنی و تعلیم بواضحی تام ثابت می گردد که امکان ندارد که قرآن کلام خدا باشد *

مخفی نماند که مفسّران قران در بعضی اوقات آیات مذکوره‌را بخلاف معنی ظاهری لفظ تفسیر نموده بمضمون دیگر تاویل می نمایند و بجهت پوشیدن نقص آن آیات قانون منسوخیّت بمیان آورده و همین عذررا مایهٔ دلیل خود ساخته می گویند آیهٔ که بعد نزول یافته است اگر بمضمون آیهٔ قبل ضدّیت داشته باشد آنرا منسوخ ساخته و همه می گویند که چندین آیات منسوخ شده در قرآن ثبت گردیده است امّا هر کس که اندک فکر کننده و دقّت گیرنده است خواهد فهمید که چنین قاعدهٔ نیز عیب و نقص دارد و در باب آن آیات که منسوخ نگشته لیکن معنی ظاهری آنها ناقص و نالائق است می گویند که آنها معانی باطنی دارند و بعضی از امّتان محمد این ادّعارا نیز می کنند که گویا آیات قرآن نه محض یک معنی دارد بلکه در هر حرف و لفظ آن هفت یا هفتاد معانی

باطني مستتر است و هم مي گويند كه معني قرآن بآن مرتبه اعلا است
كه نه شخص عوام بل هر فاضلي نيز بدرك وتشخيص آن قادر نمي باشد
و بدين سبب علماي محمديان بهمدينان خود تكليف مي نمايند كه در
درك معني قرآن بهمان مرتبه اكتفا نمايند كه مفسّران گفته و تاويل نموده
اند پس بدين طريق مفسّران و علما عيب و نقص قرآن‌را از خلق پوشيده
و از فهميدن معاني حقيقي قرآن باز داشته اند و علما در تفسير و تاويل
معاني قرآن بمعني ظاهري الفاظ متوّجه نگرديده اكثر آيات قرآن‌را بطريق
خواهش و صلاح خود تفسير كرده و تاويل نموده اند و اگر بالفرض آيات
قرآن هفت يا هفتاد معني داشته باشد در آن وقت ديگر كسي نخواهد
دانست كه معني حقيقي قرآن كدام است كه بدان عمل كرده شود
و چون مفسّران هفت يا هفتاد معني آيات قرآن‌را پيدا ننموده و در
تفسير معني باطني موافقت ندارند پس تشويش شخص فكر كننده بمرتبهٔ
زياده خواهد شد كه نخواهد دانست كه در خصوص معني قرآن چه
فكر نمايد و كدام معني آنرا قبول كند خلاصه اگر چنانچه محمديان ادّعا
نمايند كه قرآن هفت معني باطني يا زياده داشته باشد و يا معني قرآن
بدين طريق مي باشد كه محض بعضي علما و برخي فضلا مي توانند فهميد
پس اين مرحله شخص فكر كننده‌را به تشويش تمام انداخته در تشكيك
كلّي خواهد گذاشت زيرا كه در قلب خود خواهد گفت كه اگر قرآن
بجهت هدايت همهٔ مردم نازل شده است پس نه اينكه علما و فضلا
معني آنرا بايد بفهمند بلكه مي بايست هر كس بقوهٔ خود از مطالب
و معاني آن اطلاع و آگاهي يابد و نيز فكر كننده خواهد گفت كه اگر معني
آنرا نتوانم درك نمود پس تكليفات آنرا چگونه بانجام رسانم يا اگر بقول
علما عمل نمايم بچه طريق يقين حاصل خواهم كرد كه آنها سهو و نسيان
ننموده معني درست و راست‌را بمن گفته اند في الجمله بهر فكر كننده
بآساني معلوم و واضح خواهد گرديد كه ادّعاي مذكوره در باب معاني باطني

قرآن اصلي و بنائي ندارد و بنابر معني اين آيات قرآن نيز ادّعاي مذكوره
باطل و خلاف است زيرا كه در سورهٔ آل عمران نوشته شده است كه
هو الذي انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن ام الكتاب
و اخر متشابهات فا ما الذين في قلوبهم زيغ فيستبعون ما تشابه منه
ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاويله و ما يعلم تاويله الا الله و الرّاسخون في العلم
يقولون امنا به كل من عند ربّنا و ما يذكّر الا اولوا الالباب يعني خدا است
كه كتاب‌را بتو نازل كرده است و بعضي آيات آن كتاب محكم هستند
بآشكاري و آساني فهميده مي شود و آنها اصل كتاب اند و سائر اين
متشابهات يعني تمثال است امّا آناني كه در قلب شان شكّ و خرابي
هست بجهت فتنه انگيزي مي خواهند كه بتاويل آيات تمثال دست
اويزي نمايند و حال آنكه غير از خدا تاويل آنهارا احدي نمي داند امّا
آناني كه در علم راسخ و استوار اند مي گويند كه ما بآنها ايمان آورده ايم
و تمامي آنها از پروردگار ماست و هيچ كس پند نمي گيرد مگر صاحبان
عقل ما اين آيه‌را بنابر راي مفسّران جماعت سنّي ترجمه نموديم زيرا كه
تفسير آنها نظر بصرف و نحو درست و به تسلسل و معني آيه مناسب
و مطابق است اگر الفاظ و الراسخون في العلم چنانكه زعم مفسّران شيعه
است بالفاظ سابق معطوف باشد در آن حال مي بايست كه پيش از
لفظ يقولون يك واو يا ضمير اشاره كه عبارت از وهم است بوده باشد
و چون در كلمات قبل بلفظ و معني عام اشاره شده است كه محض
آنان كه در قلب شان خرابي هست تاويل آيات متشابهات‌را جويا
و طالب اند پس از اين واضح مي شود كه علماي شيعه هم در فهميدن
معني آن آيات عاجز و قاصر اند زيرا كه اگر ايشان في الحقيقت قلباً از
متابعان محمد اند بآنها نيز واجب است كه در خواهش تاويل آن گونه
آيات نباشند و همچنين الفاظ بعد كه امنّا كل من عند ربّنا است صحت
و درستي ترجمه و تفسير مذكوره‌را ثابت مي سازد زيرا كه كلمات و الراسخون

في العلم يقولون راجع است بالفاظ و ما يعلم تاويله الا الله يعني باين معني كه آناني كه در علم و دانستن قرآن راسخ اند و در قلب شان زيغ و شك نيست مي گويند كه هرچندي كه ما آيات متشابهات‌را نمي فهميم باز آنهارا قبول مي نمائم و هرچيزي كه در قرآن هست از خدا مي دانيم پس از مضمون ابن آيهٔ قرآن معلوم و مفهوم مي گردد كه در قرآن دو نوع آيات مسطور اند قسمي بآشكاري و آساني فهميده مي شود كه معاني آنها از الفاظ ظاهري مفهوم مي گردد و اين قسم آيات بناي قرآن اند و سواي اينها يعني قسم دوم چنان آياتي مي باشند كه بآنها متشابهات گفته مي شود يعني آنها متضمن بمعاني باطني هستند چنانكه بغير از خدا هيچ كس آنهارا درك نمي تواند نمود و نبايد كه كسي در خصوص فهميدن و تاويل آنها سعي نمايد لاكن در هيچ موضع قرآن اشاره نشده است كه آيات متشابهات كدام اند پس در اين صورت آشكار است كه آيات متشابهات محض آنها مي باشند كه در آنها اشاره رفته است كه معاني ومطالب آنها بطريق تمثال است و سائر آيات كه در آنها چنين اشاره نمي باشد بايد كه معني آنهارا ظاهرا و لفظا فهميد زيرا كه اين نوع تفسير بقانون صحيحهٔ تفسير مطابق و موافق مي آيد چنانكه ضابطه و قانون تفسير صحيح اين است كه اولاً مي بايد كه مفسّر مطلب كتاب‌را چنان در يابد كه در ضمير مصنّف بوده است پس شخص مطالعه و تفسير كنندهٔ كتاب بايد كه از احوال ايّام مصنّف و از عادات و مذهب آن طائفه كه مصنّف در ميان آنها تربيت يافته است اطلاع و آگاهي داشته و هم از صفات و احوالات خود مصنّف خبردار باشد نه آنكه محض بدانستن زبان آن كتاب اكتفا نموده بترجمه و تفسير آن اقدام نمايد و ثانياً بايد كه بتسلسل مطالب كتاب متوجّه گشته ملحقي سخنان قبل و بعدرا متفرق نسازد و هر مطلبي‌را كه مي خواهد تفسير كند بايد با همگي آن مواقع كه باين مطلب مناسبتي و مطابقتي دارند مقابله نموده بنابر آن تفسير نمايد و ثالثاً چون معني

ظاهري كه در گفتگو مشهور است همان معني است كه مصنفين بآن معني الفاظرا در كتب خود ضبط و ثبت مي نمايند پس بايد كه مفسّر نيز از آن معني ظاهري و مشهوره دست بر ندارد مادام كه از خود موضع كتاب معلوم نگردد كه مقصود مصنّف در اين موضع تمثال و كنايه بوده است و در صورتي كه تمثال باشد بايد كه در آن حال نيز معنيرا موافق مضمون و مطلب تمثال تفسير نمايد و الّا مفسّر محض بنابر خواهش خود نمي تواند تفسير نمود و هر كس كه تعصّبرا بر كنار گذاشته بطريق انصاف بمعني آيات قرآن كه در اين رساله ذكر نموديم ملاحظه نمايد خواهد فهميد كه موافق تفسير صحيح و قانون مذكوره معني آن آيات بهمين معني است كه ما ترجمه كرده و تفسير نموديم و در هيچ يك آنها بتمثال و تشبيهي اشاره و اطلاقي نگرديده است *

فصل چهارم

در ذكر كلمات چند در باب رفتار و صفات محمد

در فصلهاي گذشته ثابت گرديد كه از عبارت و مضامين قرآن دليل از جانب خدا بودن آن صادر نمي شود حال بصفات و رفتار محمد رجوع نموده ملاحظ نمائيم كه آيا صفات پيغمبري در او يافت مي شود يا نه در ابتداي اين باب ذكر نموده ايم كه يكي از صفات پيغمبري اين است كه معجزه يا پيشينگوئيها از او بظهور رسيده باشد نهايت نظر بمضمون قرآن هيچ معجزه از محمد صدور نيافته است چنانكه در سورة العنكبوت مسطور است كه * و قالوا لو لا انزل عليه آيات من ربه قل انما الآيات عند الله و انما انا نذير مبين * يعني مي گويند كه اگر از پروردگار او باو علامتي نازل نگردد ايمان نخواهيم آورد بگو (اى محمد) بدرستي كه آيات در نزد

خدا يند و بتحقيق كه من آشكارا نصيحت دهنده ام و همچنين در سورهٔ
بني اسرائيل نيز مذكور است كه * و قالوا لن نومن لك حتي تفجر لنا من
الارض ينبوعا او تكون لك جنة من نخيل و عنب و تفجر الانهار خلالها تفجيرا
او تسقط السّماء كما زعمت علينا كسفا او تاتي باللّٰه و الملائكة قبيلا او يكون
لك بيت من زخرف او ترقي في السماء و لن نومن لرقيك حتي تنزل
علينا كتاباً نقرؤه قل سبحان ربّي هل كنت الا بشرا رسولا * يعني آنان مي
گويند كه ما بتو هرگز ايمان نخواهيم آورد تاكه تو بجهت ما از زير زمين
چشمهٔ آب جاري نسازي يا باشد ترا بُستاني از خرما يا بستان انگور و
روانه كني جويهارا بطور جاري يا بزير بياوري آسمان‌را چنان كه ادّعا كردي
يا بياوري خدا و فرشتگان‌را جهت شهادت يا باشد ترا خانهٔ از آريش
طلا يا بر بالاي آسمان بروي و بالا رفتن ترا باور نتوانيم كرد مگر فرود آري
از براي ما كتابي كه ما بخوانيم در جواب ايشان بگو (اى محمد) كه شكر
باد به پروردگار من نيستم مگر بشري به پيغمبري فرستاده شده ام و ديگر
در سورهٔ الانعام مرقوم است كه * و اقسموا بالله جهد ايمانهم لن جاءتهم
اية ليومنن بها قل انّما الايات عند الله و ما يشعركم انها اذا جاء لا يومنون
* يعني با سوگند سخت خود قسم ياد نموده اند كه اگر بايشان معجزهٔ نازل
شود بدرستي كه بآن ايمان بياورند بگو (اى محمد) بتحقيق كه معجزات
در نزد خدا يند و شمارا آگاه نگردانيد زيرا كه اگر معجزه بيايد باز آنها ايمان
نخواهند آورد و ايضاً در همين سوره مسطور است كه * ما عندي ما
تستعجلون به ان الحكم الا الله يقص الحق و هو خير الفاصلين قل لو ان
عندي ما تستعجلون به لقضي الامر بيني و بينكم * يعني بگو (اى محمد)
كه نيست در نزد من آن چيزي (يعني معجزه) كه شما در خصوص آن
استعجال مي ورزيد زيرا كه حكم از خدا است و او حق‌را ظاهر خواهد
ساخت و اوست كه بهترين حكم كنندگان است بگو (اى محمد) بدرستي
آن چيزي (يعني معجزه) كه مي خواستند بزودي بعمل بيايد اگر در نزد

من مي بود هرآئنه بانجام مي رسيد امري كه فيمابين من و شما بود پس واضحةً از اين آيات مفهوم مي گردد كه محمد هيچ معجزهٔ ظاهر نساخته وبظاهر ساختن هم قادر نبوده است و هر چندي كه مفسّرين قرآن ادّعا مي كنند كه چون خدا ميدانست كه اشخاصي كه اين معجزاترا از محمد مي خواستند اگرچنانچه مي ديدند باز ايمان نمي آوردند پس بنابر رحمت خود محمدرا ماذون نساخت كه معجزاترا ظاهر سازد تاكه عذاب آنان كه معجزاترا ديده و ايمان نياورند نيفزايد و الاّ سواي اوقات مذكوره محمدرا قدرت اظهار معجزة بوده است نهايت بنابراين ادّعا كه مفسّران بميان مي آورند بواضحي كلّي محمدرا كاذب مي سازند زيرا كه در اين آيات محمد آشكارا اقرار مي نمايد كه كار من محض نصيحت دادن است و الاّ اگر اختيار اظهار معجزة در من مي بود هرآئنه آنهارا بعرصهٔ ظهور آورده و باين طريق اتمام حجّت مي نمودم و علاوه بر اين مدعيّاني كه جهت ثبوت رسالت دليل معجزة مي خواستند محمد ايشان‌را در هيچ جا و هيچ وقت بمعجزهٔ كه سابقاً كرده باشد رجوع نكرده و نيز نگفته است كه من بعد معجزة از من بظهور خواهد رسيد و بديهي است كه اگرچنانچه از محمد معجزهٔ وقوع يافته هرآئنه مدعيان خودرا بآنها رجوع كرده و مجاب مي ساخت و آنها هم بجهت ايمان نياوردن ديگر عذري نمي توانستند آورد ليكن از همين مرحله كه مدعيّان هميشه طلب معجزة از محمد مي كردند و او آنهارا هيچ وقت بمعجزة رجوع نمي كرد بالكليّة آشكار و يقين مي گردد كه محمد ابداً معجزة ننموده و قدرت معجزة باو نداده شده چنان كه اين مطلب بواضحي تمام از سورهٔ بني اسرائيل معلوم مي گردد كه در آن مرقوم است كه * ما منعنا ان نرسل بالايات الا ان كذب بها الاولون * يعني هيچ چيز مارا مانع نشده است كه ترا با معجزات بفرستيم مگر اين كه پيغمبران اوّلين‌را كه با معجزات فرستاديم باز كاذب دانستند پس بنابر مضمون اين آيت نيز بالتّمام واضح است كه محمد در هيچ وقت معجزة

نکرده و این دلیل رسالت نداشته است نهایت بعض علما ادّعا مي کنند که در آیات مذکوره نفي معجزه عام نیست بلکه محض نفي خاص است یعني در آنها محمد صرف انکار آن خاص معجزات را کرده است که بعض بي ایمان عربان در آن وقت از او خواسته بودند و دعوی مي نمایند که این امر از لفظ الایات با الف لام ثابت مي شود که بمعني آن خاص آیات تعبیر مي کنند و مي گویند که اگر در مقام الایات لفظ آیة مي آمدي در آن حال البته فائدهٔ نفي عام حاصل مي شد و ثابت مي گردید که هیچ معجزه از محمد ظاهر نشده است مگر ادّعاي مزبوره صرف در آن وقت درست مي بود که لفظ الایات در قرآن همیشه بمفاد خاص آمده باشد لیکن در این صورت که از خود این آیت و دیگر آیات قرآن واضح و ثابت مي گردد که لفظ الایات در این جا و در اکثر مواضع قرآن بمعني لفظ آیة یعني بمعني و فائده عام آمده است پس ظاهر و مثبت است که دعوي مذکوره باطل و بیجا است و چند از آن آیات قرآن که در آنها لفظ الایات بمفاد عام آمده است این است مثلاً در همان آیت آخر لفظ نرسل اشارت است که لفظ الایات بمفاد عام آمده است چنانچه از الفاظ آخرین همین آیت معلوم مي شود که بدین مضمون اند که * ما نرسل بالایات الاّ تخویفا * یعني ما انبیارا با معجزات نفرستاده ایم مگر جهت خوف دادن حال چنانچه در این مقام الایات بمعني عام آمده است پس ظاهر است که در مقام اوّل نیز همان مراد دارد و ایضاً در آیهٔ سوم مذکوره بالا لفظ آیة یعني جاءتهم ایة بمعني عام آمده است و من بعد با لفظ الایات تعبیر یافت یعني انما الایات الخ لهذا ظاهر است که الآیات در آنجا بهمان معني آیة یعني بمعني عام آمده است و ایضاً در سورهٔ عمران وارد است که ذلک نتلوه علیک من الایات یعني ما بدین طریق آیات را بر تو بیان مي کنیم و ایضا در سورهٔ انعام مذکور است که قد فصّلنا الایات لقوم یعلمون یعني ما بدین طریق آیات را بیاد کنندگان

بیان کردیم و همین الفاظ در سورهٔ اعراف و در سورهٔ توبه و غیره نیزواقع
اند و ایضاً در اوائل سورهٔ رعد مسطور است که یفصّل الایات لعلّکم الخ
یعنی او آیات‌را بشما تفصیل مي کند و ایضاً در سورهٔ دخان وارد است
که و اتینا هم من الایات یعني ما بایشان یعني به بني اسرائیل آیات
یعني معجزات داده ایم و ایضاً در سورهٔ احقاف مرقوم است که وصرفنا
الایات لعلهم یرجعون یعني ما نشانهاي خود بایشان بیان نمودیم خلاصه
مانند اینها بسیار آیات در قرآن یافت مي شود که در آنها لفظ الآیات
بمعني عام آمده است و در بعض مقام مراد از آیات قرآن و در بعض
مراد از معجزات و نشانهاي خداوندگار در اسمان و زمین و در بعض مقام
از آن معجزات مراد دارد که انبیا نسبت بعادت الله ظاهر نموده اند
لهذا شک نیست که در آیات مذکورة الصدر نیز لفظ الآیات بمفاد عام
آمده است و محمد در آنها نفي عام ازین کرده است که معجزات‌را که
مطابق عادت الله بانبیا داده شده بودند بما نداده شده * اگر بعضي مي
گوید که مسیح نیز اگرچه صاحب معجزه بود باز انکار معجزه کرده است
چنانچه در آیهٔ ۴ باب ۱۶ متّي مرقوم است که مسیح فرمود که طبقهٔ
شریر فاسق آیت‌را خواهش مي نمایند و سواي آیت یونس پیغمبر هیچ
آیتي بوي داده نخواهد شد پس بدان که این آیت مفید آنها نخواهد
بود زیرا که اولاً سرداران یهود از راه امتحان یک آیت خاص از آسمان
از مسیح خواسته بودند چنانچه از آیهٔ اول همان باب متّي ظاهر و ثابت
است که مرقوم است که فروسیان و زادوقیان پیش آمده بر سبیل
امتحان از وي سوال نمودند که آیت آسماني بر آنها ظاهر سازد پس مسیح
صرف آن آیهٔ خاص از آنها انکار فرمود و بس ثانیاً مسیح نگفت مانند
محمّد که آیات نزد من نیست من با معجزه نفرستاده شده ام بلکه فرمود
که یک خاص آیت نیز با شما داده خواهد شد یعني معجزهٔ یونس نبي
که عبارت از قیام مسیح است چنانچه در آیات ۳۸ الي ۴۱ باب ۱۲

متّي بيان شده است و آن آيت در وقت قيام مسيح بآنها رسيده بود
ثالثاً معجزات مسيح در انجيل بتفصيل بيان شده و گفته است که او
فلان مرده‌را زنده کرد و فلان نا بينارا بينائي بخشيد و فلان بيماررا شفا
داد و قس علي هذا و خود مسيح يهوديان‌را بمعجزات خود رجوع فرموده
گفت چنانچه در آيهٔ ۳۸ باب ۱۰ يوحنّا مذکور است که اگر مرا باور
نکنيد کارهاي مرا باور کنيد و خود سرداران يهود نيز بمعجزات مسيح اقرار
داشته اند چنانچه در آيهٔ ۲ باب ۳ يوحنّا مسطور است که نيقوديموس که
يکي از سرداران يهود بود در شب نزد يسوع آمد و گفت ربي ما مي دانيم
که تو از جانب خدا از براي تعليم آمدهٔ زيرا که هيچ کس اين معجزات‌را
که تو مي نمائي نمي تواند نمود جزاين که خدا با وي باشد مگر در قرآن
در هيچ مقام نگفته شده که محمد فلان فلان معجزه کرده است بلکه صرف
عذر و نفي از معجزه کردن جا بجا مذکور گشته است چنانچه گذشت *

نهايت بعضي اوقات محمديان آيهٔ سورة القمررا چنانکه مسطوراست که
اقتربت الساعة و انشق القمر يعني ساعت يا روز قيامت رسيد و ماه
شگافته شد جهت معجزهٔ محمد دليل آورده مي خواهند که از مضمون
آن معجزهٔ محمدرا ثابت سازند ليکن معجزهٔ محمد از اين آيت
بچند وجه ثابت نمي شود اولا لفظ السّاعة با الف لام در حالت مفرد در
قرآن همه وقت بمعني روز قيامت آمده است مثلا در اوائل سورهٔ طه
و سورهٔ حج و سورهٔ شوري و غيره بدان که لفظ الساعة در دوازده سورهٔ و
پانزده جا يافته شده و در همه مقام بمعني روزاخير يا ساعت اخير آمده
است چنانچه مفسرين نيز آنرا بهمان مضمون بيان نموده و تعبير کرده اند
که روز قيامت رسيده است و جملهٔ انشق القمر با واو عطف با جملهٔ
اقتربت الساعة ملحق گرديده معطوف و معطوف عليه هر دو بحکم يک
جمله است و سواي اين در هر دو جمله دو تا فعل ماضي آمده اند پس
چنانچه فعل اول اقتربت معني مستقبل دارد يعني روز قيامت خواهد

آمد بهمان طریق فعل دوم انشق نیز مراد سینشق دارد یعني در وقتي که روز قیامت خواهد آمد ماه شگافته خواهد شد چنانچه بعضي علما و مفسرین نیز آیه‌را بدین مضمون بیان کرده اند مثلا زمخشري و بیضاوي در تفسیر خود شان اگرچه آیهٔ مذکوره‌را معجزهٔ محمد مي دانند باز چنین مي نویسند * و عن بعض الناس ان معناه ینشق یوم القیامة و في قراة حذیفة و قد انشق القمر اي اقتربت الساعة و قد حصل من آیات اقترابها انه القمر قد انشق * یعني بعض اشخاص گفته که معنیش این است که در روز قیامت ماه شگافته خواهد شد و در قراءت حذیفه چنین است که تحقیق ماه شگافته شد یعني روز قیامت نزدیک آمد و بدرستي که نشان نزدیک آمدنش حاصل شد و آن نشان این است که ماه شگافته شد و بیضاوي مي نویسد* و قیل معناه سینشق یوم القیمة * یعني بعض گفته اند که ماه در روز قیامت شگافته خواهد شد ثانیاً اگر بالفرض قبول کنیم که شق القمر بوقوع آمده است در آن حال نیز معجزهٔ محمد نخواهد بود زیرا که نه در خود آیت و نه من بعد گفته شده است که این امر بوسیله و بهمت محمد وقوع یافت و تا آنکه یک معجزه یا یک خرق عادت دلیل رسالت و پیغمبري گردد لازم است که گفته شده باشد که آن معجزه از همان پیغمبر بظهور آمده است چنانچه در باب معجزات موسي و یسوع مسیح و حواریون و غیره در توریت و انجیل بتفصیل بیان شده که فلان فلان معجزه از فلان فلان نبي و رسول بوقوع رسیده است مگر در این آیهٔ قرآن غیر ذکر فاعل فعل صرف عموماً گفته است که ماه شگافته شد و در آیات دیگر نیز در هیچ موقع قرآن نگفته شده است که شق القمر این سوره بمحمد رجوع دارد و بوسیلهٔ او بعمل آمده است و در آیهٔ من بعد نیز نگفته شده است که وقتي که مشرکان آن آیت‌را دیدند گفتند که سحر است بلکه حرف بمعني عام و در صیغهٔ مضارع و بدون تعیین لفظ آیت یعني بغیر الف لام گفته است

که * و ان یروا اية يعرضوا و يقولوا سحر مستمر * يعني اگر بي ايمانان به بينند آيتي را انكار كنند و گويند كه اين سحر قديم است پس در اين آيت نيز اشاره نيست كه آن امر از محمد وقوع يافته است و علاقه آيه دوم با آيهٔ اول بدين مضمون است كه بي ايمانان در آخر وقت اگرچه نشانهاي روز قيامت خواهند ديد باز ايمان نخواهند آورد بلكه موافق عادت بي ايمانان ايّام سلف خواهند گفت كه سحر فاحش است و بس ثالثا شك نيست كه اگر شق القمر از محمد بوقوع مي آمدي در آن حال او آن اشخاص را كه بتكرار يك معجزه از او طلب مي كردند تا رسالت او باور كنند بي شك او آنهارا باين معجزه رجوع كرده بايشان مي گفتي كه در فلان وقت من ماه را شكافته ام و اين معجزهٔ من است و بي ايماني شما بيجا است بلكه ضرور و لازم مي بود كه بآنها همچنين جواب دهد تا ايشان را جاي عذر نماند مگر در عكس اين عذر معجزه كردن در قرآن جا بجا وارد است خلاصه از اين وجوهات روشن گرديد كه اين آيه نيز مفيد محمديان نيست و از آن معجزهٔ محمد ابداً ظاهر و ثابت نمي شود ›

بعضي محمدي آن آيهٔ قرآن را نيز ذكر كرده اند كه در سورهٔ انفال چنين مرقوم است كه * ما رميت اذ رميت و لكن الله رمي * يعني تو نه انداختي هرگاه كه انداختي ليكن الله انداخت و مي گويند كه آن دليل معجزهٔ محمد است مگر در ضمن اين كلمات نگفته شده است كه محمد فلان فلان معجزه كرده بلكه بي تعيين و تفصيل محض گفته شده كه تو نه انداختي هرگاه كه انداختي ليكن خدا انداخت پس ظاهر است كه از چنين الفاظ غير معيّن نزد عاقلان و عارفان معجزهٔ محمد ثابت نخواهد گرديد نهايت بنابر مضمون احاديث مفسّرين مي نويسند كه در غزوهٔ بدر يا حنين محمد يك مُشت ريگ گرفته بطرف لشكر كفّار انداخته است چنانچه چشمهاي ايشان از ريگ پُر شده آنها هزيمت فاش يافته بودند و مي گويند كه آيهٔ مزبوره اشارة بدين واقعه دارد ليكن با احاديث

مارا چه کار مباحثهء ما با قرآن است و بیان معجزه با تفصیل و تعیین
از آیات قرآن خواسته ایم نه از احادیث و این مرحله که احادیث محمدي
در مباحثه دینیه دلیل نمي توانند بود من بعد بیان و مثبت خواهد شد
و اگر بالفرض قبول کنیم که حدیث مزبوره صحیح باشد و محمد في الحقیقت
ریگ بطرف لشکر دشمنان انداخته است از این نیز معجزهء او ثابت
نخواهد شد زیرا که این محض یک آن چنان امر خواهد بود که مثال آنها
لشکر کشان هر ایام کرده اند و مي کنند تا لشکر خود شان را بي باک و دلیر
سازند و اگر وعده و وعید آنها درست آمده و بر دشمن ظفر یافته اند البته
کسي صاحب عقل نخواهد گفت و باور نخواهد کرد که وعده و وعید آنها
از الهام الهي بوده و آن ریگ في الحقیقت در چشمهاي دشمنان رفته
و لشکر کش مزبور معجزه ظاهر کرده است *

ماوراي آیات مذکوره آیات آتیه را نیز مسطور ساخته اند یعني * و
شهدوا ان الرسول حق و جاءهم البینات * که در سوره عمران واقع است
یعني گواهي دادند که رسول بر حق است و رسیدند ایشان را نشانها و ایضاً
* فلما جاءهم بالبینات قالوا هذا سحر مبین * که در سوره صف مرقوم است
یعني در وقتي که آمد نزد ایشان با نشانهاي فاش گفتند این جادو است
صریح و مي گویند که از اینها معجزات محمد صاف ظاهر و ثابت مي
شوند مگر از این آیات نیز معجزهء محمد ثابت نمي گردد اولاً در آنها
یک معجزه که محمد کرده باشد اسماً و تفصیلاً چنانچه جهت ثبوت رسالت
لازم و واجب است و در انجیل و توریت آمده است بیان نشده و
نگفته است که محمد فلان معجزه در فلان وقت و در فلان جا کرده است
بلکه صرف عموماً گفته است که رسید ایشان را نشانها و آمد با نشانهاي
فاش ثانیا آیهء دوم مفید مطلب نیست زیرا گمان غالب است که
آن آیه نه بمحمد بلکه بمسیح مراد دارد چنانچه بیضاوي نیز آنرا بمسیح
رجوع کرده و بدین مضمون بیان نموده است که * فلما جاءهم بالبینات

قالوا هذا سحر مبين الاشارة الي ما جاء او اليه وتسميته سحرا للمبالغة و يويده قراءة حمزة و الكسائي هذا ساحر علي ان الاشارة الي عيسي * يعني لفظ اشاره بطرف ما جاء است یا بطرف جائي يعني شخص آينده است و نامش که سحر کرده شد از راه مبالغه است و تائيد مي کند آنرا قراءة حمزه و کسائي هذا ساحر بدين معني که اشاره است بطرف عيسي ثالثاً اگر بالفرض قبول کنيم که دو تا آيات بمحمد رجوع دارند باز بدان که لفظ البينات اگرچه معني معجزه نيز دارد باز در اکثر مواضع قرآن بمراد آيات قرآن آمده است مثلا در اوائل سورة الحديد مرقوم است که * هو الذي ينزل علي عبده ايات بينات الخ * يعني همان است که نازل مي کرد بر عبد خود آيات صاف را و ايضاً در اوائل سوره احقاف مسطور است که * و اذ اتتلي عليهم اياتنا بينات * يعني هر گاه شنيوانيدند ايشان را کلام ما که ظاهر است و ايضاً در سوره بينه مرقوم است که * الا من بعد ما جاءتهم البينه * يعني بعد از آن که آمد نزد ايشان کلام روشن و ايضا در سورهٔ بقر مذکور است که * فان زللتم من بعد ما جاءتکم البينات * يعني اگر بلغزيد بعد از آن رسيد شمارا حکم صاف و ايضاً در سورهٔ مومن وارد است * لما جاء في البينات من ربي * يعني وقتي که رسيد مرا نشانهاي صريح از نزد رب من خلاصه چنين آيات در قرآن بسيار يافت مي شوند که بينه البينات بالبينات بمعني آيات قرآن و احکام و نشانهاي پيغمبران سابق آمده است و درحالي که در قرآن هيچ جا نگفته شده است که فلان معجزهٔ از محمد بظهور آمده است بلکه درضد اين عذر معجزه نکردن جا بجا مذکور است پس ظاهر و ثابت است که در آيات مذکورة الصدر لفظ البينات نه بمعني معجزه محمد بلکه بمعني آيات قرآن آمده است رابعاً اگر کسي بگويد که الفاظ هذا سحر مبين دليل است که بينات در اين آيه بمعني معجزهٔ محمد آمده است زيرا که بآيات قرآن سحر نمي توان گفت جواب اين است که در قرآن چنين آيات واقع اند که در

ضمن آنها بیان شده است که قریش و یهود بمحمد ساحر و بآیات قرآن سحر و سحر مبین گفته اند مثلاً در سورهٔ ص مرقوم است که * و قال الکافرون هذا ساحر کذاب * یعني منکران گفتند که این جادوگر است دروغگو و ایضاً در سورهٔ زخرف مسطور است که * و لما جاءهم الحق قالوا هذا سحر * یعني وقتي که دین حق بآنها رسید گفتند این جادو است و ایضاً در سورهٔ احقاف مذکور است که * قال الذین کفروا للحق لما جاءهم هذا سحر مبین * یعني منکران مي گویند در باب سخن راست و حق وقتي که بایشان مي رسد که این جادو است صریح پس ظاهر است که چنین دعوي نیز باطل و عاطل است و واضح و آشکار گردید که از آن دو آیات مذکورة الصدر نیز معجزهٔ محمد ظاهر و ثابت نمي شود و بالتمام یقین است که محمدي یک چنین آیت از قرآن نمي توانند آورد که در آن معجزهٔ محمد تفصیل و بیان شده باشد خلاصة الکلام از قرآن معجزهٔ محمد ابداً ثابت نمي گردد بلکه صرف انکار او از معجزات از مضمون آیات صاف ظاهر و مثبت مي شود و بس *

اخبار قبل از وقوع نیز در قرآن ذکر نشده است یعني چنین پیشین گوئیها که مانند پیشین گوئیهاي کتب مقدّسه باشد و چندي از آنها در فصول سوم و ششم باب دوم این اوراق مذکور شده اند در قران ذکر نگشته و تحریر نیافته است نهایت بعضي علماء محمدیه آیات آتیه قران را ذکر نموده مي گویند که در آنها خبر اخبار قبل از وقوع وارد گردیده است از آن جمله در سورة القمر مرقوم است که * ام یقولون نحن جمیع منتصر سیهزم الجمع و یولون الدبر * یعني آیا آنها مي گویند که ما گروه پر زور و داد ستانندهٔ هستیم اما همان گروه خواهند گریخت و خواهند برگشت مفسّران مي گویند که این کلمات قبل از وقوع دعوي بدر ورود یافت چنانکه بعد از غلبهٔ محمد بر لشکر قریش صدق این آیه بعمل آمده لیکن اصل حقیقت و صحت این آیه بدین طریق است که چون اصحاب و لشکر محمد فهمیده

بودند که تعداد لشکر قریش از تعداد لشکر خود شان مضاعف هستند پس خوف و هراس بر دل ایشان ساري گشته بود چنانکه از سورهٔ انفال و از باب سيّم ام جلد دوم کتاب حیات القلوب که کمّ و کیف جنگ بدررا بیان مي کند واضح و چنان مرقوم است که حضرت اصحاب خودرا خبر داد که قافله گذشته اند و قریش رو بما مي آیند و حق تعالی مرا امر کرده است که با ایشان جهاد کنم اصحاب آن حضرت از استماع این واقعه بسیار ترسیدند و متالّم گردیدند و در مقام دیگر همان باب مسطور است که چون خبر بسیاري لشکر قریش باصحاب حضرت رسول رسید بسیار ترسیدند و جزع نمودند و گریستند لهذا محمد تزلزل آنهارا استنباط کرده جهت رفع خوف و بسبب اطمینان و دلیر ساختن لشکریان خود آیهٔ مذکوره‌را بیان ساخت چنانکه این قاعده درمیان هر سردار و هر لشکر کشي متداول است که قبل از دعوي این چنین سخنان‌را جهت اطمینان و جرأت دادن بلشکر خویش بگوید و اگر چنانچه اتفاق افتد که بدشمن غالب آید حرف او نیز صورت صدق مي پذیرد و آیهٔ دیگر که مفسّران دلیل خبر قبل از وقوع ساخته اند در سورة الروم مرقوم است چنانکه * الم غلبت الرّوم في ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون في بضع سنین * یعني اهل روم در ولایت نزدیک مغلوب گردیدند اما بعد از مغلوبیّت ایشان غالب خواهند شد در چند سالها بنابر قول اکثر مفسّرین این آیه یک دو سال قبل از هجرت بمحمد وارد گردید یعني در وقتي که خسرو پرویز پادشاه ایران بلشکر روم شکست داده ولایت شام‌را از دست پادشاه روم گرفت این آیه وارد گردیده اما هفت هشت سال بعد از وقوع این واقعه باز لشکر روم بلشکر خسرو پرویز غالب آمده اورا شکست دادند پس بنابر ادّعاي مفسّرین صدق قول محمد بظهور رسید اما اگر بالفرض قبول نمائیم که ادّعاي مفسّرین درست باشد و آیهٔ مذکورة قبل از غلبهٔ لشکر روم بلشکر ایران وارد گردیده است با وصف این باز واضح

است که مانند آیهٔ اول این آیه‌را نیز محمد محض بسبب اطمینان قلب اصحاب خود بیان کرده و مضمون آیهٔ مذکوره‌را برحسب گمان یا خورده بینی خود گفته است چنانکه این قبیل سخنان در هر ایام از صاحبان عقل و فکر شنیده شده است یعنی مانند این که اگر دو پادشاه بیک دیگر جنگ داشته باشند و یکی شکست بخورد پس شخصي محض برحسب گمان خود مي تواند گفت که پادشاه مغلوب گشته بعد از چند سال دیگر باز غالب خواهد آمد و نیز اگر شخصي از احوال و استعداد و قوت دو پادشاه مطّلع باشد و بداند که استعداد پادشاه مغلوب گشته زیاده بر استعداد آن پادشاه است که از اتفاقات غالب آمد در این صورت بنابر خورده بیني و زعم خود بطریق یقین نیز ادّعاي مذکوره‌را مي تواند نمود پس اگر قول چنین شخص صورت صدق بخشد و بمستند همین سخن ادّعاي رسالت نماید و بکلام خود الهام گوید البته واضح است که این چنین ادّعارا صاحبان عقل قبول نخواهند کرد خلاصه بنابر این مطالب بتمامي آشکار است که مضامین آیات مذکوره‌را محمد محض برحسب گمان و خورده بیني و مآل اندیشي خود گفته و بیان کرده است و بدین سبب ابداً دلیل رسالت او نمي تواند بود و اگر شخصي آیات مذکورهٔ قرآن‌را با پیشین گوئیهاي کتب مقدّسه مقابله نماید در این صورت باو واضح و آشکار خواهد گردید که درمیان این پیشین گوئیها و آن آیات قرآن فرق اسمان و زمین است آیت مذکورهٔ قران محض گمان و سخن انسان است و پس و پیش گفتنیهاي کتب مقدّسه اختصاص بدو سه آیه ندارد بلکه چند صد پیش گفتنیها در آن کتب بیان شده و مسطور اند بدین منوال که صد و هزار سال قبل از وقوع از گذارشات مستقبله خبر داده و بیان ساخته اند و تمامي آنها بانجام رسیده صورت صدق یافتند چنانکه سابقا بتفصیل ذکر یافت في الجمله از مطالب و دلائلي که الي الآن در این فصل مسطور گردید واضح شد که محمد نه معجزه ظاهر ساخته و نه پیشین گوئیها بیان نموده

است لهذا شرط دوم که در اوائل این باب جهت صدق پیغمبر صادق ذکر نمودیم بانجام نرسید و دلیلي جهت صدق رسالت محمد یافت نشد *
نهایت معجزات کثیره و علامات غریبه وامورات عجیبه که گویا از محمد صادر گشته باشد محمدیّان از روي احادیث نقل مي کنند اما در صحّت و حقیّت آنها چندین سبب شک کلي هست سبب اول این که اصل ناقلان احادیث زوجات واقربا واصحاب محمد بودند پس در این صورت شهادت آنها در بارهٔ محمد چندان اعتبار ندارد وصرف در آن حال دلیل خواهد بود که معلوم ویقین شده باشد که آنها تعصّب وطرفداري نکرده وآن چیزها که از قول آنها نقل شده ایشان في الحقیقت دیده باشند مگر در این باب شکّ کلّي است نزد هر عارف وعاقل ملّت غیر که از مضمون احادیث وتواریخ محمدیّه اطلاعي بهم رسیده باشد وگواهي از ملّت غیر در باب معجزات محمد نه در قران ونه در تواریخ ملل دیگر یافت مي شود بلکه ذکر آنها محض در احادیث محمدیّه آمده است وبس بدان که جهت معجزات مسیح نه صرف گواهي حواریان ودوستان وهم مذهبان بلکه شهادت غیر وگواهي دشمنان نیز موجود است چنانچه گواهي علماي یهود جا بجا در انجیل وارد وشهادت علماي بت‌پرستان در اوراق بعض تواریخ آن ایّام موجود است چنانچه گذشت وجهت حقیّت وصحّت توریت قول مسیح گواه است کافي وشافي چنانچه مذکور شده سبب دوم راویان احادیث چنان اشخاص هستند که معجزاتي که از محمد نقل مي کنند بچشم خود ندیده اند بلکه بعد از انقضاء صد یا دویست سال که از وفات محمد گذشته بود راویان احادیث ونقلهاي معجزات محمدرا متواتر شنیده وجمع آوري نموده بعد نصف آنهارا بعلّت بي اعتباري عمداً انداخته وما بقي‌را معتبر شمرده بتحریر آنها اقدام ورزیده در تالیفات خود شان ضبط وثبت نمودند از آن جمله ابن الشهاب ظهري وابن عبدالله محمد ابن اسمعیل بخاري وکلیني که از جملهٔ راویان

مشهور مي باشند مثلاً بخاري كه دو صد سال بعد از محمد بوده دو لک احاديث جمع كرده بود كه از آنها صرف ۷۲۷۵ معتبر شمرده در كتاب خود يعني در صحيح بخاري داخل كرده است امّا چون راويان مذكوره و سائرين كه احاديث در كتب خود ثبت نموده اند معجزات را كه در كتب خود نقل مي كنند بچشم خود نديده و احاديثي كه ترقيم كرده اند خود شان لفظا از زبان محمد نشنيده اند پس شهادت آنها در بارهٔ احاديث معتبره اعتبار تمام ندارد مخفي نماند كه معجزات مسيح بهمان اشخاص يعني با حواريون قلم بند گشته اند كه همه وقت با مسيح بوده و آنهارا با چشمهاي خود ديده بودند راست است كه علمائي محمديان ناقلان احاديثشارا اسما ذكر مي نمايند و سند آنها تا به اصحاب محمد مي رسانند حالا فرض كنيم كه سند حديثي درست باشد باز از اين ثابت نمي گردد كه ناقلان يا سهوًا يا قصداً غلط نگفته اند و تا اين مرحله ثابت نشده است آن حديث معتبر نخواهد شد و اين كه ناقلان در بعض يا اكثر اوقات غلط كرده اند ظاهر و ثابت است از آن احاديث كه مختلف يک ديگر و خلاف قرآن آمده اند سبب سوم اين است كه معني اكثر احاديث بطريقي مي باشد كه هر عاقل و عارف اگر چنانچه تعصب و جانب داري را كنار گذارد بآساني خواهد فهميد كه محال است كه همگي آنها راست و درست باشد چنانچه از مطالب احاديثي كه در كتب حق اليقين و عين الحيات و سائرها ثبت گشته معلوم است يعني از شرح كيفيت بهشت و دوزخ كه در مطاوي آنها ترقيم يافته كه در كنار نهرهاي بهشت مانند گلها كنيزكان مي رويند چنانچه چه قدر مومنان بخواهند مي كنند و باز در جاي شان مي رويند و مومنان چند صد حوريه و چند هزار زوجه خواهند داشت و چه وقت كه خواسته باشند مرغان بهشتي پخته و بريان گشته در سفرهٔ آنها حاضر مي شوند و چون بقدر خواهش از آنها تناول نمايند باز زنده شده پرواز مي كنند و انواع اقسام مطعومات و مشروبات و

ثمرات گوناگون و ملبوسات فاخر و گران بها و عمارتهاي مزين از جواهرات و طلا و ديگر چيزهاي بسيار دارند که تماماً مجازي و به بخت حقيقي و اخروي بالتمام ناگوار و نامناسب اند و درخصوص جهنّم ذکر گشته که چند هزار سال بدمها ميدمند تا جهنّم افروخته گشت واهل جهنّم زنجيرهاي بسيار بزرگ از گردن آويخته و نعلين آتشين درپا دارند که از گرمي آن مغز دماغ شان بجوش مي آيد و درعوض آب بايشان صديد جهنّم و چرک و ريم زناکاران را که در ديگهاي جهنّم جوشانيده اند مي آشامانند و درآنجا مارها و عقربهاي قوي هيکل مي باشند که اهل جهنّمرا عذاب دهند چنانچه اين گذارشات در اوراق ۱۶۴ الي ۱۷۴ کتاب عين الحيات از قول ابوبصير که آنهارا از امام جعفر نقل کرده مفصّلا مرقوم است و همچنين بالکلّي نالائق و نامناسب است حديثي که از امام جعفر منقول است در باب ابا نمودن زمين از برداشتن جبرئيل قبضهء خاکي را که مي بايست آدم از آن خلق شود و آخرالامر ملک الموت قبضه را برداشت چنانکه حديث مذکوره درصفحهء اول ورق ۱۲ جلد اول حيات القلوب مفصّلا مکتوب گشته و بهمين منوال است حديثي که گويا فرشتگان درخصوص خلقت آدم با خدا مباحثه نموده چنانچه از قول امام محمد باقر درصفحهء دوم ورق مذکور کتاب مزبور تفصيلاً مسطور است و ديگر اين که گويا درآسمان فرشتهء مي باشد درصورت خروس که پاهاي او در منتهاي طبقهء هفتم زمين و سرش نزد عرش است وبالهايش از مغرب و مشرق مي گذرد و چون آن ملک در وقت سحر بالهاي خودرا مي گشايد وبرهم مي زند خروسهاي زمين هم بال برهم مي زنند و بانگ مي کنند بنحوي که مفصلاً از قول خود محمد درصفحهء ۲ ورق ۱۷۵ جلد دوم حيات القلوب مکتوب گشته و همچنين حديثي که ابن بابويه از علي روايت کرده است که چنان فرشتگان بزرگ هستند که اگر يکي ازآنها برزمين بيايد زمين گنجايش اورا نداشته باشد وملکي هست که از ما بين دوشش تا نرمهء گوشش هفتصد سال راه

است و بعضي از ایشان هست که بیک بال از بالهاي خود افق آسمان‌را پُروسه مي نمایند و بعضي از آنها آسمان تا کمر اوست و بعضي هست که اگر آبهاي عالم‌را بکو انگشت ابهامش ریزند گنجایش دارد وقس علي هذا چنانکه در صفحهٔ ۲ ورق ۲۶ کتاب عین الحیات مفصّلاً مرقوم است و دیگر گزارش عوج ابن عنق که گویا دختر زادهٔ آدم و قامتش ببیست و سه هزار و ششصد و شش و سه ذراع بوده و ماهي‌را از ته دریا گرفته نزد چشمهٔ آفتاب کباب کرده و خورده است و طوفان نوح از زانوي او نگذشته از قراري که در صفحهٔ اول ورق ۱۶۴ جلد اول حیات القلوب مذکور گشته و دیگر این که حق تعالی سگ‌را از آب دهان شیطان خلق کرده چنانچه از قول علي و محمد در ورق ۳۹ همان کتاب مسطور است و همچنین آن حدیث که از قول امام جعفر در صفحهٔ ۲ ورق ۱۶ کتاب مزبور ترقیم یافته که درمیان اولاد شیطان نتاج نمي باشد بلکه تخم مي گذارند و جوجه بر مي آورند و ایضا آن حدیث که در صفحهٔ اول ورق ۱۶۵ همان کتاب مرقوم گشته که امام جعفر صادق فرمود که ابلیس ملعون بعد از وفات آدم رفت و در پاي درخت انگور بول کرد پس بدین سبب عصر آن بدبو و مست کننده مي شود و در کتاب مشکات نیز مانند احادیث مذکوره احادیث یافته مي شوند از ان جمله چندي‌را ذکر خواهیم کرد چنانچه در باب عذاب القبر گفته است که منکر و نکیر اجسام شخص رباکاررا بگرز آهني بآن چنان شدت مي زنند که مضروب در قبر خود بشور و فریاد مي در آید چنانکه صدایش از مشرق بمغرب شنیده مي شود مگر سواي جانوران هیچ کس نمي شنود و در باب الحشر نوشته است که ابو هریره روایت کرده که بروز حشر مردم چندان عرق خواهند کرد که آب عرق ایشان هفتاد گز در زمین فرو خواهد رفت و تا بروي ایشان خواهد رسید و باز در باب صفته النار و اهلها از روایت ابو هریره گفته شده که درمیان هر دو گوش کفار مسافت سه روزهٔ راه اسپ دوان خواهد بود و دندان ایشان مثل

کوه احد وسطبري پوست بدن برابر راه سه شب مي باشد و باز در فصل دوم باب بدء الخلق و ذکر الانبيا از جابر مروي است که ملائکهٔ حاملان کرسي چندان عظيم الجثّه اند که بعد مسافت گوشهاي ايشان از شانه هفتاد ساله راه است و باز در باب معجزات مذکور است که جابر گفت که در وقتي که محمد در مدينه خطبه مي خواند بستون مسجد تکيه مي کرد بعد که بر منبر بخواند ستون در ناله در آمد و قريب بود که دو پاره شود محمد بمشکل تمام تسکينش کرد و در همين باب از ابن عمر روايت است که محمد بدرخت سلمه حکم کرد که بر وحدانيت خدا گواهي دهد درخت همان دم زمين را کنده نزديک آمد و سه بار گواهي داده باز گشت و باز ابن عباس گفته است که روزي بر حسب حکم محمد خوشهٔ خرما بر رسالت او گواهي داد و درميان احاديث مذکوره احاديث ديگر نيز بسيار مي باشند که مانند احاديث مسطوره بلکه زياده بر آنها نا معقول و نا لائق و نامناسب اند سبب چهارم اين که بسيار از احاديث بخلاف و ضد قرآن آمده اند مثلاً باين قسم که در قرآن مرقوم شده است که از محمد هيچ معجزهٔ بظهور نرسيده امّا موافق احاديث نقل مي کنند که معجزه بسيار و بي شمار از محمد ظهور يافته و ديگر چنانکه سابقا ذکر گرديد که در قران بيان شده است که محمد گناهگار بود نهايت بنابر مضمون اکثر احاديث محمديان بخلاف آن ادعاي مي کنند که محمد معصوم بوده است يعني گناه صغيره و کبيره از او اصلا بوقوع نه پيوسته و افضل ترين کل مخلوقات بود بلکه باعث ايجاد دنيا وما فيها همان است و بس و ديگر اين که در قرآن بيان شده است که محمد در آغاز در ناداني و گمراهي بود چنانکه در سورة الضّحي مرقوم است که * الم يجدک يتيما فاوي و وجدک ضالا فهدي * يعني آيا ترا (خدا) يتيم نيافت که پرورش کرد و نيز ترا نيافت در ضلالت که هدايت کرد و همچنين در سورة الشوري نيز نوشته شده است که * ما کنت تدري ما الکتاب و لا الايمان ولکن جعلناه نورا

نهدي به من نشاء من عبادنا * يعني تو (اى محمد) نمي دانستي كه كتاب و يمان چه چيز است لاكن ما اورا نور گردانيده ايم كه هدايت نمائيم با او بهريک از بندگان خود كه مي خواهيم امّا احاديث برعكس آيات مذكورة بيان و ذكر مي كنند كه محمد در ايمان تولد يافته بود و بهمان جهت در ايّام طفوليت معجزات كثيرة از وي بظهور رسيد سبب پنجم اين كه احاديث مختلف يک ديگر اند مثلا باين قسم كه درميان اهل تسنّن احاديث غير آن احاديث هستند كه درميان شيعيان مشهور و مستعمل گشته اند وعلاوه بر اين درميان احاديث شيعه احاديث بسيار بضد و خلاف يک ديگر وارد شده اند بنحوي كه از مضمون دعائي كه از امام زين العابدين در صفحهء اول ورق ۲۶۸ كتاب حق اليقين تبئيين يافته استنباط مي شود كه گناه آدمي بگريه و زاري و فغان و عبادت و ركوع و سجود و روزه و زجرها عفو نمي شود بلكه خدا محض بنابر خواهش و ارادهء خود آنرا عفو خواهد فرمود حال اين فقرة بالكلّيّه بخلاف آن احاديث بيشمار ترقيم يافته كه در ضمن آنها واضحاً گفته شده است كه بتلاوت قرآن و روزه و زكوات و صدقات وغيرة عفو گناه وثواب بي مر و حدّ تحصيل مي توان كرد وديگر در صفحهء دوم ورق ۱۸۷ همان كتاب مسطور گشته كه هيچ كس در روز قيامت بعرصهء حساب نمي رسد مگر بعد از آنكه مشقت بسيار بكشد اين مطلب نيز ضد ومخالف آن احاديث كثيرة است كه در مطاوي آنها اظهار گشته كه گروهي از مومنان و شيعيان مي باشند كه بي حساب داخل بهشت خواهند شد و همچنين در صفحهء مزبورهء كتاب مذكورة حديثي بسند كالصحيح علي ابن ابراهيم از امام محمد باقر روايت كرده است كه اول كسي را كه در روز قيامت بطلبند محمد است ليكن بخلاف اين در صفحه ۲ ورق ۱۸۸ همان كتاب گليني بسند معتبر از امام جعفر چنين روايت نموده كه درروز قيامت اول كسي را كه بطلبند نوح خواهد بود و در صفحهء اول ورق ۱۷۵ جلد دوم كتاب حيوة القلوب از قول خود

محمد مکتوب است که در شب معراج عیسي‌را در آسمان دوم دیدم
نهایت در صفحهٔ اول ورق ۱۸۰ آ همان کتاب ابن بابویه از امام محمد باقر
بخلاف آن بدین نحو روایت کرده است که گویا محمد عیسي‌را در آسمان
هفتم دیده باشد بهر حال نه آنکه احادیث نقیض یک دیگر همینها که
تسطیر یافته بلکه دیگر احادیث بسیار مي باشند که ضد و مخالف یک دیگر
اند بمرتبهٔ که در ترجیح صحت و غیر صحت آنها علماء محمدیان اکثر اوقات
تشکیک دارند چنانکه یقینا نمي توانند گفت که حدیث صحیحه کدام
است مثلا علي ابن ابراهیم ابن هاشم در خصوص اختلاف و ضدّ احادیث
از علي ابن ابیطالب سوال کرد و علي در جواب باو چنان گفت که اگر
تو معتبر و غیر معتبري احادیث‌را نمي تواني فهمید و در شک هستي اولي
چنان است که الي ظهور امام مهدي منتظر باشي زیرا که او آن چیزهارا
واضح خواهد ساخت چنانکه بدین حدیث در باب سي و پنجم رسالهٔ شیخ
جعفر اشاره گردیده است و همین حدیث در کتاب کافي در باب اختلاف
احادیث واضحاً بدین طریق مرقوم شده است که از علي ابن ابراهیم
منقول است که یک دفعه بعلي گفتم که در خصوص احادیثي که از محمد
مي باشند مي شنوم که مختلف یک دیگر و هم ضد قرآن اند حتّي تو هم آنهارا
معتبر ندانستهٔ و از وي سوال نمودم که سبب این چه چیز است و در
این صورت حدیث صحیح‌را چگونه مي توان یافت پس علي ابن ابو طالب
در جواب چند قانوني بجهتهٔ تشخیص حدیث صحیح و غیر صحیح باو
تعلیم نمود لیکن علي ابن ابراهیم ساکت نشده باز بعد از چند سوال و
جواب بعلي گفت که اگر چنانچه بالفرض دو حدیث که مختلف هم
باشند لیکن همان کس بصحّت و درستي هر دوي آنها قائل شده باشند
در این صورت چه باید کرد علي در جواب گفت بهر کدامین آن که
حکما و قضات زیاده میل مي نمایند آنرا قبول کرده دیگري‌را ترک کن
علي ابن ابراهیم باز پرسید که اگر حکما بهر دوي آن حدیث اتفاق

و میل نمایند در آن وقت چه باید نمود علي در جواب گفت اولي چنان است که صبر نمائي تا امام شما ظهور نماید زیرا که صبر در شک بهتر از فهمیدن خلاف است که سبب هلاکت باشد چنانکه آخر این حدیث در کتاب کافي بدین نحو مسطور است * فان وافقها الخبرین جمیعا قال ینظر الي ما هم الیه امیل حکامهم و قضاتهم فیترک و یاخذ بالاخر قلب فان وافق حکامهم الخبرین جمیعا قال اذ کان فارجه حتي تلقي امامکم فان الوقوف عند الشبهات خیر من الاقتحام في الهلکات * پس بنابر این گونه اختلاف که درمیانهٔ قرآن و احادیث و درخود احادیث مي باشد بیقین کلّي مشخّص است که اگر احادیث بالکلیّه خلاف هم نباشند باز چنان اعتباري ندارند که آنهارا درخصوص اعتقاد و یا در مباحثهٔ دینیّه دلیل مي توان آورد * خلاصه اگر بالفرض قبول نمائیم که گویا محمد امور غریبیه و معجزه نموده باشد باز قرآن او باطل است و خود او نیز پیغمبر صادق نخواهد بود زیرا که قرآن ضدّ و برخلاف انجیل است و سابقاً ذکر و ثابت نمودیم که انجیل کلام خدا است و منسوخ نشده و تحریف هم نگردیده است و در انجیل در آیات ۸ و ۹ فصل اول نامهٔ بگلتیان چنین حکم وارد است که هرکس که خلاف انجیل بگوید اگرچه ادّعاي پیغمبري نماید و یا در تصویر فرشته بظهور آید باید که اورا کاذب دانند زیرا که امکان دارد که پیغمبر کاذب بحیله یا بقوت شیطان چنین علامات عجیبه ظاهر و هویدا سازد که مانند معجزه باشد و بهمین جهته مسیح بمتابعان خود تاکیداً نهي فرموده است که از پیغمبران کاذب و فریبنده با حذر باشید چنانکه در آیهٔ ۲۴ فصل ۲۴ متّي مرقوم گشته است که مسیحان دروغ و پیغمبران کاذب خواهند برخاست و علامات عظیمه و آیاترا چنان ظاهر خواهند ساخت که اگر ممکن باشد برگزیدگانرا نیز اغوا خواهند کرد پس بجهت صدق پیغمبري محض علامات غریبه دلیل کافي نمي تواند شد بلکه شخصي را که ادّعاي پیغمبري نماید محض در آن وقت قبول مي توان کرد که تعلیم او بانجیل

موافق آمده و تمامي آن شروط و علامات که ما در ديباچه و در اوائل باب سوم اين رساله ذکر نموديم در خود او و در تعليم او ظاهر و هويدا شود محض در چنين صورت اورا پيغمبر خدا و علامات غريبهٔ اورا معجزات خدائي مي توان دانست و الاّ فلا

و در خصوص اين گونه خواص و صفات محمد که در اين آيات مرقوم گشته اند چه گوئيم و چه گمان بريم مثلا در سورة الاحزاب وارد گشته است که × يا ايها النبي انا احللنا ازواجک اللاتي اتيت اجورهن و ما ملکت يمينک مما افاء الله عليک و ايضا و امرة مومنة ان وهبت نفسها للنبي ان اراد النبي يستنکحها خالصة لک من دون المومنين قد علمنا ما فرضنا عليهم في ازواجهم و ما ملکت ايمانهم لکيلا يکون عليک حرج * يعني ای پيغمبر ما بتو ازواج ترا حلال نموده ايم که مهر آنهارا دادهٔ و آنرا که دست راست تو تحصيل کرده است و از آن که خدا بتو غنيمت داده است و هر زن مومنه که نفس خودرا به پيغمبر باز گذارد اگر پيغمبر هم در خواهش نکاح کردنش باشد اين اذن مخصوصيت که عليحده از سائر مومنان محض بتو داده شده است زيرا که ما مي دانيم که از براي زنهاي آنها و کنيزگان ايشان بآنها چه فرموده ايم تا که بر تو حرجي نباشد و مشهور است که در وقت ظهور اين آيه سواي کنيز محمد نه زن داشت و در تمام عمر خود بنابر قول بعض مورخين يازده و بنابر قول ديگران پانزده زن بنکاح خود در آورده بود و چون بنابر قول قرآن که در اوائل سورة النساء مسطور است نهي شده بود که هيچ يک از متابعان محمد زياده از چهار زن بعقد نکاح نياورند پس محمد در آيه مذکورهٔ سورة الاحزاب اذن مخصوصي در بارهٔ خود وارد ساخت که کنيزگان و نه زن خود باو حلال باشند بلکه از مضمون آيه باين طريق نيز مي توان فهميد که بمحمد اذن مخصوصي داده شده است که از کنيز و زن هر قدري که دل او خواهش نمايد بازدواج خود در آورد يعني در باب حکم ترويج مانند سائر خلق اورا

حدّ و عدّي نباشد چون محمد از حكم آيهٔ سورة النّسا تجاوز نمود يعني زياده از چهار زن بعقد نكاح خود در آورده بود لهذا بايراد آيهٔ مسطورة پردهٔ بر تجاوزيّت خود كشيد * و ديگر اين كه محمديان بنابر شريعت خود بر اين امر وابسته شده اند كه در ميان زنان خود تفاوتي منظور ندارند نهايت محمد از براي اينكه خودرا از تحت اين حكم نيز خارج و ازاد سازد آيهٔ آتيهرا وارد ساخت كه بنابر مضمون آيه باو اذن داده شد كه بهر طريقي كه راي او علاقه گيرد با ازواج خود بهمان نوع رفتار نمايد چنانكه در سورة الاحزاب مرقوم گشته است كه * ترجي من تشاء منهن و تؤدي اليك من تشاء و من ابتغيت ممن عزلت فلا جناح عليك * يعني تو هريك از زنان خودرا كه خواسته باشي مي تواني آورد و هريكرا كه اراده كني در نزد خود مي تواني جا داد و همچنين از هركدام آنها كه خواهي جدا شوي از براي تو تقصيري نخواهد بود * و نيز در ميان متابعان محمد اين قاعده هم مقرر است كه زوجهٔ مطلقهٔ ديگريرا ديگري بعقد نكاح خود مي تواند آورد امّا در خصوص زنان محمد باز اين اذن باو داده شده است كه بعد از او احدي زنان اورا نكاح ننمايند. چنانكه در همين سورهٔ مذكورة مرقوم شده است كه * و ما كان لكم ان تؤذو رسول الله و لا تنكحوا ازواجه من بعد ابداً * يعني سزاوار نيست شمارا كه پيغمبر خدارا برنجانيد و بايد كه زنان اورا ابداً بعد از او بنكاح در نياوريد * و ديگر در سورة التحريم مسطور است كه * يا ايها النبي لم تحرم ما احل الله لك تبتغي مرضات ازواجك و الله غفور و رحيم قد فرض الله لكم تحلة ايمانكم * يعني اي پيغمبر چرا حرام مي كني آنچه خدا ترا حلال كرده است آيا خوشنودي زنان خودرا طلب مي كني و خدا غفور و رحيم است بدرستي كه خدا از براي شما مقرّر گردانيده است برهمزدن قسمهاي شمارا و بنابر روايت باب پنجاه و پنجم جلد دوم كتاب حيات القلوب سبب ورود آيهٔ مذكورة بدين طريق است كه روزي محمد در خانهٔ حفظه بود و ماريهٔ قبطيّه اورا

خدمت مي نمود اتفاقاً حفظه پيْ‌كاري رفت و محمد با ماريه مقاربت
نمود چون حفظه بر اين امر مطلع شد غضبناک گرديده گفت آيا در روز
نوبت من و در فراش من بكنيزي مقاربت مي كني پس محمد شرمنده
شده و فرمود كه اين سخن‌را بگذار كه ماريه‌را بر خود حرام گردانيدم كه ديگر
هرگز باو نزديكي نخواهم كرد فقط نهايت چون محمد قلباً نمي خواست كه
از ماريه مفارقت نمايد پس از عهد خود پشيمان گرديده آيه مذكوره‌را
وارد ساخت كه بنابر مضمون آن آيه بر او جائز گردد كه سوگند خودرا
بر همزند و بدين طريق حفظه‌را نيز ساكت سازد * و ديگر زيد كه غلام
آزاد كردهٔ محمد بود و محمد اورا بفرزندي برداشته بود روزي جهته ديدن
بخانهٔ زيد رفته وقتي كه پردهٔ حجره‌را برداشت چشم محمد بزينب زن
زيد افتاد از حسن جمال او تعجب نموده و قلباً مائل او گرديده لفظ
سبحان الله خالق النور و تبارک الله احسن الخالقين‌را بر زبان خود جاري
نمود چون زيد در خانه نبود بنابر آن زينب ماجرارا بعد از ورود شوهر
خود باو حالي و بيان ساخت پس زيد يا از ترس يا از اخلاصي كه بمحمد
داشت زينب‌را طلاق دادهٔ محمد من بعد اورا بنكاح خود در آورد چنانكه
همين مطلب در باب پنجاه و سوم جلد دوم كتاب حيات القلوب تفصيلاً
ذكر يافته است پس محمد باز چنين آيه وارد ساخت كه گويا در ضمن
آن جهته نكاح زينب حكم از جانب خدا رسيده است چنانكه در سورهٔ
الاحزاب مرقوم است كه * و اذ تقول الذي انعم الله عليه و انعمت عليه
امسک عليک زوجک و اتق الله و تخفي في نفسک ما الله مبديه و تخشي
الناس و الله احق ان تخشيه فلمّا قضي زيد منها وطرا زوجناكها لكيلا
يكون علي المومنين حرج في ازواج ادعيايهم اذ اقضومن هن وطرا و كان
امر الله مفعولا * يعني ياد كن آنرا كه گفتي مركسي‌را كه انعام كرده است
خدا براي او و تو انعام كردهٔ بر او بپروردن و گفتي باو كه نگاهدار از براي
خود زن خودرا و بترس از خدا و پنهان مي كردي در نفس خود آن

چیزیرا که خدا آشکار کنندهٔ آن است و می ترسی از مردمان و خدا سزاوارتر است بآن که از او بترسی پس چون زید امر حاجتیرا تمام کرد یعنی زن خودرا طلاق داد ما آنرا بر تو تزویج گردانیدیم تا نبوده باشد بر مومنان گناهی در خواستن زنان پسر خواندگان خود هرگاه امر حاجترا بعمل آورند و طلاق بگویند و امر خدارا باید بعمل بیاورند نهایت اصل سبب ورود آیهٔ مذکوره بدین طریق است چون محمد دریافت که گذارش زینب در میان مردم مشهور گشته و باین علّت متشکّی شده اند زیرا که بنابر عادت عربان آن ایّام گرفتن زن پسر خواندگی جائز نبود . پس سعی نمود که عشق زینبرا در دل خود مستور دارد امّا وقتی که آخر الامر عشق خودرا در اشتداد دید لهذا این آیهرا وارد ساخت که گویا از خدا باو اذن رسید که زینبرا بنکاح خود در آورد تا بدین طریق عیب این عملرا پوشیده دارد و هرگاه در این گذارش هیچ عیب و نقصی بهم نمی رسید و بهیچ طور ضد اداب حیا و عادات آن ایّام نمی بود پس چرا از برای حلال گشتن آن اذن مخصوصهٔ در ورود چنین آیه لازم گردید و اگر عربان در این باب متشکّی نمی بودند از چه سبب محمد محبّت زینبرا پنهان ساخته و از مردم احتیاط می نمود * حال کسی که در خصوص گذارشات مذکوره اندکی متفکر گردد آیا باو معلوم و یقین نخواهد شد که آیات مذکوره و مقدمات مسطوره صاف گواهی می دهند و ثابت می سازند که قلب محمد از خواهشهای نفسانی پُر و مملو بوده است و هوا و هوس نفسانی بمرتبهٔ باو مسلّط گشته بود که بچهار زن قناعت نکرده و در باب گرفتن زن متعدّده آیات مذکوره بکمّ و کیف مسطوره در بارهٔ خود اظهار ساخت مگر درمادهٔ چنین پیغمبری چه فکر بکنم که بجهت آنکه خواهش نفسانی خودرا بعمل آورد و بر عیوب خود پرده کشد ادّعا می نماید که خدا اورا جهت تجاوز از احکام خود اذن داده و برهمزدن قسم و عهدرا بر او جائز نموده است و نیز ادّعا نماید که عشقی که بزن

دیگري بهم رسانیده خدا بر او حلال نموده است آیا ممکن است که خدا جهت تجاوز از احکام خود اذن بدهد و بر همزدن قسم و عهدرا جائز سازد و عشق زن دیگري‌را حلال نماید حاشا و کلّا بلکه بصفات خداي عادل و مقدّس چنین کلام‌را نسبت دادن بسیار ناسزا است چون وقوع این مرحله محال است لهذا واضح و آشکار است که آیات مذکوره‌را محمد محض از پیش خود گفته و خلافا بخدا نسبت داده است و چون محمد در مواقع مذکوره از راه کذب ادّعاي الهام الهي کرده است پس در خصوص سائر آیات قرآن نیز ادّعاي او باطل است و بنابر این نیز یقین است که قرآن کلام خدا نیست بلکه خیال و کلام خود محمد است و بس اي مطالعه کننده این رساله هر چندي که این سخنان در نظر تو افسانه و ناگوار خواهد نمود باز تنگ حوصله و تنگ ظرف نگشته غضبناک مشو و بدرستي دانسته و آگاه باش که این رساله بجهت آن نوشته نشده است که محمد بي سبب و بي دلیل مذموم گردد و یا تو بغیرت آمده خشمناک گردي بلکه حقیقت همین بود که بیان کردیم چون ما خودرا در حضور پروردگار خود مدیون مي دانستیم که حقیقت‌را بتو بیان سازیم لهذا بي غرضانه بتحریر این رساله اقدام ورزیدیم پس تو نیز طرفداري و غیرت‌را بکنار نهاده با قلب صاف بخدا مناجات و استدعا نما که نور هدایت‌را بتو عنایت فرماید و آن گاه این رساله‌را مطالعه نموده مطالب و تعلیمات انجیل و قرآن‌را با یک دیگر مقابله کُن در آن حال از مرحمت خداي تعالیٰ بتو آشکارا خواهد گشت که هر چیزي که ما تا حال در بارهٔ قرآن و محمد ذکر نموده ایم بالکلیّه راست و حق بوده است *

در باب سائر صفات مي توان گفت که محمد صاحب فهم و فراست و خورده بین و زیرک و در امورات دنیوي ماهر و رفتار و سلوک ظاهري او خوب و دل پسند و بفقرا و زیر دستان و دوستان و خویش و اقرباي خود مهربان و کریم بوده نهایت از پاک باطني بیگانه و درماندهٔ دشمنان

خود کینه‌ور و انتقام گیرنده بود چنانچه صفت آخر از گذارشات آتیه ظاهر و ثابت مي گردد مثلاً چندي قبل از دعوي بدر محمد جهته انتقام گرفتن از قریش عبد الله ابن جحش‌را مع هشت نفر روانه نموده باو یک نامه داد و حکم کرد که در روز سوم آنرا وا کرده بخوان و بموجب حکمي که در آن نوشته است عمل کن او در روز سوم نامه‌را خوانده مطابق مضمون آن به بطن نخله که ما بین مکّه و طائف واقع است روانه گشته در آنجا قافلهٔ قریش‌را منتظر بود چون ماه رجب بود که درمیان عربان شهر حرام بود و بنابر عادات ایشان در آن ماه غزوه یا جنگ ممتنع بود پس قافله قریش بي لحاظ و بي سامان سفر مي کرد و محض چهار اشخاص قریش سواي شتر بانان همراه آن بودند عبد الله این حال‌را دیده بیکي از همراهیان خود حکم نمود که موي سر خود بتراشد تا قریش گمان برند که این حاجیان اند که در مکّه شروط عمرة انجام نموده اند و بدین طریق آنهارا زیاده بي خوف و بي اندیشه کرده پس فرصت یافته با رفیقان خود ناگهان بر آنها حمله نموده یکي‌را بکشت و دو تارا اسیر نمود و یکي از آنها که نوفل نام داشت بگریخت بدین طریق همه مال و متاع قافله‌را ضبط کرده بمدینه مراجعت نمود لیکن وقتي که این گذارش مشهور گشت پس نه صرف اهل قریش بلکه اکثر از تابعان محمد نیز از این مرحله ناراض شدند که در ماه حرام بحکم محمد جنگ و خونریزي بعمل آمده بود بنابر این محمد از خُمس آن مال انکار کرد تا مردمان گمان برند که او نیز از امور عبد الله ناراض است لیکن باوجود این باز در تمام عربستان همه مي گفتند که محمدیان در شهر حرام نیز جنگ و رهزني مي کنند و عبد الله و رفیقان او از این مرحله که محمد از خمس آن مال‌را انکار کرد بسیار رنجیده گشتند لهذا تا اینهارا خوش کند و تهمت عربان رفع شود و خُمس آن مال باو حلال گردد آیهٔ آتیه‌را نازل کرده است که در سورهٔ بقر بدین طریق مسطور است که * یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه قل قتال فیه کبیر

و صد عن سبيل الله و كفر به و المسجد الحرام و اخراج اهله منه اكبر عند
الله و الفتنة اكبر من القتل * يعني از تو مي پرسند در باب ماه حرام و از جنگ
كردن در آن ماه تو بگو جنگ كردن در آن ماه گناه كبيرة است و باز
داشتن از راه خدا و انكار خدا نمودن و از مسجد حرام باز داشتن و اهل
مسجد حرام‌را از آن اخراج كردن در حضور خدا زيادة از آن گناه است
و از دين بغي كردن از قتل هم زيادة است * پس بورود اين آيهٔ محمد
جنگ‌را در شهر حرام حلال نمود چنانچه در گذارشات زينب كه گذشت
نيز بورود يک آيت نكاح زينب بخود حلال فرمود و عادت عربان كه
نسبت بآن زن پسر خوانده حرام بود منسوخ ساخت * ايضا بعد از دعوى
بدر محمد در ميان راه حكم نمود كه از جملهٔ اسيران ندهر و عقبه‌را بكشند
از اين سبب كه ندهر بيشتر از راه حقارت قرآن‌را مجموعه افسانه و قصص
گفته بود و عقبه يک روزي كه محمد در مكّه وعظ كرده خواسته بود كه اورا
بزند مگر ابو بكر مانع شد * ايضاً بعد از مراجعت بمدينه عصمه بنت
مروان كه در بارهٔ محمد هجا كرده بود يا بموجب حكم محمد يا باشاره
و علم او از عمير ابن اوبج در شب در خوابگاه خود كُشته شد * ايضاً چند ماه
بعد از دعوي بدر كعب ابن اشرف از اين سبب كه بر كشتگان بدر آفرين
خوانده و اهل مكّه‌را جهت انتقام ترغيب كرده بود از ابو نائله با حيله
و فريب در وقت شب كشته شد و در حالي كه ابو نايله سر كعب پيش
محمد گذاشت او گفت الحمد الله * ايضاً وقتي كه بعد از دعوي اُحد
محمد ديد كه حمزه بسيار زخمها خورده كُشته شده است خشمناک شده
گفت كه اگر خدا مرا بر قريش فتح خواهد بخشيد من هفتاد كس از
آنها همچنان مجروح و قتل خواهم كرد * ايضاً وقتي كه محمد با بني قريظه
كه يهود بودند جنگ نموده قلعهاي ايشان‌را محاصره كرد آنها باين اميد كه محمد
بسبب منّت اهل اَوْس جان بخشي خواهد كرد از قلعها بيرون آمده
خود شان‌را بمسلمانان سپرد كردند كه آنهارا بسته و اسير كردند اهل اَوْس

از محمد در باب آنها منّت کردند محمد که نخواست که آنهارا ببخشد جواب داد که سعد در این امر حکم دهد وقتي که از سعد پرسیدند او فرمود که همه‌را قتل بکنند محمد گفت که این حکم الهي است و همه ایشان که قریب هفتصد بودند در میداني در شهر مدینه کشته شده اند * ایضا چندي بعد از آن یکي از مردمان خیبر که نامش سلم ابن ابي الحقیق و لقبش ابو رافع بود بموجب حکم محمد بدین راه کشته شد که محمد شاعري عبد الله ابن رواحه‌را با چندي از مسلمانان به خیبر فرستاد تا سلم‌را دعوت کرده بگویند که بمدینه پیش محمد بیا او ترا رئیس قوم خود خواهد کرد لیکن بعبد الله حکم خاص داد که اورا درمیان راه بکشد و او همچنین کرد * گذارشات مزبوره همه از کتاب ڈاکٹر ویل اخذ کرده شده که آنهارا از کتب انسان العیون و خامس و سیرت الرسل و کتاب ابراهیم حلبي اخراج نموده است و در اوراق این کتب بتفصیل بیان شده اند و مورخین مي گویند که خود محمد در بیست و هفت غزوه شامل بود و محمدیان سي و هشت سریه بحکم او کرده بودند * حال اهل انصاف بگویند که حرکات مزبوره لائق پیغمبر خدا هستند یا نه یقین است که هیچ نبي برحق چنین امور گاهي نکرده است *

في الجمله از راه ضمیمه باین فصل آن مطالب‌را الحاق خواهیم کرد که در این روزها ڈاکٹر ویل که یکي از علماي فرنگ است و در لسان و علوم عربي سر رشتهٔ تام بهم رسانیده در زبان جرمن تاریخ محمد و خلفا از کتب قدیم و معتبرهٔ عرب تصنیف کرده است در اواخر کتاب خود در باب محمد چنین نوشته است که از قرآن و کتب عرب یقین مي گردد که محمد در اوائل گمان کرد که خدا في الحقیقت اورا فرستاده است تا بوسیلهٔ او حق عبادت‌را باز در عربستان مقرّر و بر قرار گرداند و در این خیال خود او تائید یافت از خوابها و خیالها که گاهي باو رو دادند و اغلب است که سبب آنها مرض صرع بود که محمد از جواني خود داشت و از بعضي مورخین

اغمی خوانده شده است چنانچه در این باب در کتاب انسان العیون مسطور است که ابن اسحاق از شیوخ خود نقل کرده است که وقتی که محمد در مکّه بود قبل از نزول قرآن جهت دفع نظر بد باو معالجه کردند و وقتی که قرآن باو نازل شد باز همان حالات باو رو دادند یعنی گاهی یک قسم بیهوشی مثل اغمی با ترس و لرزه براو در آمد و چشمهایش بند شد و کف از دهان بیرون آمد و مانند شتر جوان آواز داد دیگر در همان کتاب از قول عایشه مرقوم است که وقتی که جبرئیل بر حضرت نازل شد او نهایت سنگین گشت و عرق از پیشانی وی روان شد و چشمهایش سرخ گشتند و بعض اوقات مانند شتر جوان آواز داد باز مذکور است که زید ابن ثابت نقل کرده است که وقتی که وحی به نبی نازل شد اورا چنان حال رو داد که گویا وقت جان کنی رسیده است و بیهوش شد و مانند شخص در حالت نشه گشت باز مسطور است که ابو هریره نقل کرده است که در حالی که وحی بر حضرت رسول نازل شد هیچ کس از ما طرف او نگاه نتوانست کرد دهن او پر از کف شد و چشمهایش بند گشت و در بعض اوقات مانند شتر آواز داد بنابراین و دیگر احادیث مثل آنها شک نیست که محمد مرض صرع داشت زیرا این حالات که در ضمن احادیث مذکوره در باب محمد نقل شده اند همه علامات آن مرض اند و مخفی نماند که مریض آن مرض یا مانند آن گاهی غریب و عجیب خیالهارا نیز می بیند که محمد آنهارا رویا و فرشته و وحی پنداشته و بدین طریق گمان برده است که من فرستادهٔ خدایم لیکن رفته رفته محمد دیده و دانسته خیال و فکر خود او وحی و کلام الله گفته و بتابعان خود همچنان بیان نمود و وقتی که بمدینه هجرت نموده و از جفاهای قریش رهائی یافت و صاحب اختیار گشت و رئیس و حاکم قوم خود شده هم از اعمال وهم از احکام او صاف معلوم و ثابت می شود که او کینه‌ور و غدار و شهوت پرست و نا مطابق در افعال

و اگرچه زیرک بود باز کوته نظر نیز بود و بس چنانچه در اول حال بیهودان
چاپلوسي کرد و جهت خاطرداري آنها چندین احکام داد مثل رو بطرف
اورشلیم یعني بیت المقدّس کردن در نماز و غیره بعد از آن که معلوم
شد که یهود دوست نخواهند شد آن احکامرا منسوخ کرد و دشمن شدید
ایشان گشت ایضاً بر بعض جان بخشي مي کند چرا که از عبدالله مي
ترسد و دیگرانرا حکم خدا عذر خود ساخته قتل مي کند (این اشاره است
بر آنکه محمد بسبب خاطرداري عبدالله ابن ابيّ ابن سلول به بني قینقو
که جان بخشي کرد و بني قریظهرا بنابر قول سعد قتل نمود) وقتي بنکاح
حدي مقرر مي فرماید و وقت دیگر خود او از آن حد تجاوز مي نماید
ومي گوید که حکم الله است اگر کسي مقتول یا مجروح شد در آن حال
قاتل فدیه مي توان نمود بشرطي که اقربا راضي باشند لیکن دستهاي دزد
باید که بي رحم ببرّند * وقتي که مشکلات پیش آیند از دیگران صلاح گیرد
و برخلاف راي خود مطابق صلاح آنها عمل کند چنانچه در دعوي أحد
خلاف راي خود بجنگ بیرون رفت یعني او خواست که در مدینه
بمانند و جنگ در آن جا بکنند لیکن بعض از تابعانش خصوصاً آنها که
در دعوي بدر شریک نبودند صلاح او قبول نکردند * و در دعوي خندق
او خواست که صلح بکند لیکن سعد ابن عباده و سعد ابن معاذ مانع شدند
* و در جنگ طائف محمد موافق خواهش لشکر خود بحمله آوردن حکم
نمود اگرچه موافق بعض مورخین دانسته بود که بي فایده خواهد شد (تفصیل
صلاح کاري با سعد بدین رهگذر است که محمد خواسته بود که به بني
غطفان ثلث خرماي شهر مدینه بدهند و بدین شرط بآنها صلح کنند لیکن
وقتي که محمد سعد ابن عباده و سعد ابن معاذرا که رئیس اهل اوس و
خزرج بودند از این امر آگاه ساخت آنها گفتند که اگر تو آنرا موجب
وحي الهي مي کني یا اگر خاص حکم تست در آن حال اطاعت بما لازم
است لیکن اگر تو آنرا جهت خاطر ما کردهٔ پس از آن باز بمان محمد

جواب داد اگر خدا مرا حکمي مي داد با شما صلاح نمي کردم ليکن بخدا قسم من آنرا کردم تا ميان دشمنان تفرقه و ضعف پيدا شود نهايت سعد راضي نشد بهمان طريق در دعوي بدر نيز محمد بر صلاح کاري ديگر عمل نمود يعني محمد خواسته بود که بچاهي که نزديک‌تر بطرف مدينه بود با لشکر خود فرود آيد درآن حال حباب باو گفت که اگر خدا جهت فرود آمدن در اين جا ترا حکم نموده است درآن حال البته پيشتر نمي توانيم رفت ليکن اگر اين محض صلاح خود است پس بهتر آن است که تا بچاهي که دور تر از همه باشد برويم لهذا چنان کردند) و ديگر دليل قوي جهت اثبات ضعف وکوته نظري محمد اين مرحله بود که در باب خلافت حکمي ننمود وبدين طريق تيغه بر بيخ سلطنت اسلاميّه گذاشته و ممکن است که خود او در اين باب در تردد بود دلش با علي شوهر دختر خود بود ليکن عقل و ادراک باو معلوم نمود که جهت حکومت ابوبکر زياده لياقتي دارد و موت ناگهان براو فرود آمده اين امر عمده بي بندوبست بماند * ودر مکّه دعوي نبوّت کردن چندان مشکل نبود زيرا که تعليم محمد نسبت به بت‌پرستي اهل مکّه نهايت اعلي و اول بود وماوراي اين محمد خوش اخلاق وفصيح کلام وکشاده دست بود و نسبت بفقرا و غلامان وغيره مهربان چنانچه بدين وسائل نيز دل مردمان بطرف او کشيده شد ليکن اصل سبب حکومت وتزائد تعداد تابعانش در مدينه اين بود که بني آوس رشته‌دار او بودند واو پيش نظر تابعان خود اميد غنيمت و بيت المال مي گذاشت و طوائف عرب با يک ديگر اتفاق نداشتند و خود او غدّار و زيرک وخورده بين بود و جهت دور ومقتول کردن مخالفين يا اختلاف اندختن فيمابين دشمنان هر وسيله و بهانه باو مقبول و مرغوب نمود و زيرکي و بهادري او خصوصاً در اين امر بود که خودرا بقدر امکان از همه چيز و از همه گزارشات و احوالات قريب و بعيد مخبر گردانيد و ناگهان بر دشمنان فرود آمد و حمله کرد و بنابر اين

بتابعان و لشکر خود صرف در جنگ طابق مقصد و مطلب خود از پیش بیان نموده بود و از این سبب چنین اتفاق افتاد که در همان وقت که در آخر ایام محمد طوائف بعیدهٔ عرب باو اطاعت نمودند در مدینه تحقیر او کردند (این اشاره است بغزوهٔ طابق که در سال نهم هجرت وقوع یافت و بسیاري از تابعان محمد از این جنگ ناراض بودند و عذر آوردند و خلاف حکم محمد کردند و با لشکر شامل نشدند و بعض مثل عبدالله ابن عبيع معه لشکر خود باز گشت نمودند) و این مرحله که اکثر عربان نه باعتقاد دلي بلکه محض از راه خوف تابع محمد گردیدند از این قول عایشه نیز صاف معلوم مي گردد که نقل شده که او گفت وقتي که رسول الله صلعم وفات نموده بود عربان باغي شدند و یهود و نصاري سر بلند کردند و منافقین نفاق خود دیگر پوشیده نکردند و مسلمانان مانند گله در شب زمستان پریشان حال بودند تا وقتي که ابوبکر آنهارا باز جمع نمود و ابوعبیده نیز نقل کرده است که وقتي که خبر وفات محمد بمکّه رسیده بود اکثر اهل مکّه خواستند که از محمد و اسلام منحرف گردند چنانچه اطّاب که در آن وقت رئیس مکّه بود تا چند روز جرات نکرد که از خانهٔ خود بیرون آید نهایت در وقت خلافت ابوبکر و عمر که بوسیلهٔ سرداران بهادر ایشان لشکر اسلام فتح بر فتح یافته بود سلطنت اسلامیه بر قرار و پایدار گشت و دین محمدي مشهور شده و ازدیاد و استحکام یافت در این صورت آن نقص و قصور و سهو و نسیان که از محمد بظهور آمده بود با آن فوائد بسیار که عربان از محمد و تعلیم او حاصل کرده بودند پوشیده و مستور گشت و چون خلفا و تابعان محمدي سبب فیروزمندي ایشان نه در حکمت و فراست خلفا و نه در زیرکي سرداران و نه در بهادري لشکر و نه در اختلاف و ضعف دشمنان دانستند بلکه گمان کردند که فتحیابي ایشان محض از آن محبّت و لطف است که خدا با محمد و محمدیان دارد بنابر این در نظر و ذهن لشکر فتح مست عرب محمد نهایت اعلي معلوم نمود و از آنها باو چنان

مراتب نسبت داده شد که گویا افضلترین مخلوقات و مالک کل کائنات و بهترین انبیا و شافي مومنین و پاک و معصوم و صاحب معجزات و کرامات بیحد وعد بوده است اگرچه در قرآن اشاره هم بچنان صفات یافت نمي شود لیکن بخلفاي اولین بخوبي معلوم بود که از این تعظیم و تکریم محمد مفاد و مطلب خود شان نیز حاصل و عائد خواهد شد زیرا که مي دانستند که عربان هر قدر که محمدرا زیاده تعظیم خواهند نمود و اعتقاد و اعتماد ایشان بر قران و محمد قویتر خواهد گردید همان قدر ایشان بخوشي و خوبي و دل قوي جنگ و جهاد نموده از جان شیرین دریغ نخواهند کرد چنانچه سبب عمدهٔ فتح مندي لشکر اسلامیه همان اعتقاد بود و اعتماد بر آن آیات که در ضمن آنها حکم بجهاد آمده و بکشتگان مرتبهٔ شهادت با همهٔ نعمائي بهشت قرآن وعده داده شده است *

فصل پنجم

در بیان مشهور و منتشر گشتن دین اسلام

ماوراي آنکه در آخر فصل گذشته در باب منتشر گشتن دین اسلام بیان شده است بدان که محمد در کلام خود فصاحت و بلاغت و شیریني عبارترا بکار برد که بدین نمط مردمرا دل ربائي نموده مطیع و منقاد خود سازد و کوشش کرد که با قاعدهٔ زنان متعدده گرفتن و بي جرم و گناه آنهارا طلاق دادن و با وعدهٔ بهشت پر از عیش و عشرت نفساني دین خودرا مقبول اعراب سازد و همچنین از عادات قدیمي عربان و بعضي از گذارشات کتب عهد عتیق و جدید و چندي از احادیث یهود اخذ نموده در کتاب خود ثبت کرد که بدین طریق دین خودرا رواج داده مقبول و مطبوع خلق

سازد و بمتابعان خود محض چند تکلیف ظاهري نمود یعني از قبیل غسل
و طهارت وحج وروزه وخمس و زکوة و نماز وجاري ساختن کلمه * لا اله
الا الله محمد رسول الله * و جنگ و جهاد در راه دین و امر نمود که از
بت‌پرستي وقتل و زنا و سائر اعمال قبیحهء ظاهري کناره جویند و وقتي که
محمد بنحو مذکور چند نفري‌را مرید خود ساخت ودیگر نتوانست که
در مکّه بماند ومي دانست که مردم مدینه با اهل مکّه عداوت دارند
ونیز فهمیده بود که اهل مدینه باو میل دارند لهذا بآنجا فرار کرد بدان که
بعد از سه سال محض ده دوازده نفر بمحمد ایمان آورده بودند و در سال
سیزدهم که اول سال هجرت بود قریب صد اشخاص از اهل مکّه و هفتاد
و پنج از اهل مدینه باو ایمان آورده بودند و وقتي که تعداد متابعان در
مدینه ازدیاد یافت ومحمد توانائي جنگ و انتقام کشیدن از دشمنان بهم
رسانید آیهء جهاد‌را اظهار ساخته آغاز جنگ نمود بنابر این کاروان طائفهء
قریش‌را تاخت وتاراج کرد و در دعواي بدر بایشان فائق گشته وباین نحو
سر عسکر سپاه منصورهء خود گردیده بخصمان غالب آمد و اعدا از او خوف
و هراس برداشتند و آنائي که زیاده نقاضت نمودۀ و در قبول و اطاعت او
سهل انکاري مي ورزیدند بقتل رجوع مي نمود چنانچه در فصل گذشته
اشاره و بیان شده در این حال مردم کثیره بامید تحصیل عزت و اعتبار و
حصول دولت بسیار از بیت المال بزیر علم او رفته و روز بروز متابعان او
تزائد یافتند وسائر مردم که قوت مقابله وتهیّه مجادله نداشتند از بیم آنکه
مبادا اموال آنها باسم بیت المال ضبط گردد و عیال ایشان باسیري رود
وجانها بمعرض تلف آید لابدًا مطیع گردیده رسالت اورا قبول نمودند مثلاً
وقتي که محمد در سال هشتم هجرت با لشکر خود نزدیک مکه رسیده بود
و عبّاس ابو سفیان‌را که از بزرگان مکه بود پیش محمد برده تا شاید اورا
جان بخشي کند محمد از او پرسید که آیا حال تو باور مي کني که من رسول
الله هستم ابو سفیان جواب داد که تو مرا از پدر و مادر عزیزتر هستي لیکن

و الله در باب رسالت هنوز در دلم شکّي است عبّاس بآواز بلند گفت
وایّ بتو مسلمان شو و بگو لا اله الا الله محمد رسول الله پیشتر از آن که سر
تو بریده شود بعد از شنیدن این سخنان او ایمان آورده بدین طریق مسلمان
شد و محمد اورا جان بخشي کرد چنانچه این مرحله در کتاب سیرت الرسل
بتفصیل مسطور است و بطربقي که ابو سفیان بسبب خوف جان محمدي
شد همچنان محمد مالک ابن عوف‌را که سردار آن لشکر عرب بود که در
دعوي حنین با محمد جنگ کرده بود با وعدهٔ بخشش و ریاست مسلمان
کرد بدین تفصیل که بعد از آنکه مسلمانان در دعوي حنین بر لشکر عرب
فتح یافته و سردار ایشان مالک ابن عوف گریخته بطائف رفت محمد یکي‌را
از تابعان خود پیش او فرستاده اورا خبر داد که اگر تو مسلمان خواهي
شد هر چه در دعوي از مال تو ضبط شده است بتو پس خواهم داد و
ماوراي آن صد شتر ترا بخشش خواهم نمود مالک پیش محمد آمد و
مسلمان شد و محمد اورا ماوراي آن سردار بعض طوائف عرب کرد که
مسلمان شده بودند * ایضاً روزي یک محمدي با یهودي دعوئي داشت
پیش محمد رفتند او در حق یهود فیصل داد محمدي راضي نشده پیش
عمر رفت وقتي که عمر از صورت حال مطلع گردید گفت قدري صبر کن
پس رفت و شمشیر خود بیرون آورده سر محمدي‌را ببرید و گفت این
است اجر کساني که بخدا و رسول او مطیع نمي شوند چنانچه در تفسیر
جلال الدین در بیان آیهٔ ۵۸ سورهٔ عمران ابن گزارش مسطور است و
دیگر اهل مکه تابع اسلام شدند بدین وسیله که محمد بعد از هجرت بمدینه
جنگ و جهاد با آنها آغاز نموده در دعوي بدر وغیره بر قریش فتح مند
شده آخر الامر در سال هشتم هجرت با ده هزار لشکر خود ناگهان بر مکّه
فرود آمد قریش جهت جنگ آماده نبودند لهذا محمد بآساني مکّه‌را
گرفت و مطیع نمود و بعد از این در حق چندي از اهل مکّه که پیشتر
هجاي او کرده بودند حکم قتل نمود و دیگران‌را جان بخشي کرد و حال

که قریش دیگر قابو و طاقت مجادله نداشته اند تابع گردیده دین محمدي‌را قبول نمودند نه قبل چنانچه این گذارشات در کتاب حیات القلوب نیز در جلد دوم در باب چهل و سوم که در بیان فتح مکه آمده است تفصیلاً مذکور و مسطور گشته است * و این که اصحاب و انصار و سائر تابعان محمد درپئي تحصیل غنیمت و درامید بیت المال بودند از کتب و تواریخ محمدیّه صاف معلوم و یقین مي گردد از جمله آنها در این جا بذکر یک گزارش اکتفا خواهم نمود مثلا در دعوي حنین دعوتاس که چندي بعد از تسخیر مکّه واقع شده بود لشکر محمد بسیار از زنان و فرزندان دشمنان و کثرت از مال و متاع ایشان بدست آورده بود بعد از دعوي بني حوازین مطیع شده از محمد منت کردند که زن و فرزند و مال بایشان پس داده شود محمد گفت من حصّهٔ خود و حصّهٔ بني عبد المطلب‌را از اسیران بشما بخشیده ام این‌را شنیده مهاجرین و انصار نیز همچنان کردند صرف بني تمیم و فصاره انکار کردند لیکن بعد از آنکه محمد ایشان‌را وعده داد که در دعوي دیگر شش چند آن از اسیران بآنها داده خواهد شد اینها نیز راضي شدند مگر در حالي که محمد در تقسیم مال و متاع بیت المال آن دعوي دیر کرد مسلمانان ترسیدند که مبادا محمد آنرا نیز پس بدهد لهذا حصّه خود شان از مال و متاع با چنان تیزي و هجوم از او درخواست نمودند که قبایش‌را گرفته داد خودرا از ایشان در پي درختي پنهان کرده بود بعد از آنکه محمد آنهارا ساکت ساخته بایشان گفت که ای مردمان قباي من بما بدهید و الله اگر شما آن قدر دواب ضبط کردید که در اعداد برابر درختان ملک تهامه باشند هیچ یک از آنها از شما دریغ نخواهم کرد و الله من در هیچ وقتي از بیت المال برابر موي شتر هم زیاده از خُمس آن نگرفته ام و آنرا همیشه در راه شما خرچ مي کنم من بعد همه مال تقسیم نموده از خُمس خود بابو سفیان صد شتر و چهل اوق نقره داد و همان قدر به پسران او یزد و

معاویه نیز داد دیگر بحکیم ابن حسام و بحارث ابن حسان و بسهیل ابن عمرو و به صفوان ابن امیه وغیرهم بهریک صد شتر داد و بدیگران پنجاه و چهل شتر میداد از آن جمله شاعر عیاص ابن مرداس بود و وقتي که او از پنجاه راضي نبود پنجاه دیگر باو داد نهایت انصار از این مرحله که محمد بمردمان قریش و دیگران که انصار نبودند آن قدر بخششها نمود بسیار ناراض شدند چنانچه یکي از آنها گفت و الله این بسیار عجب است که حال آنکه شمشیرهاي ما از خون قریش هنوز خشک نشده و محمد غنیمت مارا بآنها بخشش مي کند اگر این حکم خدا است بما صبر لازم است لیکن اگر رسول الله موافق خواهش خود چنین مي کند بگوید که ما چه قصور کردیم که مارا بر طرف داشته است محمد این‌را شنیده انصاررا خوانده بآنها گفت که آیا شما در ضلالت نبودید و بوسیلهء من هدایت یافتید آیا بي چیز نبودید و بوسیلهء من دولتمند گشتید الخ چنانچه این گزارشات در کتاب سیرت الرسل و در کتاب انسان العیون بتفصیل مسطور شده اند و در آخر کتاب گفته است که سه قسم اشخاص بودند که محمد خواست که دل آنها با بخششها بطرف خود بکشد بعض‌را باین قصد تا ایشان مسلمان شوند مثل صفوان ابن امیه که در آن وقت مسلمان نشده بود و بعض‌را باین مراد تا ایشان در اسلام قائم گردند مثل سُفیان ابن حرب که کرهاً مسلمان شده بود و بعض‌را باین اراده تا از شرارت باز مانند مثل ادینیه و اقراء و عیاس ابن مرداس * خلاصه محمد دین خودرا بهمین وسائل در حال حیات خود در اکثر بلاد عربستان منتشر گردانیده و بعد از وفات محمد خلفا نیز بنحو مسطور به منتشر و مشهور ساختن دین اسلام متوجه گردیده لهذا لشکر بولایات دیگر کشیده بضرب شمشیر حقیّت دین اسلام‌را ثابت ساختند و مردم‌را بدین طریق جبراً بزیر حکم قرآن آوردند مثلاً ابوبکر برتخت خلافت نشسته لشکر اسلام در ذو القصه جمع نموده یازده سردار مقرر کرد و آنهارا روانه نمود تا بکفّار و منحرفان حرب نمایند و بهریک از

آنها حکم نامه داد که اول بر آنها بخوانند و اگر بموجب حکم آن اسلام‌را قبول نکنند بآنها آغاز جنگ نمایند در آن نامه ماوراي مطالب ديگر چنين مرقوم بود که هر آنکه نامه‌را قبول کند و معتقد اسلام گردد اورا قبول و حمایت کنند ليکن بآن کساني که انکار کنند حرب نمايند تا براه خدا درآيند و بر منحرفين بهيچ طريق رحم نکنند بلکه آنهارا درآتش بسوزانند و بهر طريق بقتل رسانند و فرزندان و زنان ايشان‌را غلام مسلمانان گردانند پس اگر کسي بدلايل ضرب شمشير سکوت اختيار مي نمود فبها و الاّ گردن اورا بضرب شمشير جدا مي ساختند يا اين که دست اطاعتش‌را بخدمت بسته مي داشتند چنانچه بدين وسائل بيدق اسلام در شهرها و ولايات مغلوبه بلند شد و هنوز از هجرت صد سال نگذشته بود که عربستان و ولايات شام و ايران و مصر و بعضي ولايت روم با سپاه کينه خواه عرب مغلوب و زير دست گشته دين محمدرا قبول نمودند چنانکه بر تاريخ خوانان روشن و آشکار است مثلا اهل ايران بدين طريق دين محمدي‌را قبول کردند که بعد از آنکه امر خلافت بعمر قرار گرفت بدين حکم و فرمان لشکر عرب‌را بايران فرستاد که اگر اهالي آن ولايت دين محمدي‌را بخوبي و خوشي مطيع گشته قبول نمايند فبها و الاّ با ايشان محاربه و مقاتله نموده آنهارا جبراً و کرهاً معتقد قرآن و تابع محمد سازند و چون ايرانيان از قبول دين اسلام ابا و امتناع نمودند پس لشکر عرب آغاز حرب نموده سه دفعه از سپاه ايران مغلوب و در دعوي چهارم بر ايشان غالب آمده ولايات اطراف رود فرات‌را متصرّف گشتند و بعد از اين مقدمه يزدجرد ابن شهريار که آخرين پادشا از ملوک ساسانيه بود بر تخت سلطنت ايران متمکن گرديد در آن اوان سعد ابن ابي دقّاص که سردار لشکر عرب بود بنزد يزدجرد ايلچي فرستاده گفت که اورا بقبول دين محمد تکليف نمايند و اگر قبول نکند اظهار جنگ کنند نهايت يزدجرد بتکليف مذکور اعتنائي نکرده بلکه از آن سخنان غبار نقار بر خاطرش نشسته خشمناک گرديد و بتهيه و تدارک جنگ فرمان

داده سپاه بسياري‌را فراهم آورد و لشكر طرفين در نزديك قادسيه مجتمع گشته بعد از تلاقي فريقين لشكر ايران مغلوب و منهزم گرديده درفش كاوياني بدست عربان افتاد و در سنه ۲۱ هجرة در بيابان قريهٔ نهاوند نزديك بشهر همدان لشكر عرب باز بسپاه ايران شكست فاحش داده تمامي ايران‌را متصرف گشتند و يزدجرد بمرو فرار نموده در نزديكي اين شهر بدست آسيابانى كشته شد و همگي ايران بدين نوع بتحت فرمان خلفا افتاد و مدت دويست سال عربان در آن سرزمين حكمراني كرده اكثر اهالي ايران از خوف و ترس خلفا و عساكر ايشان ويا بعلت اين كه از ظلم و بي داد آنها آزاد گردند دين عربان‌را كه بر ايشان دست يافته بودند ناچار قبول نمودند و كساني كه سر از طوق اطاعت باز كشيده در قبول مذهب عربان اهمال ورزيدند يا از عربان بقتل رسيدند ويا جلاي وطن اختيار نموده بسمت بلوچستان وهندوستان فرار كردند چنانكه از نسل ايشان الي الآن در ولايات مذكورة باقي مانده و متابع طريقهٔ زردشتي بوده گبر ناميده مي شوند و چنانچه سعد بامداد لشكر فيروزمند خود اهل ايران‌را مطيع نمود بهمان طريق خالد و معاويه ممالك شام و عمرو ابن العاص ملك مصر در وقت خلافت عمر فتح نموده اهالي آن ممالك‌را بر دين محمديه در آوردند *

مخفي نماند كه قبل از هجرت محمد بمدينه جميع قليلي باو اطاعت داشتند چنانچه بيان شده و قريش و يهوديان و مسيحيان در اكثر اوقات بمخالفت محمد گفتگو مي نمودند وجهت ثبوت رسالت او معجزه و دليل مي خواستند چنانكه از آيات سابق الذكر قرآن واضح است و نظر بآيهٔ اوائل سورة الحجر اهل مكّه محمدرا مجنون مي ناميدند بطريقي كه مرقوم شده است كه * قالو يا ايها الذي نزل عليه الذكر انك لمجنون و بنابر سورت الانبياء باز اهل مكّه باو گفتند كه قرآن از جملهٔ خواب است يا محمد اورا از پيش خود ساخته و مانند شاعران خوب بهم بسته است

چنانکه مسطور شده است * بل قالوا اضغاث احلام بل افتریه هو شاعر فلیاءتنا بایة کما ارسل الاولون و چنانکه قبل از این ذکر شده باو شاعر و بقرآن سحر مبین گفتند امّا وقتي که محمد بمدینه هجرت نمود و در آنجا لشکري جهت خود فراهم آورد و بطائفه قریش زورآور شده مکّه‌را نیز مسخّر گردانید در آن حین اکثر اعراب دین محمدرا از راه لابدي و ناچاري قبول کردند و درصورتي که محمد امر خودرا باین پایه و مایه رسانیده دیگر احدي جرأت و یاراي مخالفت و حجّت ومباحثهٔ در خصوص رسالت او نداشت زیرا که علاوه بر کثرت و قوّت لشکر بنابر ادّعای خود بمحمد از جانب خدا حکم جهاد نازل شده بود چنانچه بعض از آیات در باب جهاد و قتال پیش از این ذکر یافت که بنابر آن بر بي ایمانان قهر و غضب نماید یعني هرگاه اورا قبول نکنند یا خلاف او گفتگو نمایند جواب آنهارا بزبان برّي شمشیر حواله کرده ساکت و صامت گرداند و اگر احیاناً کسي جرات مي نمود که خلاف سخنان و ادّعاي محمد گفتگو نماید در پاداش این جرات تسلیم نمودن جان بر او لازم مي آمد بطریقي که بیان شده و از آن زمان تا حال خلفا و سلاطین و امراي دین اسلام نیز بنابر همان قانون رفتار نموده اند چنانکه اگر شخصي از ملّت خود اسلام یا ملّت دیگر خلاف قرآن‌را فهمیده جهت اثبات مدّعاي خود خواسته باشد که در میان مسلمانان بضدّ آن گفتگو کرده بمقام ردّ بر آید بمجرد این که اهل اسلام از احوال و گفتگوي چنین شخص اطلاع بهم رسانند اجتماع نموده اورا بقتل مي رسانند و بنابر این از ایام محمد الي الان ممکن نگشته است که احدي در ولایات متابعان محمد بي خوف و ترس قرآن‌را تشخیص داده بسنجد که آیا راست است یا خلاف و نیز ممکن نیست که شخص افکاري که در بارهٔ قرآن نموده و نقصي که در آن یافته است بي دغدغه ظاهر و بیان کند و از دین اسلام برگشته دین دیگررا قبول نماید زیرا که حکم قرآن بر این است که هر کس که از دین محمد بازگشت نماید اورا بقتل رسانند *

نهایت واضح و آشکار است که حقیّت و حقیقت بضرب شمشیر ثابت نمي گردد و محال است که آدمي را بجبر و زور بآن مرتبه برسانند که قلباً بخدا ایمان بیاورد و از افعال بد دست کشیده خدارا قلباً دوست دارد بلکه جبر و ظلم بایمان و اطاعت قلب مانع مي گردد و بنابراین جبر و تعدّي در راه دین از جملهٔ افعال ناقصه است و همین دلیل خواهد بود که آن دین از جانب خدا نیست پس طریق شهرت و انتشار یافتن دین اسلام که بقوت و ضرب شمشیر صورت گرفته نیز یکي از جملهٔ دلائل است که دین مذکوره از جانب خدا نیست بدان که دین مسیحي بدین طریق منتشر نگشته است چنانکه کم و کیف شهرت و انتشار آنرا در فصل هفتم باب دوم این رساله ذکر نمودیم و اگر کسي بموضع مذکوره رجوع نماید خواهد فهمید که در این باب نیز انجیل برتري و تفوّق کلّي بر قرآن دارد *

برخي از علماي اسلام مقدمهٔ جدّال و قتال بني اسرائیل کنعانیان را و غزوات داؤد را بمیان آورده مي گویند چنانکه به بني اسرائیل قتل و جدال کنعانیان جائز و حلال بود بهمان طریق جهاد در راه دین بمحمد نیز جائز گردید لیکن چنین ادّعاي محض از بي خبري از مطالب توریت صادر گشته است زیرا که خدا در توریت به بني اسرائیل نفرموده بود که نخست بکنعانیان تکلیف ایمان نمایند و ثانیا هرگاه تکلیف را منقاد نگردند ایشان را قتل و غارت سازند بلکه حکم خدا این بود که آنهارا بجهت گناهان کثیره و اعمال قبیحه قتل عام سازند پس مدّعاي جنگ بني اسرائیل تکلیف اهل کنعان نبود بلکه غضب الهي بود که خدا بوساطت بني اسرائیل در پاداش اعمال قبیحهٔ ایشان بظهور و انجام رسانید چنانچه در کتاب پنجم موسی در فصل ۷ آیهٔ ۱–۵ و در فصل ۲۰ آیهٔ ۱٦–۱۸ و در فصل ۹ آیهٔ ۴ و ۵ و در کتاب سوم موسی در فصل ۱۸ آیهٔ ۲۴ – ۲۸ و در دیگر آیات نیز مرقوم و بیان شده است و همچنین مدّعاي جنگ و جدال داؤد در راه دین نبوده است بلکه چون پادشاه بود جهت استقلال امر سلطنت خود جنگ

و جدال مي نمود * بالجمله از مطالب و دلائلي که در اين باب در خصوص قرآن و محمد ذکر و ثابت نموديم بالتّمام واضح و آشکار است که در معني قرآن و در صفات محمد علاماتي که در ديباجه و در اوائل باب سوم اين رساله جهت تصديق کلام الهي و پيغمبر صادق ذکر نموديم ابداً يافت نمي شود و بنابر دلائل مسطورهٔ اين باب بي شک و شبهه يقين گرديد که از جانب خدا آمدن محمد محال و کلام الهي بودن قرآن نيز غير ممکن است ×

امّا اگر بخيال شخصي از متابعان محمد خطور کند که هرگاه في الحقيقت دين اسلام خلاف است پس چرا خدا شهرت يافتن و تا حال بر قرار ماندن آنرا مانع نگشته است فامّا الجواب مخفي نماند که دين بت پرستي قديم تر از دين محمد و در شمار تخميناً چهار مقابل اسلام است و غير حق بودن آن نيز نزد خردمندان واضح و اظهر من الشمس است با اين همه باز خدا در ظهور و انتشار و دوام آن الي الآن مانع نگرديده است پس واضح است که ظهور و دوام يک دين دليل حقيّت آن نمي شود ليکن چون خدا بنابر معرفت خود مصلحت ندانست که مطلب و سبب طور گذران طوائف عالمرا در هرکار و هرگذارش بآدمي بيان سازد پس بهمين سبب است که آدمي در اکثر اوقات در درک امورات الهي و گردش ايام و اختلاف ملل طوائف عالم متحيّر و حيران است نهايت رموز حکمت و اسرار مصلحت اين قبيل امور در نزد خداي حکيم علي الاطلاق است و بس امّا بنابر کلام انجيل همين قدر مي توان گفت که خداي تعالي بظهور و انتشار دين محمد از دو جهت مانع نگرديد اولاً که بدين طريق بمسيحيان عربستان و شام و مصر وغيره که در ايام محمد از طريقهٔ انجيل دور و مهجور گشته بودند تنبيه و بازخواست کرده شود که ديگر زياده مهجوري نکنند و ثانياً که دين بت‌پرستي در عالم زياده شهرت نيابد و دو باره زورآور نگردد نهايت در وقت معيّنهٔ در صورتي که مسيحيان باز

با ایمان زنده رجوع نموده و اکثر ایشان قلباً بانجیل گرویده بنابر احکام آن رفتار خواهند نمود در آن وقت خدای تعالی این مواخذه و تنبیه خودرا خواهد برداشت و نظر بوعدهائی که خدا در کتب مقدسهٔ عهد عتیق و جدید علی الخصوص در آیات ۲ و ۷ فصل ۲۰ اشعیاء پیغمبر و در آیات ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ فصل ۱۹ همین کتاب معلوم و ظاهر ساخته است در آخر زمان بسیاری از متابعان محمد بمسیح ایمان آورده بملت مسیحیه ملحق خواهند گردید و در آیات اول الی ۵ فصل ۲ اشعیا و در فصل ۴۹ و در فصل ۶۰ کتاب همین پیغمبر تفصیلاً مرقوم است که آخرالامر تمامی سلسلهٔ انسانی خواه بت‌پرستان خواه محمدیان و خواه یهودیان بمسیح ایمان آورده خواهند دانست که راه و حقیقت و حیات جاودانی محض اوست و بس و در آن وقت کلام مسیح انجام خواهد یافت چنانکه در آیهٔ ۱۶ فصل ۱۰ یوحنّا فرموده است که یک گلّه و یک گلّه بان خواهد بود و دیگر در آیات ۱۰ و ۱۱ فصل ۲ نامهٔ فیلپی مسطور گشته است که زانوهای تمامی اهل آسمان و زمین و آنانکه در زیر خاک اند باسم یسوع مسیح خم خواهند گردید و هر زبان اقرار خواهد کرد که مسیح خداوند است بقصد جلال خدای پدر و در آیهٔ ۱۴ فصل ۲۴ متّی مسیح فرموده است که ندا باین مژدهٔ ملکوتی (یعنی وعظ انجیل) در همگی اقطار جهان خواهد شد بجهتهٔ شهادت بر همگی قبائل و آن گاه انجام کار پدید خواهد شد (یعنی آخر الزمان خواهد رسید) پس موافق مضمون این آیه یکی از علامات آخر الزمان این است که وعظ انجیل در میان همهٔ طوائف متداول گشته من بعد آخر الزمان خواهد رسید و علامت مذکوره جهت عنقریب شدن آخر الزمان هویدا گردیده است چنانکه در این اقرب زمان صدها نفر واعظ بجهتهٔ موعظهٔ انجیل از فرنگستان بیرون آمده بولایت بُت‌پرستان رفته تکلیف ایمان‌را بایشان می نمایند و خدای تعالی بوعظ آنها چنان قوّت تاثیر مرحمت نموده است که در این اندک زمان هزاران هزار نفس در

ولایت افریکیه و هندوستان و در جزائر واقعهٔ سمت چین و در امریکه و جزائر آن فقط باستصواب وعظ انجیل و مطالعه نمودن آن از بت‌پرستي و اعمال قبیحه دست کشیده بمسیح ایمان آورده اند و اکنون خداي یگانه و حقیقي‌را ستایش نموده بنابر احکام انجیل سلوک مي کنند و بهمین طریق روز بروز تعداد ایمان آورندگان بمسیح از دیاد مي پذیرد حتّي از یهودیان و اُمّتان محمد هم بسبب شنیدن موعظهٔ انجیل و یا خواندن آن در فرنگستان و هندوستان و سائر اطراف بمسیح ایمان آورده و طریقش‌را محفوظ مي دارند * و نیز بر محمدیان معلوم باشد که در آخر الزّمان مسیح باز ظهور خواهد نمود و با قدرت و جلال از آسمان بزمین نزول خواهد فرمود که بر متابعان حقیقي خود نجات و سعادت ارزاني فرماید و بر آناني که تکلیف انجیل‌را قبول نکرده و بمسیح ایمان نیاورده اند غضب نماید چنانکه در آیات ۶ الي ۹ فصل اول نامهٔ دوم بتسلینیقیان وارد است که این است انصاف نزد خدا که معذّبین شمارا از راه قصاص عذاب نماید و شمارا که مظلومانید راحت بخشد با ما در وقت ظهور یسوع خداوند با فرشتگان قدرتش از آسمان در آتش مشتعل منتقم از آناني که خدارا نمي شناسند و آنائي که مژدهٔ خداوند ما یسوع مسیح‌را اطاعت نمي نمایند و ایشان از حضور خداوند و جلال و قدرتش بقصاص هلاکت ابدي خواهند رسید و نیز بموجب وحي الهي یوحنّا حواري در آیات ۱۱ الي ۲۱ فصل ۱۹ مکاشفات مي گوید که دیدم آسمان‌را کشاده و ناگاه اسپ سفیدي که سوارش براست حقیقي مسمّي است (که عبارت از مسیح باشد) و بحق انصاف و جنگ مي نماید و چشمهایش چون شعلهٔ آتش و بر سرش افسرهاي بسیار و نامي مرقوم بود که هیچ کس نمي فهمید جز خودش و جامه پوشیده بود که در خون رنگ شده بود و اسمش کلمة الله بود و سپاهیان آسماني بر اسپان سفید سوار شده و حریر سفید درخشنده پوشیده در عقبش مي بودند و از دهنش شمشیر تیز بیرون مي آمد

(یعني عبارت از کلمات حکم و انتقام است که در آن وقت مسیح از بي ایمانان و بدکاران خواهد گرفت) که قبائل‌را بآن زند و برآنها بعصاي آهني حکمراني خواهد کرد و مي خانهٔ قهر و سخط خداي قادر مطلق‌را پامال مي سازد (یعني حکم و غضب خدا بوسیلهٔ مسیح خواهد شد) و برلباس دران خود اسمي‌را نوشته دارد که پادشاه پادشاهان و خداوند خداوندان و دیدم فرشته‌را که درآفتاب ایستاده بود و بآواز بلند فریاد نمود بتمامي مرغان که در آسمان طیران مي نمایند که بیائید و در ضیافت خداي عظیم جمع شوید تا آنکه بخورید اجساد ملوک و سرداران و پهلوانان و اسپان و راکبان آنهارا و همگي‌را از آزاد و بنده و کهتر و مهتر و آن حیوان (که عبارت از دجّال باشد) و پادشاهان زمین و عساکر ایشان‌را دیدم که مجتمع شده اند تا بآن سوار اسپ نشین و سپاهیانش کارزار نمایند و گرفتار شد آن حیوان و آن پیغمبر کاذب نیز که پیشش (یعني پیش دجّال) آن امر غریبه‌را بجا آورد که بسبب آنها فریفت آناني‌را که نقش حیوان‌را با خود گرفتند و مثالش‌را پرستیدند و آن هر دو زنده در دریاچهٔ آتش که با کبریت مي سوزد انداخته شدند و باقي بشمشیر سوارهٔ اسپ که از دهنش بیرون مي آمد بقتل رسیدند و جمیع مرغان از اجساد آنها سیر شدند *

في الآخره ای متابعان محمد و مطالعه کنندگان این رساله بدرستي تمام باور کنید که هر چیزي که ما تا حال در خصوص قرآن و دین محمد ذکر و ثابت نمودیم نه این که از راه عداوت یا قصد لجاجت بود که بتقدیم آن اقدام ورزیدیم بلکه محض از راه آن محبت خالص و بي ریب و ریا بوده است که بنابر آن بجهت خاطر مسیح شمارا دوست داشته و بحال هلاکت شما قلباً متالّم و متاثّر گردیده لهذا خلافیّت دین محمدرا بشما بیان و واضح ساختیم که شاید بدین وسیله از خواب غفلت بیدار گردیده و

خلافیت دین خودرا فهمیده براه حق و دین مسیحي برگردید که بدین
طریق از حال خطرناک خلاص گشته و از هلاکت ابدي رهائي یافته بنجات
سرمدي برسید و چون بنابر امر مسیح چنانکه درآیات ۱۸ الی ۲۰ فصل ۲۸
متّي وارد است از جملهٔ واجبات مسیحیان است که وعظ تعلیم انجیلرا
بعموم طوائف برسانند لهذا بترقیم این رساله باداي دین خود پرداختیم
پس اگرچنانچه ای محمدیان شما از غفلت و غرور بتکالیف مندرجهٔ این
رساله متحمّل نگردیده ونجات مسیحرا قبول ننمائید دانسته و آگاه باشید
که در روز واپسین باید که خود شما جواب بی ایماني خودرا در حضور
پروردگار بدهید اما اگرچنانچه قلب تو درحضورخدا صاف باشد و طرف
داريرا کنار گذاري و طالب حقیقت باشي از مطالب و دلائلي که الي
الآن ذکر و ثابت نمودیم البتّه انصاف خواهي داد که بجهت حقیت قرآن
ومحمد دلیلي یافت نشد بلکه از مضامین قرآن و رفتار و صفات محمد
بالکلیه واضح گردید که قران خلاف ومحمد پیغمبر خدا نبوده است پس
در این صورت ایمان و دین تو باطل است و هرگاه از آن برنگردي یقیناً
بهلاکت و بدبختي ابدي خواهي افتاد * خلاصه ای محمدي و مطالعه
کنندهٔ این رساله کلمات و نصیحت آخري بندهٔ حقیررا بگوش هوش
شنیده در قلب خود جا ده یعني سابقا ذکر یافت که آدمي توانائي آن
ندارد که خود او في نفسه خودرا از عقاب و عذاب گناهان خود برهاند
بلکه رهاننده ونجات دهندهٔرا محتاج است وآن رهاننده ونجات دهنده
چنانکه بنابر کتب مقدّسه ثابت کردیم یسوع مسیح است که فقط بوسیلهٔ
اوآدمي از عقائب گناهان خود رهائي مي تواند یافت ومقبول درگاه
خدا مي تواند شد وبسعادت حقیقي وجاوداني مي تواند رسید پس ای
مطالعه کننده جهت بخت جاوداني و سعادت ابدي خود به نصیحت
وملتمس ما متوجه گردیده در استخلاص ورطهٔ هلاکت ابدي فکر وتامّل

حکایات

حکایات آتیه که گذارشات محققرا نقل مي کنند بطریق ضمیمه بر این رساله الحاق کرده ایم که مطالعه کنندهرا از آنها نیز قوت کلام انجیل و خوش بختي مذهب مسیحي واضح و بیان گردد

حکایت نخست

گذارش شخص عالم مسیحي که از طریق ایمان منحرف گردیده باز قلباً بانجیل رجوع نموده ایمان آورد

در یکي از شهرهاي ولایت نمسستان یعني جرمني تاجري بود که خداي تعالی باو فرزندي کرامت فرموده بود چون والدش دید که پسرش زیرک و فهیم و صاحب اخلاق حسنه و صفات مستحسنه است فلهذا در قلب خود چنان مخمّر ساخت که فرزند خودرا بتحصیل و تکسیب علم الهي مشغول سازد پس اورا بآن مدرسه فرستاد که ابتداي این علمرا در آنجا تعلیم مي کردند او نیز در آن جا با سعي تمام و جهد تام بتحصیل علوم مشغول گشته من بعد بمدرسههاي عظیم شهر نیاده لیپسیک رفت که در آنجاها بمراتب علومي که منظور نظر داشت رسیده تحصیل خودرا بانجام و تکمیل رساند هنگام نخست بکمال خوبي و خوشي رفتار مي نمود وبجهت تحصیل کمال در علم الهي سعي بلیغ و اهتمام تمام بعمل مي آورد لاکن بعد از مدت چندي با چنان هم درسان هم صحبت و جلیس

مي شد که اعتقاد دين مسيحي‌را از خود شان ردّ ساخته بمرتبهٔ در بي
ايماني افتاده بودند که انجيل‌را نا حق انگاشته و اعتقاد معزّز مسيحي‌را
خوار داشته بآن استهزا وتمسخر مي كردند و مي خواستند که پاي رفيق
جديد خود شان‌را نيز از جادهٔ نجات لغزانيده مانند خود شان سالک
طريق ضلالت و بي ايماني سازند آخر الامر او نيز بدام فريب رفيقان خود
افتاده و بنياد اعتقادش تزلزل يافته در اين امورات با ايشان موافقت و
مرافقت کرد و در خصوص عقيدهٔ مسيحي متشکّي و تارک تحصيل علم
الهي گشته خواندن و آموختن علم حکمت شروع نمود خلاصه پايهٔ کار
خودرا بالاستمرار بجائي رسانيد که دين مسيحي و انجيل و تمامي کتب
مقدّسه‌را نا حق و بي مصرف دانسته حتّي بالهام الهي نيز معتقد نشد در
اين حال حاضر حضور پدر خود گرديده شک خود در بارهٔ مذهب مسيحي
و ردّ ساختن آنرا چنانکه در قلبش نشست کرده بود باو اظهار نموده از او
خواهش مند گشت که اي پدر مرا اذن ده تا از علم الهي دست کشيده
بتحصيل علم طب مشغول گردم نهايت از اين سبب که پدرش مسيحي
حقيقي بود بعد از اين که احوال فرزند خودرا بآن نحو مشوش و پريشان
ديد مايوس و غمگين گشته و صلاح نديد که پسرش علم طب‌را تحصيل
نمايد پس از روي نصيحت باو خطاب نموده گفت که اي فرزند
ارجمند از خواندن علم الهي غافل مشو بلکه کلام الهي‌را با استغاثهٔ
تام مطالعه کن و جستجو نما و بجهت درک مطالب آن از خدا طلب
اعانت کرده در هر حال احتياط کن که عقل خود يا فهم ديگري‌را از
معرفت الهي زياده نداني مبادا که باين علّت فريفته گرديده کلام خدارا
انکار نمائي چون پسر ديد که مطلب خود خلاف راي پدر است با
کراهيت بسيار در تحصيل علم الهي مانده از صلاح و يد پدر امتناع ننمود
و بعد از اين که بمراتب منظوره و مقصودهٔ علم مذکوره رسيد بشهر خود
يعني بحضور پدرش مراجعت نمود و در شهر مذکور دو نفر کشيش نيکو

محضر و خوش نهاد و در مذهب مسیحي بي ریا و نیک اعتقاد بودند که
با یکي از آنها رابطهٔ دوستي پدر این طلبه مستحکم و مضبوط بود و چون
پدر طلبه در اکثر اوقات بمجلس موعظهٔ آنها حاضر مي گشت پسر نیز
بنابر خواهش پدر باستماع وعظ آنها مي رفت و در صورتي که سخنان نصائح
آمیز و مواعظ شوق انگیز ایشان‌را مي شنود نه آنکه سخنان ایشان باو تاثیر
مي نمود حاشا بلکه در اکثر اوقات از کلمات مسموعه نفرت نموده در قلب
او نا معقول و نا مربوط مي نمودند و در اوقاتي که بخانه معاودت مي کرد
في الحال بمطالعه کتب حکمت که سخنان و مطالب آنها بجهت او از
احکام و تعلیمات انجیل شیرین‌تر و معقول‌تر مي نمودند مشغول مي گشت
نهایت پدرش درخلا و ملا از روي اضطرار بخداي تعالي بسیار مناجات
و دعا مي کرد که ای قادر علي الاطلاق تو قلب جگر گوشهٔ مرا از راه
ضلالت بسوي سعادت باز گردان و در این اوقات چنان اتّفاق افتاد که
کشیش یک قریهٔ از قراء بعیدهٔ شهر مذکور از طلبه استدعا نمود که ای
عزیز خواهش آن است که تو در روز رب بعوض بنده وعظ دهي و بنابر
عادت لازمه آن بود که نظر بمضامین آیات اوائل فصل سوم یوحنّا که
مطلب آنها بوساطت مسیح قلباً بخدا رجوع و باز گشت نمودن است
وعظ دهد چون او باین مطلب هیچ قائل نبود پس بخلاف آن باین نوع
موعظه نمود که هر کس که از براي تحصیل رضامندي خداوندي بنابر عقل
خود سعي نماید هر آئنه رضامندي خدارا بخود شامل مي تواند ساخت
اهل ده از موعظهٔ او فیضي نبرده چندان نه فهمیدند و فهمیده‌را نیز نه
پسندیدند طلبه این مرحله‌را دریافت نموده خائب و خاسر در بارهٔ پدر
خود نا خوش گشته در قلب خود از او گله‌مند گردید زیرا که باعث تحصیل
این علم و دخل و تصرف این امر که نقیض شوق و افکارش بود پدرش گشته
با همین تخئیلات از کلیسیا بیرون آمده بنزد کشیش رفت و کشیش اورا
بنزد خود طلبید و چون کشیش مذکور مسیحي حقیقي و قلباً معتقد انجیل

و از بي ايماني طلبه نيز مطلع گرديده بود در همان حالت بيماري با و آغاز
گفتگوي دين نمود چون طلبه بنابر مغروري خود سخنان اورا ابلهي مي شمرد
پس در ابتداي مكالمه بسخنان او كم ميلي بسيار مي نمود و بسخنان تلخ
و نا ملائم پاسخ مي داد آخر الامر صحبت شان بطول انجاميده بآنجا
منجر گشت كه صحبتهاي كشيش و سخنان عاقلانه‌اش بطلبه خوش آمدند
و چون بي پروا در باب تعليمات انجيل با كشيش گفتگو واز او استفسار
مي نمود و كشيش نيز هر تعليم‌را با دلائل و شواهد باو معلوم مي ساخت
پس بجهت بي ايماني خود اندكي متشكي گرديده بود كه در اثناي اين
صحبت كسي آمده و بر در ايستاده از براي چند كلمه گفتگو نمودن با طلبه
اورا بيرون طلبيد طلبه نيز از خانه بدر آمده شخصي‌را كه از ديدارش آثار
عوامي و دهستاني هويدا بود بر در ايستاده ديد گفت چه خدمت داري
اي دوست من او نيز در جواب او گفت خدمت از ما است اي آقاي
بنده استدعاي من محض اين است كه در خصوص سخنان موعظهٔ امروزهٔ
جناب شما چند سوال نمايم چنانكه امروز جناب باين نحو موعظه فرموديد
كه بجهت تحصيل نيكي و رضامندي خدا لازمهٔ آن است كه آدمي
بنابر عقل خود سعي نمايد امّا آنكه در بارهٔ يسوع مسيح است سخني
نگفته ايد ما اهالي قريه بسيار تعجّب نموده ايم زيرا كه كشيش ما بواضحي
تمام و يقين كلّي از انجيل بما فهمانيده و به ثبوت رسانيده است كه
انسان محض بوساطت رب و رهانندهٔ ما يسوع مسيح و بجهت خاطر و
ثواب او رضامندي خداوندي‌را تحصيل و بعنايت و توفيق او سرفراز مي تواند
گشت و روح القدس‌را كه براي انجام احكام الهي بشخص مومن توانائي
دهنده است محض بوسيله يسوع مسيح بآدمي عنايت مي فرمايد و باين
نحو آدمي بعد از مرگ به بهشت دائمي مي رسد امّا جناب شما امروز
بسياق ديگر رهنمائي فرموده ايد الحال غرض آن است كه آيا شما
في الحقيقت يقين كلّي حاصل نموده ايد كه بنابر اين سخناني كه امروز

موعظه کردید در حین وفات بخوش حالی مي توانید مرد و بسرور قلب در حضور خداوند عادل حاضر مي توانید شد نهایت جناب شما از بنده رنجیده خاطر نشوید معلوم ماست که موعظهٔ امروزرا بطریق خلاف وعظ داده اید زیرا که اگر تعلیمات شما حق و درست مي بودند هر آئنه آنهارا با کلام کتب عهد عتیق و جدید به ثبوت مي رسانیدید امّا جناب شما هیچ آیهٔ از کتب مقدّسه نیاورده اید کشیش ما باین طریق نمي نماید بلکه هر سخن و مطلبهارا از کتب مقدّسه به ثبوت مي رساند وما نیز بعد از اینکه در خانهاي خود بآنها رجوع مي نمائیم بهمان قرار مي یابیم خلاصه بما چنان معلوم گشت که تعلیمات جدید جناب شما خلاف اند پس نظر بعوامي خود از طریق محبّت از شما منّت مي کنم که من بعد تعلیمات خودرا بنابر کتب مقدّسه تشخیص داده چنان وعظ دهید که موافق آنها باشد طلبه از سخنان آن دهستاني بمرتبهٔ متعجب و متحیّر گردید که دیگر اورا یاراي جواب گفتن نماند آخرالامر اورا مرخّص ساخته بحجرهٔ کشیش آمده کیفیت صحبت دهستانيرا باو در میان نهاد در این حال کشیش دریافت نمود که دل سنگین طلبه از تاثیر صحبتهاي گذشته مانند موم نرم گشته در خصوص اعتقاد مسیحي دیگر زیاده با وي گفتگو کرده احوال وحشت انگیزاورا باو حالي ساخت و اورا معلوم گردانید که هر گاه در این بي ایماني و مخالفت انجیل بماني هر آئنه بغضب خدا گرفتار خواهي گشت طلبه نیز از تمامي این سخنان بسیار ملایم گردیده در قلب خود چنان مضطرب شد که دیگر زیاده از آن در نزد کشیش نتوانست ماند پس برخاسته بخانهٔ خود باز گشت و در اثناي راه خود بخود بسیار مباحثه نموده باز با عقل خود سخنان و دلائل کشیشرا رد مي کرد و آن تصوّرات و دلائلي که بنابر آنها الهام الهيرا قبول نمي کرد باز اورا حق و یقین مي نمودند لاکن قوهٔ انصاف هر دم باو مي گفت که تو باز بسیار در بد حالي و نا امیدي هستي و از گفتهٔ انصاف طلبه به خود همي گفت

اگر بالفرض الهام الهي في الحقيقت وقوع يافته باشد و انجيل نيز كتاب ملهمي خدا و تمامي تعليماتش حق و درست باشند و خدا از راه حكمت خود چنين مصلحت ديده باشد كه تمامي عالمرا بتعليمات آن ارجاع نمايد و رضامندي و خوشنودي او محض شامل حال كسانی مي باشد كه معتقد آنها مي باشند آيا در آن وقت حال تو چگونه خواهد گشت و بجهت بي ايمانی خود بخدا چه جواب خواهي داد با اين همه افكار داخل شهر گرديد و آزار خاطر و اسرار قلب خودرا از اهل خانه پنهان داشت چون شب در رسيد بحجرهٔ مخصوصهٔ خود رفته غذائي هم نخورده خوابيد در اين حال دلائل عقلي و حكمي‌را بجهت اطفای حرارت اضطراب قلب خود تحصيل كرده درميان انداخت نهايت باينها نيز استراحت قلب حاصل نساخته بلكه اضطراب درونی او بنهايت رسيده آخر بخواب رفته واقعهٔ مهيب و هولناكي ديد كه گويا با يكي از رفيقان خود در روز اعتدال هوا درموسم تابستان درباغچهٔ او سير مي كرد بانشاء تمام از هردري صحبت كرده كلمات نا مناسب بسيار گفته صحبت دين هم درميان آوردند و مذهب مسيحي و تعليمات انجيل‌را استهزا كردند هنگام شام درحين معاودت بخانه ديد كه آسمان تيره گشته و هوا ابر گرفته شروع برعد و برق مي كرد بحدّي كه گوئي آتش مي باريد و از آواز رعد زمين در زير پا بلرزه مي آمد در اين اثنا برق بدرختي كه نزديكي او بود رسيده چنانكه او از ترس و هراس بيهوش برزمين افتاد و بعد از دقيقهٔ چند برق ديگر زده اورا كشته و همان ساعت خودرا در حضور حاكم عالم ديد و چه قدر لرزه و ترس اورا رو داد وقتي كه چشمهاي خودرا كشاد ديد كه همان يسوع مسيحي كه اورا خوار ديده و ملامت كرده بود با عزّت تمام و جلال ما لا كلام در بالاي تخت نشسته حاكم عالم و فرمان فرماي بني آدم اوست و شريعتي كه بنابر آن حكم مي فرمود همان انجيل بود كه آنرا بي مصرف و مردود مي پنداشت پس پريشان و زياده از حد هراسان

خودرا بپاي تخت انداخته استدعاي رحمت و منّت و رافت ساخت
امّا ياراي فرصت نداشت پس با خوف و وحشت بي اندازه منتظر ديوان
بود در اين حال از خواب بيدار شده و خودرا هنوز در اين عالم يافته
زياده از حد محبور و مسرور گشت و برخاسته زبان حال‌را باداي اين
دعاي صدق انتماي مترنّم نمود که شکر بتو اي رحمن الرحيم که هنوز در
عالمي هستم که باز گشت و رجوع بسوي تو ممکن و مقدور است بمن
عاجز و مضطر رحم نموده نظر بگناهان عظيم من حکم منما واي مسيح که
حاکم تمامي مردم عالم و مني از نظر مرحمت مرا مينداز بايد که زانوهاي
همگي بتو خم گردد و هر چندي که کلام تو در نظر عقل مغرور و بي بصيرت
ابلهي مي نمايد لاکن چنانکه توئي آن نيز حق و درست است و چنانچه
في الحقيقت حاکم تمامي مردم توئي همچنان کلام تو که عبارت از انجيل
است بي شک و شبهه حاکم است با افتادگي تمام زانوهاي خودرا در حضور
تو خم مي سازم و با قلب شکسته و خاطر حزين ترا عبادت و بندگي مي
نمايم اين دفعه دفعهٔ نخست است که ترا بآن زباني که ترا کفر مي گفت
و آن اسمي‌را که ملايکان مقربين با حرمت تمام ذکر مي نمايند ريش
خند مي کرد حمد و شکر مي کنم اي رحمن رحيم باين بندهٔ حقير و
صاحب گناهان کثير که يکي از کفر گويان تست رحم کن و قلم عفو بر
گناهش کش و بمن چنان معاونت و ياوري نما که بعد از اين معرفت
و حکمت من شناختن مطالب آن مرگ تو باشد که بجهت گناهکاران
بر بالاي صليب واقع شده است و عزّت و حرمت من همين که بحقيقت
کلام تو در حضور آن کساني که قبل از اين باتّفاق هم نام ترا بي حرمت
نمودم شهادت بدهم بخاک افتاده و باين طور دعا نموده در قلب خود
چنان فراغت و خوش حالي يافت که تا آن وقت نديده و نچشيده بود
و از اين حالت اورا يقيني حاصل شد که عنايت خداوندي شامل حالش
گشت علي الصبّاح برخاسته و پدر خودرا از اين مقدّمه مستحضر نساخته

بنزدیکي از کشیش ان شهر رفته حقیقت حال‌را باو تقریر کرد کشیش نیز
بعد از اطّلاع باتّفاق طلبه بخاک افتاده درمادّه او بخداي متعال مناجات
نمود که ای قاضي الحاجات نظر مرحمت خودرا از این طلبه دریغ مدار
و با نور هدایت خود قلب اورا منوّر و مملّو ساز و در طریق خود اورا ثابت
قدم نما و از تاثیر این دعا طلبه‌را رقّت قلب حاصل گشته زار زار گریست
در این اثنا طلبه حال گمراهي وبد رفتاري سابقهٔ خودرا بکشیش معلوم
ساخته از او استدعا نمود که ای آقا توقّع آن است که با دعا و نصیحت
از براي محافظت احکام انجیل بمن یاوری کنید او نیز در پاسخ بهمین
کلمات تکلّم نموده فرمود که ای عزیز بعد از این لازمه و مفید آن است
که با دعاي قلبي و طلب نور هدایت انجیل‌را مطالعه نمائي ومطالب
آنرا به قلب خود رجوع کني طلبه هم نصیحت پذیر گشته بهمین سیاق
و باین مُدّعا که از انجیل نصیحت و تسلّي تحصیل نماید آنرا بسیار مطالعه
نمود و باین نحو در خصوص حق واز خدا بودن اعتقاد مسیحي یقین تام
حاصل کرد و بمطالب انجیل یوماً فیوماً دیگر زیاده رسید چنانکه از براي
او انجیل از تمامي کتب خوشتر و شیرین‌تر آمده بنابر این قلباً سالک
طریق آن گردید و اکثر اوقات نصیحت آن دهستائي‌را بیاد آورده هرگز
فراموش نمي کرد و تعلیمات انجیل‌را با خوبي و خوشي و قوّت و تاثیر
تمام وعظ مي نمود خلاصه مسیحي حقیقي و کشیش امین و نیک اعتقاد
گردید و بدرش نیز تیر دعاي خودرا بر هدف جابت مقرون دیده خدارا
حمد و شکر کرد *

حکایت دوم

مقدمهٔ شخص مسیحي ظاهري که در اواخر عمر بمسیح باز گشت نموده مسیحي حقیقي گردید

کشیشي نیکو محضر و خوش رفتار و متدین و نیک کرداري نقل مي نماید که یک وقتي بجهت عیادت جواني از جماعت متعلقهٔ خود که بعلت مرض خفیفه بستري گردیده بود رفتم و آن جوان در امورات کسب کاري خود امین و در نظر هر کس محبوب القلوب بود چنانکه بنابر نیک رفتاري ظاهري و نظر بسعي او در امورات دینیه همه اهالي شهر اورا دوست و عزیز مي داشتند و هرچندي که همگي حرکات و سکنات ظاهري او مرغوب و مرضش نیز چندان شدّت نداشت باز بر خود لازم شمردم که رفته اورا دیده در خصوص حال قلبش با وي گفتگو نموده اورا حالي نمایم که آیا بطریقي است که مي بایست در حضور خدا باشد و با یقین کلّي حاصل نموده است که بواسطهٔ مسیح عفو گناهان را تحصیل کرده و به بهشت جاوداني رسیده است یا نه پس از اداي این کلمات هر چند از ناصیهٔ احوالش معلوم گردید که فقرات مذکوره اورا بسیار خوش و شیرین آمدند امّا چون در بارهٔ حال باطنئ خود چیزي اظهار نکرد بدین حال اورا گذاشته رفتم علي الصباح مرا احضار ساخته باز بنزدش آمدم و بنابر عادت رسمي احوال پرسي نمودم در این حال توقّع نمود که سواي من و او در آن اوطاق احدي نماند که با کشیش چند مکالمهٔ خلوتي دارم چنانکه گفته بود همهٔ بیرون رفته همین من و او ماندیم در این حال زبان حال را بترنّم این مقال کشوده گفت که ای آقاي من در حضور خداوند عالم و عالمیان عظیم ترین ریاکاران و گناهکارانم زیرا هر چندي که قدرت فریفتن خدا نداشتم نهایت

تمامي دوستان و آشنایان خودرا فریفته ام چون برفتار و گفتار ظاهري خود
بقدر امکان متوجّه بودم پس هرکس که مرا مي دید تصوّر مي نمود که
باطناً نیز مرد متّقي و مسیحي حقیقي ام و حال آنکه قلباً از این حالت
بسیار دور و مهجور بوده ام حتّي هر فعل نا شایسته که بخاطر رسیده و بعمل
آوردنش توانائي داشته ام بآن اقدام و در انجام آن سعي تمام بجا آورده
ام و بعد از اظهار این مطلب بعضي از اعمال قبیحهٔ خودرا نیز که از او
بصدور رسیده بودند از براي من بیان ساخت چنانکه لرزه بر اندامم افتاده
بینهایت متعجّب گشته گفتم سبحان الله چگونه ممکن است که آدمي
باوجود چنین اعمال شنیعه باز خودرا در نظر خلق چنان جلوه دهد که
گویا شخصي است نیک و امین گفت بلي در این خصوص سعي بسیار
نموده ام که هیچ کس از خواهش ذمیمه و اعمال قبیحه ام خبردار نگردد
و بهمین علّت لباس عاریهٔ دینداري‌را ریاکارانه در بر کرده در اکثر اوقات
بکلیسیا مي رفتم و بفقرا و مساکین احسان مي نمودم و در معاونت هر
کس بهر سیاقي که امکان داشت سعي بلیغ بعمل مي آوردم خلاصه از هر
جهت منظور نظرم آن بود که در نظر خلق محبوب نمایم و پیوسته متوجّه
مي بودم که مبادا در حضور مردم سخن نا مربوطي از من بروز یابد پس
تا حال بدین طریق مردم فریب و ریاکار بودم خداي تعالی بر من رحم
نماید گفتم آه این چه اقرار و چه اعمال قبیحه اند که از تو صدور یافته بلي
در این صورت لازم آن است که خودرا بدترین تمامي مردم و عظیم‌ترین
گناهگاران شمرده از صمیم قلب بخدا استغاثه نمائي که نظر مرحمت خودرا
شامل حالت سازد سوال نمودم که اي دوست عزیز آیا في الحقیقت
جهت این اعمال زشت خود بشیماني داري و یا فهمیدهٔ که قلب و
اعمالت چگونه قبیح اند و بچه مرتبه اسیر شیطان گشتهٔ و در پاداش این
اعمال چسان مستوجب سخط خداي عادل و مقدّس و قرین هلاکت
خواهي گشت گفت بلي اندکي خبردارم و قوهٔ انصاف نیز مرا از سیه

مستي اين سيه كاري هوشياري بخشيده است امّا شكستگي قلب و توبه
چنانكه مي بايست نيست بسي آرزومندم كه خودرا در آن حالت بينم
ليكن سختي قلب مانع اين گرديده است بهر حال اگر احياناً روحم ابدي
و قيامت مردگان راست و روز جزا حق باشد پس واي بحال من زيرا
كه اجر من دائما از خدا دور بودن و بهلاكت ابدي گرفتار گشتن خواهد
بود گفتم پس در اين حال خود بخود حكم مي كني و چنان معلوم مي
گردد كه بهلاكت و جهنم رفتن راضي هستي گفت حاشا چگونه راضي مي
توانم گشت البتّه اين بديهي است كه هر كس فراخور حال خود در صدد
تحصيل سعادت ابدي و بخت جاوداني است گفتم پس در اين صورت
ديگر تو مايوس و آزرده خاطر مباش زيرا كه از كلام الهي صريحاً و صحيحاً
ترا مي توانم گفت كه هرچندي كه سزاوار هلاكت دائمي مي باشي باز
خدا ترا مي تواند رهانيد حتّي ارادهٔ او اين است كه ترا نجات دهد
بسبب اين كه يسوع مسيح بجهت تمامي خلق رهاننده ايست كامل و
رحيم و قادر چنانكه مرا و ترا حتّي همگي مردمرا از گناه و جهنم رهانيده
و بجهت ايشان بخت دائمي‌را آماده نموده است و هر كس كه معتقد
او گشته و با قلب شكسته في الحقيقت پشيمان شده قلباً باو رجوع نمايد
هر چند گناهگار عظيم هم باشد باز اورا قبول كرده از لطف عميم محروم
نخواهد ساخت پس تو نيز باو رجوع نموده و تقصيرات خودرا در حضور
او اظهار كرده طلب رحمت و مغفرت نما و از دعا و مناجات و استغاثه
غافل مباش تا آنكه بوساطت او عفو گناهان خودرا حاصل بسازي شايد
كه بدين وسيله از عذابهاي جهنّم خلاص يافته صاحب بخت جاويد گردي
گفت بلي هر چندي كه سخنان شما راست و دل پسند و موافق كلام الهي
اند و اظهار اين معني نسبت بجناب شما از لوازم و ضروريات است امّا
معتقد عقائد مذكوره نيستم بنابر اين نصائح و مواعظ شمارا در بارهٔ خود
موثّر و مقوّي نمي بينم و بالتّمام شخصي عاصي و شقي ام خداوندا رحم

الرحمين مرا رحمت كناد و باعث اين بي ايماني و سنگ دلي ارتكاب اعمال نالائقه و مطالعه كتب مذمومه گرديده است گفتم پس تو نيز در عقيدهٔ آن اشخاص هستي كه محض بعقل خود اعتبار و بر خواهش قلب خراب رفتار نموده كلام الهي‌را انكار و دين مسيحي‌را ردّ و بر كنار مي سازند گفتم اي دوست آيا خواهش داري كه از جادهٔ ضلالت رو بر تافته ديگر سالك آن نباشي و آيا في الحقيقت در صدد آن هستي كه صلاح و يد مرا بانجام رساني گفت بلي هر گاه قادر باشم هر آئينه با هوس بسيار و خوش حالي بيشمار آنرا بعمل خواهم آورد گفتم بسيار خوب پس من رفته در خانهٔ خالي از اغيار براي تو بدرگاه قاضي الحاجات بدعا و مناجات مشغول خواهم شد تو نيز از صميم قلب دعا و استغاثه نموده حالت خودرا در حضور خدا اظهار كرده با عجز و نياز از درگاه قادر كارساز مسئلت لطف و عنايت نموده بگو كه اي خداوند يسوع مسيح اگر راست است كه بجهت رفع گناهان مردم بدنيا آمدهٔ و در راه ما زحماترا نظر بمرحمت خود بخود قبول نموده بر بالاي صليب مردهٔ و اگر فرزند خدا و رهانندهٔ تمامي مردم توئي پس تو خودرا بمن نيز چنان عيان و آن ايمان‌را بمن هم عنايت فرما كه اميد خودرا محض بتو به بندم و عفو گناهان بوسيلهٔ تو تحصيل نموده به بخت دائمي برسم بعد از تلقين اين كلمات بحالت مهلكهٔ او رحمم آمد و بعقيدهٔ اين كه در بارهٔ او دعا نمايم بيرون رفته در حضور پروردگار باين نوع دعا نمودم كه اي قادر علي الاطلاق از براي خاطر يسوع مسيح نظر مرحمت خودرا از اين گرفتار دام ضلالت دريغ مدار و اورا از هلاكت ابدي برهان مريض نيز با صدق تمام بخدا مناجات نموده و با قلب شكسته در حضور او بگناهان خود مقرّ و معترف گرديده بسيار استغاثه مي نمود و مي گفت كه اي خداي قادر و رحيم اگر في الحقيقت مسيح فرزند تو و در مرتبهٔ الوهيت و رهانندهٔ عاصيان است بمن نيز اين مرحله‌را كشف و بيان نما و آن ايمان‌را بمن عنايت فرما كه من هم مسيح‌را شفيع

کل عالم و رهانندهٔ خود دانم و باو امیدوار باشم و هر چندي که مضمون سائر سخنان دعاي اورا تماماً نفهمیدم لاکن در اثنای که من در بارهٔ او بمناجات مشغول بودم چنان خوش حالي و خرّمي قلبمرا حاصل گشت که بتقریر و بیان نمي توان آورد و اورا شنیدم که در عالم راز و نیاز خود بمسروري تمام مي گفت که بلي ای رب من یسوع مسیح حال ترا مي شناسم و قلباً بتو رجوع نموده معتقد هستم که تو فرزند یگانهٔ خدائي که از برای رهانیدن تمامي خلائق از عصمت و جلال خود نزول فرموده مصلوب گشتي تاکه بدان طریق تمامي مردم حتّي مرا نیز از گناهانم برهائي و حال یقین دارم که في الحقیقت عنایت و بخشت جاوداني خداوندیرا بمن نیز شامل فرمودهٔ پس از من هم بتو شکر و سپاس دائمي باد بعد از این محبّت تو گردیده ترا از هر چیز بیشتر دوست خواهم داشت توئي خوش حالي و دولت و عزّت من چنانکه غیر از تو بچیز دیگر احتیاجي ندارم بعد از اتمام این گونه مناجات باز بنزدش معاودت نموده اورا نشسته دیدم و از آثارش فهمیدم که قلبش با خوش حالي و تسلّي حقیقي مملوّ گردیده است در این حال بمن گفت که ای کشیش عزیز حال استدعا آن است که در شکر و حمد خدا بمن یاوري کنید زیرا که بجهت آن عنایتي که خدا شامل حال بندهٔ حقیر کرده است مرا زیاده از حد خوش وقتي حاصل شده و حال مي دانم که مسیح فرزند خدا و رهانندهٔ تمامي مردم است که از برای همگي گناهکاران حتّي بجهت من نیز مرده است و آدمي بمحض ایمان آوردن باو نجات مي تواند یافت و مي دانم که خدا محض بجهت خاطر او گناهانمرا عفو و مرا برضامندي خود قبول فرموده است حال آرزوي آن دارم که زیاده بر این در محنت آباد دنیا نمانم و خواهشم این است که هرگاه مرا قبول فرماید بزودي بحضور مسیح بروم و دائما با او باشم بعد از این همسر و دوستان خودرا احضار نموده بایشان گفت که شما تا حال مرا نیک مي دانستید و حال آنکه در حضور خدا

گناهگار و صاحب تقصیرات بسیار بوده ام و خود و شمارا مي فریفتم امّا حال خدا چشمان روحاني مرا منوّر و حال حقیقي قلبمرا بمن روشن ساخته است چنانکه از حال دروني مخبر گشته بدرستي مي دانم که در حضور خدا گناهگار عظیمم و رهاننده خودرا نیز که مسیح است شناخته ام و قلبا باو ایمان آورده ام و از رحمت بي پایان خداوندي توفیق و عفو گناهان خود و بخت جاوداني‌را در مسیح تحصیل نموده ام چنانکه الحال قلبم راحت کلّي یافته زیاده از حد مسرور است حال بکمال آساني از تماميِ آن چیزها که در این دنیا مرا دل پسند و عزیز بودند دست مي کشم زیرا که بخت و خوش حالي اخروي‌را دریافت نموده ام و هر چندي که شدت مرض و کثرت درد در بعضي اوقات افراط مي نمود باز تا نفس واپسین در همان خوش حالي مانده هنگام وفات روح خودرا با نهایت آرام و استراحت بخداي پدر آسماني خود تسلیم نمود ٭

حکایت سوم

گذارش عالم یهودي است که دین مسیحي‌را
قبول نموده است

در شهر فرنکفورط که در نمسستان در نزدیکي رود اودر واقع است شخصي عالم و فاضل و جواهر فروش متمول مسمّي بابراهیم عشل یهودي که در سنه ۱۶۹۱ مسیحیه خداي عز و جل پسري‌را بجهت او از کتم عدم بعرصهٔ وجود آورد اورا یوشوع نام نهاد چون اورا همین یک پسر بود پدر و مادرش بسیار عزیز مي داشتند و در محافظت و تربیّت و تعلیمش سعي بلیغ مي نمودند حتّي پدرش تمامي آداب و علوم مذهب یهودي‌را خود

باو درس گفته آموخت و در اندک زماني فهم و فراست و عقل و کیاست پسر بدرجهٔ رسید که هیچ یک از همدرسانش با او برابري نمي توانست نمود در همین ایّام پدرش مرده بي پدر ماند بعد از انقضاي مدت چندي راي مادرش چنان قرار گرفت که پسرش بامر تجارت مشغول کرد و نهایت هوس تحصیل علوم بمرتبهٔ در قلب پسر بود که بهیچ وجهي دست بردار نمي توانست شد و خواهش و تمنایش محض این بود که در علوم بدرجهٔ کمال رسیده با اجناس فاخرهٔ آن متموّل گردد لاکن چنان اتّفاق افتاد که بعد از مدّتي چند نفر یهودي از شهر اورشلیم یعني بیت المقدّس بشهر مذکور آمدند و از آن احوالاتي که این اشخاص در باب شهر اورشلیم و در خصوص آبا و اجداد خود شان ذکر مي نمودند بقلب این پسر نیز هوس سیاحت و شوق سیر و فضاي آن دیار افتادهٔ عزمش را جزم نمود که جلاء وطن کرده برود و شهر شریف مذکور و ولایت آباء و اجداد خودرا براء العین زیارت کرده معاودت نماید با این تمنّا از مادر خود خواهش مند و بمرتبهٔ عجز و الحاح نمود که مادرش نیز آخر الامر با اشکال تمام بمهاجرت فرزند دل بند راضي گشته اورا ماذون ساخت پس یوشوع برفاقت شخص عالم یهودي باشتیاق تمام روانه گردید نهایت این خوش حالي او بزودي بدرد و غم و رنج و الم مبدّل گردید باین نحو که بعد از آنکه از ولایت لح گذشته بولایت قریم که هنوز در ید تصرّف تاتاریه مي بود رسیدند باین اراده که در آن جا بر کشتي نشسته و از بحر اسود گذشته بمقصد خود برسند در عرض راه حرامیان تاتاریه بایشان دو چار گشته و هست و نیست آنهارا بیغما برده یوشوع را نیز اسیر نمودند و زیاده از حد مزاحم احوالش مي گردیدند که دین اسلام را قبول نماید آخر الامر که از این امر ابا و امتناع نمود اورا بشخصي عثمانلو فروختند که او نیز بجهت فروختن اورا بشهر ایسمر برده در آن جا به یهودیان فروخت و باین طریق از شدّت زحمات خلاصي و از اسیري آزادي یافته باستنبول آمد و از آن جا بشهر لوبلین لحستان

که خالویش نیز در آن جا خاخام بود رفت و چون خالویش سعي اورا در طلب و تحصیل علم دید پس یوشوع را بشهر قراتو که در آن جا مدرسهٔ یهودي بود از براي تحصیل علم فرستاد و در آن جا تحصیل خود را بدرجهٔ تکمیل رسانیده بمدرسهٔ واقعهٔ در شهر پراگ رفت و چون درمیان یهودیان در مراتب علم رتبهٔ برتري یافته بود اورا لائق مرتبهٔ مدرّسي و معلّمي دانسته باین لقب ملقّب ساختند در این اثنا این خیال گریبان گیر خاطرش گشت که متضمن بر بطلان دین مسیحي کتابي تصنیف نماید زیرا که طریقت خود و مذهبي که در آن تولّد یافته بود بي شک و شبه باو یقین نمود و بنابر تعصّب دین یهودي بمسیحیان بسیار عداوت مي کرد الغرض در علم ترقّي نموده از براي ردّ ساختن دین مسیحي بسیاحت ولایت هولند و انگلیس و ایتالیا رفت که در آن جاها با عالمان یهودیه ملاقات کرده و از آنها زیاده تحصیل علم و تکسیب کمال نماید پس باین اراده عازم گشته و بشهر خود رسیده مادرش را سالم یافت و چند مدتي در آن جا توقف نموده باز بتمنّاي سیاحت بلاد از والدهٔ خود مفارقت کرده بشهر سوندرحوس رسید بعد از ورود آن جا بمرضي مبتلا گردیده در آن جا توقّف نمود در این اوقات والیک نام یهودي که شخصي غني و محترم و خزینه دار امیر آن ولایت بود از گذارشات او مخبر گشته اورا بخانهٔ خود آورد یوشوع بنابر فهم و فراست خود درمیان یهودیان آن جا مشهور و معروف و معزز و مکرّم گردید دریک وقتي چنان اتفاق افتاد که هوس ملاقات رینهارد نام معلّم کشیش آن شهر بقلب یوشوع افتاد پس باین اراده بدیدن او آمده بعد از ملاقات دید که في الحقیقت شخصي است دیدني زیرا که در علم و کیاست و فهم و فراست بسر حد کمال رسیده و بحسن اخلاق معروف گشته و با تمامي این صفات حسنه و خواص مستحسنه از علم و لسان یهودي نیز کما ینبغي خبردار شده است پس مسرور گشته تعجّب نمود که آ چگونه ممکن است که عالم مسیحي باین

مرتبه از همهٔ این فنون مستحضر و مخبر باشد و رینهارد معلم آغاز گفتگو نموده در خصوص آن آیات کتب عهد عتیق که بیسوع مسیح شامل و باو اشاره اند مکالمه کرده با ادلّه بثبوت رسانید که آنها دریسوع بانجام رسیده اند و مسیح موعودهٔ توریت همان مسیح است که مسیحیان باو ایمان آورده اند نهایت یوشوع در مقام حجّت ایستاده سخنان و دلائل معلم مسیحی‌را قبول نمي کرد خلاصه یوشوع چند مدتی قبل ازاین مشغول تفسیر کتاب اشعیاء پیغمبر گشته در نفس خود برقرار نموده بود که آنرا باتمام رساند چون بفصل ۵۳ رسید در تفسیر آن حیراني و سرگرداني دست داده مضمون آنرا ادا نمي توانست نمود و هرچندي که بکتب مفسّرین یهود رجوع مي نمود در هیچ یک از آنها تفسیر مسکت و مؤدّی نمي دید بلکه همین قدر مفهوم مي گشت که هیچ یک از معانی منسوب بفصل مذکور معتبر نیست وچون نمي دانست که معني واقعي وحقیقي آن چیست ونمي توانست تشخیص داد که آیا آن کس که در این فصل در بارهٔ او گفتگو مي شود کیست فلهذا سرگردان مانده در دل خود برقرار نمود که تفسیر کتاب مذکوررا بعقدهٔ تعویق اندازد در این حال رینهارد معلم بخاطرش آمده بخود گفت رفته تفسیر این فصل‌را از او نیز بپرسم و به بینم که آیا مسیحیان این فصل‌را بچه طریق تفسیر مي کنند باز اندیشید که شاید مسیحیان این فصل‌را بیسوع مسیح منسوب مي سازند پس متردد و متشکّي گشته ارادهٔ رفتن‌را موقوف ساخت لاکن خودرا علي الدوام بي آرام یافته لاعلاج بنزد رینهارد معلم رفته مطلب خودرا باو بیان نمود او نیز ازاین رهگذر خرش حال و ممنون گشته بیوشوع گفت که چون من علم یهودي‌را نیز تحصیل نموده ام پس تفسیر این فصل عمده‌را در کتب آنها خوانده با تفسیر مسیحیان مقابله نموده ام حال توقع آنکه بتقریر تفسیرم متوجه گشته گوش دهي یوشوع ازاین مرحله مسرور و راضي گردیده چنان تصوّر نمود که بلی امید دارم که ازاین دو قسم تفسیر یک تفسیر علیحدّه استخراج

نمایم که هم مطابق فصل و هم موافق راي یهودیان باشد رینهارد معلّم آغاز
نموده تفسیر فصل مذکور تقریر کرد و مطلب خودرا بانجام رسانیده با برهان
و دلائل ثابت ساخت که آن کس که اشعیاء پیغمبر در این فصل در
مادّه او با نبوّت گفتگوي کند یا باین که یسوع مسیح باشد که با زحمات
و مرگ و قیام خود پیش گفتنیهاي مذکورهٔ این فصل‌را بانجام رسانیده
است یا شخص ذکر کردهٔ آن فصل هنوز ظهور نکرده است خلاصه هر
چندي که سخنان و دلائل معلّم مسیحي بیوشوع مقوي و صحیح مي نمودند
لاکن نظر باین که در قلب او قرار گرفته بود که چگونه ممکن است که
رهاننده و مسیح موعودهٔ کتب مقدّسه عهد عتیق حقیر و ذلیل و زحمت
کش باشد بازدلائلش‌را نمي پسندید رینهارد شک اورا در این باب دریافت
نموده باو ثابت ساخت که بنابر وعده‌هاي کتب مقدّسه لازم است که
مسیح در حالت حقیري و زحمت کش باشد نهایت چون یوشوع نیز
در راي و گمان سائر یهودیان بود که رهانندهٔ موعودهٔ توریت یعني مسیح
در هنگامي که ظهور یابد با بزرگي و جلال دنیوي و مانند پادشاه عظیمي
ظهور خواهد نمود بنابر آن مخالف او گفتگو نمودهٔ لیکن در قلب خود
مشوش گردیده از او مفارقت و بخانهٔ خود معاودت نموده از این رهگذر
که بنزد معلم مذکور رفته و این گونه مکالمات‌را با او درمیان آورده بود بسیار
مایوس و پشیمان بود لاکن در اکثر اوقات سخنان و دلائل معلم مسیحي
بفکرش افتاده و چه قدر که در بارهٔ آنها متفکّر مي گردید آن قدر اورا
مقوّي‌تر مي نمودند و چون از آنها در انتهاي مراتب درون او بي راحت
گردید پس سعي تمام مي نمود که این تخئیلات‌را از قلب خود دفع نماید
مگر بهیچ طریقي میسر نگشت پس بخاک افتاده از صمیم قلب بدرگاه
خداي تعالي مناجات نمود که یا دلیل المتحیّرین مرا بطریق حقیقت
هدایت کن بدین دعا قلبش اندکي ساکت گردیده در این حال بآن امر
اقدام نمود که بتمامي طالبان حقیقت لازم است یعني آغاز نمود که

کلام الهي‌را با عون و عنایت او تعالي مطالعه نماید پس لجاجت و طرفداري‌را بکنار گذاشته با عدل و انصاف سعي تمام نمود که بمقصد و مطلب رهاننده‌ء موعوده‌ء کتب عهد عتیق رسد فلهذا تمامي آن وعده‌هارا که در کتب مقدسه بآن رهاننده یعني بمسیح مرجوع اند خوانده با یک دیگر مقابله نمود در این صورت باو حالي و یقین گشت که مسیح نه آنکه رهاننده جسماني بلکه لازم است که بنابر آیات مذکوره نجات دهنده‌ء روحاني باشد نهایتش بعلت آن برده‌ء پنداری که بر چشمان روحانیش کشیده شده و آنهارا تیره‌ء و تار نموده بود الحال زیاده از این نتوانست دید بلکه همین‌را درک نمود که هنوز در ظلمت است پس خواهش رهائي یافتن از ظلمت باطني در او اشتداد یافته با صدق تمام بمطالعه‌ء کتب عهد عتیق علي الدّوام مشغول بود و آن آیات‌را که مشتمل بر ظهور مسیح بودند با دقّت تام متوجّه شده از خواندن آیات مذکوره باو کشف گردید که مي بایست که مسیح موعوده قبل از این آمده باشد و چه قدر که یوشوع در خصوص آیات و وعده‌ء مسطوره‌ء در مادهء مسیح زیاده متفکّر مي شد بآن مرتبه در باب طریقت خود زیاده متشکّي مي گردید و في الآخر یقین نمود که همین مسیح ناصري همان رهاننده و مسیح است که در کتب مقدّسه وعده داده شده است و باوجودي که این نور جزوي از عالم غیب بقلب او سرایت کرده بود نهایت این افکار که آیا در این صورت چه کند و کدام طریق‌را اختیار نماید اورا بسیار متغیّر و متحیّر مي ساختند آخر الامر بجهت رهائي یافتن از این اشکال از خداي تعالي که اورا هادي و ملجاي خود مي دانست استعانت کرده باین طریق مناجات نمود که ای قادر قدرت نما که خداي بني اسرائیل نیز توئي از روي مرحمت موفورهء خود زنجیرهاي که بآنها بسته شده بودم پاره پاره نمودي و مرا از قبضهء حرامیان رهانیده از هلاکت نجاتم دادي پس حال نیز نظر مرحمت خودرا بدین بیمقدار انداخته از این حالت بي راحتي و تردد که قلبم‌را بحرکت مي

آورده برهان و اقدامم‌را بشاهراه هدایت رسانیده درآن ثابت سازچون از
این دعا فارغ گشت قلبش‌را مملواز فراغتی دیده و آرزوی وصال آن نور
اصلی که تابش آن بقلبش سرایت کرده بود بر او چنان غالب آمد که
فی الفور برخاسته با خوش حالی تمام بحضور رینهارد معلم رفت و حال
درونی و میل باطنی خودرا که بدین مسیحی داشت کما حقّه باو اظهار
و بیان ساخت او نیز گفتش که ای عزیز آیا در خصوص این امر با دقّت
و صحّت تمام فکر نموده و آیا راضی هستی که بجهت ایمان آوردن
بمسیح از ملّت خود و از آن حرمت و عزّتی که در میان ایشان داری و
دست بردار گشته بریشخند و تمسخر آنها متحمّل شوی و آیا توانائی آنرا
داری که بجهت خاطر مسیح بخوشی احوال ازملک و مال مفارقت گزینی
و در بوتهٔ غربت و مذلت نشینی اگر از جان و دل متحمّل این تکالیف
گران نباشی صلاح چنان و اولی همان است که پیرامون مذهب مسیحی
نکردی و سالک مسلک عیسوی نشوی قلب یوشوع از سلسلهٔ جنبانیٔ این
سخنان بحرکت آمده افسرده خاطر و مایوس گردیده گفت که ای معلّم
عزیز اگر فوائد دنیوی‌را طالب و جویا می بودم هر آئنه در طریقت خود
و درمیان ملّت خود می ماندم نهایت نه مادر که اورا بسیار دوست
می دارم و نه دولت ونه اعزاز و اکرام ملّت حتّی هیچ چیز مانع نمی
تواند گشت که یسوع مسیح‌را که هادی و رهانندهٔ تمامی مردم و خود
دانسته ام طالب نباشم و باو پیروی ننمایم رینهارد از این سخنان بغایت
فرحناک و خوش حال گردید چون از مضامین آنها دریافت نمود که آئینه
قلب یوشوع از زنگار بی انصافی مصفّا و هرچه می گوید بی ریا و قلباً در
صدد این است که مسیح‌را درست بشناسد و مسیحی حقیقی گردد لاکن
باز از او متوقّع گردید که ای عزیز در این امر عمده دیگر زیاده فکر کرده و از
خدا مسئلت و استغاثه نموده در فلان روز بجهت اظهار ما فی الضمیر خود
بنزد من بیا که درباب مطالب مذکور باز ملاقات کنیم یوشوع برخاسته

با غمگینی بسیار و قلب شکسته بخانه خود معاودت نمود و بعد از ورود بخانه در خانهٔ دلش افکار کثیره بهیجان آمده مجادله سختی واقع گردید از یک طرف درد مفارقت مادر و خویشان و ریشخند ملّت و عداوت ایشان و بر عکس ایّام سابق عدم مال و مکنت و فقارت و عسرت بعلّت قبول مذهب مسیحی دامنگیر می گردیدند و از طرف دیگر یقین و جزم نموده بود که نجات و بخت حقیقی دائمی‌را محض با ایمان به یسوع مسیح می توان یافت آخر الامر طلب حقیقت آرزوی سالک طریقت مسیح شدن و در راه نجات او ثابت قدم گردیدن بر آن تخیلات باطله غالب و فائق آمده آنهارا تار و مار ساختند درین صورت مجادله رفع گشته یوشوع آرام یافت پس از کثرت وجدی که بجهت او حاصل گردیده بود تا روز معیّنه صبر ننموده بنزد معلّم مذکور آمد و با سرور تازه و بهجت بی اندازه با کمال خوش حالی باو گفت که در روز عید آیندهٔ یهودیان بکنشت ایشان رفته و بآنها خدا حافظ گفته وداع خواهم نمود زینهار گفت نیک است امّا من هم باتفاق تو خواهم آمد پس در روز موعوده یوشوع بکنشت یهودیان رفته نه بطریق سابق وعظ داد بلکه بایشان خطاب نموده گفت که ای بنی اسرائیل دوستان عزیز من بهمگی شما معلوم است که تا حال با استحکام تمام طریقت یهودی‌را پیروی نموده و بدین مسیحی عداوت کلّی داشتم و نیز می دانید که از جمله بو الهوسان نیستم که چیزی‌را امتحان ننموده و غوررسی نکرده قبول کنم بلکه باین اراده که حق‌را یافته و درک نمایم بسیار سفرها کرده علمای مذهب خودرا دیدم و با ایشان مماشات و ملاقات نمودم و مخفی نماند که تا حال چنان گمان داشتم که حقیقت‌را یافته ام و در صدد آن بودم که بجهت بطلان مذهب مسیحیه کتابی‌را تصنیف نموده نظر بعقل ظلمت اندود خود آنرا ردّ کنم نهایت ای برادران همان سعی که در این خصوص بعمل می آوردم باعث بطلان رای فاسد و سبب یافتن حقیقت گشت و چنانکه تا حال من در خلاف بودم حال شما

نیز در خلاف و ظلمت مي باشید بلي آن رهانندهٔ یگانه و حق همان
یسوع مسیح است پس ای عزیزان من عبث عبث در انتظار مسیح
و رهانندهٔ دیگر مباشید زیرا که مسیح موعود آمده است و چگونه امکان
دارد که مسیح هنوز نیامده باشد و حالانکه اولاد داؤد که مي بایست از
آن سلسله ظهور یابد مدتي است که منقرض شده است چنانکه حال
دانسته نمي شود که نسل داؤد کدام است و آیا آن زمانیرا که دانیال
پیغمبر بجهت ظهور مسیح مقرر نموده است منقضي نگشته و شهر
بیت‌لحم که مي بایست در آن تولّد یابد آیا خراب نشده است و هیکل
دو باره تعمیر کردیده که قبل از خرابي ثانيء آن آمدن مسیح لزومیت
داشت آیا چندین قرنهاي اقدم بر این با لشکر پادشاه روم انهدام نیافته
است و از آن تاریخ تا حال قرباني گذرانیدن و قانون کاهنان رفع نگشته
است و حال آنکه بنابر مضامین کتب مقدّسه و کتب علماي ما لازم
است که پیش از انجام اینها مسیح بیابد بلي ای دوستان و برادران
محبوب من دانسته باشید که آن کس که داؤد از روي نبوّت بجهت
گناهان ما بر صلیب کشیده و اشعیاء پیغمبر اورا در عوض ما مرده دید
في الحقیقت آمده است و بی دغدغه و احتیاط در حضور همگي شما
اقرار مي نمایم که من رهاننده و نجات دهندهٔ خود همان یسوع مسیح را
مي دانم که بنابر وعدهاي کتب مقدّسه في الحقیقت آمده است اي
برادران من چه خوش حالي و خوش وقتي مرا مي بود اگر بدین کلمات
شمارا متحرک ساخته در این راه رفیق خود مي توانستم نمود و بچه مرتبه
مسرور و فرحناک مي شدم اگر حقیقت دین مسیحي و نجات بیان
شدهٔ انجیل‌را بشما نیز مي توانستم یقین نمود نهایت ظلمتي که شما
هنوز در آن مي باشید مانع این امر است حال محض این‌را مي توانم کرد
و خواهم بعمل آورد که شب و روز در بارهٔ شما بخداي تعالي مناجات
نمایم که قلوب شمارا از عالم بالا منور کند و طریق حقیقت خودرا خود او

بشما نموده در آن ثابت قدم سازد و آن ایمان‌را بشما عنایت فرماید که
مرا از تمامي چیزها شیرین‌تر و از تمامي اموال دنیوي گران بهاتر است
ای بني اسرائیل برادران عزیز من بجهت آن حرمت و محبّتي که در
مادّهٔ من بعمل آورده اید بسیار ممنونم حال من در تلافيء آنها نمي توانم
کوشید زیرا که از تمامي اموال پدرم دست بردار گشته ام بلکه استدعاي
من این است که خدای تعالیٰ عوض آنها بشما کرامت فرماید و هرچندي
که حال از شما مفارقت مي نمایم اما دانسته و آگاه باشید که محبّت
شمارا هرگز فراموش نخواهم نمود و دعاي خیر من در حق شما نقص پذیر
نخواهد شد و خدا شاهد حال و گواه این مقال است که سبب مفارقت
از شما محض آن حقیقت است که در انجیل یافته ام نه آنکه چیز دیگر
و باوجودي که مفارقت شما بجهت من بنابر جسم بسیار دشوار است
نهایت از حقیقتي که در یسوع مسیح یافته ام ردّ نمي توانم گشت زیرا
که او از براي من از هر چیز حتّي از جانم نیز عزیزتر است خلاصه برکت
خداي تعالیٰ بر شما باد و شمارا خود او هدایت کناد این سخنان‌را گفته
محبّت باطني چنان بحرکت آمد که دیگر زیاده گفتگو نتوانست نمود
و از این سخنان بحضار نیز رقّت قلب دست داده بگریه در آمدند و
بعضي از آنها از سخنان یوشوع چنان متعجّب گردیدند که مبهوت گشته
دیگر ندانستند که چه فکر کنند و چه بگویند آخر الامر باو نزدیکي کرده
بعضي بالتماس و نصیحت و بعضي بوعدهٔ دولت دنیوي و شوکت و برخي
بمذمّت و لعنت از او درخواست نمودند که از ایشان مهجوري و از دین
آبا و اجداد خود دوري نگزیند هر چندي که آنها بیش گفتند او کمتر
شنید مُخلَص سخنان هیچ یک از آنها باو تاثیر نکرد في الآخره از ایشان
دوري گزید و از این گونه برگشت و امتناع او بعضي از یهودیان آن جا
بحرکت آمده در ایمان آوردن بمسیح با او مرافقت نمودند و اگر محبّت
دنیاي غدّار و مذمّت و لعنت خلق مانع نمي گردید هر آئینه از سائر

یهودیان نیز دین مسیحی‌را قبول می کردند خلاصه الکلام رینهارد معلّم یوشوع‌را بخانهٔ خود آورده مطالب و تعلیمات انجیل‌را دیگر بیشتر باو حالی و بیان ساخت و بعد از چند مدّت اورا غسل تعمید داد و او نیز بعد از تحصیل علم الهی مسیحیه کشیش قریهٔ گردیده معانی و مقاصد انجیل‌را با تاثیر تمام در آن جا وعظ می نمود چنانکه اکثر مستمعان از موعظهٔ او فیض حقیقتی یافته بسر منزل نجات ابدی رسیدند و بهمین طریق الی آخر عمر رفتار نموده در سال ۹۱ ایّام زندگانی خود با خوش حالی تمام در ایمان بمسیح بدار عقبی رحلت نمود *

حکایت چهارم

وقائع عبد الله و ساباط است که سیّ سال قبل از این اتفاق افتاده

اشخاص مذکور از نجبای عرب و صاحب نسل شریف بودند و رابطهٔ دوستی و مودّت در مابین عبدالله و سَبَط مستحکم و علاقهٔ یک جهتی و محبت درمیان ایشان محکم گشته و خواهش گردش بلاد بر ایشان غالب آمده متفقاً ارادهٔ سیاحت نمودند چون هر دوی ایشان در دین اسلام ثابت قدم و در تقوی و تدیّن ساعی بودند و سَبَط نیز ولد ابراهیم ابن سَبَط از سلسلهٔ شریف و هم سیّد بود پس هر دوی آنها اوّلا مکه مدینه‌را زیارت کرده بعد بعزم تفرّج بیرون آمده بولایت ایران رسیدند و از آن جا بمملکت کابل وارد شدند بعد از ورود آن جا در رای و قلب عبدالله چنان قرار گرفت که در این ولایت بماند پس در خدمت امیر کابلستان ماند در این جا سَبَط از دوست خود مفارقت نموده عازم بخارا گشت و هنگامی که عبدالله در کابل می بود چنین اتّفاق افتاد که از یک تاجرارا منه یک

جلد کتاب در زبان عربي باو رسید که تمامي کتب مقدسهٔ عهد عتیق و جدید در آن مرقوم گردیده بود چون مطلب و احکامش‌را با تفکر تمام مطالعه نمود دیدهاي روحانیش باز گشته دین مسیحي‌را قلباً قبول نمود نهایت بسیار سعي مي کرد که ایمان قلبي خودرا که بمسیح داشت از بیگانگان پنهان دارد امّا چون دید که امکان ندارد پس فکر نمود که بولایت روسیّه گریزد در این حال تبدیل لباس کرده از کابل فرار نموده بشهر بخارا رسید بعد از ورود آن جا روزي در کوچهاي شهر بدوست قدیمي خود بر خورده في الفور سبط اورا شناخت و چون از احوالات عبدالله خبر دار و از مسیحي گشتنش مستحضر و از فرار نمودن او مخبر بود پس تیغ زبان‌را بطعن و ملامت دراز کرد عبدالله چون دید که رفیق دیرینه اش از این مقدّمه خبر دارد باز گشتنش باو آشکار است باو سوگند داده التماس نمود که این رازرا افشا نسازد و بگریختن او مانع نگردد نهایت چنانکه خود سبط بآن کس که این گذارش‌را در کتاب خود ثبت کرده و ما نیز این احوالات‌را از آن نسخه استخراج نموده ایم اقرار کرده است که من در بارهٔ او هیچ رحم ننمودم بلکه بآن مرتبه غضب بر من مستولي گردید که بخدمتگاران خود فرمودم که اورا دستگیر ساخته بشاهزاده مراد که امیر بخارا بود تسلیم سازند و شاهزادهٔ مذکور از این مقدّمه مستحضر گردیده اورا بقتل رجوع نمود و منادي در کوچها و بازار ندا کرده روز قتل اورا معلوم خلائق ساخت و در روز معیّنه جمع کثیري از صغیر و کبیر آن شهر بجهت تماشا در میدان حاضر گشته من نیز بآن جا آمدم و در نزدیکي عبدالله ایستادم در این اثنا جلّاد تیغ بید اورا کشیده در پهلویش ایستاد در این وقت شخصي از طرف شاهزاده آمده گفت که حکم شاهزاده این است که اگر دین مسیحي‌را انکار و مذهب آبا و اجداد خودرا اختیار نمائي از تقصیرات تو در گذشته ترا مرخّص خواهم ساخت و الّا بقتل مي رسانم عبدالله گفت حاشا و کلّا هیچ امکان ندارد که حیات روحاني خودرا با زندگاني جسماني

معاوضه نموده مسیح‌را منکر گردم در این حال یک دستش‌را قطع کردند او
در همان ثابت قدمي ماند در این وقت جرّاحي از جانب شاهزاده
آمده گفت که اگر تو از مذهب مسیحي ردّ گشته بدین اسلام معاودت
نمائي هرآئینه شاهزاده از تنبیه تو مي گذرد و شفقت کثیرهٔ او شامل
حالت مي گردد و من نیز بر جراحتت مرهم نهاده التیام دهم او هیچ
پاسخي نداد و با دیدهٔ انتظار و چشم اشک بار بعالم بالا نگریسته قطرات اشک
حسرت بر عارض و رخسار خود پاشید و بعد با مهرباني تمام بطرف من
میل نموده با قلب عفو کننده و دیده خوش حال نظر بر من انداخت
در این حال دست دیگرش‌را قطع کردند او در دوام و ثبات خود بهمان
سیاق نخست مانده ارکان صبر و تحمّلش بهیچ وجه تزلزل نیافت آخر
الامر سرش‌را نیز جدا کردند در این وقت تمامي اهل بخارا از قرار و ثبات
او متحیّر گشته گفتند که آیا این چگونه امر است و غرض سبط نه آن بود
که دوستش بقتل برسد بلکه امیدوار بود که عبدالله از تحدید و تعذیب
ترسیده و از قتل واهما نموده دین مسیحي‌را انکار خواهد نمود الّا در صورتي
که قضیه بر عکس نتیجه بخشیده دوست قدیمي و محبّ صمیمي خودرا
مقتول دید از فعل قبیح خود بسیار پشیمان گردید و بجهت بي راحتي
قلبیه خود دیگر در بخارا نتوانست ماند پس عزیمت سیاحت نموده
و از بلاد ببلاد رفته باز تسکین القلب حاصل نکرد آخر الامر مصمّم سفر
هندوستان گردید و بشهر مدراس داخل گشته بعد از چند مدّت بخدمت
انگلیس در آمده بنابر کمال و اصل شریف خود در شهر ویساکاپات نام
بامر قضا مقرر گشت و در هنگامي که در این شهر بود چنان اتفاق افتاد
که یک جلد انجیل در زبان عربي بدستش رسید و گاه بیگاه با سعي و تفکر
تمام آنرا خوانده و تعصّب مذهب‌را بکنار نهاده با قرآن مقابله نمود آخر
الامر از مرحمت الهي باو آشکارا و یقین گردید که طریقت حق همان طریق
انجیل است نه طریق قرآن و بعد از مدتي چند بشهر مدراس معاودت

نموده و در آن جا از یک کشیش انگلیسي غسل تعمید یافته بآشکاري دین مسیحي‌را قبول نمود نهایت دریغ و افسوس که او مانند دوست خود عبدالله در اعتقاد مسیحي ثابت قدم و در این طریق نجات سالک و مستحکم نماند چنانکه في الآخره در آن متضعف گردیده و آنرا از خود ردّ ساخته از هندوستان بعربستان آمد لاکن چون قلبش بسبب انکار دین مسیحي ساکت نمي گشت خواست که دو باره بهندوستان آمده باز دین مسیحي‌را قبول نماید و بجهت اصلاح انکار خود ترقیم رساله‌ء که مشتمل بر بطلان دین محمدیه باشد مبادرت ورزد نهایت اجل امان نداده بغضب الهي گرفتار گردیده در دریا غرق گشت *

حکایت پنجم

گذارش عبد المسیح نام است که در این اقرب زمان از دین اسلام برگشته دین مسیحي‌را قبول نموده است

در شهر دهلي پسري متولّد گشته مسمّي بصالح گردید و چون پدرش شیعه و عالم و فاضل در دین اسلام پرهیزگار و ساعي مي بود پس بسیار مبالغه مي نمود که فرزند خودرا نیز خوب تربیت داده دین اسلام‌را بدرستي تمام باو بیاموزد بنابر این بتحصیل علوم فارسي و عربي راغب و وا داشت نمود صالح در این علوم ترقي کرده و بدرجه‌ء کمال رسیده ملقّب بشیخ صالح گردید در سن بیست سالگي بهمراهي پدر خود بشهر لکهنو رفت تا در آن جا بامري مشغول گردد بعد از ورود آن جا خدمت یکي از صاحبان انگلیس‌را اختیار نموده زبان فارسي‌را باو تعلیم مي کرد و شیخ صالح در آن اوقات در دین اسلام و در طریقه‌ء شیعه بمرتبه‌ء پائدار و ساعي بود که یکي از خدمتگاران هندوي صاحب مذکوررا از بت‌پرستي بدین

محمدي درآورد و چند مدتي در نزد آن صاحب مانده آخر الامر بجهت
رنجش قلب و نقار خاطري که درميانهٔ ايشان واقع گشت از او مفارقت
و چنين تعهد نمود که ديگر با مسيحيان ملاقات و مماشات نخواهم نمود
بعد از انقضاي چند مدت شوق ديدار پدرش که در شهر کانپور مسکن
داشت بقلبش افتاده بنزد پدر خود آمد و در آن جا استماع نمود که
هنري مارتن کشيش انگليسي که در شيراز انجيل‌را بزبان فارسي ترجمه
نموده است به بت‌پرستان وعظ مي دهد خواست که رفته موعظهٔ اورا
که در آن وقت بازيچه مي شمرد تماشا کند لاکن وقتي که بمجلس موعظهٔ
واعظ مذکور حاضر گشته ديد که مارتن احکام مسطورهٔ فصل ۲۰ کتاب ۲
موسي‌را بحاضرين بيان مي سازد شيخ صالح بخوبي و دقّت تمام گوش داده
احکام مذکورهٔ خداوندي و سخنان و نصائح مارتن باو بسيار معقول و شايسته
نمودند و تعليمات توريت و انجيل‌را که از اين شخص مسيحي استماع
نمود از تعليمات قران و سائر کتب مسلمانان که خوانده بود بدان مرتبه
مقبول‌تر و لائق‌تر ديد که ميل دين مسيحي بر او غالب آمد حتّي اين
احوالات‌را با پدر خود درميان نهاده از او درخواست که اي پدر استدعايم
آن است که بجهت آنکه از تعليمات دين مسيحي بيشتر خبردار گردم
مرا اذن دهي که در اين جا بمانم تا براي غور رسي آنها مجال و فرصت
داشته باشم پدرش نيز آخر الامر باين مطلب راضي گشته ماذونش ساخت
در اين حال شيخ صالح باز بخدمت انگليسي درآمده چه قدري که فرصت
و وقت داشت براي خبردار گرديدن از تعليمات انجيل سعي بليغ بعمل
آورد در همين اوقات انجيل اردو بجهت جلد نمودن بشيخ صالح رسيد او
هم از اين بسيار مسرور و ممنون گشت و شب و روز بمطالعه همين انجيل
مشغول گرديد که باين طريق از مطالب و تعليمات انجيل ديگر زياده مخبر
گردد و کاملاً بآنها برسد الغرض سخنان انجيل بقلب او اثر کرده حال
حقيقتي قلبش باو معلوم و واضح گشته آنرا بهمان طريق که در انجيل احوال

قلب انسان نقش شده است بخدا نامقبول و در حضور او زشت و ناپاک بافت و در این حال که از گناهان خود مایوس و غمگین گردیده بود تعلیم انجیل که یسوع مسیح برای گناهکاران کفارهٔ ذنوب است بجهت او مژدهٔ تسلی آورنده جراحت قلب‌را مرهم التیام دهنده بود بنابراین باستحکام تام بان چسبیده بخوش حالی تمام آنرا قبول نمود بعد از این بشهر کلکته رفته در آن جا از یک کشیش انگلیسی غسل تعمید یافته و اسم عبد المسیح‌را بر خود قبول نموده ملحق کلیسیای مسیحی گردید در این اثنا مسلمانان آن جا از احوالات او خبردار گشتند چه قدری که در قوهٔ ایشان بود بهر سیاقی مزاحم احوالش می گشتند و مورد مذمتش می ساختند نهایت تمامی اینهارا متحمل می شد و چون دیدند که از این رهگذر علاجی نمی شود پس باو وعدهای اموال دنیوی دادند که شاید باین نحو اورا از دین مسیحی رد سازند نهایت این همهٔ فریب و اغوا که در بارهٔ او بعمل آوردند اورا در ایمان خود که بیسوع مسیح داشت متشکی و از دین مسیحی رد نتوانستند ساخت بلکه این قبیل حرکات باعث آن شدند که او پیش از بیش در ایمان حقیقی پایدار و در مذهب مسیحی برقرار گشته در درک تعلیمات انجیل بسرحد کمال رسید خلاصه چنانکه پیش از این در محافظت دین اسلام ساعی بود حال زیاده برآن از صمیم قلب بتعلیمات انجیل چسبیده با سعی تمام مطیع آنها گردید وخواهش و رغبت او علی الخصوص این بود که توفیق و نجات‌را که بسبب ایمان آوردن بانجیل از طرف خدا بقلبش اثر کرده بود هم بمسلمانان وهم به بت‌پرستان بیان ساخته آنهارا بطریقت انجیل دلالت نماید و بهمین امر تا رحلت خود بدار بقا که در این اقرب اوقات اتّفاق افتاده با سعی وهوس بسیار مشغول گشت وخدا نیز بموعظهٔ وتکلیف او چنان برکت و قوت داد که بوساطت او چندی از مسلمانان و بت‌پرستان از طریق ضلالت منحرف گردیده و در جادهٔ نجات ثابت قدم گشته قلباً بمسیح ایمان آوردند *

و چندي از آن مكالمات كثيرهٔ كه عبدالمسيح با مسلمانان نموده است از آن كتابي كه گذارشات اورا نقل مي كند استخراج كرده در اين جا ثبت مي نمائيم از آن جمله روزي وقائع حالات و صحبت اورا بيكي از اطباي غني و مشهور آن جا كه از اهل اسلام بود نقل كردند او گفت كه اين محال است چگونه امكان دارد كه شيخ صالح كه با من همدرس و از چنان نسل مشهور است بچنين امر اقدام ورزد احتمال مي رود كه اين كس كاذب و فريبنده باشد پس بجهت آنكه فريب اورا بشما معلوم سازم اورا احضار خواهم نمود در اين صورت بطلبش كسي فرستاده اورا حاضر كرد چون ديد كه همان شيخ صالح است كه با او همدرس بوده بسيار تعجب نمود در اين اثنا ابواب صحبت مفتوح گشته و در باب انجيل و قرآن گفتگوهاي بسيار ردّ و بدل گرديده آخر الامر بان جا منجر گشت كه طبيب بعبدالمسيح گفت كه بلي آن دلائل‌را كه بنابران از دين محمد رو بر تافته دين مسيحي‌را قبول كردهٔ بهيچ وجه ردّ نمي توانم كرد و حالي گرديدم كه قرآن با انجيل برابري نمي تواند نمود و حقيقت همان در انجيل يافت مي شود پس انجيل‌را از عبد المسيح خواسته او نيز يک انجيل باو داده و خدا حافظ گفته رفت و ديگر اين كه طبيب يكي از امراي آن ولايت چون از آن اختلاف كثير كه درميان محمديان مي باشد در باب حقيقت دين محمديه متشكي گرديده و در قرآن نيز ديده بود كه بيسوع روح الله خطاب مي شود خواهش مند گشت كه درخصوص چنان شخص بزرگوار زياده مخبر گردد پس باين خاطر به شهر آگره رفته در ان جا با يک واعظ انگليسي در خصوص انجيل و دين مسيحي بسيار گفتگو نمود و از او انجيل بدست آورده با تفكّر تمام بخواندن آن مداومت كرده راستي آنرا دريافت نمود لاكن نخواست كه ظاهرا مسيحي شود در اين اوقات گذارش عبدالمسيح‌را شنيده با پسر خود بنزد او آمد و در بارهٔ مطالبات انجيل با او گفتگو نموده مسيح‌را رهانندهٔ خود و تمامي مردم

دانسته با پسر خود دین مسیحي‌را بآشکاري قبول کرد و دیگر در همان کتاب مسطور است که در آن اوقات مُلّا فتح الله نامي با ملّاي دیگر که هر دوي آنها ملّایان فاضل و عالم بودند در شهر رامپور صحبتهاي عبدالمسیح‌را که در بارهٔ انجیل و قران نموده شنیده کاررا بجائي رسانیدند که خلاف بودن قران و حق و درست بودن انجیل‌را یقین نموده و بدرستي تشخیص دادند که رهاننده از گناه و جهنم یسوع مسیح است و بس و باین علّت دین مسیحي‌را قبول کردند و هر چندي که بجهت قبول کردن دین مسیحي مسلمانان مزاحم احوال ایشان مي گشتند و بهرطوري که ممکن بود امتحان مي نمودند که آنهارا دو باره بدین محمدیه بیاورند علاج پذیر نگشته یوماً فیوماً در دین مسیحي ترقّي مي کردند و دیگر انکه خود عبدالمسیح نقل مي کند که یک وقت بشهر میران کي سراي رفته بودم دران اوقات میر نور علي نام سیّد ریش سفیدي بنزد من آمده و سلام داده نشست و از من سوال نمود که از کجا مي آئي گفتم از شهر آگره گفت گذارش آن جا بچه نحو است زیرا شنیده ام که در آن جا بسیار کسان مسیحي گشته اند شنیده ام که یک شخص انگلیسي از شهر کلکته بآن جا آمده و بهمراهي او مردي هست که سابقاً از اهل اسلام بوده و از علوم دین اسلام نیز بخوبي خبردار است چنانکه بسیاري از مسلمانان‌را با ادّله از دین محمدي بري ساخته بدین مسیحي ترغیب مي نماید و چون تو از اهل اسلامي توقع آنکه حقیقت این اخباررا از براي من بیان سازي گفتم خدا نکند که من مسلمان باشم بلي حق است هرچندي که قبل ازاین مسلمان بودم لاکن از لطف و عنایت خداوندي مسیحي مي باشم و استغاثه ام این است که خداي تعالی مرا در این اعتقاد و طریق محفوظ دارد او تعجّب نموده گفت که شاید تو نیز از آنها مي باشي گفتم بلي گفت آیا از کدام سلسلهٔ گفتم از نسل شریفم نهایت بسبب خواندن انجیل و متفکر گشتن در مطالبات آن فهمیدم که دین اسلام حق نیست بلکه بخت دائمي‌را

محض با یسوع مسیح می توان یافت و بس زیرا که اگر شخصی توریت و زبور و انجیل یعني کتب مقدّسهء مستعملهء مسیحیان‌را با دقّت و تفکّر تمام بخواند هر آئنه خواهد یافت که قرآن کتاب الهامي نیست و آن چیزهارا که محمدیان بمحمد نسبت مي دهند هیچ مناسبتي ندارد بلکه لازم است که بیسوع مسیح منسوب سازند او گفت این سوال‌را نیز از تو مي نمایم و ترا سوگند مي دهم که هرگاه اسم محمد در این کتب مرقوم گشته است بمن بگو گفتم که اگر رنجیده خاطر و از من مکدّر نگردی البتّه راست خواهم گفت گفت حاشا هیچ ملول نخواهم گشت گفتم در حضور پروردگار بدرستي و راستي بتو مي گویم که در هیچ کدام از این کتب جزيء بجهت محمد مسطور نگردیده است لاکن محض این هست که مسیح فرموده است که بعد از من پیغمبران کاذب بسیار خروج خواهند کرد هرگاه مي خواهید که این‌را بمحمد مرجوع سازید مي شود گفت پس اگر چنین است مذهب ما خلاف و باطل است گفتم بلي هرکاه چنین نمي بود البتّه که من مسیحي نمي گشتم حال از راه دوستي از برای شما چنان صلاح مي بینم که طالب و راغب حقیقت شوید و بجهت تحصیل آن بخدا مناجات و سعي تمام بعمل بیاورید گفت چه نحو و در کجا جویاي آن شوم گفتم در انجیل گفت انجیل‌را از کجا بیابم گفتم من یکي‌را بشما مي دهم گفت پس بچه نوع استغاثه نمایم گفتم مثلاً باین نحو که ای خداوند بجهت خاطر یسوع مسیح مرا بطریق حقیقت هدایت فرما و بآن دیني که مقبول تو و نجات بخشنده است دلالت نما او بسیار ممنون و مسرور گشته و خدا حافظ گفته رفت من نیز گفتم که توفیق و رحمت خداوندي رفیق تو باد او گفت آمین

حکایت ششم

گذارش عالم هندویء است که طریق بت پرستي ترک نموده مسیحي گردیده است

یکي از واعظان انگلیسي که قبل از چند سال بجهت موعظهء انجیل بجزیرهء سیلان یعني لنکا رفته بودند که به بت پرستان آنجا وعظ دهند نقل مي نماید که در این اقرب اوقات بما این خوش حالي و شادي رو داد که در شهر ماطوره یکي از علماي مذهب بدهو از طریق بت‌پرستی پا کشیده در جادهء نجات مسیحي ثابت قدم گشت و کیفیت باز گشت او بدین منوال است که شش سال پیش از این سلمون نام واعظ باین اراده که تعلیم نجات یسوع مسیح را بمحبوسان وعظ دهد داخل دار الحبس شهر ماطوره گردیده در آنجا بیکي از علماي بت پرستان راست آمد که بدیدن محبوسي آمده بود که بت پرست و از براي مقتول کردن بدار الحبس انداخته شده بود در این اوقات سلمون اورا ملاقات کرده چند کلمهء در خصوص این مطلب عمده که رهانندهء از گناه کیست و آیا خبراورا درکدام کتاب دین مي توان یافت در میان آنها اتفاق صحبت افتاد در این حال سلمون در میان صحبت بعالم مذکور گفته؛ که در کتب ادیان شما بجهت رهانندهء که مانند یسوع مسیح رهاننده و نجات دهندهء گناهکاران بوده باشد هیچ خبري نیست هرچندي که عالم مذکور بنابر سن جوان بوده نهایت نسبت بکمال و علم درمیان ملّت خود بسیار مشهور و معروف و چون بغایت نقیض دین مسیحیّه ومخالف واعظان آن بود پس در باب این سخن بسیار غضبناک گشته برخاست و باین مقصد که تمامي کتب مذهب خود شان‌را خوانده جهت بطلان

سخنان واعظ مذکور دلائل یافته بمیان آورد به بُت خانهٔ خود معاودت نمود و مدّت دو سال بخواندن کتب مذهب خود مشغول گشته در هیچ یک از آنها خبری بجهت چنان رهانندهٔ که مانند یسوع مسیح باشد نتوانست یافت پس ازاین سبب قدری مشوّش گشته بشهر گلّی آمد بعد از ورود این جا از واعظ دیگر در زبان خودش انجیلی بهم رسید پس با دقّت تمام و سعی و اهتمام تام آنرا خوانده در باب مذهب خود بالمرّه متشکّی گردید و در قلب خود یقین نمود که دین مسیحی حق و درست است نهایت چون عالم ثانی آن ولایت و در میان ملّت خود صاحب رتبهٔ عالی گردیده و بمردم تسلّط یافته بود پس اینها باعث آن گردیدند که مطلب قلبی خودرا چند سالی پوشیده و پنهان داشت آخرالامر طالب حق غالب آمده دیگر طاقت آن نداشت که ما فی الضمیررا مستور دارد بنابراین بنزد سلمون واعظ رفته ارادهٔ مسیحی گردیدن خودرا باو بیان نمود چند دفعه پی درپی برای آن که در باب تعلیمات انجیل دیگر زیاده گفتگو کند بنزد او رفت در این صورت بمردم معلوم گشت که او در آن خواهش است که دین مسیحی را قبول کند و باین علت چنان شورش و قال و مقالی درمیان خلق برپا شد که در بت خانه خود نتوانست ماند پس ازآنجا فرار نموده بنزد واعظان آن شهر آمد دراین حال که مسیحی شدن او مشهور و یقین گشت علمای بت پرست بسیار دست و پا زدند که اورا باز بطریقهٔ خود شان در آورند پس مشورت نموده مراسلهٔ باین مضمون نوشته باو فرستادند که هرگاه تو مذهب مسیحی را قبول نمائی هرآئنه از برای ما مایوسی بی غایت و غمگینی بی نهایت حاصل خواهد شد و بجهت مذهب ما زخم بی التیام خواهد بود و مردم مارا بی حرمت ساخته و مورد ریشخند و ملامت گردانیده زبان طعن بر ما دراز خواهند کرد باین مراسله هیچ مهمل نگذاشته دو باره باین مضمون نامه نوشته فرستادند که اگر مسیحی نشده در بت پرستی مداومت نمائی هرآئنه

اختیار دو بت خانه‌را با تمامی مداخلش بتو وا گذار خواهیم کرد از این
نیز مراد ایشان حاصل نشده سومی‌را نوشته باو معلوم ساختند که هرگاه
مسیحی گردی بهر نحوی که باشد ترا بقتل خواهیم رسانید هرچندی که
در اول مرحله اندکی متوحش گردید نهایت بدین طریق هم اورا بحرکت
نتوانستند آورد و از محبّت مسیح ردّ نتوانستند ساخت بلکه دیگر زیاده
مشتاق و هوسناک گردید که بزودی ایمان خودرا که بمسیح داشت در
حضور خلق معلوم و آشکار سازد پس از واعظان انگلیسی در تعلیمات
انجیل بیشتر آگاهی و بلدیّت بهم رسانیده و قلباً مسیح‌را رهاننده خود
دانسته با صدق تمام باو ایمان آورد در این صورت روز غسل تعمیدش
معیّن کردند و چنان اتفاق افتاد که یوم غسل او در همان روز بود که
بمجلس وعظ این واعظان جمع کثیری از اهالی شهر و دهات اطراف جمع
گشتند و وقتی که جماعت در کلیسیا حاضر گردیدند عالم بت پرست
مذکور نیز از لباس ظاهری و باطنی خود عاری گشته با خلعت غسل
تعمید مذهب مسیحی مخلع گردید بواضحی تمام آن دلائل‌را که نظر بآنها
مذهب بدهورا باطل و خلاف و دین مسیحی‌را حق و راست دانسته
قبول نموده بود بحضّار کلیسیا بیان نمود جماعت در خصوص این امر
تعجّب نموده و اکثری از آنها بحرکت آمده طالب جستجوی مطالب
انجیل گردیدند چنانکه تا حال در آن جزیره بسیار کس از بت‌پرستان
دین مسیحی‌را قبول نموده اند *

حکایت هفتم

گذارش مسیحی گردیدن یکی از مردم وحشی نئی دنیا است

شخص مذکور احوالات خودرا بیک جماعت مسیحی چنین نقل کرده

است که چون من بت‌پرست و در بت‌پرستي بکبر سن رسیده ام پس امورات و حالات بت‌پرستان‌را خوب مي دانم و بدرستي دانسته ام که با توفیق خداوندي محض آن مژدهٔ انجیل که یسوع مسیح رهانندهٔ گناهگاران ست آنهارا خوب و نیک مي تواند ساخت و بس چنانکه حال بشما نقل مي کنم که دریک وقتي کشیشي بجهت تعلیم دادن بنزد ما آمده آغاز نمود که خدا موجود است ما گفتیم که آیا چنان تصوّر مي کني که ما این مطلب‌را درک نکرده ایم برخیز از این جا برو چنان اتفاق افتاد که دیگري آمد و بما گفت که دزدي و قتل مکنید و دروغ مگوئید و مست مشوید ما باو گفتیم که ای دیوانه آیا تو چنان گمان داري که ما اینهارا نمي دانیم برو این نصیحتهارا بملّت خود بگو زیرا که آنها نیز این اعمال قبیح‌را مي کنند بعد از چندي راو نام واعظي بمیان ما آمده نزد من نشسته بمن چنین گفت که باسم خداي تعالی که خالق اسمان و زمین است بنزد تو آمده این مژده‌را بتو مي رسانم که ارادهٔ او این است که ترا از این حالت بدبختي برهاند و از گناه خلاصي داده بسعادت جاوداني رساند و از این جهت خداي تعالی فرزند یگانهٔ خود یعني یسوع مسیح‌را بدنیا فرستاده است که او جان خودرا در عوض مردم تسلیم نموده بجهت گناهان ایشان بمیرد تا این که آنهارا از گناه و جهنّم برهاند این کلمات‌را گفته چون خستگي داشت در کومهٔ من خوابید من بخود گفتم که آیا این چه کس است که درمیان ما مردمان وحشي بي احتیاط با استراحت تمام خوابیده است بچه آساني اورا مي توانم کُشت و در این خصوص کي بمن سخني خواهد گفت هرچندي که صورت این افکار در قلب من نقش مي بست لاکن بهیچ وجهي سخنان اورا فراموش نمي توانستم نمود و در هر اوقات زحمات و مرگ یسوع مسیح که بجهت گناهکاران بخود قبول نموده بود بخاطرم مي افتاد در این حال فکر نمودم که این چیز غریبي است البتّه در این حکمتي هست پس سخنان این واعظ مسیحي‌را برفقاي

خود نیز معلوم و محقّق ساختم و چنان اتّفاق افتاد که با توفیق و عنایت
خداوندي از کلمات مواعظ او بسیارکس از ما یسوع مسیح را قبول نموده
ایمان آوردیم و پیش از آنکه هنوز خبر نجات مسیح را نشنیده بودم بسیار
شریر و بد عمل و بالمرّه در تسلّط شیطان و جدال کننده و فحش دهنده و
شرابي و مردم آزار و باعمال ناشایسته گرفتار بودم و چنان بتي را که از چرم
بصورت آدمي ساخته بودند نظر باشارهٔ مادرم خدا دانسته بآن سجده
نموده ام نهایت در صورتي که خبر یسوع مسیح را شنیده درک نمودم که او
رهاننده و نجات دهندهٔ بت پرستان نیز هست بسیار شاد گشته دانستم
که تمامي اینها خلاف و نالائق مي باشند و حال دریافت نموده ام که او
مرا نیز از تمامي گناهانم و از نتائج آنها رهانیده است و در این باب یقین
کلّي حاصل کرده ام که اوست رهاننده و خدا و بخشندهٔ من و هر
چندي که الحال قلبا اورا دوست مي دارم باز ساکت نمي شوم زیرا مي
بینم که هنوز بسیار ناقصم و پیش از این مانند سنگ سخت و مانند یخ
سرد بودم نهایت حال او قلبم را نرم و گرم نموده است چنانکه بالفعل خوش
حالي و شادي من محض اوست و بس و سواي او بهیچ چیزي هوس و
میلي ندارم محض این را طالبم که بنابر حال قلب علي الدّوام در حضور
او باشم و هر چیزي که در کتب مقدّسه مرقوم گشته تمامي را حق و از خدا
مي دانم و مي فهمم که احکام خداوندي را بعون و یاري او بعمل مي توان
آورد و هر چیزي که شیطان بسیار وسوسه مي کند که مرا از طریق نجات
ردّ و گمراه ساخته از آن خود سازد لاکن بوساطت یسوع مسیح از آن خدا
گشته ام و تا دم مرگ در آن خواهم ماند امین *

اي مطالعه کنندهٔ حکایات مزبورهٔ از مطالعات آنها بواضحي مي توانی
فهمید که اعتقاد مسیحي ایمان بي قدرت و بي قوّت نیست بلکه بکسي
که بمرتبهٔ ایمان رسیده از خداي تعالی چنان شفقت و قدرت بخشیده
مي شود که از بدي و جادهٔ ضلالت کناره جسته راغب نیکي و سالک

طریق نجات مي گردد و از صمیم قلب محبّ خدا و حافظ احکام حق تعالی گشته بدین طریق از عنایت حضرت باري مادامي که در این دنیا است صاحب بخت حقیقي مي شود و در بارهٔ جلال اخروي با امید واري تمام ایقان کلّي حاصل مي نماید پس تو نیز ای برادر مسلمان من که جویاي حق و طالب بخت حقیقي مي باشي بجهت ایمان آوردن بیسوع مسیح مانند اشخاص مسطوره سعي و تلاش کرده قلباً از خدا استغاثه و مسئلت نما که چنان ایمان‌را بتو نیز عنایت فرماید در ان صورت تو هم در قلب خود آن نعمتهارا دیده دریافت خواهي نمود که این اشخاص و سائر ایمان آورندگان دیده و چشیده اند و مانند آنها از گناه و عقائب آن خلاصي حاصل نموده خوش حالي حقیقي و بخت جاودانی‌را خواهي یافت حال دعاي ما در بارهٔ تو این است که خداي تعالی بتو نیز نور هدایت بخشیده ایمان مذکوررا کرامت فرماید آمین * بیت * مراد ما نصیحت بود کفتیم * حوالت با خدا کردیم ورفتیم * گر نیاید بگوش رغبت کس * بر رسولان بلاغ باشد وبس * تمام شد کتاب میزان الحق که محض از راه مهرباني جهت نصیحت و دلالت محمدیان باستعانت قادر سبحان تالیف گردید *

تم

فهرست

باب اوّل

در اثبات اين که انجيل و کتب عهد عتيق منسوخ و تحريف نگشته اند

فصل اول

در اظهار اين که قرآن نيز مقرّ است که انجيل و کتب عهد عتيق از خدا مي باشد

بیان لفظ توریت و ذکر این که انجیل محتاج گواهي قرآن نیست و آیات مذکورهٔ محض جهت خاطر محمدیان مسطور گشته اند ٦١—١٧

فصل دوم

در ثبوت این که انجیل و کتب مقدّسه عهد عتیق در هیچ وقتي منسوخ نگشته اند

مطالب توریت و انجیل با یک دیگر موافقت و مطابقت کلّي دارند آن بنیاد عمارت نجات است و این تکمیل آن . ١٧—١٨

در توریت دو قسم احکام است ظاهري و باطني که آن فروعات است و این اصول و اکثر احکام ظاهریّه نمونهٔ مسیح و نجات او بوده در او انجام و اتمام یافت لهذا بعد از ظهور او محافظت آنها دیگر لازم نبود و آن که احکام باطني است مسیح آنهارا دیگر زیاده بیان و مقیّد ساخت . . . . ١٩—٢٤

ادّعاي محمدیان که خدا اول توریت‌را و بظهور انجیل زبوررا و بقران انجیل‌را منسوخ نموده است خلاف بزرگيء خداي تعالی است این چنین افعال صرف در آدمي و پادشاه انساني امکان دارد نه در خداي قادر مطلق و این که از ترقّي علم نسخ لازم نمي آید زیرا که کلام خدارا با علوم دنیاوي علاقهٔ نیست مقصد آن این است که تقاضاي روح آدمي‌را رفع و دفع سازد و آن تقاضاي روح در هر ایّام و در هر شخص همان است که هست . . . . ٢٤—٢٦

در ضمن آیات انجیل و توریت صاف بیان شده است که کتب عهد عتیق و جدید در هیچ وقتي منسوخ نخواهد شد . . ٢٦—٢٧

فصل سوم

در اثبات این که ادّعاي متابعان محمد که گویا کتب مقدّسه تحریف و تبدیل گشته باطل است

باب دوم

در بیان و اظهار تعلیمات انجیل و کتب عهد عتیق

فصل اول

متضمن بر بیان صفات خدا و ارادهٔ که نسبت
بآدمي دارد

فصل دوم

در بیان این مدعا که انسان در ابتدا درچه حال بوده
و الآن درچه حال است و در نیکي و پاکي
بچه حال مي باید برسد

فصل نسوم

در بيان آن نجات که بوساطت مسيح بعمل آمده است

فصل چهارم

در بیان این که آدمي چگونه بفیض نتائج نجات
یسوع مسیح مي تواند رسید

فصل پنجم

در بیان اطوار و رفتار شخصي که بیسوع مسیح
ایمان آورده است

فصل ششم

در بیان بعض دلائل که بآنها ثابت می گردد که انجیل کلام خدا است

فصل هفتم

در بیان این که تعلیم انجیل در ابتدا بچه طریق مشهور و منتشر گردید

باب سوم

در بیان کیفیت احوال محمد و قرآن

فصل اول

در تحقیق این ادعا که مي گویند که خبر رسالت محمد در کتب عهد عتیق و جدید مسطور است

فصل دوم

در تفتیش این که آیا عبارت قرآن دلیل از خدا بودن آن مي تواند شد یا نه

فصل سوم

مبني است بر كلمات چند در باب اظهار معني قرآن

فصل چهارم

در ذكر كلمات چند در باب رفتار و صفات محمد

فصل پنجم

در بیان منتشر گشتن دین اسلام

حکایات

این کتاب از برای خدا امداد منجم مهتاب خسرو مرزا کلانکسری نوشته

می باید هر کسی بخواند خدا بیامرزد

تمت تمام شد کتاب خدا امداد مهتاب خسرو مرزا کلانکسری

سنه ۱۳۲۱ بروز دوشنبه

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد
که رحمت بر آن تربت پاک باد

میازار موری که دانه کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است